یادبود نهمین سال رحلت
آیة الله حاج میرزا احمد آشتیانی ره

چهارده رسالهٔ فارسی

شامل مطالبی در :

اصول عقاید، عرفان، فلسفه، اخلاق، فقه، تفسیر، حدیث و غیره

تألیف :

مرحوم آیت الله حاج میرزا احمد آشتیانی قدس سره

«۱۳۰۰ - ۱۳۹۵»

بکوشش
رضا استادی

چهارده رسالهٔ فارسی

شامل مطالبی در:

اصول عقائد، عرفان، فلسفه، اخلاق، فقه، تفسیر، حدیث وغیره

تألیف:
مرحوم آیة الله حاج میرزا احمد آشتیانی قدس سره
(۱۳۰۰-۱۳۹۵)
به کوشش:
رضا استادی

شناسنامه کتاب

نام کتاب	چهارده رسالهٔ فارسی
مؤلّف	مرحوم آیةّ اللّه حاج میرزااحمد آشتیانی قدّس سرّه
به کوشش	رضا استادی
تیراژ	۲۰۰۰ نسخه
حروفچینی	تایپ آزادی قم
چاپخانه	سلمان فارسی قم
ناشر	کتابخانه چهلستون مسجد جامع طهران
تاریخ چاپ	۱۴۰۳ هجری قمری

بسم الله الرحمن الرحیم

این بنده ناچیز اوائل طلبه شدنم با جلسات هفتگی مرحوم آیت الله حاج میرزااحمد آشتیانی قدس سره آشنا شدم و در طول دو سه سالی که در تهران مشغول تحصیل بودم یعنی قبل از آمدن به حوزه قم گاهگاهی در آن جلسات شرکت می کردم و از همان ایّام به خاطر ارادت خاصی که به آن مرحوم پیدا نموده بودم تألیفات ایشان را نیز تهیّه و استفاده می کردم.

پس از فوت آن مرحوم به این فکر افتادم که رساله های کوچک ایشان را به صورت یک مجموعه منتشر سازم تا از این راه ضمن عرض ارادت به ساحت آن عالم بزرگوار از روح پر فتوحش استمدادی کرده باشم.

بالأخره حدود دو سال قبل توسّط حضرت حجّة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ حسن سعید از محضر مبارک حضرت آیة اللّه آقای حاج میرزامحمدباقر آشتیانی استجازه کرده و باموافقت معظّم له به این کار پرداختم امید است مورد دعای خیر مؤلّف قرار گیرم.

قم ــ رضا استادی

۱۴۰۳ هـ ق

فهرست این مجموعه

پیشگفتار:

مؤلّف و خاندان او

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم آیة الله العظمی حاج میرزامحمد حسن آشتیانی
پدر مؤلف این رساله ها

مرحوم آیة الله حاج میرزا محمدحسن بن میرزاجعفربن میرزا محمد آشتیانی طهرانی اَشهر مشاهیر علمای تهران و اَعلم علمای آن سامان در عصر خودش بوده است.

صاحب " ذریعه" رحمة الله علیه در شرح حال او می‌نویسد: حدود سال ۱۲۴۸ هجری قمری در آشتیان بدنیا آمد و درهمانجا خواندن و نوشتن را آموخت و در سیزده سالگی به بروجرد ــ که در آن تاریخ به برکت وجود علّامه مرحوم ملّا اسداله بروجردی (متوفّای ۱۲۷۱) دارالعلم و حوزه علمیه بود ــ هجرت کرد و چهار سال آنجا ماند در خلال این چهارسال ادبیات را فرا گرفت و یک سال و نیم از درس علامه مرحوم سید شفیع جاپلقی (متوفّای ۱۲۸۰) استفاده کرد آنگاه به نجف اشرف هجرت کرد و تا چندی از اساتید آن‌حوزه مقدسه بهره برده وبالأُخره سالیان متمادی از محضر شیخ بزرگوار مرحوم شیخ مرتضی انصاری استفاده کرد تا آنجا که از بزرگان تلامید او به شمار می آمد و درس استاد را برای دیگران تقریر می کرد و تقریرات استاد را می نوشت. در سال ۱۲۸۱ شیخ از دنیا رفت و

مرحوم آشتیانی در سال ۱۲۸۲ به طهران رفت.

صاحب "المآثر والاثار" می نویسد: میرزامحمدحسن آشتیانی سلّمه الله در تاریخ جمع این تألیف (۱۳۰۶– ۱۳۰۷) از رؤسای بزرگ دار الخلافه (تهران) است تحصیل و تکمیل وی در خدمت استاد الکلّ شیخ الطائفة حجّة الحقّ شیخ مرتضی شوشتری انصاری رضوان اللّه علیه شده، از وقتی این بزرگوار به طهران آمده است، تکمیل اصول الفقه را بر سبک جدید و سیله ای عظمیٰ پدیدشده، بعد از مرحوم حاج ملّاهادی (متوفّای ۱۲۹۵ و مدرّس مدرسه حاج محمد حسینخان مروزی فخرالدوله) عمده تلمّذ طلّاب و مستعدّین در دارالخلافه براین دانشور یگانه است و سالها می گذرد که زحمات حکومات شرعیه کلّیه بر عهده وی قرار گرفته اَدامَ اللّه اَیّامَ اِفاضاته.

میرزا محمدخان قزوینی می نویسد: حاج میرزا حسن آشتیانی از اَعاظم علمای طهران و متخصّص در تبحّر و احاطه فوق العاده به علم اصول فقه که در این قرن اخیر بعداز مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه هیچیک از علمای شیعه در این فن به پای او نمی رسیدند مطلقاً و اصلاً، و حاشیه بسیار مبسوط و مفصل او بر فرائد الاصول مرحوم شیخ مرتضی انصاری مزبور در طهران در سنهٔ (۱۳۱۵) ۱۲۹۵ بطبع رسیده است و نگارنده این سطور در مجالس درس آن مرحوم که همین فرائد الاصول را تدریس می فرمود در دو سه سال اواخر عمر آن مرحوم در طهران حاضر می شدم. نام او به واسطهٔ مسأله تنباکو و مقاومتی که او با ناصرالدین شاه در خصوص اِبطال آن انحصار نمود بسیار مشهور شد.

صاحب کتاب جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان می نویسد:

حاج میرزا حسن آشتیانی در قضیه دادن امتیاز انحصار

توتون و تنباکو(رژی) از طرف دولت وقت به شرکت انگلیسی مقاومت کرد ناصرالدین شاه اورا به تبعید تهدید نمود اما او منتظر نماند و خودخواست که از تهران بیرون رود مردم با خبر شدند و جلو رفتن او را گرفتند.

سه نفر از علما درالغاء امتیاز رژی خیلی مؤثّر بودند؛

۱ـ مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی متوفّای ۱۳۱۲

۲ـ مرحوم حاج میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی متوفّای ۱۳۱۳

۳ـ مرحوم حاج میرزاحسن آشتیانی متوفّای ۱۳۱۹

حاج میرزاحسن آشتیانی درتهران در یکی از کوچه های گلوبندک ساکن بود در واقع باید گفت بزرگترین نهضت [مذهبی] سیاسی ایران بر ضدّ استعمار خارجی با واقعه (رژی) از خانه همین میرزای آشتیانی آغاز گردید و از همین خانه بود که مرحوم آشتیانی حکم میرزای شیرازی را در تحریم تنباکو ابلاغ کرد و فعّالیت های او سر انجام به پیروزی [مسلمانان] و ملیّون و شکست شرکت خارجی و دولت وقت انجامید. انتهی.

تألیفات چاپ شده او عبارت است از:

۱ـ حاشیه بر رسائل شیخ انصاری به نام " بحر الفوائد " این حاشیه را در نجف نوشته بود هنگامی که به طهران آمد آنرا تهذیب و تنقیح و سپس چاپ و منتشر ساخت.

صاحب ذریعه می گوید: حدود چهل حاشیه بر رسائل شیخ نگاشته شده و این حاشیه از همه آنها پرمایه تر و سودمندتر میباشد

× × ×

سایر تألیفات چاپ شده او از این قرار است:

۱ـ رسالة فی الاجزاء ۰

۲ـ رسالة فی حکم اَوانی الذهب والفضّة ۰

۳ـ رسالة فی قاعدة نفی العسر والحرج ۰

۴ـ رسالة فی حکم اللباس المشکوک (اِزاحه الشُکوک فی حکم اللباس المشکوک)

۵ ـ رسالة فی الجمع بین قصد القرآن والدعاء ۰

۶ـ رسالة فی نکاح المریض.

۷ـ رسالة فی انّه اذا سلّمت جماعة یکتفی بجواب واحد بصیغة الجمع ام لا.

این رساله ها در زمان خود آن مرحوم چاپ شده است.

۸ـ کتاب القضاء

این کتاب در سال ۱۳۲۷ هجری شمسی چاپ شده است.

و آن مرحوم تألیفات دیگری هم دارد که به چاپ نرسیده است.

آن مرحوم از سال ۱۲۸۲ که به تهران آمد تا سال ۱۳۱۹که که وفات کرد با بزرگی و بزرگواری و احترام کامل در میان همه اَقشار مشغول تدریس و تألیف و انجام وظایف بود ود استان تنباکو باعث شد که در نظر دولتی ها هم عظمت ویژه ای پیدا کرد.

درسال ۱۳۱۱ به حجّ خانه خدا مشرّف شد در مراجعت به زیارت عتبات عالیات رفت هنگامی که به زیارت سامراء مشرف می‌شد مرحوم میرزای شیرازی دستور داد علمای حوزه علمیه سامرّا باستقبال او رفتند و در سامراء مهمان مرحوم میرزا بود و آن مرحوم از این میهمان جلیل القدر بسیار تجلیل بعمل آورد زیرا تجلیل او در آن

شرایط که هنوز ناصرالدین شاه هم زنده بود از دو جهت لازم بود یکی بخاطر جلالت قدر خودش و دیگر بخاطر تقویت اسلام وروحانیت

و در چند سال آخر عمر کلیه اوقافی را که تولیت آنها با اَعلم علمای تهران بود از قبیل موقوفات مدرسه مروی و غیره متولّی و متصدّی شد.

مرحوم میرزا چهار پسر و یک دختر داشت: مرحوم حاج شیخ مرتضی، حاج میرزا مصطفی، حاج میرزاهاشم، حاج میرزا احمد و آقازاده خانم که نامش فاطمه بود.

درسال ۱۳۱۹ در تهران وفات کرد و جنازه‌اش به‌نجف‌اشرف منتقل و در مقبره مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری به خاک سپرده شد رحمة الله علیه و رضوانه.

میرزا کوچک آشتیانی

میرزاجعفربن میرزا بزرگ معروف به میرزا کوچک آشتیانی پسر برادر مرحوم میرزا بود (برادر آن مرحوم میرزا بزرگ آشتیانی‌نام داشت و از رجال دولتی آن عصر بود) میرزا جعفر در حکمت‌وعرفان از شاگردان عرفا و حکمای معروف آن عصر: آغامحمدرضا قمشه‌ای و آغاعلی مدرس زنوزی و میرزاابوالحسن جلوه و درفقه‌واصول‌ازشاگردان عمّ بزرگوارش میرزای آشتیانی بوده است، وی تألیفات بسیاری داشته و در حدود سال هزاروسیصدوبیست و چهار هـ ق در طهران وفات یافته و در زاویه جنوب شرقی صحن شریف حضرت عبدالعظیم (ع) متّصل به کفش کن مدفون است.

همین میرزا جعفر یگانه داماد مرحوم میرزای آشتیانی بوده‌و

حکیم معروف عصر ما مرحوم حاج میرزا مهدی آشتیانی فرزند اواست و والده اش آقازاده خانم(صبیّه مرحوم میرزای آشتیانی کـــــه بانوی دانشمند و شایسته ای بود)می باشد.

حاج میرزا مهدیَ آشتیانی

صاحب ریحانة الادب می نویسد:

در سال هزاروسیصدوششم هجری قمری در طهران متولّد شد پس از آنکه ادبیات و مقدمات لازمه و درس سطح فقه و اصول رانزد والد معظم خود میرزاجعفر وآقاشیخ مسیح طالقانی و دیگر اساتیدوقت بحد کمال رسانید فقه و اصول استدلالی و اقسام منقول را نیز در حوزه‌درس مرحوم حاج‌شیخ فضل الله شهید نوری و آقاسیدعبدالکریم مدرّس مدرسه مروی تهران و دیگر اکابر وقت تکمیل و مبانی ریاضیات را نزد شیخ عبدالحسین سیبویه و میرزا غفّارخان نجم الدوله ومیرزا جهان بخش منجّم وحکمت ملاصدرا نزد سیّد الحکماء آقا میر شیرازی و اساس حکمت مشّائی را نزد میرزاحسن کرمانشاهی و عرفان و حکمت اشراقی را نزد میرزاهاشم گیلانی اشکوری و دیگر فحول وقت و طـــبّ قدیم را نزد سلطان الفلاسفه میرزامحمدحسین و رئیس الاَطبّاء میرزا ابوالقاسم نائینی طبیب مخصوص ناصرالدین شاه قاجار و طبّ جدید را نیز نزد میرزاعلی اکبرخان ناظم الاطبّاء و میرزا ابوالحسن خــان رئیس الاطبّاء و غیرهما استوار داشت بعداز تکمیل مراتب علهیه عقلیه و نقلیه عزیمت عتبات داد در حوزه درس یگانه فقیه وقت آقای سید محمدکاظم یزدی حاضر شد علاوه بر استفاده از آن حوزه،خودش نیز بتدریس استدلالی فقه و اصول و غیره پرداخت و سپس به ایـــــران

مراجعت مدتی در قم و اصفهان و مشهد مقدس رضوی اقامت کرد و مرجع استفاده فحول آن دیار بود عاقبت در طهران متوطن و در هر دورشته معقول ومنقول مشغول تدریس ومرجع استفاده اکابر می‌باشد. انتهی

از تألیفات او حاشیه بر شرح منظومه سبزواری در دو جلد به عربی و اساس التوحید در یک جلد به فارسی بچاپ رسیده است.

درسال ۱۳۷۲ هـ ق وفات کرد و درقم در رواق بالای سر حرم حضرت معصومه (ع) بخاک سپرده شد.

مرحوم حاج شیخ مرتضی آشتیانی. اولین فرزند میرزای آشتیانی

او یک شب پس از فوت مرحوم شیخ انصاری به دنیا آمد واز اینرو اورا به احترام آن فقیه بزرگ مرتضی نامیدند.

محمدخان قزوینی می نویسد: حاج شیخ مرتضی آشتیانی پسر ارشد مرحوم حاج میرزاحسن آشتیانی که مدتها بود در مشهد اقامت داشت و از علمای بانفوذ ایران بود در سال ۱۳۶۵ قمری در مشهد در سن ۸۵ سالگی وفات یافت.

آقای غفوری می نویسد: حاج شیخ مرتضی آشتیانی درعصر خود از بزرگترین فقهاء و مجتهدین زمان بشمار می آمد و هنوز هم عدّه ای از شاگردان آن مرحوم از بزرگان مدرّسین حوزه های علمیه هستند.

آن مرحوم در قضیه بانگ روس و حوادثی که منتهی به لغو امتیاز آن شد نقش بسزائی داشت.

در سال ۱۳۴۰ به مشهد مشرف شد و درآنجا به تدریس و اقامه جماعت و اصلاح امور مردم پرداخت تا سال ۱۳۵۳ که پیرو

وقایع مشهد به حکم اِجبار به تهران آمد و چند سالی در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم علیه السلام مجاور تا سال ۱۳۶۰ که به عتبات عالیات مشرف و دوسال در کربلا به تدریس مشغول و به واسطهٔ کسالت مزاج به ایران مراجعت و ثانیاً به مشهد مشرف و به وظایف شرعی خود قیام و بالاُخَره در سال ۱۳۶۵ قمری به رحمت ایزدی پیوست و در پایین پای مبارک حضرت رضا علیه السلام درب حرم مطهّرمدفون گردید.

× × ×

مرحوم حاج شیخ مرتضی آشتیانی فرزندانی‌داشت‌به‌این‌شرح:

۱ـ حاج میرزامحمود آشتیانی

۲ـ مرحوم حاج میرزا ابراهیم که زندگی وی سراسر مصروف خدمت بمردم بود.

۳ـ مرحوم آقامیرزا اسماعیل متخلّص به شعله دارای تألیفات چاپ شده زیر:دیوان اشعار، کتاب مناظر و مرایا، نماز در اسلام، سفرنامه اروپا و کتاب ادعیه قرآن، در این کتاب اخیر قسمتی‌از عدّة الداعی ابن فهد حلی نیز ترجمه شده است و توسط کتابفروشی علمیه اسلامیه بچاپ رسیده است.

این‌مرحوم نقّاش زبردستی‌بود که آثار فراوانی از او درمجلس شورای ملی سابق نگاهداری می‌شود.

مرحوم حاج میرزامحمود آشتیانی

صاحب گنجینه دانشوران می نویسد:

نخبهٔ العلماء والمجتهدین حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزامحمودبن العلّامه الفقیه الحاج شیخ مرتضی الاشتیانی، از علماء مبرّز معاصرین و مفاخر این سلسله است که به علم و فضل و تقوا موصوف و بقدس و ورع متّصف می‌باشد.

تولد ایشان در سال ۱۳۰۲ یا۱۳۰۴ قمری بوده و در بیت علم و فضیلت پرورش یافته و بعداز فراغت از سطوح عالیه به مشهد مشرف و در مجلس بحث مرحوم والدش حاضر و بعد به نجف اشرف مشرف و مدت سه سال اقامت و از محضر مرحوم آیهٔ الله نائینی استفاده نموده وبواسطه عدم مساعدت هوا به ایران مراجعت‌ودرحدود هشت سال یا بیشتردرقم از ابحاث مرحوم آیهٔ الله حائری یزدی استفاده کامل نموده و سپس به تهران بازگشت و تاپایان عمردرتهران بود.

از تألیفات چاپ شده ایشان است:

۱ـ ۳ کتاب الصلوهٔ، تقریرات بحث استادش آیهٔ الله‌حائری ره در سه جلد، عربی.

۴ـ کتاب النکاح، تقریرات بحث آیهٔ الله حائری ره در یک جلد، عربی.

۵ ـ شرح بردررالفوائد آیهٔ الله حائری ره در اصول فقه، عربی.

۷ـتصحیح کتاب القضاء مرحوم آشتیانی هم توسّطایشان‌انجام شده است.

۶ـ کتاب الاجارهٔ، تقریرات بحث والدش مرحوم حاج شیخ مرتضی، عربی، در یک جلد.

نگارنده این سطور گوید: این بزرگوار یکی دو سال قبل به

رحمت ایزدی پیوست .

مرحوم آقامیرزا مصطفی آشتیانی

آقای غفوری می نویسد : فرزند دوم میرزای آشتیانی ،آقامیرزا مصطفی ملقب به افتخار العلماء که از دانشمندان عصر خود به شمار می رفته است او در قیام مشروطیت در صف مردم قرار داشته وبهمین جهت درزمانی که همه علماء تهران به علیه استبداد قیام کرده و به حضرت عبدالعظیم مهاجرت کرده بودند ایشان هم در [redacted] حضرت عبدالعظیم بود و در تاریخ ۱۳۲۷ هـ ق در سن حدود چهل و سه سالگی در همانجا ترور شد و در مقبره ای در صحن مطهر در جنب کفش کن زنانه بخاک سپرده شد .

مرحوم آقامیرزا مصطفی شاعر هم بوده و" صهبا " تخلّص داشته و از آثار منظوم او کتاب «افتخارنامه حیدری» است که تاریخ نظم آن ۱۳۰۴ ق و در سال ۱۳۱۰ ق به چاپ رسیده است ، اشعار این کتاب در وصف جنگ های امیرمؤمنان علی علیه السلام و وقایع زمان خلافت آن حضرت می باشد که به سبک شاهنامه فردوسی سروده شده است و ۱۸ هزار بیت است .

مرحوم حاج میرزاهاشم آشتیانی

فرزند دیگر میرزای آشتیانی مرحوم حاج میرزاهاشم آشتیانی است.منزل او محل مراجعه و رفع مشکلات و حلّ و فصل امور مردم بوده و چند دوره از طرف مردم بخصوص بازار تهران وکیل مجلس

شورا شد و همواره مورد احترام آنان بود.

او در حدود سال ۱۳۴۰ شمسی در سن حدود نود۹۰سالگی از دنیا رفت و در مشهد به خاک سپرده شد(و اینکه میرزا محمد خان قزوینی فوت اورا در سال ۱۳۲۸ یادداشت کرده است اشتباه می‌باشد)

از آثار چاپ شده آن مرحوم کتاب"ابواب الجنّات"(درادعیه) است که در ۲ جلد چاپ شده است.

و از آثار خیر او چاپ کتاب القضاء مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی است که در سال ۱۳۲۷ چاپ شده است.

آقازاده خانم

فاطمه ملقّب به آقازاده خانم تنها دختر مرحوم میرزای آشتیانی نیز بانوی دانشمند و بسیار شایسته ای بود که به همسری پسر عموی خود مرحوم میرزاجعفر سابق الذکر درآمد و فرزندی چون مرحوم حاج میرزامهدی آشتیانی در دامان خود تربیت کرد.

مرحوم آیة الله حاج میرزا احمد آشتیانی: مؤلف این رساله ها

چهارمین پسر حاج میرزا حسن آشتیانی مرحوم آیة الله حاج میرزا احمد است که کوچکترین فرزند میرزای آشتیانی بوده و هنگام وفات پدر حدود بیست سال داشته است.

آقای سید جلال الدین آشتیانی در شرح حال ایشان می‌نویسد:
استاد میرزا احمد آشتیانی به سال ۱۳۰۰ هجری قمری در تهران دیده به‌جهان‌گشودند و پس از فراگرفتن ادبیات فارسی و عربی، درخدمت پدر بزرگوارشان به خواندن سطوح فقه و اصول پرداختند و پس از فوت والد مرحومشان درنزد أعلام دیگری مانند مرحوم آقامیرزاهاشم رشتی، مرحوم آقامیرزاحسن کرمانشاهی، مرحوم آقا شیخ محمد رضا نوری و مرحوم آقاسیدمحمد یزدی علوم عقلیه و نقلیه را بکمال فرا گرفتند آنگاه در مدرسه سپهسالار قدیم و سپس در مدرسه سپهسالار جدید مشغول تدریس علوم معقول و منقول گردیدند و ضمناً اوقات فراغت از تدریس علوم مجمعی به عنوان تدریس اصول عقاید برای عموم طبقات علاقمند تشکیل می دادند و با بیاناتی ساده به ارشاد و هدایت همگان می پرداختند.

بسال ۱۳۴۰ هجری قمری، به منظور تکمیل علوم نقلیه و درک فیض محاضر اساتید نجف اشرف، رهسپار عراق گردیدند و در

حدود ده سال درآن ناحیت اقامت گزیده و به افاده و استفاده‌علمی مشغول بودند، به ویژه با مرحوم آیة الله آقامیرزا محمدحسین‌نائینی غروی مأنوس گشته و از محضرشان بهره می‌برده اند.

استاد درسال ۱۳۵۰ هجری قمری به ایران مراجعت فرمودند و در تهران مستقر شدند و از آن هنگام تاکنون (سال ۱۳۸۵ هجری قمری) اغلب اوقات معظم له صرف تألیف و تدریس کتب و رسالات علمی و رسیدگی به امور اهل فضل و ضعفا و مؤمنین می گردد...

حضرت استاد از پنج نفر از بزرگان علما و مراجع عالیقدر یعنی:

۱ـ آیة اللّه نائینی (میرزاحسین)
۲ـ آیة اللّه حائری یزدی (شیخ عبدالکریم)
۳ـ آیة اللّه آقاشیخ ضیاء الدین عراقی
۴ ـ آیة اللّه اصفهانی (سید ابوالحسن)
۵ ـ آیة اللّه بروجردی (حاج آقاحسین)

رضوان الله علیهم اجمعین اجازه در نقل احادیث وروایات و گواهی وصول به درجه اجتهاد گرفتند.

آقای رازی در شرح حال ایشان می نویسد: در سال ۱۳۰۰ در تهران متولد و بعداز پایان مقدمات و ادبیات ... خدمت والد ماجدش اشتغال یافته و درس خصوصی اصول فقه تحت عنوان "معالم" گذارده و قواعد اصولیه را از بیانات شافیه و کافیه آن بزرگوارآموخته تا درسال ۱۳۱۹ ق که والدش وفات نموده در نزد اعلام تهران به تحصیل منقول و معقول پرداخته تا به سن سی سالگی از جمیع سطوح عالیه فراغت یافته و به تدریس در بسیاری از علوم و فنون و تالیف مشغول گردید و جمع زیادی از افاضل تهران به درسش حاضر شده و

تعلیقات بسیاری برکتابهای درسی نوشته و در مجلس بحث اصـــول عقاید ایشان بسیاری از طبقات مختلف مردم شرکت نموده تا ســـال ۱۳۴۰ که به نجف اشرف مشرّف و اشتغال به تدریس معقول و منقول نموده و حدود ده سال از محضر مرحوم آیة الله العظمی میرزا محمد حسین نائینی و سایر مدرّسین بزرگ استفاده نموده آنگاه به‌تهـــران مراجعت و مشغول تدریس و تألیف در فنون بسیاری از تفسیروحدیث و فقه و اصول و حکمت و اخلاق گردیده است...

نگارنده این سطور گوید: مرحوم آقای آشتیانی درابتداءآمدن مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم و تأسیس حوزه علمیه مدت کوتاهی هم به قم آمده اند و در درس آقای حائری شرکت می‌کردند ولی اقامت در قم ظاهرا خیلی کوتاه بوده و در همان سالهابه نجف مشرّف شده اند.

آیت اللّه آقای حاج میرزامحمدباقر آشتیانی در مقدمه رسالة تفسیر آیه قل الروح (که در همین مجموعه چاپ شده است) نوشته‌اند مرحوم آقای والد قدّس الله نفسه الزکیّة الراضیة المرضیة پیوستـــه به قرآن کریم و عترت عشق می‌ورزید و ابراز علاقه می فرمود تا حدّی که در اعیادهم دستور می دادند یک نفر از رجال سخن، ذکر مناقب و مصائب اهلبیت نبوت و مثالب اعداء آنها را بنماید و گاهی‌بنفس نفیس خود چند روایت تلاوت و به بیان مختصر نافعی حضّـــاررا مستفیض می فرمودند و در زمانی که حال حضور در مسجد برای اقامه جماعت داشتند بین دو نماز یا بعداز فراغ از نماز به حاج عبدقاری ضریر که به وجه معجزه آسائی بوسیله توسّل بمقام مقدّس صدّیقه‌کبری حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها حافظ قرآن شده بود می‌فرمودند چند آیه از قرآن تلاوت‌نماید.

و همواره به ما توصیه می کردند از قرائت قرآن همه روزه ولو چند آیه غفلت ننمایید که موجب سعادت دنیا و نجات آخرت است.

ودرجلسات شبانه که برای برادران دینی و ایمانی داشتند هفته ای یک شب اختصاص به تفسیر داشت و درخلال این اوقات تفسیر چند سوره را مرقوم ولکن چون اوراقش غیر منظم است تاکنون موفق به طبعش نشدیم...

و نیز آقای حاج میرزاباقر می فرمایند: از مرحوم مبرور پدرم طاب ثراه جویا شدم که آیا در مدت عمر خویش بشرف لقاء ولیّ عصر امام زمان علیه افضل الصلوة والسلام رسیده اند یا خیر. پس از تأمّل و شاید تبسّمی فرمودند " گاهی آثاری مشاهده نمودم که غیر از آن وجود مقدس شایسته آن نبود" درآن لحظه نه من اِصرار بر ذکر مواردش نمودم و نه ایشان بیانی فرمودند ولکن در مواقعی قضایائی اتفاق افتاد که به گمان اینجانب مورد انطباق بود:

۱ـ دستور به مداومت دعای مشروط به طهارت به جهت حفظ از مرض وبا در سنه ۱۳۲۱ هـ ق (معروف به سال وبائی) که ابتدابه ایشان نام دعا القاء می‌شود بعد دسترسی بآن دعا به نحو غیر منتظر (بوسیله شخصی بعداز ادای نمازودر مسجد به ایشان) و مداومت برآن وحفظ کلیه افراد خانواده و کسانی که مداومت به خواندن آن کردند از ابتلاء به آن مرض و مبتلا شدن دو نفر از اعضای خانواده و شفای آنها.

۲ـ در اثر توسّل به ائمه اطهار در نجف اشرف وبه امام زمان بجهت وسعت رزق و اداء دیون در مسجد هندی پس از فراغ از بحث مرحوم میرزای نائینی قدّس سرّه الشریف پیرمردناشناسی بدون سئوال و اظهار حال نزد ایشان می آید و می گوید ما در موقع شدت و ابتلاء

این آیه را در شب نیمه شعبان (تولد حضرت قائم علیه السلام) می‌نویسیم و در محل هایی که پول به جهت‌مخارج می گذاریم نگهداری می کنیم خداوند متعال وسعت می دهد و متن دعا را به ایشان می دهد ومیرود برهمین دستور اولین مرتبه شب نیمه شعبان درکربلای‌معلّیٰ دستورالعمل را انجام و از آن پس مِنْ حَیثٌ لَایَحْتَسِب وسعت وبرکت مرحمت شد.

۳ـ در مورد نامگذاری جزوه دعای" هدیّه احمدیّه" که فرمودند " در فکر تسمیه آن بودم سیدی ناشناس وارد منزل شدپس از آنکه جویای حال شدند بمن فرمودند شنیدم که کتاب دعائی‌مرقوم داشته اید گرفتند و ملاحظه کردند و فرمودند نام کتاب دعائی که تدوین کرده اید " هدیه احمدیه" بگذارید پس از خروج آن سید از اطاق با توجه به اینکه کسی از نوشتن آن کتاب اطلاعی نداشت بدنبال ایشان فرستادم که جویا شوم از کجا مستحضر شده اندکه من تألیفی‌دراین‌باره نموده‌ام هرچند گشتند کسی را نیافتند ازمستخدمین منزل سئوال نمودم که این آقا کجا رفتند گفتند ما کسی را ندیدیم نه وروداً و نه خروجاً.

تألیفات ایشان:

۱ـ حاشیه مکاسب شیخ انصاری، فقه، عربی.
۲ـ حاشیه رسائل شیخ انصاری، اصول فقه، عربی.
۳ـ حاشیه کفایه آخوند خراسانی، اصول فقه، عربی.
۴ ـ حاشیه شرح لمعه شهید ثانی، فقه، عربی.
۵ ـ حاشیه شرایع محقق حلی، فقه، عربی.

۶ـ حاشیه طهارت شیخ انصاری ، فقه ، عربی
۷ـ حاشیه قواعد علامه حلی ، فقه ، عربی .
۸ـ حاشیه تبصره علامه حلی ، فقه ، عربی .
۹ـ حاشیه شرح تجرید علامه حلی ، کلام ، عربی .
۱۰ـ حاشیه شرح تجرید قوشچی ، کلام ، عربی.
۱۱ـ حاشیه شرح اشارات ، حکمت ، عربی .
۱۲ـ حاشیه شواهد الربوبیه ملاصدرا ، حکمت ، عربی .
۱۳ـ حاشیه طبیعیات شفاء ،عربی.
۱۴ـ حاشیه شرح فصوص ، عرفان ، عربی .
۱۵ـ حاشیه تمهید القواعد ترکه ای ، عرفان ، عربی.
۱۶ـ حاشیه کلیات قانون بوعلی ، عربی .
۱۷ـ حاشیه خلاصة الحساب شیخ بهائی ،ریاضیات،عربی.
۱۸ـ حاشیه تشریح الافلاک شیخ بهائی ، هیئت،عربی .
۱۹ـ حاشیه مقامات حریری،ادبیات ، عربی .
۲۰ـ حاشیه مطول تفتازانی،علوم بلاغت ، عربی .
۲۱ـ حاشیه شرح نظام، صرف ، عربی.
۲۲ـ حاشیه سیوطی،نحو ، عربی .
۲۳ـ حاشیه شرح مطالع ،منطق ، عربی .
۲۴ـ حاشیه شرح رضی،نحو ، عربی.
۲۵ـ حاشیه تصریح،نحو ، عربی.
۲۶ـ حاشیه شرح جامی،نحو ، عربی.
۲۷ـ حاشیه فارسی هیئت ، فارسی ظاهراً .
۲۸ـ حاشیه مصباح الانس،عرفان ، عربی .
۲۹ـ حاشیه بر فیزیولوژی،ظاهراً فارسی است .

۳۰ـ حاشیه قوانین میرزای قمی، اصول فقه، عربی.
۳۱ـ حاشیه شرح منظومه سبزواری، منطق و حکمت، عربی.
۳۲ـ حاشیه اَسفار ملاصدرا، عربی.
این حواشی هیچکدام چاپ نشده است، فقط چند سالی است که جناب آقای سید جلال الدین آشتیانی که از تلامذه آن مرحـــوم است وعده داده اند که حاشیه اَسفار ایشان را چاپ کنند که‌گویاهنوز این وعده عملی نشده است.
۳۳ـ کتاب الصلوة، تقریرات درس مرحوم آقای‌نائینی، عربی.
۳۴ـ کتاب المتاجر، تقریرات درس مرحوم آقای نائینی، عربی.
۳۵ـ تقریرات اصول فقه، یک دوره درس مرحوم آقای نائینی، عربی.
این سه کتاب هم بچاپ نرسیده است.

و اما تألیفات چاپ شده ایشان

۳۶ـ نامه رهبران یکدوره اصول عقاید به زبان فارسی است، سه بار چاپ شده است.
۳۷ـ لوامع الحقائق یکدوره اصول عقاید بزبان عربی اســت یک بار در ایران و بار دوم در لبنان چاپ شده است.
۳۸ـ طرائف الحکم در دومجلد، عربی و فارسی، مجموعه ای است از روایات منتخبه ای که برای جلسات هفتگی خود یادداشـــتو درآن جلسات برای مردم می خواندند. گویا مکرّر چاپ شده است.
۳۹ـ مقالات احمدیه در اخلاق فارسی. دوبار چاپ شده است
۴۰ـ تذکرة الغافلین، یکدوره اصول عقاید فارسی است کـه

حدود هفتادسال پیش بدون نام مؤلف چاپ سنگی شده و لازم است به سبک روز تجدید چاپ شود.

۴۱ـ رساله پرستشنامه، فارسی.

۴۲ـ رساله آداب دعا، فارسی.

۴۳ـ رساله اخلاق و توحید، فارسی.

۴۴ـ رساله میزان القرائة در تجوید. فارسی.

۴۵ـ رساله در توحید و معاد، فارسی.

۴۶ـ رساله عیدیّه، فارسی.

۴۷ـ رساله دلائل التوحید، فارسی.

۴۸ـ رساله بیان نافع، درتفسیر آیه...،فارسی.

۴۹ـ رساله یادآور در توحید، فارسی.

۵۰ ـ رساله در تفسیر آیه قُلِ الرُوح...،فارسی.

۵۱ ـ رساله سرمایه سعادت، فارسی،این رساله به دستور مرحوم آیة الله حکیم به عربی ترجمه و درعراق به نام اساس‌السعادة چاپ شده است.

۵۲ـ رساله کلمه طیّبه، فارسی.

۵۳ ـ رساله قول ثابت،فارسی.

۵۴ـ رساله هدیّه احمدیّه،فارسی.

از شماره ۴۱ تا۵۴ همین چهارده رساله ای است که در این مجموعه چاپ شده است و قبلا جداجدا برخی یک بار و برخی دوبار و بیشتر چاپ شده بود.

۵۵ـ رسالة فی الولایة، در بیان حقیقت ولایت حقّه الهیّه، عربی. یک بار چاپ گراوری شده است.

۵۶ـ تبیان المسالک، در بیان مسالک مختلفه در مسألـه

وحدت وجود، عربی، یک بار چاپ سنگی شده است.

۵۷ـ قصد السبیل، در ابطال جبر وتفویض و اثبات اَمرٌ بَینَ الاَمرین،عربی، یک بار چاپ سنگی شده است.

۵۷ ـ الهدیهٔ الاَحمدیّهٔ در علم باری، عربی، یک بار چاپ سنگی شده است.

۵۹ ـ الاحادیث، صدوبیست حدیث است که در حاشیه‌چاپ اول رساله قول ثابت بدون ترجمه و نیز ضمیمه چاپ دوم قول ثابت با ترجمه چاپ شده است.

۶۰ـ رساله در فرق بین اسم جنس و علم جنس. این‌رساله را جناب آقای سیدجلال الدین آشتیانی جزو تألیفات چاپ شدهٔ ایشان ذکر کرده اند ولی نگارنده این سطور هنوز نسخه آنرا پیدا نکرده است.

۶۱ـ رساله در فضائل السادات، این رساله را آقای رازی‌در کتاب گنجینه دانشمندان جزو تألیفات چاپ شده ایشان نامبرده‌است ولی این بنده هنوز نسخه آنرا پیدا نکرده است.

بخواست خدا اگر دورساله اخیر پیدا شود این هفت رساله (از شماره ۵۵ تا۶۱) را به نام(هفت رساله)به عنوان جلددوم این مجموعه منتشر خواهیم کرد انشاء الله.

۶۲ـ تفسیر چند سوره ازقرآن را نیز مرقوم فرموده‌اندکه‌نیاز به تنظیم و ترتیب دارد.

و شاید تألیفات دیگری هم داشته باشند که ماازآن اطلاع پیدا نکرده باشیم.

مرحوم آقای آشتیانی شعر هم می سروده اند و تخلّص‌ایشان "واله" بوده است از اشعار ایشان قصیده ای است در میلاد

رسول اکرم صلی الله علیه وآله و قصیده دیگر در میلاد امام زمان علیه السلام .

لازم است همه اشعاری که از ایشان به یادگار مانده است جمع آوری و چاپ گردد.

و نیز آن مرحوم در حسن خط نمونه بوده اند و در این زمینه نیز آثاری درخشان از ایشان به یادگار مانده است.

و بالاخره روز سه شنبه سوم تیرماه ۱۳۵۴ هجری‌شمسی‌مطابق با چهاردهم جمادی الثانیه ۱۳۹۵ هجری قمری این عالم پرهیزکار و عارف پروردگار در سن نودوپنج سالگی پس از حدود هشتاد سال تعلیم و تعلم و تربیت انسانها و خدمت به اسلام و مسلمین چشم از جهان فرو بست و روز بعد در حالی که مردم اشک می ریختند جنازهٔ اورا تشییع و در مقبره خانوادگی ایشان در صحن حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد و از طرف تمام طبقات به بهترین وجه به ساحت قدس ایشان اداء احترام گردید. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

فرزندان ایشان

مرحوم آقای حاج میرزا احمد آشتیانی دو پسر و چهار دختر داشتند فرزند ارشد ایشان آیة الله حاج میرزا محمد باقر آشتیانی است که از علمای طراز اول طهران می باشند و والد معظمشان‌درچند سال‌آخر عمر بیشتر کارها را به‌ایشان ارجاع می دادند و یابامشورت ایشان انجام می شد.

صاحب کتاب گنجینه دانشمندان می‌نویسد:

حجة الاسلام والمسلمین فخرالعلماء العاملین آقای حاج میرزا

محمدباقر آشتیانی دام ظلّه از افاضل خاندان آشتیانی می باشندتولد ایشان در ۱۳۲۳ درتهران واقع شده وپس از فراغت از سطوح اولیه درسال ۱۳۴۰ قمری درخدمت والد بزرگوارشان به نجف اشرف مهاجرت کرده و از محضر مرحوم آیات الله مشکینی و آقا ضیاءالدین عراقی، سیدابوالحسن اصفهانی و میرزامحمدحسین نائینی فقهاً و اصولاً استفاده نموده آنگاه‌به تهران مراجعت و به تدریس معقول و منقول تاهم اکنون اشتغال دارند.

ایشان بیش از سی کتاب و رساله و حاشیه در فقه و اصول‌و حکمت تألیف کرده اند که فقط دو رساله یکی در ارث به فارسی، و دیگری در احیاء موات به عربی توسط کتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران منتشر شده است.

فرزند دیگر آن مرحوم، آقای میرزامحمد صادق‌آشتیانی است که یکی از روحانیون نیک نفس و خیرخواه و خیراَندیش می‌باشند.

داماد های ایشان

۱ـ آقای حاج سیدمحمدرضا غفوری که از بزرگان خراسان می‌باشند.

۲ـ آقای نفیسی فرزند مرحوم ناظم الأطبّاء کرمانی صاحب لغت نامه (فرهنگ نفیسی).

۳ـ آقای آقامیرزاابوالحسن طباطبائی نواده مرحوم آقا سید محمد طباطبائی مجتهد معروف صدر مشروطیت.

۴ـ مرحوم آیةّ الله حاج سید عبّاس طباطبائی معروف به آیةّ الله زاده ، فرزند مرحوم آیة الله آقای سیدمحمد فشارکی (استاد

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی و دیگران)

نگارنده این سطور گوید: چون اوائل طلبگی درهمسایگی مسجد خازن الملک منزل داشتیم و گاهی در نماز جماعت ایشان شـــرکت می کردم و از ارادتمندان ایشان بودم از این رو برای اینکه عــرض ادبی شده باشد چند جمله هم در شرح حال ایشان از کتاب آقــای رازی نقل می کنم:

سیّدالعلماء المتّقین و حجةّ الاسلام والمسلمین الحاج سیدعبّاس طباطبائی ابن العلاّمة الاستاذ آیةّ الله السیدمحمد طباطبائی فشارکی اصفهانی از علماء ابرار ودانشمندان اخیار معاصر و داماد آیـــةّ اللـــه حاج میرزااحمد آشتیانی می باشد.

تولد این بزرگوار و برادرش مرحوم حجةّ الاسلام والمسلمین حاج سیدعلی اکبر طباطبائی (داماد مرحوم آیةّ الله حاج شیخ مرتضـــی آشتیانی) در سامره بوده و در کودکی پدر بزرگوارشان را از دســـت دادند.

مرحوم آقای آقاسیدعباس پس از خواندن ادبیات و سطوح از محضر مراجع بزرگ استفاده نموده تا بدرجه سامیه علم و کمال ارتقاء یافته و مهاجرت به تهران نموده و بتدریس در مدرسه مروی و انجام وظایف دینی و اقامه جماعت در مسجد خازن الملک بازار اشتغـــال دارند. انتهی

این سید بزرگوار پس از سالیان درازء تدریس وتعلیـــم و هدایت مردم، چند سال قبل وفات یافت و اکنون فرزند ایشان آقای طباطبائی در همان مسجد خازن الملک اقامه جماعت می کننـــد و مورد علاقهٔ مؤمنین هستند. قم ــ رضا استادی

پنجم شوال ۱۴۰۳ هـ ق.

مدارک و منابع این مقدمه :

۱ـ المآثر والاثار اعتماد السلطنه

۲ـ الذریعة حاج آقابزرگ تهرانی

۳ـ اعلام الشیعة حاج آقابزرگ تهرانی

۴ـ یادداشتهای قزوینی جلد هشتم

۵ ـ فهرست کتب فارسی و عربی چاپی مشار

۶ـ علمای معاصرین خیابانی

۷ـ مؤلفین کتب چاپی مشار

۸ـ ریحانة الادب خیابانی

۹ ـ تاریخ تهران بلاغی

۱۰ـ آثار الحجة رازی

۱۱ـ گنجینه دانشمندان رازی

۱۲ـ دانشنامه ایران و اسلام جلد اول

۱۳ـ مقدمه اساس التوحید آشتیانی

۱۴ـ تاریخ حکما و عرفاء متأخرین تألیف منوچهر صدوقی سها

۱۵ـ تحریم تنباکو نوشته ابراهیم تیموری

۱۶ــ سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان نوشته‌مرتضی سیفی

۱۷ــ مقدمه دورساله حِکَمیّه میرزاعلی اکبرحکمی نوشته آقای‌کمره‌ای

۱۸ــ الفوائد الرضویّة محدّث قمی

۱۹ــ شماره اول مجله اوقاف چاپ ۱۳۴۵ شمسی، مقاله آقای سیدجلال الدین آشتیانی.

۲۰ــ شرح زندگانی حضرت آقای آقامیرزااحمد آشتیانی نوشته دکتر ح غفوری که بمناسب سالگرد وفات آن مرحوم نوشته شده است.

۱

رسالهٔ:

پرسشنامه

مؤلّف این رساله را در سال ۱۳۵۳ هجری قمری نگاشته و تاکنون دوبار چاپ شده بود یکی در سال ۱۳۶۰ ه ق در چهل صفحه چاپ سنگی، و دیگری در سال ۱۳۷۶ ه ق در ۳۳ صفحه چاپ گراوری و این چاپ سوم از روی چاپ دوّم که کاملتر است انجام شده است.

رساله پرستشنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله المتجلی لخلقه بخلقه، والظاهر لقلوبهم بحجته، و الصلوة والسلام علی اشرف المرسلین و خاتم النبیین محمد و آله الطیبین الطاهرین، امناء الرحمن وارکان الایمان، و اللعنة علی اعدائهم ومخالفیهم ابدالابدین و دهر الداهرین

و بعد چنین نگارد افقرالعباد الی رحمة ربّه الغنی **احمدبن محمد حسن الآشتیانی** که یک نفر از آشنایان قدیمی و دوستان صمیمی وهوشیاران طریق‌حقیقت ازفقیر فانی‌چگونگی عبادت وپرستش معبود یگانه رادرساعت غفلت، یعنی کیفیت نماز غفیله را سئوال فرمود که شاید به این وسیله از خواب غفلت بیدار شوم و به وظیفهٔ بندگی سبقت ورزم.

بلی آنانکه بمقام حرّیّت از قید عبودیت نفس امّاره وآزادی‌ازذلّ رقّیت شهوت و غضب و رهائی از علاقه های باطله متحقق گردیدند، لذت حضور در محضر انس معبود یکتا، و محبوب بالذات دردوسر او زیادتی علاقمندی بعالم بقاء و سرور و نور چنان مشغولشان داشته که هیچگاهی از یاد خداوند غفلت نورزند و به‌کلی ازتوجه به تعیّنات زائله فانیه‌وشهوات نفسانیه دور و بیخبرند، بلکه از کلیهٔ عالم فرق و ناسوت معرض ومدبرند این است که مولای متقیان فرموده: **وَاِنّی بِطُرُقِ السَّماءِ لَاَعْلَمُ مِنّی بِطُرُقِ الْاَرْضِ.** [1]

۱ــ نهج البلاغة خطبه ۱۸۴ با مختصر تفاوت

هرگز وجود حاضر و غائب شنیده‌ای   من در میان جمع و دلم جای دیگرست

و چگونه چنین نباشند، با اینکه آن شمس حقیقت و نور ازلی و نیّر عالم حیات که مقصود و مشهود اهل معرفت و عبادت است، جامع هر کمالی بی‌پایان، و بخشندهٔ هر جمال و جلال ظاهر و پنهان است.

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر   خرمن سوختگان را همه‌گو باد ببر

هوشمندان اسرار عالم ملکوت که عجالتاً در کنج ویرانه محنت‌آباد دنیا محبوسند البته همیشه بیاد وطن مألوف، و خوشدل و سرگرم به امید وصل محبوبند.

تورا ز کنگره‌عرش میزنند صفیر   ندانمت‌که‌در این دامگه‌چه‌افتاده است
که ای‌بلندنظر شاهباز سدره‌نشین   نشیمن‌تونه‌این‌کنج‌محنت‌آباد است
هرکسی‌کودورماند از اصل خویش   زودجوید روزگار وصل خویش
اینقدر در شهر تن ماندی اسیر   کان‌وطن‌یکباره‌رفتت از ضمیر
روبتاب از جسم‌وجان راشاد کن   موطن اصلی خود را یاد کن
تا بچند ای شاهباز پر فتوح   بازمانی دور از اقلیم روح
حیف باشد از تو ای صاحب نظر   کاندرین ویرانه ریزی بال و پر
تا بکی ای هدهد شهر سبا   در غریبی مانده باشی بسته پا
جهد کن این بند از پا باز کن   برفراز لامکان پرواز کن
تابکی در چاه طبعی سرنگون   یوسفی یوسف بیا از چه برون
یوسفا آمد رسن درزن تو دست   از رسن‌غافل‌مشوبیگه شده است
دررسن زن‌دست وبیرون شوزچاه   تا ببینی بارگاه پادشاه

این فقرا همیشه در فکر آخرت و ذاکر حقّند، و منوّر به تجلّیات از عالم غیب، و مستشرق بانوار طلعت بیمثال حیّ قیّومند. **بِطَلْعَتِکَ فی ساعیر وَ ظُهُورِکَ فی جَبَلِ فاران، بِرَبَواتِ الْمُقَدَّسین، وَ جُنُودِ الْمَلائِکَةِ الْخافّین، وَ خُشُوعِ الْمَلائِکَةِ الْمُسَبِّحین.** ۲

۲ـ دعای سمات

خانه درویش چون باشد خراب　　　پربود از نور ماه و آفتاب
در بیابان‌چون‌درو دیوار نیست　　　لاجرم در وی بجز انوار نیست

لکن شاهدان طلعت عالمتاب ، قلوب مؤمنین موحّدین است ، نه چشم سر و اوهام مردمان بی‌خرد مشبّهین ، که خالق را از مخلوق فرقی نکنند وبگفته حکیم شیرازی مبدء مقدس را هیولای قابل هرصورتی‌پنداشته و هر موجودی را مرکب از واجب و ممکن دانسته و نامش را وحدت وجود گذاشته .

خویشتن را عاشق حق ساختی　　　عشق با دیو سیاهی باختی
عاشق و معشوق را در رستخیز　　　هردورابندند و پیش آرند تیز

در اصول کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به این مضمون روایت شده ، زمانی که بنده از خداوند ، کمال بعد و دوری‌را دارد وقتی است که همّتش مصروف بشکم و شهوت وقاع باشد .[۳]

و باز آنحضرت در کافی روایت نموده که حضرت عیسی (ع) فرمود چگونه‌ازاهل‌علم و معرفت‌است کسی که سیرش بسوی آخرت است و اواقبال بدنیای خود نموده .[۴]

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در کافی به این مضمون روایتی است که خداوند به حضرت موسی (ع) وحی فرمود من همنشین با کسی هستم که مرا یاد نماید و بذکر من مشغول باشد ، حضرت موسی (ع) عرض‌کرد چه کسی روز قیامت در ستر و پوشش تو باشد ؟ یعنی از عذابها و رسوائیها . فرمود کسانیکه مرا یاد نمایند ، پس من هم آنها را در آنروزیاد کنم ، و اظهار دوستی با یکدیگر در راه من نمایند منهم آنهارا دوست دارم ، این اشخاص کسانی باشند که هر وقت بخواهم اهل زمین را عذاب

۳ـ کافی ۲/۳۱۹
۴ـ کافی ۲/ ۳۱۹

کنم ، یعنی بسبب طغیان و نافرمانیها ، یاد آن اشخاص کنم پس عذاب‌راازاهل زمین بواسطهٔ آن اشخاص یعنی از جهت دوستی و علاقه به آنها دفع نمایم . ۵

و در کتاب جواهر السَّنیّة در اخبار حضرت داود است . **يٰا داوُدُ حَذِّرْ وَاَنْذِرْ اَصْحٰابَکَ مِنْ کُلِّ الشَّهَوٰاتِ ، فَاِنَّ الْقُلُوبَ الْمُتِعَلِّقَةِبِشَهَوٰاتِ الدُّنْيا عُقُولُها مَحْجُوبَةٌ عَنّي .** ۶ ای داود بپرهیزان و بترسان همراهانت راازتمام آرزوهای شیطانی ، پس بدرستیکه دلهای علاقه مند به شهوتهای حرام عقلهای آنها در پرده است از معرفت من .

پس خوشا بحال کسانیکه همیشه بیاد خدا باشند ، و به نعمت‌های گوناگون متنعّم ، بظاهر در دنیا هستند لکن بباطن در بهشتند .

خوشا آنانکه دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی

در روایت دیگر از آن حضرت علیه السلام به این مضمون وارد است که وحی فرمود خداوند عزوجل بحضرت موسی (ع) ای‌موسی‌خوشحال مباش به زیادتی مال دنیا ، و ترک مکن یاد مرا در هیچ حالی ، بدرستیکه زیادی مال دنیا ، موجب شود فراموش‌کردن گناهانرا ، و ترک کردن یاد من سخت میگرداند دلها را ۷

آری آری

دوست بدنیا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به ازدراهم معدود

ساعت غفلت که موقع اداء نماز غفیله است ، میان نماز مغرب و عشاء است ، چنانچه مرحوم شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق فرموده :

---

۵ ـ کافی ۲/ ۴۹۶

۶ـ الجواهر السنیة ۶۷ چاپ سنگی

۷ـ الجواهر السنیّة ۳۱

قَدْ تَکاثَرَتِ الاَخبارُ بِاسْتِحْبابِ صَلوةِ رَکْعَتَیْنِ بَیْنَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشاءِ وَ تُسَمّی رَکْعَتَیِ الْغُفَیْلَةِ.[۸] یعنی اخبار بسیاری وارد است در مستحب‌بودن دورکعت نماز میان‌مغرب و عشاء ونامیده‌شده است بنماز غفیله.

و از کتاب تهذیب شیخ طوسی اعلی الله مقامه نقل نموده که مرحوم شیخ باسنادش از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌که‌حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود: نافله بجا آورید در ساعت غفلت ، اگرچه بدورکعت سبک باشد ، پس‌آن نافله خواندن موجب شود دارکرامت را ، یعنی رسیدن بمنزلی که‌نزد خداوند بسیار با قدر و منزلت‌ورفعت‌است کسی عرض‌کرد ای رسول خدا کدام است ساعت غفلت ، فرمود میان نماز مغرب و عشاء[۹]

و صدوق در کتاب علل الشرایع باسنادش از حضرت صادق (ع) روایت نموده که‌حضرت رسول فرمودند تَنَفَّلُوا فِی ساعَةِ الْغَفْلَةِ وَلَوبِرَکْعَتَیْنِ خَفیفَتَیْنِ فَاِنَّهُما یُورِثانِ دارَ الْکَرامَةِ [۱۰] نافله بخوانید در ساعت غفلت اگرچه بدو رکعت سبک باشد.

صدوق می گوید و در خبر دیگر دارَالسَّلامِ وَ هِیَ الْجَنَّةُ[۱۱] و در روایت دیگر وارد است که موجب بهشت می‌شود.

و در روایت سیّدبن طاوس قدّس سره در کتاب فلاح السائل نقل شده که عرض شد ای رسول‌خدا مراد بنافله سبک چیست ، فرمود قرائت می‌شود در آن دو رکعت بسورهٔ الحمد تنها [۱۲] یعنی یک سوره تمام دیگر درآن نماز خوانده نمی‌شود.

پس چه عبادت بزرگ با شرافتی است که عابد را بهشتی و ازهر

۸ـ حدائق ۱۷/۲ چاپ سنگی ۹ـ تهذیب ۲۴۳/۲

۱۰ـ علل الشرایع ۳۱/۲ چاپ قم

۱۱ـ فقیه ۵۶۵/۱ ۱۲ـ فلاح‌السائل ۲۴۸ چاپ تهران

گونه عیبی و علتی رهائی می دهد ، بلی اهل بهشت از هر عیبی دور و منزه اند ، و از رجس و پلیدی هر علاقه ای به غیر رضای خدا پاکیزه و مجردند ، و درقرآن مجید است : **مٰا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوفِهِ** [۱۳] دو محبت در یک دل نگنجد .

کی دعای تو مستجاب شود   تا بیک روی در دو محرابی

و ازامام‌همام حضرت جعفر صادق علیه السلام باین‌مضمون‌رسیده که فرمودند: قلب حرم‌خدا است پس جای مده در حرم خدا غیر خدارا [۱۴]

دوشینه پیک جانان‌زدحلقه بردردل   کاین‌خانه‌خانه‌ماست‌غیرازچه‌کرده‌منزل

چنانچه در مجمع البحرین در تفسیر قلب سلیم که درقرآن‌مجید در سوره‌ٔ شعرا وارد است **وَلاٰتُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ . يَوْمَ لاٰيَنْفَعُ مٰالٌ وَلاٰ بَنُونَ اِلاّٰ مَنْ اَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** [۱۵] که این کلام قرآنی حکایت دعاء حضرت ابراهیم (ع) است که عرض می کند خدایا رسوا مگردان مرا روزیکه مال و پسران نفع نمی دهند مگر آنکس که با قلب سلیم بدرگاه تو آید .

صاحب مجمع به این مضمون فرموده: و گفته شده مراد از قلب سلیم دلی است که سالم از تمام ماسوای خداوند باشد ، و علاقه مند به هیچ‌چیزی غیرخدا نباشد ، چنانچه این معنی از حضرت صادق‌علیه‌السلام روایت شده است . [۱۶]

سخن ازدل بمیان‌آمد و اگرچه کلام در این مقام ، مجال‌باوسعتی لازم دارد

شرح این هجران و این خون‌جگر   این زمان بگذار تا وقت دگر

۱۳ــ سوره احزاب آیه ۴

۱۴ــ جامع الاخبار صدوق فصل ۱۴۱

۱۵ــ سوره الشعراء آیه ۸۹

۱۶ــ مجمع البحرین ماده سلم

لکن لازم است بقدر میسور، و تهییج اشواق اهل درد بشمّه‌ای از اوصاف اهل دل اشاره شود.

حدیث دل حدیث بس شگفت‌است　　که دو عالم حدیث دل‌گرفته است
چو دل خون شد بگوبادل چه‌گویم　　زدل با مردم غافل چه گویم
دلم آنجا که محبوبست آنجااست　　من آنجا کی‌رسم‌این‌کی‌شود راست
چودائم از دل خود بی نشانم　　نشانی کی بود از دلستانم

عارفی را پرسیدند روح چیست و قلب کدام است و میان‌آنها چه نسبت است؟ جواب داد

روا باشد که در خونم نشانی　　سخن از دل مگو دیگرتو دانی
مگو بامن حدیث چین و ماچین　　مجنبانید زنجیر مجانین

بصفات روح و دل موصوف شدن خوب است، حکایت آنهاچه‌سود بلکه شاید مضرت دهد برای آنکه مبادا اندیشه سامع بآن نرسد و تکذیب کند که **بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ** [۱۷] لکن چون از امتثال اشارهٔ اَحِبّه صدق چاره نیست مختصرا میگویم که حقیقت انسان میان دو جهان واقع است. یکی جهان یگانگی که آنجا همه قرب در قرب است و نور در نور و وصل در وصل که آنرا عالم اَمْر گویند، و دیگری عالم بیگانگی که آنجا همه بعد است در بعد و ظلمت در ظلمت و هجران در هجران، و آنرا عالم خَلْق گویند، و روح ذکریست‌از عالم امر همراه قلب کرده اند، و نفس ذکری است از عالم خلق قرین دل ساخته اند، یکی‌سرّ لطف و قائم بجمال است، دیگری سرّ قهر و قائم بجلال است، و آنچه راجع به انسان است قلب است که میان اصبعین لطف و قهر جای‌دارد و چون ترکیب انسانی بمرگ از هم فرو ریزد، هریک از روح و نفس به جهان خویش رجوع کند، و قلب که حقیقت انسان است مشایعت آن قرینی کند

۱۷– سوره یونس آیه ۳۹

که در مدت مصاحبت، الفت و انس با او داشته و اقبال بوی کرده و رنگ او گرفته، اگر روحانی شده بجهان نور و سرور و وصل فائز گردد و اگر نفسانی گشته با نفس بعالم ظلمت و غصه و فراق مبتلی گردد. **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ**. [۱۸] **أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ** [۱۹] **قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ** [۲۰]

پس دل لوحی است قابل هرنقش و رنگ، و آن نقش و رنگ بمرور زمان و تکرر انتقاش و صبغ در ذاتش اثر نماید و طبع دل گردد که دیگر هیچ زوالی از وی نداشته باشد و با او یکی شود. **وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** [۲۱]

و جماعتی هم که نقش و صبغت ایمانی در دل آنها منطبع گردیده **صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً. أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ** [۲۲] آنها مقام محبوبیت دارند. **يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ** [۲۳]

تو همی گوئی مرا دل نیز هست — دل فراز عرش باشد نی به پست
در گل تیره یقین هم آب هست — لیک از آن آبت نشاید آب دست
دل تو این آلوده را پنداشتی — زین سبب دل زاهل‌دل برداشتی
لاف تو محروم میدارد ترا — ترک کن این لاف‌ودربحر اندر آ
هین غذای دل بده از همدلی — رو بجو اقبال را از مقبلی
گر تو سنگ خاره و مرمر بوی — چون بصاحبدل رسی گوهر شوی

۱۸ــ سوره یوسف آیه ۵۳
۱۹ــ بحار ج ۷۰/ ۶۴
۲۰ــ سوره زخرف آیه ۳۸
۲۱ــ سوره توبه آیه ۸۷ و سوره نساء آیه ۱۵۵
۲۲ــ سوره بقره آیه ۱۳۸ و سوره مجادله آیه ۲۲
۲۳ــ سوره مائده آیه ۵۴

چنانچه فرمودند **رَحِمَ اللّهُ عَبْداً احْتَجَزَ بِهادٍ فَنَجی** [۲۴]. یعنی رحمت کند خداوند بندهء را که متمسّک شد بهدایت کننده پس نجات یافت.

پس رهی را که نرفتی تو هیچ — هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ
پیر را بگزین که بی‌پیر این سفر — هست بس پر آفت وخوف و خطر
چون گرفتی پیر پس تسلیم شو — همچو موسی زیر حُکم خِضر رو
صبر کن بر کار خِضر ای بی‌نفاق — تا نگوید خضر رو هٰذا فِراق

هادی و راهنمای حقیقی که تورا به کعبه مقصود دلالت کند و به سر منزل حقیقت رساند جز ولیّ عصر علیه السلام کس دیگر نیست.

من بسرمنزل عنقا نه بخود بردم راه — قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

و آنانکه ترا بآن شاه و سالار قافله حقیقت و درستی و راستی دعوت نمودند وهدایاتش را درهر چیزی یعنی **اصول** و فروع بتو رسانیدند و **مشکلت را** حل کردند، آنها دوستان تو باشند که ترا به آنچه خیریت تو درآن است دلالت کنند.

ببالینم حبیبی یا طبیبی — ازاین هردو یکی بودی چه بودی

عزیز من فریب تدلیسات شیاطین و راهزنان عباد الله را **مخورکه** نام خودرا مرشد گذارده و عوام و جهال را براه باطل دعوت می‌کنند.

لاف درویشی زنی و بیخودی — های و هوی عاشقان ایزدی
ای خری کاین از تو خرباورکند — خویش را بهر تو کور و کر کند
چون بسی ابلیس آدم روی هست — پس بهردستی نشاید داد دست
آنکه تو گنجش تَوَهُّم می کنی — زین تَوَهُّم گنج را گم می کنی

عموم مردمان این سخن را بسان افسانه پنداشته و چون در گرفتاریها و ابتلائات آنطور که باید و شاید متوسّل به امام زمان (ع) خود

---

۲۴ – نهج البلاغه خطبه ۷۵ با مختصرتفاوت لفظی

نشده اند ، یا اگر فی الجمله توسّلی جستند آن توسّل را ادامه ندادند ،از برکات خاصّه آن شمس مشرق عالم ایمان که در پشت پرده غیبت است بهره مند و باخبر نباشند بلکه برحسب اعمال مثل کسانی هستند که (پناه بخدا) منکرآن وجود مقدس باشند و از همین جهت چه اندازه از فیوضات آن مظهر تام جود و سخای الهی محروم و بی نصیب مانده اند .

از حضور اولیا گر بگسلی　　تو هلاکی زانکه جزوی نه کلی

و شیّادان راهزن هم که هر زمانی عوام بیچاره را بطرفی می‌کشند و به سمتی می‌دوانند .

هر که را دیو از کریمان وا برد　　بی‌کسش یابد سرش را می برد
عقل کل و نفس کل مرد خدا ست　　عرش وکرسی را مدان کزوی جدا است
عقل های خلق عکس عقل او　　عقل او بحراست و عقل خلق جو
عقل جزوی را قرین کن با خرد　　تا ز دست گمرهانت وابرد
دست تو از اهل آن بیعت شود　　که یَدُاللّهْ فَوقَ اَیْدیهِم بود

بلی البته طول مدت محجوبیت ، رفته رفته موجب همین محرومیت خواهد شد .

اَلَمْ یَأْنِ لِلَّذینَ آمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللّه وَ ما نَزلَ مِنَ الْحَقّ وَلایَکُونُوا کَالَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْل فَطالَ عَلَیْهِمُ الْاَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُون . [۲۵]

علماء عاملین حقیقی و بزرگان اسلام هم که از میان رفتند و اشخاص آنها کمیاب شدند ، جهال بی حقیقت فرصت غنیمت شمردند و خودشان را مرشد وهادی قلمداد دادند و فقط بالفاظی منظم و بیاناتی مسلسل مردم را بدام تزویر مبتلی نمودند ، چنانچه فرمودند بیایند درآخرالزمان قومی که زبان آنها شیرین تر از عسل است و دلهاشان تلخ تراز حنظل

۲۵ــ سوره حدید آیه ۱۶

است [۲۶] یعنی به این جهت که حلاوت ایمان وولایت در قلب آنها نیست .

مریدی علم دین آموختن بود | چراغ دل بنور افروختن بود
کسی از مرده علم آموخت هرگز ؟ | زخاکستر چراغ افروخت هرگز ؟
چو خواجه قصّه آخر زمان کرد | بچندین جا از این معنی بیان کرد
ببین اکنون که کور و کر شبان شد | علوم دین همه بر آسمان شد
نگر دجال اَحْوَل تا چگونه | فرستاده است در عالم نمونه
کسی کوراست با حق آشنائی | نیاید هرگز ازوی خود نمائی

بالجمله شاهراه حق که راه روشن علماء اسلام و تابعین ائمهٔ اطهار است واضح و مستقیم و قابل شبهه و تردید نیست ، و کسی که ازاین جاده وسیع پیدا بکنار افتد ، دانسته خودرا به ضلالت انداخت .

رجوع کنیم به بیان آنچه متعلق بنماز غفیله است ، در کتاب من لایحضره الفقیه در مقام بیان دو ساعت غفلت از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام نقل‌فرموده باین مضمون: ابلیس لشگرهای شب خود راازوقت غروب آفتاب تا وقت غروب سرخی مغرب پهن و منتشر می گرداند ،ولشگر های روز خودرا از وقت طلوع فجر تا وقت طلوع آفتاب پهن و متفرق‌میکند

و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله به این مضمون نقل نموده که‌فرمودند زیاد نمائید یاد خداوند را درآن دو ساعت و پناه‌ببرید بخداوند عزوجل از شر ابلیس و لشگرهای وی و پناه بدهیداطفال‌خودتان را درآن دو ساعت که آن دوساعت وقت غفلت باشد . [۲۷]

بلی‌البته شیطان کمال‌کوشش را دارد که در آن دو ساعت‌بندگان خدارا از یاد مولای خود غافل سازد که نماز بامداد و مغرب را ترک‌نمایند در طرف بامداد اِحداث میل وافر بخواب و استراحت و تسویل خواب‌های

۲۶–

۲۷– من لایحضره الفقیه ۱/ ۵۰۱

شیرین بهر آنها نموده در طرف مغرب میل باجتماع در مجالس لهو ولعب شنیدن سخنان بیهودهٔ بی فائده را تقویت کرده و توجه به امور باطله را در نظر و خاطر آنها جلوه دهد ، تا از نماز بامداد و مغرب محروم مانند ، و چنانچه از اول روز و شب بندگان خدا را از خداوند و توجه به عالم نور و رستگاری غافل نمود وبراحت دنیا و علاقه شهوت رانیها مشغولشان داشت ، البته در ساعتهای دیگر بهسهولت برآنها دست یابدوظلمت برآنها مستولی و نامه روز و شبشان از تاریکی معصیت سیاه و فاسد گردد ، پس نامه سیاه و روسیاه شوند .

و چنانچه نورانیت اجسام عالم عنصری بمقابله با خورشید یانور دیگر محسوس است ، هر جسمی که مقابل نور محسوسی نباشد تاریک وتیره ماند ، نورانیت همه دلهاهم بمقابله با نور خدائی است ، هر زمان که انسانی از یاد خداوند غافل شد و بدنیا روی نمود دل سیاه و تاریک گردد **وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمٰالَهُ مِنْ نُور** ۲۸

خانه آن دل که ماند بی ضیاء — از شعاع آفتاب کبریاء
تنگ و تاریکست چون جان جهود — بی نوا از ذوق سلطان ودود
گور خوشتر از چنین دل مر تو را — آخر از گور تن خود بر ترآ
آخر آدم زادهٔ ای بیدرنگ — دل نمیگیرد ترا زین گور تنگ
یونست در بطن ماهی پخته شد — مخلصش را نیست از تسبیح بُدّ
گر نبودی او مسبح بطن نون — حبس وزندانش بدی تایبعثون
این جهان دریا و تن ماهی وروح — یونس محجوب از ذوق صبوح
گر مُسبّح بود از ماهی رهید — ورنه در وی محو گشت و ناپدید

درکتاب کافی درباب اخلاص از حضرت ابی الحسن الرضا (ع) از حضرت امیر مؤمنان (ع) روایت فرموده . خوشا بحال کسیکه خالص گرداند پرستش وبندگی رابهر

۲۸ــ سوره نور آیه ۴۰

خداوند و فراموش ننماید یاد خدارا به مشغول شدنش بآنچه گوشش میشنود یعنی از صحبتهای دنیا و ترغیبات اهل دنیا، و غمگین و محزون نشود سینه وی بآنچه بغیر وی عطا شده از متاع دنیا. [۲۹]

باز در باب عبادت در کافی از حضرت صادق علیه السلام باین مضمون روایت است که فرمودند در تورات صحیح نوشته شده: ای پسرآدم فارغ گردان قلب خودرا از شهوتها و علاقه های دنیا بجهت پرستش من، پر می گردانم دلت را از بی نیازی از مخلوق، و برمن است که راه فقر و فاقه تورا سدّ نمایم و پرگردانم دلت را از خوف خودم یعنی خوف سبب شود که به عبادت و اطاعت قیام نمائی و از حرام ها دوری کنی تا بدرجات عالیه برسی، و اگر فارغ و خالی ننمائی دل خودرا بجهت عبادت من، پر میکنم دلت را از شغل و گرفتاری بدنیا و دیگر از فقر و فاقه ات جلوگیری ننمایم و راه فقرت را سدّ نکنم و نبندم و واگذار کنم تورا به طلب وکوشش خودت [۳۰]

توبندگی چوگدایان بشرط مزد مکن | که خواجه خود روش بنده پروری داند

البته عشّاق محبوب حقیقی و پرستندگان معبود یگانه سزاوار نیست که توجهی بغیر جمال و طلعت بیمثال الهی که منزّه از وصف و تحدید است داشته باشند، روی دل ایشان بکوی دوست بود و از خیال غیر فارغند.

دل بردی وجان میدهمت غم چه فرستی | چون نیک حریفیم چه حاجت بمحصل

باز در کافی از حضرت صادق علیه السلام به این مضمون وارد است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند افضل وبر ترین مردمان کسی است که عاشق باشد بپرستش خداوند، پس مثل کسی که معشوق خودرا میبوسد و درکنار میگیرد و دلش فریفته آن معشوق است اینگونه عاشق عبادت باشد، و بدن خودرا به عبادت مشغول دارد و دل خود را

۲۹ــ کافی ۲/ ۱۶

۳۰ــ کافی ۲/ ۸۳

از هر لذت و شهوت و علاقهٔ فارغ و خالی گرداند ، و به عبادت خداوند مسرور و خوش باشد ، پس چنین کسی باک ندارد که دنیای وی بسختی می گذرد یا به آسانی .[۳۱]

چه شوگیرم خیالش را درآغوش سحر ازبسترم بوی گل آئی

بلی بلی انسانی را که خداوند منان متعال بیکمرتبه از لیاقت و معرفت امتیاز داده ، یعنی اورا لائق منوّر شدن بانوار تجلّیات ازلیه و استشراق باشعهٔ طلعت جمال بیمثال خود گردانیده و شایسته وصول بمقام کمال معرفت ذات مقدسش مخصوص فرموده که از شعور بکمالات بی پایان بینظیر الهیه بهره‌مند شود پس با کمال سرور و خضوع و خشوع و ابتهاج در مقام اظهار عشق و بندگی و پرستش آن معبود حقیقی برآید و به رتبهٔ خلافت از سلطان حقیقی و پادشاهی برماسوی برسد که فرمود **عَزَّ مِنْ قائِل: عَبْدِی اَطِعْنِی حَتّی اَجْعَلَکَ مِثْلِی ، تَقُولُ لِکُلِّ شَیْءٍ کُنْ فَیَکُون .**[۳۲] یعنی ای بنده مرا اطاعت کن و فرمان‌بردارشو تا اینکه تورا مثال خود قرار دهم می گویم بهر چیز که بشو میباشد بگوئی بهر چیزی بشو می‌شود .وبازفرمود یابن آدم (**خَلَقْتُ الاَشْیاءَ لِاَجْلِکَ وَ خَلَقْتُکَ لِاَجْلِی**)[۳۳] ای پسر آدم ایجاد فرمودم همه چیز هارا بجهت تو و ایجاد فرمودم تورا بهر خود

ابروبادومه‌وخورشید وفلک‌درکارند تا تونانی‌بکف‌آری‌و بغفلت نخوری
همه ازبهر توسرگشته و فرمانبردار شرط انصاف‌نباشدکه‌تو فرمان‌نبری

بسی دور از عدل و انصاف است که ذات نفیس و عمر عزیزخودرا بعشق‌بازی با کنیز سیاه دنیا مشغول دارد و خویش را از لذت حضور وقرب جوار آن بحر نور و جمال و ابتهاج و سرور ابدی محروم نماید و در عرض

۳۱ـ کافی ۸۳/۲

۳۲ـ الجواهر السنیه ص ۲۸۱ و۲۸۲

۳۳ـ الجواهر السنیه ص ۲۸۱

و ردیف محبت خالق دو جهان بعجوزه غدار دنیا علاقه مند گـردد اِنّ الشِرْکَ لَظُلْمٌ عَظیم ۳۴

ای‌مرکز دایرهٔ امکــان
وی زبـدهٔ عالم کون و مکـان

تو شاه جواهـــر ناسوتی
خورشید مظاهـــر لاهوتـی

تاکی ز علائق جسَمانـــی
در چاه طبیعت خود مانـــی

تا چند بتربیت بدنـــی
قانع بخزف ز در عدنـــی

صد ملک ز بهر توچشم‌براه
ای یوسف مصر برآ از چـاه

تا والی ملک وجود شــوی
سلطان سریر شهود شــوی

در روز الست بلی گفتـی
وامروز ببستر لا خفتـــی

تا کی ز معارف عقلـی دور
بزخارف عالـــم حس مغرور

از موطن اصل نیـاری یاد
پیوسته بلهو و لعب دلشـاد

نه اشک روان نه رخ زردی
الله الله تو چه بـی دردی

یکدم بخود آو ببین‌چه‌کسی
بچه بسته دل و بکه همنفسی

زین خواب گران بردارسری
میپرس ز عالم دل خبـــری

شد عمر توشصت‌وهمان‌پستی
وزبادهٔ لهو و لعب مستـی

در راه خدا قدمی نـــزدی
برلوح وفا رقمـــی نـزدی

مستی ز علائق جسمانـــی
رسوا شده‌ئی و نمیدانـــی

ای داده خلاصـــه عمرباد
وی گشته بلهو و لعب دلشاد

زین بیش خطیئه پناه مباش
مرغابی بحر گنـــاه مبـاش

تا چند روی بره باطـــل
یکباره بخوان زهق الباطـــل

از اهل غرور ببر پیونـــد
خودرا بشکسته دلان دربنـــد

شیشه چو شکست شود ابتر
جز شیشه دل که شود بهتـــر

طوبیٰ لِفَقیر رافقهـُــــم
بُشریٰ لِحَزینِ وافقهُـــــم

۳۴– سوره لقمان آیه ۱۲

باز در کتاب اصول کافی باین مضمون از حضرت صادق (ع) روایت شده که خداوند بحضرت موسی (ع) فرمود ای موسی مرا درهیچ حالی فراموش مکن که فراموشی از من دل را میمیراند [۳۵]

باز درآن کتاب مستطاب باین مضمون وارد است که‌در روز قیامت هر چشمی گریان است مگر سه چشم چشمی که نظر از حرامها پوشیده باشد و چشمی که د رعبادت خدا بیداری کشیده باشد و چشمی که از خشیت خداوند اشک بریزد [۳۶]

بلکه عاشق با معرفت آنقدر که از الم فراق ترسانست درفکروغصه عذاب نیست و بقدری کام محبتش از تلخی هجران متاثر و بی‌طاقت‌است که وصفش را بیان نیست. چنانچه شاه ولایت علیه السلام در دعای کمیل بدرگاه حضرت ربّ العزّه عرض کرد **فَهَبْنی یٰا اِلٰهی وَ سَیِّدی وَ مَوْلاٰیَ وَ رَبّی صَبَرْتُ عَلیٰ عَذٰابِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَلیٰ فِرٰاقِکَ** [۳۷] پس همچو پندار مرا ای خدای من و آقای‌من و مالک من و پروردگار من که بردباری نمایم بر شکنجه تو پس چگونه بردباری کنم بر دوری از تو. عمدهٔ خوف و اضطراب دوستداران خداوند یگانه از سوء عاقبت و گرفتاری بدام شیطان و هوای نفس امارہ این است که آنها را از سعادت لقاء محبوب حقیقی محجوب واز قرب جوار کعبهٔ مقصود و اولیاء خدا محروم سازد.

بطواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند   که‌تودربرون‌چه‌کردی که‌درون‌خانه‌آئی

وبقدری‌محبت محبوب یگانه و اولیاء طاهرین و خواص نازنینانش آنها را شیفته و اشعّه طلعت جمال بیمثال شمس حقیقت بیقرارشان‌نموده‌که

۳۵ـ کافی ۴۹۸/۲

۳۶ـ کافی ۸۰/۲

۳۷ـ اقبال ابن طاووس ۷۰۸

هیچ چیزی غیراز وصول به سعادت لقاء منظور ندارند و شب و روز زاری و ناله و فریاد و فغانشان از جهت ابتلاء بآتش فراق و تلخی زهر هجران است و هیچ شاغلی آنهارا از ذکر و یاد حق مشغول نکند وهیچ محبوبی آنهارا از مطلوبشان منصرف نسازد و حرارت سینهٔ آنها را هیچ شربتی جز شربت وصال ساکن نگرداند، بلکه بعضی از واصلین بمرتبهٔ از مراتب وصل محبوب که التفات بشدت لهب نار فراق داشته اند، و سالک مجذوب بوده اند نه مجذوب سالک، در عین وصل محبوب ناله و فغان از تَوَهُّم وقوع در هجران وفراق وسلب نعمت وصال داشته اند چنانچه شیخ بهائی درکشکول اشاره به این معنی در تمثلش باشعاری فرموده:

والی مصر ولایت ذوالنون — آن باسرار حقیقت مشحون
گفت در کعبه مجاور بودم — در حرم حاضر و ناظر بودم
تا که آشفته جوانی دیدم — چه جوان سوخته جانی دیدم
لاغر و زرد شده همچو هلال — کردم از وی ز در لطف سئوال
لاغر و زرد شده بهر چهٔ — برسر درد شده بهر چهٔ
گفت من عاشق یاری شده ام — عاشق روی نگاری شده ام
گفتمش یار بتو نزدیک است — یا چوشب روزت ازاو تاریک است
گفت در خانه اویم همه عمر — خاک کاشانهٔ اویم همه عمر
محنت قرب ز بعد افزون است — دلم از محنت فرقش خون است
نیست در قرب بجز بیم فراق — نیست دربعد جز امید وصال

چنانچه آن عارف بیابانی هم بلسان خود گفته:

دلم از دست خوبان گیج وویجه — مژه برهم زنم خونابه ریجه
دل عاشق بسان چوب تربی — گهی سوجه گهی خونابه ریجه

تا اینکه برسند بمقامی که **سَقٰیهُمْ رَبُّهُمْ شَرٰاباً طَهُوراً اِنَّ هٰذٰا کٰانَ لَکُمْ جَزٰاءً وَ کٰانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً** [۳۸] سخن بطول انجامید زیادتی اشتیاق با

۳۸ــ سوره دهر آیه ۲۱ــ ۲۲

دوری بسیارومحرومی ازفیوضات‌بیشمارعنان قلم راازدست ربود لکن‌آنچه مکتوب شد ازهزاران یکی است وازبسیار اندکی .

مختصر باتوبگفتم غم‌دل ترسیدم که دل‌آزرده شوی‌ورنه سخن‌بسیاراست
لاجرم‌کوتاه‌کردم من زبـــــان گر توخواهی از درون خود بخـــوان

و اما کیفیت و چگونگی نماز غفیله چنانست که در کتاب مصباح المتهجّدین شیخ طوسی که بادازما برایشان خاکبوسی ، از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند کسی که دو رکعت نماز بگذارد میان نماز مغرب و عشاء قرائت نماید در رکعت اول‌سوره‌الحمد و آیه مبارکه : **وَ ذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقدِرَ عَلَیْهِ فَنادٰی فِی الظُّلُماتِ اَنْ لااِلٰهَ اِلّا اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ فَاسْتَجَبْنالَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذٰلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنینَ** . و در رکعت دوم سوره مبارکه الحمد و آیه **وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لایَعْلَمُها اِلّا هُوَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلّا یَعْلَمُها وَلاحَبَّةٍ فی ظُلُماتِ الْاَرْضِ وَلارَطْبٍ وَلا یابِسٍ اِلّا فی کِتابٍ مُبینٍ** . پس بعداز اینکه از قرائت در رکعت دوم فارغ‌شد دستهای خودرا به قنوت خواندن بلند کند و بگوید **اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِمَفاتِحِ الْغَیْبِ الَّتی لایَعْلَمُها اِلّا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی محمّد و آلِ محمّد وَاَنْ تَفْعَلَ بی کذا و کذا** . یعنی بعداز گفتن **اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی محمد و آلِ محمد** حاجت خودرا ذکر کند بعد بگوید **اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَلِیُّ نِعْمَتی وَالْقادِرُعَلٰی طَلِبَتی تَعْلَمُ حاجَتی فَاَسْئَلُکَ بِحَقِّ محمّد وآلِه عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ لَمّا قَضَیْتَها لی** . و سئوال کند حاجت را خداوند عطا فرماید آنچه‌را که‌سئوال نموده ۳۹

نشسته خواندن این دو رکعت چنانچه معمول است از باب وظیفه نیست یعنی نشسته خواندن درآن شرط نیست بلکه از این جهت است که بنده در نماز مستحب مخیّر است میان ایستادن و نشستن از وقت تکبیرة‌ـ

۳۹ـ مصباح المتهجد ۹۴

الاحرام تاموقع سجود واگرچه ایستاده خواندن افضل است در مطلق‌نوافل چنانچه در نماز وتیره هم که دو رکعت نماز نافله عشا است ایستـــــاده خواندن افضل است [۴۰]

خداوند تعالی دوستان را توفیق مواظبت باین نماز کرامت‌فرماید و انشاء الله تعالی این بنده مجرم فانی احمدبن محمدحسن آشتیانی را نیز بدعاء خیر یاد نمایند

یارب بکرامت آل عبـــــا — بفخامت نامه وحیِ سمـــا
این نامه نامی نیک اثـــــر — کاورده ز عالم قدس خبـــر
پیوسته خجسته مقامش کـــن — مقبول قلوب خواصش کـــن

والحمدلله ربّ العالمین
والصلوة والسلام علی سیّد
الانبیاء والمرسلین محمد خاتم
النبیّین و آله الطیّبین الطاهریـــن
وقد وفّقت لاتمامه فی شهرصفرمن شهور سنه ۱۳۵۳ه‍ ق

۴۰ــ در عروة الوثقی فرماید و ان کان الاحوط الجلوس فیها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٢

رسالة:

آداب الدعاء

این رساله ظاهرا پس از شهریــور ۱۳۴۵ هجری شمسی نگاشته شده و فقــط یکبار در سال ۱۳۴۹ شمسی به‌عنوان مقدمه رساله هدیه احمدیه چاپ گراوری‌شده است

رساله آداب دعا (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

" وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ " (۲)

آیه کریمه در مقام اظهار لطف و مرحمت خداوند منان در حق بندگان وعموم مومنین است و مفادش این است : که پروردگار رئوف وخالق مهربان شما فرموده درکلیهٔ حوائج و نیازمندیهای خود (از دنیوی و اخروی) که بحسب ظاهر وسیلهٔ رسیدن بآنها برای شما فراهم نیست، و هم چنین اموریکه برشما سخت و مشکل شده و انجام یارفع آنرا در عهدهٔ قدرت و توانائی خود نمی‌بینید ،حالت یأس و ناامیدی را بخاطرخویش راه مدهید، و نگوئید که رسیدن بآن حوائج ، یا انجام آن امر، یا رفع فلان گرفتاری، ممتنع و غیر مقدور است، یا این کار اصلاح پذیر نیست، بلکه برحمت من امیدواربوده ومراکه پروردگار دانا و توانای شما و همهٔ موجودات عالم هستی هستم و نسبت بمخلوق و آفریدهٔ خود رحیم و مهربانم بخوانید تا شمارا بخواسته های خودتان برسانم .

البته درخواست دارندهٔ از پروردگار عزوجل بایدمتوجه چندامر

۱ــ این رساله قبلاً به عنوان مقدّمه رساله هدیّه اَحمدیّه چاپ شده است

۲ــ سوره غافر آیه ۶۰

باشد:

۱ــ آنکه آفریدگار جهان را بشناسد، و التفات بفقر و ناداری و عجز و ناتوانی خود و همه موجودات عالم امکان داشته باشد، و بداند تنهابی نیاز و توانای مطلق ذات مقدس خداوند است که هستی محض و عین حقیقت وجود و حیوة است، و کلیه ممکنات در وجود و بقاء خود نیازمند باوتعالی شأنه می باشند.

"يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ اَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ اِلَى اللّٰهِ وَاللّٰهُ هُوَالْغَنِيُّ الْحَمِيد "[۳]

زیرا بسی واضح است که چیزی که ذاتی چیزی نبود، و از خود آنرانداشت اگر دارای آن شد البته آنرا از غیر خویش گرفته و دریافت نموده.

ذات نایافته از هستی بخش　　　کی تواند کهشودهستیبخش

پس جمیع موجودات ممکنه که هستی آنها عارضی است، منتهی شود بموجود بالذاتی که هستی او ذاتی است، و آن ذات مقدس خداوند است که مستجمع جمیع صفات کمالیه است [۴]

در کتاب توحید صدوق علیه الرحمه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که گروهی بحضرت صادق علیه السلام عرض کردند ما دعا می کنیم و خدا را می خوانیم ولی دعای ما مستجاب نمی شود،

۳ــ سوره فاطر آیه ۱۵

۴ــ چنانچه کسی متوجه این امر شد ودانست که تمام موجودات حتی انبیاء واولیا درهستی وبقاء خود محتاج و نیازمند بذات مقدس پروردگارند تنها برآورنده حاجات را خدای متعال داند، و مقربان درگاه اورا (از پیغمبر و امام) فقط شفیع و واسطه درآن حاجت داند، نه مانند بعضی از عوام الناس که وقتی در بقاع متبرکه می‌روند حاجت خودرا از صاحب آن قبر می‌خواهند و گمان دارند که برآورندهٔ آن حاجت اوست که البته این معنی شرک بخدا است.

حضرت فرمودند جهت آن است که شما میخوانید کسی را که نمی شناسید اورا [5]

۲ــ آنکه‌خواستهٔ خودرا بصلاح دید پروردگار خویش‌موکول نماید زیرا فقط اوست که عالم بمصالح بندگان و دانا بتمام امور و عاقبت کار ها است ، و چه بسا شخص امری را صلاح و خیر خود داند ولی در واقع آن امر برای وی شر باشد

قال عزّوجلّ: **" وَ عَسیٰ اَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَ اللّهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لاتَعْلَمُون "** [6]

وَ قالَ مُخاطِباً لِنوُح علیه السلام: **" فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنّی اَعِظُکَ اَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلین "** [7] و بسا باشد شر بودن خواسته ،برای نداشتن استعداد دارا شدن آن است ، که اگر مسئول وی اجابت شود وآن خواسته به وی عطا گردد موجب تباهی وی یا دیگری شود ، پس عدم اجابت دعا بجهت عدم استعداد و قابلیت اوست .

طفل‌را گر نان دهی بر جای شیر — طفل مسکین رااز آن نان‌مرده‌گیر
چونکه دندانها برآرد بعد ازآن — هم بخود گردد دلش‌جویای‌نان
مرغ پرنارسته چون پرّان شود — طعمه هر گربهٔ درآن شود

در تفسیر مجمع البیان ذیل آیه شریفهٔ **" وَلَوْ بَسَطَ اللّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوا فِی الْاَرْضِ وَ لٰکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما یَشاءُ اِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبیرٌ بَصیر "** [8]

---

۵ ــ توحید صدوق ۲۸۹

۶ــ سوره بقره آیه ۲۱۶

۷ــ سوره هود آیه ۴۶

۸ــ سوره شوری آیه ۲۷ . ترجمه آیه مبارکه این است (و اگر بسیار گرداند خداوند رزق و روزی را بربندگان خود (آنطور که طالب و خواستارآنند) هر آینه در روی زمین طغیان وسرکشی نموده و از فرمان حق بیرون روند ،

روایت شده از حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله از جبرئیل علیه السلام از خدای عزوجل که فرمود بدرستیکه از بندگان (مومن) من کسی باشد که واندارد اورا بر خیر و صلاح مگر بیماری (صلاح او در بیماریست) و اگر اورا تندرستی عطا کنم هر آینه آن تندرسی اورا فاسد و تباه نماید ،وبه درستی که از بندگان من کسی باشد که واندارد اورا بر خیر و صلاح مگر صحت و تندرستی (صلاح او در تندرستی است) و اگر اورا مریض و بیمار گردانم هر اینه آن بیماری (دین و ایمان) اورا فاسد و تباه گرداند ، و بدرستی که از بندگان (مومن) من کسی باشد که واندارد اورا بر خیر و صلاح مگر مال و ثروت (صلاح او در توانگری است) و اگر اورا فقیر و محتاج گردانم هر آینه آن فقر اورا فاسد و تباه گرداند ، و بدرستیکه از بندگان من کسی باشد که واندارد اورا بر خیر و صلاح مگر فقر و احتیاج (صلاح او در فقر و احتیاج است) و اگر اورا مال و ثروت عطا کنم هر آینه آن دارائی و مال (ایمان) اورا فاسد و تباه نماید و اینکه برای هریک از بندگان چیزی (از فقر یا غیر آن) مقرر داشتم برای آن است که من تدبیر امور بندگان خودکنم (و آنچه خیر و صلاح است برای آنها مقدر کنم) از آنجا که عالم و دانا به دلهای ایشانم .[۹]

۳ــ آنکه رعایت ادب نسبت بمولا و صاحب اختیار خود نموده ، و بافعال پروردگار که عین صلاح است اعتراض و گستاخی ننموده ، بلکه در مقام سپاسگزاری نعمتهای بی پایانی که باو عطا شده برآید ، و بآنچه برای

ولی خداوند فرو میفرستد رزق و روزی را بربندگان خود باندازه معینی که میخواهد (و صلاح ایشان داند) بدرستیکه او نسبت به بندگان خود آگاه و بینا است .

۹ــ تمام این روایت بامختصر اختلافی درکتاب علل الشرایع صدوق ، و امالی شیخ طوسی وکتاب تمحیص بنقل بحار ودُرّالمنثور سیوطی . مذکوراست

وی مقدر فرموده راضی و خشنود باشد ، تا مشمول عنایات خاصهٔ پروردگار گردد ، قال‌تعالی: " لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ " ۱۰

از خدا جوئیم توفیق ادب — بی ادب محروم ماند از فیض رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد — بلکه آتش در همه آفاق زد
مائدهٔ از آسمان در می رسید — بی شراء و بیع و بی گفت و شنید
در میان قوم موسی چند کس — بی ادب ، گفتند کو سیر و عدس ۱۱
منقطع شد خوان و نان از آسمان — ماند رنج زرع و بیل و داسمان
از ادب پرنور گشته است این فلک — وز ادب معصوم و پاک آمد ملک

۴ـ آنکه به عهد وپیمان خویش با خدای متعال وفا کند ، وآن عهد و پیمان ، پرستش پروردگار و اطاعت و فرمانبری نمودن از او ، و پرستش ننمودن شیطان وفرمانبری نکردن از اوست ، قال عزوجل: " أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ . وَأَنِ اعْبُدُونِي هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ " ۱۲

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی علیه الرحمه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که شخصی بآنحضرت عرض کرد فدایت شوم ، خداوند فرمود " ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ " ۱۳ (بخوانید مرا تا اجابت کنم دعای شمارا) و ما خدارا میخوانیم ولی دعای ما مستجاب نمی شود ، حضرت فرمود برای آن است که شما به عهد خداوند وفا نمی کنید ، و خدای عزوجل فرماید: " أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ " ۱۴ (بعهد و پیمان

۱۰ـ سوره ابراهیم آیه ۷

۱۱ـ واذقلتم یاموسی‌لن نصبرعلی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت‌الارض من بقلها و قثائها وفومها وعدسها و بصلها الایة. بقره ۶۱

۱۲ـ سوره یس آیه ۶۰ـ۶۱

۱۳ـ سوره مؤمن آیه ۶۰

۱۴ـ سوره بقره آیه ۴۰

من وفا کنید ـ اوامر مرا امتثال نموده و نواهی مرا ترک نمائید ـ تا من نیز بعهد و پیمانم درباره‌ٔ شما وفا نمایم) بخدا سوگند اگر شما به‌عهدوپیمان خداوند وفا کنید البته خداوند نیز به عهد و پیمان خود در باره‌ٔ شماوفا نماید (و دعای شمارا مستجاب گرداند) [۱۵]

۵ ـ آنکه ازمخلوق قطع امید نموده و تنها بخدای عزّوجلّ امیدوار باشد تا دعای وی مستجاب گردد.

در کتاب کافی و امالی شیخ، و جامع الاخبار صدوق، از حفص‌بن غیاث روایت شده که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود هرگاه یکی از شما بخواهد سئوال نکند از خداوند مگر آنکه دعای وی مستجاب و مسئول او بوی عطا شود، پس البته از تمام خلق قطع امید نموده و فقط بـه ذات مقدس پروردگار امیدوار باشد، پس هرگاه چنین حالتی در دل وی پیـدا شد، از خداوند درخواست ننموده چیزی را مگر آنکه خداوند آنرا بـه وی عطا فرموده [۱۶]

۶ـ آنکه خداوند را با نیتی خالص و پاک و دلی پرهیزکاروشکمی خالی از حرام بخواند، تا دعای وی مقبول درگاه حضرت احدیت‌واقع شود

در کتاب فلاح السائل از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود هرگاه یکی از شما بخواهد دعای وی مستجاب گردد، پس هرآینه کسب خودرا پاکیزه نموده، و حق الناس را از عهده‌ٔ خود بیرون کنـد، بدرستیکه بالا برده نمیشود بسوی خداوند دعای بنده در حالیکه در شکم او غذای حرامی باشد، و یا حقی از مردم بعهده‌ٔ وی باشد [۱۷]

۷ـ آنکه در رسیدن بخواسته و مسئولش عجله و شتاب نورزد، و

۱۵ـ تفسیر نورالثقلین ۵۲۷/۴ به‌نقل از تفسیر قمی
۱۶ـ بحار ۳۵۵/۹۳ به نقل از امالی شیخ طوسی
۱۷ـ بحار ۳۲۱/۹۳ به‌نقل از فلاح السائل

چنانچه دعایش بزودی مستجاب نگردید دست از دعا برندارد ، و ناامید از اجابت نگردد ، بلکه در دعای خود الحاح و اصرار ورزد تا خـــدای عزّوجلّ دعای اورا مستجاب گرداند .

در کتاب کافی از ولیدبن عقبهٔ هجری روایت شده که گفت : از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که میفرمود بخدا سوگند ، الحاح و اصرار نورزیده بندهٔ مومنی برخدای عزّوجلّ در حاجت و نیاز خود مگر آنکـــه خداوند آن حاجت را برای او روا ساخته [18]

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان دربرون آید سـری
چون نشینی بر سر کوی کســی عاقبت بینی توهم روی کســی
چون زچاهی میکنی هرروز خـاک عاقبت اندررسی برآب پـاک

و بسا باشد تأخیر در اجابت دعا از جهت آن باشد که خداونـد دوست دارد شنیدن دعا و ناله و گریهٔ آن بنده را بدرگاه خود .

در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده‌که‌فرمود بدرستیکه بندهٔ (مؤمنی) خدارا میخواند (و از او روا شدن حاجتـــی‌را می‌خواهد) پس خدای عزّوجلّ بدو فرشته (موکّل برآن بنده) فرماید : من دعای این بنده را مستجاب نمودم ، ولی شما اورا بدرگاه من به سبب روا نشدن حاجتش نگهدارید (شتاب در رواساختن حاجت او نکنید) زیرا من دوست دارم که بشنوم صدای دعا و نالهٔ اورا ، و بدرستیکه بندهٔ خدا را میخواند (و از وی چیزی میخواهد) پس خدای متعال فرماید : شتاب‌کنید دررواساختن حاجت‌این‌بنده ، زیرا من خوش ندارم که بشنوم صدای‌اورا [19]

ای بسا مخلص که‌نالد دردعا تا رود دود خلوصش بر سمـا

۱۸ـ کافی ۲/ ۴۷۵

۱۹ـ کافی ۲/ ۴۸۹

تا رود بالای این سقف برین | بوی مجمر از اَنینُ المُذنبین
پس ملایک باخدا نالندزار | کای مجیب هردعا وای‌مستجار
بندهٔ مومن تضرّع می کند | اونمیداند بجز تو مستند
تو عطا بیگانگان را میدهی | از تو دارد آرزو هر مشتهی
حق‌بفرمایدکه نز خواری‌اوست | عین تأخیر عطا یاری اوست
ناله مؤمن همی داریم دوست | گو تضرّع کن کهاین‌اعزاز اوست
حاجت آوردش زغفلت‌سوی‌من | آن کشیدش موکشان تا کوی‌من
گربرآرم حاجتش او وا رود | هم‌درآن‌بازیچه مستغرق شود
گرچه مینالد بجان یا مستجار | دل شکسته سینه خسته،گو بزار
خوش همی آید مرا آواز او | وآن خدایاگفتن وآن زار او

۸ــ آنکه بدرگاه حضرت احدیّت تضرّع و لابه و زاری نموده، و خدای متعال را با دلی متوجه‌و محزون، و چشمی اشکبار بخواند، تا مورد لطف و مرحمت پروردگار قرار گیرد، قال عزوجل: **"اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً"** [۲۰] و قال: **" فَاَخَذْناهُمْ بِالْبَاْساءِ وَالضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ"** [۲۱]

در کتاب عدّة الداعی روایت شده که از جمله مواعظی که‌خداوند بعیسی علیه السلام فرمود این است که ای عیسی بخوان‌مراخواندن‌شخص محزون و اندوهناکی که مشرف بغرق شدن است و فریادرسی برای او نیست ای عیسی از من بخواه آنچه میخواهی، و از غیر من چیزی مخواه، تا نیکو باشد از تو دعا نمودن، و از من اجابت کردن، و مخوان مرا مگر آنکه تضرّع و لابه نمائی بسوی من در حالیکه دل تو فقط متوجه من باشد، پس بدرستیکه هرگاه مرا با چنین حال بخوانی تورا اجابت نمایم. [۲۲]

۲۰ــ سوره اعراف آیه ۵۵

۲۱ــ سوره انعام آیه ۴۲

۲۲ــ عدّة الداعی ۹۷ چاپ سنگی

با تضرّع باش تا شادان شــوی　　گریه کن تا عاقبت خندان شــوی
هر تضرّع کان بود باسوز ودرد　　آن تضرّع را اثر باشد بمــرد
زاری و گریه قوی سرمایه‌ایست　　رحمت کلی قوی‌تردایه‌ایست
دایه ومادر بهانه جو بـــود　　تاکه کی آن طفل گریان میشود
تا نگرید ابر کی خندد چمن　　تانگرید طفل کی نوشد لبــــن
تا نگرید کودک حلوا فــروش　　دیگ بخشایش نمی آید بجوش
ای برادرطفل، طفل چشم تواست　　کام خود موقوف زاری دان نخســت
کام تو موقوف زاری دل است　　بی تضرع کامیابی مشکل است
گر همی خواهی که مشکل حل شود　　خار محرومی بگل مبــــدل شــود
گرهمی خواهی که آن خلعت رسد　　پس بگریان طفلِ دیده برجسد
طفل یکروزه همی داند طریق　　که بگرید تارسد دایه شفیــق
تو نمیدانی که دایه دایگـان　　کم دهد بی گریه شیرت رایگــان

۹ــ آنکه نسبت بمؤمنین و بندگان صالح و شایسته پروردگار رؤوف و مهربان باشد، و آنچه در عهدهٔ قدرت و توانائی او است، از گفتــار و کردار نیک دربارهٔ آنان دریغ و مضایقه ننماید، تا آنها نیز همیشه او را بدعای خیر یاد نموده و از خداوند متعال خواهان سعادت و نیکبختی وی در دنیا و آخرت باشد.

در کافی و غیر آن از کتب، از حضرت نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود هیچ دعائی از نظر سرعت اجابت مانند دعائی که شخص غائبی در حق برادر غائب خود می کند نباشد. ۲۳

و در کتاب عدّة الداعی روایت شده، که خدای عزّوجلّ وحــــی فرستاد بسوی موسی علیه السلام (و فرمود) ای موسی مرا بخوان بازبانی که بآن زبان معصیت و نافرمانی مرا نکرده باشی، موسی علیه السلام عرض

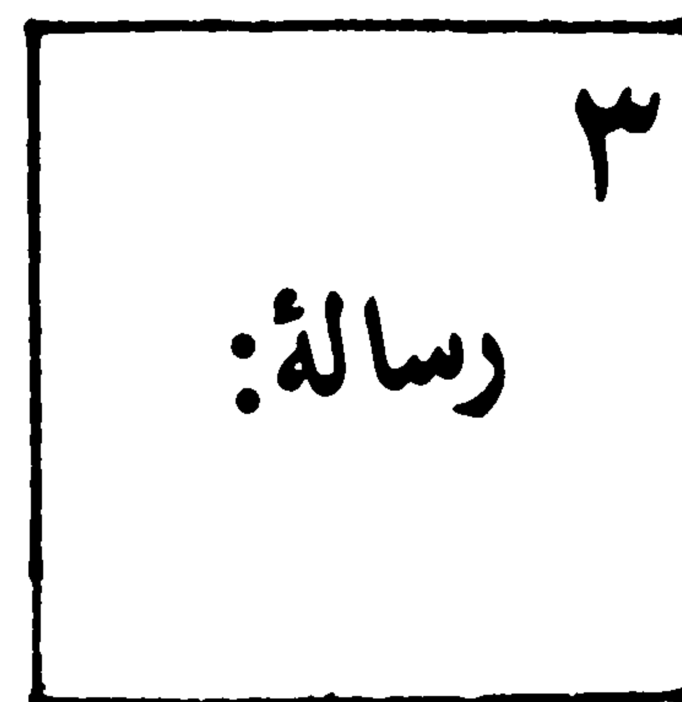
۲۳ــ کافی ۵۱۰/۲

کرد کجا برای من چنین زبانی باشد ، خدای عزّوجلّ فرمود بخوان مرا به زبان غیر خودت [۲۴]

گر نداری تو دم خوش در دعـــا ‌ ‌ ‌ ‌ رو دعا میجو ز اِخوانُ الصَفـــا
بـهر این فرمود باموســـی خدا ‌ ‌ ‌ ‌ وقت حاجت خواستن اندر دعـا
کای کلیم اللّه زمن‌میجـو پنــاه ‌ ‌ ‌ ‌ با زبانی که نکردستی گنـــــاه
گفت موسی من ندارم آن زبـان ‌ ‌ ‌ ‌ گفت مارا از زبان غیر خــــوان
آنچنان کن‌که‌زبّانـها مرتـــو را ‌ ‌ ‌ ‌ در شب و در روزها آرد دعــــا
از زبان غیرکی کردی گنـــاه ‌ ‌ ‌ ‌ از زبان غیر برخوان کای اِلــٰـــه
یا تو خودرا چابک و چالاک کن ‌ ‌ ‌ ‌ زآنچه غیراوست‌خودراپاک کن [۲۵]

۲۴ـ عدّة الداعی ۱۲۸ چاپ سنگی

۲۵ـ پایان مقدمه‌رساله‌هدیه احمدیه که‌ماآنرارساله‌آداب دعاکردن‌نامیدیم



اخـلاق وتـوحيد

این رساله را مؤلف ظاهراً در سال ۱۳۸۰
هجری قمری نوشته و در همان سال در ۳۵ صفحه
به ضمیمه دعای کمیل چاپ شده است.

رساله اخلاق و توحید

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمدلله المتوحّد بازلیّته ، والمتفرّد باحدیّته ، والصلوة والسلام علی اشرف بریّته ، صاحب الخلق العظیم ، محمّد خاتم الانبیاء والمرسلین و آله الطیّبین الطاهرین ، صلوات اللّه علیهم اجمعین .

حمد و ستایش ذات مقدسی را سزاوار است که بهترین خلقت‌ها را بجهانیان ارزانی فرمود و آنچه را که هر ذی حیاتی در زندگانی و زیست خودش محتاج به آن بوده از اعضاء صالحه و هدایت تکوینیه به او عطا نمود ، و مخلوقاتی که متمکن از تحصیل غذا نبودند مثل نباتات ، غذای مناسب آنانرا از آب و خاک در محلّ تکوین آنها مقرّر فرمود ، و قوّهٔ شریفهٔ عقل را به اهل شعور داده تا از ناملایمات دوری جسته و آنچه ناپسند در نزد قوهٔ عقلیه هست اختیار ننمایند ، و نعمت توفیق به عاقلان عطا فرموده تا قیام به وظایف بندگی و عبادت نمایند چنانچه فرمود " **اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور** " [1] و به واسطهٔ شکر گذاری و سپاسداری نعمتهای الهیه به مقامات عالیهٔ دارین برسند .

و بعد احمد آشتیانی چنین نگارد که چون در این اوقات به علت عارضهٔ انصدام پا از حضور در مجلس بحث محروم شده ام بخاطرم رسید که مختصری از مطالب اخلاقیه و مسئله توحید بنویسم که وسیلهٔ طلب آمرزش . و یادگاری برای دوستان باشد **وَاللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیم و هُوَ حَسْبُنا وَ نِعمَ الْوَکیل .**

۱ـ سوره سباء آیه ۱۳

در قاعدهٔ حسن و قبح عقلی

در حسن پیروی دستورات عقلیه و بودن احکام عقلیه ارشادیه که مخالفتش فقط مستلزم ضرر یا محرومیت از فایده و مصلحت است مثل اوامر طبیب که مخالفتش فقط موجب ضرر است و هرآنچه را که عقل حکم به قبحش نماید یا قبح خلافش، به قاعدهٔ ملازمه حرمت یا وجوبش ثابت می‌شود، زیرا قاعدهٔ ملازمه اجماعی و اخبار بسیار هم برآن دلالت دارد که از جمله **اَلْعَقْلُ شَرْعٌ مِنْ داخِلٍ وَالشَّرْعُ عَقْلٌ مِنْ خارِجٍ** [۲] مدح صاحبان عقل و ذم تارک پیروانش در آیات مبارکه بسیار است از قبیل آیهٔ مبارکه "**وَ کَذٰلِکَ نَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لایَعْقِلُونَ**" [۳] و همچنین قرار دهیم پلیدی را برای آنانکه در مقام تعقل برنمیآیند یعنی اعتنا به دستورات عقلیه نمی نمایند، و در روز قیامت کافران موقعی که معذّب می شوند می گویند "**لَوْکُنّا نَسْمَعُ اَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فِی اَصْحابِ السَّعیر**" [۴]

و از این باب است که عقلاء بیان حسن و قبح عقلی نموده اند بر خلاف منکرین آن، و بیان حسن و قبح چنانچه در بعضی از مؤلفات ذکر نمودیم بطور اختصار این است که همچنانکه بعضی از مدرَکات از جهت شکل یا طعم یا آنچه که به قوای حواسّ پنجگانه ادراک می شوند مورد میل و توجه باشند و بعضی مورد تنفّر و بی میلی و عدم رغبت از قبیل شکل خوب و بد و صدای خوش آیند و بد و بوی خوب و بد.

اعمال و افعال هم نزد قوهٔ عاقله بعضی پسندیده و ممدوح و

۲ـ مجمع البحرین عقل

۳ـ سوره یونس آیه ۱۰۰ و یجعل الرجس صح

۴ـ سوره ملک آیه ۱۰

بعضی ناپسند و مذموم است مثل اظهار محبّت و عاطفه وخوشرفتاری و کمک و تواضع و سایر اقسام احسان که ممدوحند، و فریب دادن و اذیّت وفحش دادن و اقسام ظلم که نزد عقل مذمومند، صاحب افعال نیک ممدوح و خجسته و نیکوسرشت، و صاحب خلاف آن افعال مورد مذمّت در نزد عقل و ناپسند باشند.

و بالجمله تحسین بعض اعمال و افعال، و تقبیح مخالف آن افعال نزد عقل و عقلا بدیهی است و غالباً هم ادراک حسن و قبح عقلی می‌کنند و عمدهٔ در باب اخلاق احتراز از افعال ناشایسته، و اهتمام دربجاآوردن اعمال نیک است که موجب نیکنامی و حیوة جاودانی می باشد.

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز   مرده آن است که نامش بنکوئی نبرند

و جهت آنکه حسن و قبح افعال نزد عقلا ضروری است آن است که ادراکش از قبیل امور وجدانیّه است و غیر از مراجعه به وجدان در مقام اثباتش محتاج بدلیل دیگرنیست، چنانچه دلیل بر محسوسات رجوع به حسّ است، اگر بکسی بگویند فلان چیز تلخ است اگر دلیل بخواهد می گویند امتحان کن تا تصدیق نمائی.

و مسلم است که اتّصاف به افعال و اعمال نیک موجب دارا شدن ملکات حسنه باشد و عادات مرضیّه که از شئون بزرگان عظیم الشأن وحکمای جلیل القدر بوده، چنانچه خداوند متعال در شان لقمان فرموده: "وَلَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ اَنِ اشْكُرْ لِلّه" [5] و تخصیص به شکر گزاری برای این است که قدردانی و حق شناسی از اخلاق و شیمه های بزرگ پسندیده است، وبه قدری اهمّیت دارد که خداوند تبارک و تعالی به حضرت لقمان در اوّلین دستورش فرموده است "اَنِ اشْكُرْ لِلّه" یعنی نسبت به ذات مقدّس خداوند و مقام الوهیّت و اعطای وجود و سایر نعمتهای عظیمه ای که به خلق انعام

---

۵ ــ سوره لقمان آیه ۱۲

فرموده قدردانی کن که حقیقت شکر عبارت است از صرف نمودن بنده آنچه را که خداوند به او داده در آنچه که برای آن خلق کرده، مثل صرف چشم در نظر در آیات الهیّه و گوش برای استماع مواعظ حسنه.

خواجه چون بیلی بدست بنده داد — بی‌زبان معلوم شد او را مراد
دست همچون بیل اشارتهای اوست — عاقبت بینی عبارتهای اوست
گر اشارتهاش را برجان نهی — در وفای آن اشارت جان دهی
آن اشارتهاش اسرارت دهد — بس ز اشجار عمل بارت دهد
ور اشارتهاش را بینی زنی — مرد پنداری وچون بینی زنی
آنقدر عقلی که داری گم شود — سرکه عقل از وی بپرّد دُم شود

و البته این اخلاق حسنه و عادات نیک موجب قرب به خداوند خواهد شد، و در روایت است که **اَکْمَلُهُمْ ایمٰاناً اَحْسَنُهُمْ خُلْقاً** ۶ **قٰالَ رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله: خِصْلَتٰانِ لَیْسَ فوقَهُمٰا مِنَ البِرِّ شَیْءٌ اَلْایمٰانُ بِاللّهِ وَالنَفْعُ لِعِبٰادِ اللّهِ، وَ خِصْلَتٰانِ لَیْسَ فوقَهُمٰا مِنَ الشَرِّ شَیْءٌ: الشِرْکُ بِاللّهِ وَالضَرُّ لِعِبٰادِاللّهِ** ۷

دوخوی ودوصفتند که بالاتر از آن دو از خوبی چیزی نیست ایمان بخداوند، و سود رساندن به بندگان خدا، و دو صفت و خویند که بالاتر از آنها از شرّ و بدی چیزی نیست شرک ورزیدن به خداوند، و ضرروزیان رساندن به بندگان خدا **وَ قٰالَ صلی اللّه علیه وآله: اَلْخُلْقُ الْحَسَنُ یُمیثُ الْخَطیئَةَ کَمٰا تُمیثُ الشَمْسُ الْجَلید** ۸ یعنی خلق و خوی نیکو گناه را محو و نابود می کند همچنانکه خورشید یخ را آب می کند.

من ندیدم درجهان جستجو — هیچ اهلیّت به از خلق نکو

۶ـ کافی ۹۹/۲ با این عبارات ان اکمل المؤمنین ایماناً احسنهم خلقاً

۷ـ

۸ـ کافی ۱۰۰/۲

بخت جوان‌دارد آنکه باتوقرین‌است　　پیر نگردد که‌دربهشت برین‌است

و البته علم اخلاقی که بحث از آن می‌شود این است که اخلاقی حسنه تحصیل شود که پسندیده نزد عقل و متّصف بحسن عقلی باشد ، پس انسان اوّلاً باید التفات بقاعدهٔ حسن و قبح عقلی داشته باشد تا درصدد تحسین اخلاق و تعدیل‌افعال خود برآید ، و بواسطهٔ کمال انسانیّت مقام ارجمندی را حائز شود و توجّه داشته باشد که غرض از این علم تعدیل و میانه روی در هر خلقی است تا در مقام عمل از حدّ وسط تجاوز ننماید که صراط مستقیم همین است و خداوند متعال به حضرت خاتم (ص) فرمود: **اِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظیم ، وَ اِنَّکَ لَتَهْدی اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیم** [۹] و آنچه از هر چیز لازم تر است استقامت و پایداری در راه حقّ است چنانچه خداوند می فرماید : **وَ اَنْ لَو اسْتَقاموا عَلَی الطَّریقَةِ لَاَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً** [۱۰] که‌مراد ازطریقه ،طریقهٔ‌ارشادیّه عقلیّه است ، و حضرت خاتم‌النبیّین (ص) فرمود **لَقَدْ شَیَّبَتْنی سُورَةُ هُودٍ لِمَکانِ هٰذِهِ الآیَةِ** [۱۱] و مراد از آیه شریفه آن است که خداوند در سورهٔ هود فرمود: **فَاسْتَقِمْ کَما اُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَلاتَطْغَوا** [۱۲] یعنی در طریقهٔ دین حقّ که به‌آن امر و هدایت شدی ثابت و بر قرار باش.

و از بیاناتی که ذکر نمودیم معلوم شد که آدمیّت به دارا بودن خوی‌های پسندیده ای است که مراتبی دارد ، چنانچه هر آنکس همهٔ آنها را دارا بود انسان کامل است ، و هریک از این خوی ها معلول علمی است مثل علم بمحبوبی ، و آن علم علّت حالتی است که محبّت و علاقهٔ قلب

۹ــ سوره قلم آیه ۴ و سوره شوری آیه ۵۲

۱۰ــ سوره جن آیه ۱۶

۱۱ــ به‌تفسیرصافی‌ج۱ ص۸۱۵ مراجعه شود .

۱۲ــ سوره هود آیه ۱۱۲

بآن محبوب است ، و آن محبّت موجب عملی است که سعی به جانب آن محبوب و وصل او باشد .

و خوی های نیکو عبارتند از قبیل قدرشناسی و قدردانی (که بر حسب مراتب احسان و کمک و اظهار محبّت دارای مراتبی می باشند) و حیا و وفاء و گذشت‌و سخاوت و جوانمردی و تواضع و فروتنی و راستگوئی و حسن نیّت و رحم بر زیر دستان و محبّت و عاطفه و خود بین و مغرور نبودن و ظالم نبودن و کینه نداشتن و حسد و طمع نداشتن و از حدّ خود تجاوز نکردن و رعایت حقوق از حقّ حضرت خالق و حقّ پدر و مادر و حقّ معلّم بجهت تعلیم . و حقّ خداوند بالاترین حقوق است که احسان‌بدادن ذات فرمود ، و ذات نابود ما را به فیض‌وجود موجود کرد که قدرت بر دارائی‌تمام خوی های پسندیده هم متوقّف برآن است ، و نعمت صحّت و سلامتی تمام اعضاء و حفظ‌از آفات و شرور و رزق و مسکن مناسب به‌ما‌انعام فرمود پس بحکم عقل ، انسان باید اوّل خدای خودرا بشناسد که گمراه نشود ، این است که در قرآن فرموده: فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَااِلٰهَ اِلَّااللّٰهُ [۱۳] یعنی به علم برهانی قطعی خداوند را بشناس تا مردمان بی عقل یا آنانکه به صورت انسان و در واقع و حقیقت شیاطین باشند ترا فریب ندهند و گمراه نشوی .

چون بسی ابلیس‌آدم روی هست   پس بهر دستی نشاید داد دست
آنچه‌تو گنجش توهّم می کنی   زین توهّم گنج را گم می کنی

و نتیجهٔ کلام این است که اگر آدمی بواسطهٔ دارا بودن‌خوی ـ های پسندیده انسان کامل شد البته با صنوف ملائکه هم سنخ می شود و با ایشان محشور خواهد شد ، و همیشه انتظار ورود نور علم به حقایق وانوار ملکوتی را دارد از جهت صفاء نفس و توجّه تامّی که به عالم الهیّت پیدا

۱۳ــ سوره محمّد آیه ۱۹

کرده، و عرفان به خداوند که به قدر امکان برای او میسّر گردیده، و به حقیقت شهود مقام عالی عبودیّت نموده، و لسان حالش این است: **لَا أَمْلِکُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَلَا ضَرّاً وَلَا مَوتاً وَ لَاحَيَاتاً وَلَانُشُوراً** ۱۴ نه خود را تنها، بلکه عالَم را مشمول وجود و هستی موقّتی ظلّی می‌بیند، و هیچگاه اطمینانی به بقاء حیات خود ندارد، چنانچه امیرمؤمنان علیه السلام در وصف این اشخاص فرموده: **كَأَنَّهُمْ رَكْبٌ وَاقِفُونَ مُنْتَظِرُونَ لِلْأَمْرِ بِالرَّحِيلِ** ۱۵ وفرمود: **لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كُتِبَ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوقاً إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوفاً مِنَ الْعِقَابِ** ۱۶

و عارف حکیم بلخی (بوعلی سینا) گوید: **(وَ كَأَنَّهُمْ فِي جَلَابِيبِ مِنْ أَبْدَانِهِمْ قَدْ نَضُوهَا وَ تَجَرَّدُوا عَنْهَا إِلَى عَالَمِ الْقُدْسِ)** ۱۷

هرگز وجود حاضروغایب شنیده ای — من درمیان جمع ودلم جای دیگرست

این چنین شخص، آدمی است ناسوتی و ملکوتی و ربّانی و جامع بین الکَونین.

جهان انسان شد و انسان جهانی — از این پاکیزه تر نبود بیانی

أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ — وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ ۱۸

۱۴–

۱۵–

۱۶– نهج البلاغه خطبه همام ۱۷– شرح الاشارات ۳۶۳/۳

۱۸– آیا همچو گمان می بری که توجسم کوچکی هستی و حال اینکه در تو پیچیده شده‌و جهان بزرگی .

درمانت درخود تو می‌باشد وتونمیدانی

و دردت هم از خودت هست و نمی بینی

و توئی کتاب ظاهر کننده آنچنانیکه

بکلمات آن ظاهر می شود پوشیده ها

دَوائُکَ فیکَ وَما تَشعُر   وَداؤکَ مِنکَ وَلا تُبصِر
وَ اَنتَ الکِتابُ المُبینُ الَّذی   بِاَحرُفِه یَظهَرُ المُضمَرُ ۱۸

پس آنچه اهمّ از هر مهمّی است معرفت اصول دین است ، و اهمّ از آن اصول شناسائی ذات مقدّس خداوند و توحید و یگانگی اوست که بر حسب حکم عقل ، انسان باید آن اصول را به طور علم یقینی و اعتقاد قطعی برهانی بداند .

اصل اول خداشناسی است . یعنی بداند که خداوند ذات یگانه‌ای است واجب الوجود بالذات و للذات ، که خالق و پدید کننده‌ٔ تمام موجودات بالعرض و منزّه از حدّ و ماهیّت است ۱۹

و بیان مطلب این است که مدرَکات انسان (یعنی آنچه تصور می‌کند) نسبت به وجود خارجی از یکی از سه قسم خارج نباشد واجب الوجود بالذات ، و ممتنع الوجود بالذات و ممکن الوجود بالذات .

چنانچه حقیقتی ، وجود عین ذاتش باشد عدم و نیستیش محال است ، پس واجب الوجود است چون اجتماع وجود و عدم ، اجتماع نقیضین و انقلاب تمام ذاتست و هردو ممتنع است .

و اگر عدم و نیستی عین ذاتش باشد ، وجودش محال و ممتنع ـ الوجود است ، چون اجتماع نقیضین و انقلاب تمام ذات باشد و هر دو محال است ، زیرا انقلاب دو طور تصور می‌شود انقلاب صورت به صورت

۱۹ـ چنانچه امیرمومنان (ع) فرمود: مبعّد عنه الحدود ، منفیّ عنه الاقطار فمن زعم ان اله الخلق محدود فقد جهل الخالق المعبود (یعنی دوراست از ذات مقدّس خداوند حدّ داشتن ، و منزّه است ذات مقدّسش از ابعاد جسمانیّت ، پس هرکه گمان برد اینکه پرودگار مخلوقات دارای حدّیست به تحقیق عارف و شناسا به مقام آفریدگار پرستش شده نگردیده

جمله سوم در توحید صدوق ص ۷۹

دیگر، و این قسم درخارج واقع و محقّق است مثل انقلاب نطفه به مضغه ، صورت نطفه برود و صورت مضغه در همان ماده نطفه موجود شود ، و اما انقلاب تمام ذاتی به تمام ذات دیگر پس این محال است ، برای اینکه اگر تمام ذات اول معدوم شود و تمام ذات دیگری موجود شود این قسم اعدام اول و ایجاد ثانی است نه انقلاب ، و اگر از ذات اول جزئی باقی و آن جزء بجزء دیگری ضمیمه شود پس این ترکیب است نه انقلاب چیزی بچیز دیگر.

و یا ذاتش غیر وجود و عدم است و قابل هریک از وجود بالعرض و عدم بالعرض است اگر علت وجودش فراهم شود موجود بالعرض و قابل عدم است و اگر فراهم نشود معدوم بالعرض و قابل وجود بالعرض است و او ممکن الوجود است که در اصطلاح به او ماهیت گویند.

و ماهیت یا بسیط است مثل عناصر اربعه (آب و آتش و خاک و هوا) و یا مرکّب است مانند معادن و نباتات و حیوان و انسان.

و چون واجب الوجود بالذات ، حقیقتی است که ذاتش عین وجود است ، پس در موجود بودن تابع وجود دیگر نیست ، وهمه موجودات تابع او ومخلوق او هستند ، و للذات هم هست پس وجود او علت و سببی ندارد ، وحکما وجوب بالذات را ضرورت ذاتیه نامند ، وجوب للذات را ـ ضرورت اَزَلیه.

توضیح مقام موقوف بر ذکر دو مقدمه است:

اول: در عرف که نور محسوس را مثل اقسام نورها نور می گویند برای آن است که خود آن نور ظاهر و روشن است برای چشمها ، و چیزهای دیگر را از قبیل نقشها و رنگها و صفحات اجسام ظاهر می سازد ، و چون تأمّل کنیم می یابیم که ظهور خود نور برای چشم ، به وجود آن نور است که اگر موجود نباشد ظهور ندارد ، پس کلیهٔ انوار محسوسه ظهورشان به عرض وجود است ، و نور بالذات وجود آن انوار است که خودش بذاته ظهور دارد ، چنانچه تمام ظهورات جمیع مدرَکات ما به وجود است ، صداها برای

گوشها ظاهر و طعم‌ها برای قوه ذائقه، و همچنین است در سایر مدرَکات، پس ظهور بالذات برای وجود است و برای غیر وجود به عَرَض و به تَبَع وجود است، منتهی چنانچه گفتیم مشتری نور چشم است و مشتری صدا گوش است، تمام عالم اگر پراز نور باشد آنکه چشم ندارد برای او ظهور ندارد.

محرم این هوش جز بی‌هوش نیست   مرزبان را مشتری جز گوش نیست

پس یافتیم که ظهور دو قسم است: ظهور بالذات که برای نفس وجود است، و ظهور بالعَرَض برای چیزهای دیگر که ظهورشان به عَرَض وجود است.

مقدمه‌دوم: ظهور بالذات نیز دو قسم‌است: ظهور بالذات‌للغیر و ظهور بالذات للذات. اول مثل چراغی که پس از آنکه روشن شد در روشنائی و ظهورش محتاج به چراغ دیگر نیست که آنرا روشن‌نماید، ومانند همهٔ وجودات که در ظاهر بودن خود محتاج به وجود دیگری نباشند.

دوم مثل چراغی‌است‌که فرض نمائیم بخودی خود روشن باشد و در روشن بودنش هم محتاج به غیر نباشد، و مانند ذات مقدس خداوند که با آنکه ظهورش بالذات است للذات هم هست چون وجود محض است و در اصل ظاهر شدنش نیز محتاج به غیر نیست.

پس از بیان این دو مقدمه گوئیم که چون کلیه وجودات ممکنه ذوات الماهیات که مناط ظهور تمام انوار محسوسه اند صرف وجود نیستند و در وجودشان محتاج بغیر هستند، پس وجودشان بالعَرَض و بالغیراست، و هر بالعَرَضی باید منتهی بما بالذات شود پس کلیهٔ وجودات عَرَضی و تَبَعَی باید منتهی بموجود بالذات و للذاتی شوند که آن ذات مقدّس خداوند است والا تسلسل آید و تسلسل باطل و غلط است، و در اثبات بطلانش محتاج به تمسک ببرهان تُرسی و برهان فارابی و برهان وسط و طرف نیستیم، چون لازمهٔ تسلسل در مقام (یعنی وجود امری بالعَرَض در

افرادغیرمتناهیه که علّت و سببش نه آن افراد باشند و نه خارج ازآن‌افراد) وجود ممکن الوجودی است بی علّت، و چنین امری بالضروره محال است

لطیفه: شیخ شبستری گوید

حکیم فلسفی چون هست حیران — نمی بیند زاَشیا غیر امکان
زامکان می کند اثبات واجب — ازآن حیران شده در ذات‌واجب
چه عقلش کرد در هستی توغّل — فرو پیچید پایش در تسلسل
گهی از دور دارد سیر معکوس — گهی اندر تسلسل گشته محبوس
ندارد واجب از ممکن نمونه — چگونه دانیش آخر چگونه

و اما اثبات توحید پس آن از چند طریق است:

طریق اول: چون ذات مقدس واجب الوجود، حیات محض‌ووجود خالص و صرف نور است، و هر حقیقتی که خالص از غیر خود باشد واحد است و تعدّد ندارد، پس وجود خداوند نیز واحد است و تعدد و نظیر ندارد.

بیان: دلیل برخالص بودن حقیقت وجود این است که هریک از ماهیّات که غیر حقیقت وجودند و به وجود موجود می شوند در طول‌وجود و مؤخّر از وجودند، وگرچه هریک از آنها را با قطع نظر از عوارض وضمائم که فرض نمائیم وحدت ماهُوی دارند، لیکن وحدت وجودی ندارند، مانند ماهیت آب که وقتی آنرا با قطع نظر از عوارض و غیره فرض کنیم اگر چه ماهیت واحده است ولی وحدت وجودی ندارد و قابل اشاره نیست، ازاین جهت که نسبت‌بیکدیگر در عرض وهمدوش هم باشند یعنی نسبت علّیت‌و معلولیت وجودی بیکدیگر ندارند، پس ممکن است با غیر خود از عوارض‌و ضمائم مانند زمان و مکان و غیره مخلوط شوند و به سبب مخلوط شدن متعدّد گردند، مانند آب شور و شیرین، لیکن حقیقت وجود چون سبب و علّت تمام ماهیّات است مقدّم بر کل‌وچیزی در عَرْض او نیست که مخلوط با آن شود، پس همیشه خالص و فَرْداست و به وحدت ذاتی خود باقی

است .

تذکره : و اما وجودی که با ماهیّات است وجود ظِلّی و فیض مقدّسی است که از باریتعالی برهمهٔ ماهیّات فائض گردیده ، و مراد ازکلمه " کن " که درآیهٔ مبارکه " **اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَيْئاً اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُون** " ۲۰ مذکور است همین وجود ظِلّی است که حقّ تعالی به ماهیّات عطا فرموده ، و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در تفسیر آیهٔ مذکوره چنین بیان فرموده : **لَيْسَ بِصَوتٍ يُقْرَع وَلا بِنِداءٍ يُسْمَع ، وَ اِنَّما كَلامُهُ سُبْحانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ اَنْشأَهُ وَمَثَّلَهُ لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذلِكَ كائِناً وَلَوْكانَ (قَديماً) لَكانَ اِلهاً ثانِياً** ۲۱

و درآیات شریفهٔ قرآنیه ازنفوس و وجودات ، تعبیر بکلمات بسیار است مانند **وَكَلِمَتُهُ اَلْقيها اِلى مَرْيَم ــ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسيحُ ــ اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ** ۲۲

طریق دوم : شخصیت هر شخصی به قابل بودن برای اشاره است و قابل بودن اشاره بدارا بودن وجود است ، پس مناط شخصیت وجود است پس اگر حقیقت و ذاتی ، وجود عین ذاتش باشد شخصیت نیز عین ذاتش خواهد بود ، و چون حقیقت وجود (ذات باریتعالی) وجود عین ذاتش هست پس شخصیت هم عین ذاتش باشد .

طریق سوم ــ حقیقت وجود که ذاتش عین وجود است اقتضاء کثرتش محال است زیرا اگر مقتضی کثرت بذاته بود واحدش هم موجود نمی‌شد ، و چون اقتضاء کثرتش محال است پس بذاتش اقتضاء وحدت دارد

تعقیب : و اما حقیقتی که غیر وجود است که در اصطلاح از او تعبیر به ماهیت می‌شود چون در حدّ ذات خود لابشرط از وحدت و کثرت

۲۰ــ سوره یس آیه ۸۲

۲۱ــ نهج البلاغه خطبه ۱۸۱ با مختصر تفاوت

۲۲ــ سوره نساء آیه ۱۷۱ وسوره آل عمران آیه ۴۵ وسوره فاطر آیه ۱

است باآنکه‌وحدت ماهُوی دارد ــ یعنی یک ماهیّت است ــ وحدت عددی و خارجی آن به عَرَض وحدت وجود ، و تعددش به عَرَض تعدّد وجوداست ، پس به برهان قطعی و دلیل یقینی ، واجب‌الوجود شخص واحد یگانه‌است و در قرآن مجید است **شَهِدَ اللّهُ اَنَّهُ لااِلٰهَ اِلاّ هُوَ وَالْمَلائِکَةُ واُولُوالْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ**[۲۳] که چون ذاتِ مقدّسش محض حقیقت وجود است شهادت به یگانگی خود می دهد ، و اهل معرفت نیز به برهان قطعی به وحدانیت او شهادت می دهند .

تبصره : منقول از مشّائین است که اختلاف هر حقیقتی باحقیقت دیگربیکی‌ازسه‌قسم‌است "یابه تمام ذات هریک با دیگری است ، مثل اختلاف‌جوهر باعَرَض، یا بااختلاف بعض ذات هریک بادیگری است ، مانند اختلاف انسان با حیوان ناهِق ، که اختلافشان به فصل هریک است که ناطِق و ناهِق باشد ، یا به عوارض هریک با عوارض دیگری است ، مثل اختلاف انسان رومی با انسان زنگی .

اما اشراقیّین به‌طوریکه از ایشان نقل شده قسم چهارمی را نیز قائلند ، به این بیان که ممکن است که مابه الاختلاف هریک از دو حقیقت با یکدیگر از سنخ مابه الاشتراک باشد ، مثل اختلاف نور ضعیف با قوی که با آنکه در سنخ نوریت باهم‌مشترکند لیکن در شدّت و ضعف نوریّت با هم اختلاف دارند ، چنانچه محقّق سبزواری گوید

بِالنَّقْصِ وَالْکَمالِ فِي المَاهِیَّة یَجُوزُ اَیْضاً عِنْدَ الْاِشْراقِیَّة

پس بنابر قول اشراقیّین و عدم انحصار امتیاز در یکی از سه قسم ممکن است فرض دو حقیقت وجود نمود که آن دو در سنخ‌وجود باهم مشترک باشند ودر شدّت و ضعف وجود باهم اختلاف داشته باشند ، مثل اختلاف دو نور چراغ قوی و ضعیف از اَنوار محسوسه ، و بنابر این قول ،

۲۳ــ سوره آل عمران آیه ۱۸

توحید باری تعالی ثابت نخواهد شد.

جواب این است که (**الذاتی لایختلف** ۲۴ **ولایتخلف** ۲۵ **والّا لزم الاستغناء عن الذاتی و هو محال**) حقیقت وجود اگر در ذات خود اقتضاء شدّت دارد ضعیف نمی‌شود، و اگر اقتضاء ضعف داشته باشد قوی‌نمی شود و اما اختلاف انوار محسوسه پس آن به واسطه اختلاف در مادّه یا محلّ یا امور دیگر است، پس حقیقت وجود در ذات خود واحد است و مقتضای آن هم واحد است.

حقیقت واحد است و وحدت وی بود مرد محقّق را محقّق

و حقیقت‌وجود درکمال قوّت، فوق مالایتناهی است بمالایتناهی عدةً و مدّتاً و شدّتاً ۲۶ قال تعالی: **(وقالوا من اشدّ منّا قوّةً؟ اولم یروا انّ اللّه الذی خلقهم هو اشدّ منهم قوّةً)** ۲۷

و اما کلام در علم باری تعالی، پوشیده نماناد اینکه از علم باری تعالی و قدرت و حیات و غیر آن تعبیربه‌صفات‌می‌شود، مراد معنای عرفی که از لفظ صفت استفاده می‌شود، یعنی امری که خارج و زائد برذات موصوف و مکمّل آن باشد نیست، مانند توصیف نمودن زید به صفت علم در جملهٔ (زیدٌ عالم) که البته زید موصوف غیراز علمی است که صفت او و خارج از ذات‌اوست، زیرا این معنای عرفی مستلزم ترکیب است وترکیب

۲۴ـ به‌تبدیل‌شدن‌فصلی‌بفصل‌دیگر مانندتبدیل‌شدن‌ناطق درانسان‌بناهق

۲۵ـ باینکه نوعی بدون فصل باشد، مانند فرض نمودن انسان بدون فصل مقوّم که ناطق باشد.

۲۶ـ چون مجموع آنچه راخداوند خلق فرموده و می فرماید از حیث قوّت وشدّت‌ومدّت‌غیرمتناهی هستند و واجب تعالی افاضه کننده وجود بر تمام آنها بوده و می باشد، پس فوق مالایتناهی خواهد بود.

۲۷ـ سوره فصلت آیه ۱۵

در ذات مقدس ممتنع است، چنانچه در قرآن مجید است: **سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّا یَصِفُونَ** [۲۸] یعنی منزّه است پروردگار تو که خداوند عزت است از آنچه مردمان نادان ذات مقدس اورا توصیف می کنند. وحضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرموده: **وَ کَمالُ تَوحیدِهِ الْاِخْلاصُ لَه، وَ کَمالُ الْاِخْلاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفاتِ عَنْه، لِشَهادَةِ کُلِّ صِفَةٍ اَنَّها غَیْرُ الْمَوْصُوفِ، وَ شَهادَةِ کُلِّ مَوْصُوفٍ اَنَّهُ غَیْرُ الصِّفَةِ** [۲۹] بلکه مراد ازآن صفات، کمالاتی است که عین ذات مقدس پروردگار است.

تبصره ـ صفات کمالیه ای که نسبت به ذات مقدس داده می شود اگرچه در مقام تحقیق تمام آنها بامر وجودی راجع خواهدشد، لیکن بر حسب تعبیر، بعضی حقیقیه محضهٔ غیراضافیه است مانند: حیات و وجوب وجود، و بعضی حقیقیه ذات اضافه است مانند: علم و قدرت که اضافه و نسبت به معلوم و مقدور هم دارد، و بعضی اضافیهٔ محضه است مانند: رازقیت و خالقیت.

و اهل معرفت که بحث در صفات حقیقه ذات اضافه می نمایند مثل علم و قدرت، نه از جهت حقیقیه بودن آن صفات که راجع به ذات مقدس خداوند و عین ذات اوست باشد، بلکه از جهت اضافه و نسبتی که علم به معلوم و قدرت به مقدور دارد می باشد، مثلا درعلم قبل از ایجاد بحث می شود که با آنکه موجودات قبل از ایجاد وجود خارجی ندارند آیا می توان نحو ثبوتی ولو ظِلّی برای آنها فرض نمود یا راهی برای اثبات آن نیست قال عزّوجلّ: **وَلا یُحیطُونَ بِهِ عِلْماً وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّوم** [۳۰] و روایتی هست که مناسب با مقام است اگرچه مستندش را درنظر

۲۸ــ سوره صافات آیه ۱۸۰

۲۹ــ نهج البلاغه خطبه اول

۳۰ــ سوره طه آیه ۱۱۱

ندارم و آن چنین است که خَلَقَ اللّٰهُ الْخَلْقَ فِی ظُلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَیْهِمْ مِنْ نُورِهِ ثُمَّ غَیَّبَهُمْ فِی عِلْمِه [۳۱] و ممکن است مراد از عبارت مذکوره درروایت عالم ذرّ باشد، و در قرآن مجید در سورهٔ اعراف فرموده (وَاِذْ اَخَذَرَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ، قَالُوا بَلٰی شَهِدْنَا [۳۲] و در سورهٔ جنّ فرموده عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَایُظْهِرُ عَلٰی غَیْبِهِ اَحَداً اِلاَّ مَنِ ارْتَضٰی مِنْ رَسُولٍ فَاِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً، لِیَعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ اَحَاطَ بِمَالَدَیْهِمْ وَ اَحْصٰی کُلَّ شَیْءٍ عَدَداً" [۳۳] وَالْعِلْمُ عِنْدَاللّٰه، وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلٰی صِراطٍ مُسْتَقِیم

علم بمعنی دانستن و از صفات اضافیه است که نسبت به معلوم دارد، مانند نسبت قدرت بمقدور، و دانستن چیزی عبارت از حضور آن چیز و معلوم است نزد قوهٔ مدرکه، خیال باشد یا عقل، و حضور نزد قوه مدرکه عبارت از وجود آن است، و چون وجود نور حقیقی است و سبب ظهور هر مدرَکی برای قوهٔ مدرِکه است فرموده اند: (اَلْعِلْمُ نُورٌ یَقْذِفُهُ اللّٰهُ فِی قَلْبِ مَنْ یَشَاء) [۳۴] این است که انسان تا مطلبی را بچشم دل و قوهٔ عقلانیه یاخیالیه‌نبیند علم به آن ندارد و هرگاه به آن عالم شدمی‌گوید مطلب بر من روشن شد، زیرا آن مطلب به وجودش نزد قوهٔ مدرکه ظاهر شده.

و معلومات دو قسم اند:

۱ـ ماهیّات، که به وجود ذهنی ظاهر می شوند، یعنی به مقابله

۳۱ـ

۳۲ـ آیه ۱۷۲

۳۳ـ آیات ۲۵ـ ۲۷

۳۴ـ منیة المرید شهید ثانی ۵۰ با این عبارت انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله ان یهدیه

و معاینهٔ موجودات خارجیه، نفس اعداد می‌شود، پس وجود صور آن ماهیات در قوای او منعکس می‌شود و وجود ذهنی حاصل می‌شود، وبمرآت وجود ذهنی، وجود خارجی آن ماهیات مشهود می گردد.

۲ـ وجودات، که باعیانها درخارج موجود می شوند و ظهور می‌یابند و مشهود ذاتِ مقدّس خداوند می‌باشند.

و علم خداوند دو قسم است: علم مع الایجاد، و علم قبل از ایجاد.

علم مع الایجاد عبارت است از علم خداوند به تمام وجودات و موجودات، به علم شهودی حضوری و اشراقی، که هرچه را ایجاد فرموده نفس وجود آن موجود بذاته برای خداوند حاضر است، و ذات مقدّسش آن موجود را بذاته شهود فرماید نه بصورتش ـ همچنانکه انسان هر کلامی را ایجاد نماید، ذات آن کلام مشهود اوست ـ قال عزّوجلّ **وَ ما تَكُونُ فی شَأْنٍ وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرآنٍ وَلاتَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ الّاكُنّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً اِذْ تُفِيضُونَ فِيه، وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَلا فِی السَّماءِ وَلااَصْغَر مِنْ ذٰلِكَ وَلااَكْبَر اِلّا فِی كِتابٍ مُبِين** [۳۵] و نیز خداوند متعال بموسی و هارون علیهما السلام موقعی که مأمور شدند نزد فرعون بروند فرمود: **اِذْهَبا اِلیٰ فِرْعَونَ اِنَّهُ طَغیٰ ، فَقُولالَهُ قَولاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشیٰ ، قالا رَبَّنا اِنَّنا نَخافُ اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنا اَو اَنْ يَطْغیٰ ، قالَ لاتَخافا اِنَّنِی مَعَكُما اَسْمَعُ وَ اَریٰ** [۳۶] عرض کردند پروردگارا ما از فرعون می ترسیم که بر ما تعدی و سرکشی کند، خداوند فرمود نترسید من با شمایم می شنوم و می‌بینم.

تبصره ـ مخفی نماناد که انسان هم هرچه را می بیند و می‌شنود بذاتش می بیند و می شنود، چشم و گوش بمثابهٔ عینک و سمعک باشندکه

۳۵ـ سوره یونس آیه ۶۱

۳۶ـ سوره طه آیات ۴۲ـ ۴۵

آلت رساندن محسوس بحسّ سمع یا بصر بذات انسان است، می گوید من شنیدم و من دیدم، و می‌داند که خودش دیده و شنیده، و لیکن فرقی‌که بین دیدن و شنیدن خداوند و انسان است این است که انسان‌اول‌صورت هر چیزی در خیالش موجود می‌شود و بعد به مرآتیت آن صورت موجود خارجی را می بیند، ولی خداوند چون منزّه از خیال است بدون واسطه خیال، ذات آن موجود را شهود فرماید.

و اما علم خداوند قبل از ایجاد، پس بعضی گفته اند که چون خداوند علم تفصیلی به اشیاء دارد و آن اشیاء معدومند پس علم باریتعالی قبل از ایجاد بصور آن اشیاءاست.

اشکال شده که لازمهٔ این قول، ارتسام صور اشیاء است در ذات مقدّس‌خداوند، و لازمهٔ ارتسام، حلول آن صور است در ذات خداوند و لازمهٔ حلول، مادّیت و هیولا داشتن خداوند است، و چون خداوند عزّوجلّ منزّه از مادّه است و دارای فاعلیت و فعّالیت صرف است– و در روایت است: لایُقالُ لَهُ اَکْثَرُ مِن فِعْلٍ وَصُنْعٍ [۳۷] پس قول به ارتسام صورت باطل است.

جواب از این اشکال چنین داده شده که اشخاصی که در علم قبل از ایجاد به صورت قائلند، قیام صور را بذات مقدس خداوند قیام صدوری دانند نه حلولی، و ملاصدرای‌شیرازی بر قول به قیام صدوری هم اشکال نموده که هرچه از واجب تعالی صادر می‌شود وجودات‌عینیّه است، و خداوند منزّه از خیال و صور عقلیه یا خیالیه است.

و بعضی در علم خداوند قبل از ایجاد قائل به علم اجمالی شدند و این قول نیز باطل است، زیرا برحسب صریح بسیاری از آیات

–۳۷

قرآن کریم [۳۸] و همچنین تأمّل در آیات آفاقیه و اَنفسیه وخلقت موجودات جهان آفرینش، که بیان آن مذکور خواهد شد ، ذات مقدّس خداوند قبل از ایجاد اشیاء به هریک از مصنوعات و مخلوقات خود تفصیلاً عالم است .

پس قول حقّ این است که علم حقّ تعالی باَشیاء قبل از ایجاد تفصیلی است ، به این بیان : شبهه نیست که خداوند خالق و آفریننده ٔ تمام موجودات ممکنه مستقله جهان هستی از جمادات و معادن و نباتات و حیوانات و انسان وغیر آنها از قبیل جنّیان و ملائکه است ، و چنانچه شخص خردمند منصفی تأمل در خلقت هریک از افراد موجودات به‌خصوص انسان نماید ، دریابد که هر جزئی از اجزاء آن مخلوقات مشتمل بر حِکَم و مصالح ودقایق بسیار است که عُقَلاٰ درآن متحیر باشند ، و اگر کسی بخواهد بآن حِکَم و دقائق اطّلاع پیدا کند باید مراجعه به علم تشریح و کتابهای دیگری که در خصوصیات و منافع و آثار بعضی از موجودات نوشته شده نماید تا بقسمتی از آن مستحضر گردد .

و شبهه نیست که این خلقتها از روی علم تامّ سابق خداوند به این دقائق بوده که در این مخلوقات مشهود است ، و در قرآن مجید است

۳۸ـ مانند آیه مبارکه و اذقال ربّک للملائکة انّی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبّح بحمدک و نقدّس لک قال انی اعلم مالاتعلمون (سوره بقره آیه ۲۰) و آیه ٔ کریمه ٔ ومایعزب عن ربّک من مثقال ذرّة فی الارض ولافی السماء (سوره یونس آیه ٔ ۶۱) و آیه شریفه ولو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه (سوره انعام آیه ۲۸) . و غیر اینها از آیات وارده در احوال برزخ و اعراف و معاد و حالات اهل بهشت و دوزخ و گفتار آنها که تمام آنها صریح در علم تفصیلی خداوند قبل از ایجاد است .

که فرموده: **اَلا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیر** [۳۹]

و بعداز این که علم خداوند به مخلوقات قبل از وجودشان بالضروره بوده، دیگر فرقی بین زمان قلیل و کثیر نیست، زمان محدود باشد یا غیر محدود، چون علم واجب تعالی قابل تغییر و تبدیل نیست، و در تمام آنات به هر مخلوقی عالم و به هر تغییر و تبدیلی که در هر یک از افراد مخلوق حادث می‌شود اَزَلاً عالم است، و تمام اطوار مخلوقات باراده و قدرت اوست **وَ هُوَالْعَلِیمُ الْقَدِیر**

و امّا تمثیل بعضی علم تفصیلی را به هسته که باغبان بکارد و عالِم است که بعداز ماندن آن هسته مدتی در زیر خاک، برگها و شاخه ها و شکوفه ها از آن هسته به ظهور می رسد بی ربط به مقام است، برای آنکه هسته دارای مادّیت و قابلیّت است که با اِعداد معدّات از قبیل آب و خاک و هوا و چیزهای دیگر استعدادش کامل می‌شود برای افاضهٔ خداوند برگ و شاخ و میوه را که از آن هسته برویاند، و مقام کلام ما مقام فعلیّت و علم فعلی به موجوداتی است که خداوند ایجاد می فرماید، و سزاوار صاحب این قول است که مثال به هسته زده بگوید:

ای برون از وهم و قال‌وقیل من	خاک برفرق من و تمثیل من

پس بهترین بیانات در علم تفصیلی خداوند قبل از ایجادهمان است که ذکر نمودیم.

و اما تمثیل مقام، به فکری که در موقع اقدام به اَعمال و اَفعال‌از انسان صادر می‌شود، چنانچه گفته شده (**مَثَلُ صُدُورِالْعَالَمِ عَنِ الْبارِی مَثَلُ صُدُورِالاَفْکارِ مِنْ ذَوِی الرَّوِیَّة**) پس توهّم نشود که این مثال، انکار علم تفصیلی خداوند قبل‌ازایجاد است، بلکه مقصود این است که مثل خداوند ایجاد عالم را، مثل فکری است که انسانی در موقع انجام امر یا اموری

۳۹ــ سوره ملک آیه ۱۴

می نماید که آن فکر البته محتاج به فکر دیگری نیست تا تسلسل در افکار لازم آید، بلکه انشاء فکر می نماید بدون احتیاج داشتن به فکری دیگر، و خداوند هم ایجاد عالم را از روی علم و قدرت ذاتیه خودش که ازلی است فرموده بدون احتیاج به علم سابق بر علم ذاتیش.

وبالجمله ثبوت علم تفصیلی خداوند باشیاء قبل از ایجاد، ببیانی که ذکر شد محلّ شبهه نیست، لیکن کلام در چگونگی وجود معلومات است ــ والعلم عنداللّه ــ چنانچه در روایت است: **وَالْعِلْمُ ذاتُهُ وَلامَعْلُومَ، وَالْقُدْرَةُ ذاتُهُ وَلامَقْدُورَ** ۴۰

و اما بنابر قواعد فلسفیه و موازین مقررهٔ در حکمت کلیه، مانند: **اَلضَّرُورَةُ قَضَتْ بِبُطْلانِ الطَّفْرَةِ وَالتَّداخُل. وَما صَحَّ عَلَی الْفَرْدِ صَحَّ عَلَی الطَّبیعَة** وقاعدهٔ اِمکان اَشرف، تقسیم علم باجمالی و تفصیلی، و قبل از ایجاد و مع الایجاد (در علم باریتعالی بموجودات) موقعیتی ندارد، زیرا هریک از افراد مخلوقات که در این عالم موجود شده و می شوند تنزّل کلیّاتی باشند که آن کلیات با وجود سعی واِحاطی در وِعاء خزائن مناسب خود موجودند، قال عزّوجلّ: **وَاِنْ مِنْ شَیءٍ اِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَما نُنَزِّلُهُ اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ** ۴۱ پس تمام آن کلّیات و جزئیّات متنزّله از آن کلّیات مشهود ذات مقدّس پروردگار باشند، نظیر جوابی که شخص عالم نحریر برحسب ملکه بسیطهٔ اجتهادیه و استنباط از قواعد و اصول کلّیه در پاسخ مسئله می دهد.

و البته برای خزائن مراتبی است که هر مرتبه، دون مرتبهٔ دیگر است، مرتبهٔ دون، تنزّل از مقام فوق خود باشد، مثل انسان جبروتی و انسان ملکوتی و انسان ناسوتی، چنانچه در اَحادیث مأثوره است: **اِنّ فی**

۴۰ــ توحید صدوق ۱۳۹

۴۱ــ سوره حجر آیه ۲۱

الْعَرْشِ تِمْثالُ جَميعِ ما خَلَقَ اللّه ۴۲ و نیز وارد است: **اِنَّ حَمَلَةَ الْعَرْشِ اَحَدُهُمْ عَلیٰ صُورَةِ ابْنِ آدَمَ یَسْتَرْزِقُ اللّهَ لِوُلْدِ آدَمَ** ۴۳ میرفندرسکی گوید:

آسمان با اخترانِ نغز، خوش زیباستی صورتی درزیردارد آنچه دربالاستی
صورت زیرین اگربانردبان معرفت بالا رود با جفت خود یکتاستی

و توهّم نشود که هر مرتبهٔ فوقی نسبت به مرتبهٔ سافل خود واسطهٔ در فیض است، چنانچه بعضی اشخاص که کامل در علم نبوده اند چنین تخیّل کرده اند، یعنی هر مرتبه سافلی مستفیض از مرتبهٔ فوق خود و مفیض نسبت به مرتبهٔ تالی و سافل خود است، که این وجه بر حسب نصّ آیه شریفه: **وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرید** ۴۴ و آیه مبارکه: **وَ هُوَ مَعَکُمْ اَیْنَمَا کُنْتُمْ** ۴۵ و آیه مبارکه: **قُلِ اللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ** ۴۶ و غیر ذلک من الآیات باطل است و مخالف با توحید صحیح است، بلکه چنانچه آخوند ملاصدرای شیرازی هم در کتاب اسفار تصریح نموده، هر مرتبهٔ فوق مجرای فیض نسبت به مرتبهٔ مادون خود است، و مفیض در تمام مراتب، ذات مقدس خداوند است، لیکن شرط نزول فیض بمرتبهٔ سافله، عبور اوست از مرتبهٔ عالیه چنانچه دربارهٔ خلقت انسان فرموده: **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً** ۴۷ و بعداز تمام شدن مراتب ناسوتی فرموده: **ثُمَّ اَنْشَاْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللّهُ اَحْسَنُ الْخالِقین** ۴۸

۴۲ــ بحار ج ۵۸ ص ۱ - ۱۴
۴۳ــ بحار ج ۵۸ ص ۱ - ۱۴
۴۴ــ سوره ق آیه ۱۶
۴۵ــ سوره حدید آیه ۴
۴۶ــ سوره رعد آیه ۱۶
۴۷ــ سوره مومنون آیه ۱۲
۴۸ــ سوره مومنون آیه ۱۲

برای‌زیادتی توضیح می‌گوئیم که چون خداوند تدبیر بدن‌انسان را به نفس‌انسان و بدن های سایر حیوانات را به نفوس حیوانات واگذار نموده ، پس چنانچهِ انسان در موقع انجام مطلبی تأمّل نماید که چگونه امر تکوینی نفس‌از مرکز دماغ ساری است تا اَدْنی عضو از اعضاء به واسطه اَعصاب حسّاسه و محرّکه . بطوری که همه اعصاب و اعضاء مؤتمر به اَمر نفس و مَجْرای فیض نفس باشند ، دریابد که مفیض در تمام مراتب‌ذات‌نفس باشد .

اَتَزْعَمُ اَنَّکَ جِرْمٌ صَغیرٌ وَفیکَ انْطَوَی الْعالَمُ الْاَکْبَرُ

و چون این عالم صغیر مرآت و نمونهٔ عالم کبیر است وفرمودند : **وَلَقَدْ عَلِمَ اُولُوالْاَلْبابِ ماهُنالکَ بِما هیٰهُنا** حدس میزند که ترتیب‌درعالم کبیر چگونه باید باشد .

و در روایت است : (**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**)[۴۹] ودرروایت دیگر: **اَعْرَفُکُمْ بِنَفْسِهِ اَعْرَفُکُمْ بِرَبِّه**[۵۰] و روایات دیگری‌که بعضی ازآنها سبق ذکریافت و بالجملهٔ از روایات و بیانی که سابق کردیم به طوروضوح‌معلوم می‌شود که مفیض در تمام‌مخلوقات ذات مقدس خداونداست و مراتب همه مجاری فیضند و وساطت در امر فیض در میان نیست ، انسان هر امری راکه برای جلب نفع یا دفع ضرر می خواهد اقدام به آن بکند اول تعقل‌می‌کند به مراتب و درجات عقلانیت از کلیات مترتبه تا به مقام‌خیال و مراتبش تنزل داده وبعد درمرتبهٔ وجود خارجی و خصوص فرد معین تنزل‌می‌دهد و در همهٔ این مراتب مفیض انسان است ، انسان صور عقلیه را انشاء کرده بعد صور خیالیه را ، بعد وجود خارجی را ، نه آنکه انسان انشاء عقل می نماید و عقل انشاء خیال ، انسان به مرتبهٔ ذات مجرّدش انشاء خیال

۴۹ــ غرر و درر آمدی

ــ۵۰

نمی‌کند بلکه بعداز آنکه مراتب تعقّل را سیر نمود انشاء خیال می نماید ، لیکن منشیٔ در تمام مراتب انسان است می گوید من تعقّل‌کردم ، من‌خیال کردم ، من فلان چیز را گرفتم ، البته شرط تنزّل در هر مرتبهٔ سافلی ، مانند مقام خیال ، وجود آن اَمر است در مرتبهٔ عالی که تعقّل باشد ، و همچنین است در عالم کبیر ، که مفیض در تمام مراتب ذات‌مقدّس‌خداوند است ، منتها شرط‌نزول فیض در مرتبهٔ سافله ، ورود آن فیض‌است در مرتبهٔ عالیه .

این مختصر رقیمه ای بود که برای
طالبین هدایت ، و متخلقّین باَخلاق نیکو
سرشتان ،و جویندگان‌وسیله تفکّر دردلائل‌توحید
وقرب به‌ساحت‌کبریاءحضرت‌ربّ‌العزّه ، ودلبستگان
بعالَم معنی‌وحقیقت نگاشته شد ، تا ناظرین با معرفت و
محبّت ملاحظه نموده و بطلب مغفرت راقم را یاد فرمایند
وَالْحَمْدُلِلّهِ اَوَّلاً وَ آخِراً

٤

رسالة:

ميزان القرائة

مؤلف این رساله را در سال ۱۳۷۰ هـ ق
نگاشته و تاکنون دوبار چاپ شده بود یکی چاپ
سنگی در ۲۴ صفحه و دیگری چاپ گراوری در ۲۰
صفحه به ضمیمه پرستشنامه در سال ۱۳۷۶ هـ ق ،
و این چاپ سوم از روی چاپ دوم که کاملتر
است انجام شده است .

رساله میزان القرائة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی انزل علی عبده الکتاب . والصلوة والسلام علی اشرف من اوتی الحکمة و فصل الخطاب محمد خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین .

و بعد ـ چون یکی از واجبات در نماز قرائت قرآن است و لازم است در قرائت طوری قرآن را بخوانند که معمول و متداول در لغت وزبان عربی است چنانکه در سورهٔ نحل وارد است: **وَ هٰذٰا لِسٰانٌ عَرَبِیٌّ** [1] ودرسوره یوسف: **اِنّٰا اَنْزَلْنٰاهُ قُرآناً عَرَبِیّاً** [2] و در سوره زخرف: **اِنّٰا جَعَلْنٰاهُ قُرآناً عَرَبِیّاً** [3] و در سوره احقاف: **وَ هٰذٰا کِتٰابٌ مُصَدِّقٌ لِسٰاناً عَرَبِیّاً** [4] پس باید آنچه دخیل در مادّه و هیئت کلمات قرآنیه است برحسب پیکره و اسلوب زبان عرب ، در مقام قرائت رعایت شود .

اما آنچه دخل در مادّه کلمات دارد آن است که حروف رابطوری اَدا نمایند که هر حرفی از مخرج مختصّ بآن حرف ظاهر شود تا از حرف دیگر ممتاز باشد ، یعنی همین قدر که به حسب عرف عرب صادق باشد که نطق به آن حرف شده ، نه بکنجکاوی‌هائی که غالبا منجرّ بوسواس شود ، و

۱ـ آیه ۱۰۳

۲ـ آیه ۲

۳ـ آیه ۳

۴ـ آیه ۱۲

در شرع مقدس امر باِعراض از آن شده، بلکه مؤدّی بسلب خشوع و توجّـه قلب بمعبود یگانه می گردد، و توجّه قلب به ساحت کبریاء معبـود ذی العظمة والجلال عمدهٔ مطلوب از نمازگزار و شرط قبول نماز است.

و آنچه دخل در هیئت کلمات قرآنیه دارد مراعات قواعد صرف و نحو است که بر طبق اسلوب عربی است و آنچه را در علم تجوید مقـرّر داشته اند و موجب سهولت اَداء کلمه برزبان‌شود و متعارف در سخن گفتن عربان فصیح باشد.

از قبیل مدّ لازم یعنی کشش دادن صوت در تکلّم به واو ساکـن ماقبل مضموم، و یاء ساکن ماقبل مکسور، و الف، در صورتیکه بعداز هریک‌از این سه حرف همزه باشد(مثل سوء جاء جیء) و یا سکون لازم چنانکه‌بعد از آنها مدغم و مدغم فیه باشد، و یاعارض مثل سکون حاصل از جهـت وقف در مثل وَلاَالضّآلّین که التقاء الف و لام ساکنین مثال سکون لازم، و یاء و نون ساکن مثال سکون عارض. و کشیدن صوت باندازه ای باشد کـه اِظهار دو حرف موقوف برآن است و موجب آسانی و سبکی اَداء کلمه بشود که حرکات بمنزلهٔ اَبعاض حروفند، انتقال از کسره به‌یا و از ضمّه بـه واو ممدودتین موجب اداء آن دو و اِظهار دو حرف ساکن شود، بخلاف مـدّ دادن مثل قَول و بَیع بفتح قاف و باء.

و اندازهٔ لازم از مدّ،بمقدار دوالف‌است‌نه‌بیشتر، یعنی‌آن‌قدرکه صدق بر مدّ طبیعی یک الف نماید، بجهت اینکه عرب در مقام تکلّـم چندان فرقی میان جٰاءَ و قٰالَ نمی گذارد.

و اِشباع نمودن ضمّه های ضمیر در جایی که حرف پیش از آن یا بعداز آن ساکن نباشد یعنی سیر نمودن ضمّه را تا اینکه مثل واو اداء شود در مثل مَعَهُ. رِبِّیُّون.وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَد. بخلاف موردی که پیش از هاء یا بعداز آن ساکن باشد مثل مِنْهُ، وَلَهُ الْمُلْک

و لازم است از وقف بحرکت اجتناب شود، و ترک وصل به‌سکون

هم مرغوب است .

و مناسبست نون ساکنه و تنوین را در شش حرفی که در لفـــظ **یَرْمَلُون** است اِدغام نمَایند که موجب تخفیف است باستثنای این چهارکلمه **دُنْیَا** ، **بُنْیَان** ، **صِنْوَان** ، **قِنْوَان** و چون در ادغام لازم است حرف اوّل ساکن و غیر مدّ باشد پس چنانکه سکون حرف اوّل از غیر لحاظ ادغام باشـــد ادغام صغیر نامند، متماثلین باشند در یک کلمه مثل **وَاتَّقُوا يَوماً** ، **يُدْرِكْكُم** . یا در دو کلمه باشند مثل **فَاضْرِبْ بِه**، **وَ اِنَّا اِلَيْكُمْ مُرْسَلُون**، یا متقاربیــن باشند در یک کلمه مثل **اَحَطْتُ** و **اَرَدْتُم** ، یا در دو کلمه مثل **قَدْ تَبَيَّنَ** ، **اِذْ دَخَلُوا**، و چنانچه متحرک بود و از جهت ادغام ساکن کنند اِدغام کبیــر گویند در کلمه واحده باشند مثل **اَمَدَّكُم** یا در دو کلمه مثل **تَأْمُرُونّــی** و **اَتُحَاجُّونی**.

و کلیه ادغام در هرجا که باشد از لحاظ تخفیف است که چنانچه دو حرفی که از یک جنس باشند یا نزدیک بیکدیگر باشند در مخرج، اگــر ادغام نشوند زبان برمی گردد باظهار همان حرفی که بلافاصله اداء نموده یا نزدیک بآن در مخرج، و دو مرتبه بلند شدن زبان از یک مخرج یا نزدیک بآن ثقیل است ، لیکن چنانچه متقاربین در دو کلمه باشند مثل **وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً** طریق احتیاط این است یک مرتبه بدون ادغام بخوانند یک مرتبه هم با ادغام ، از این جهت که اِحراز صحت قرائت را بر هر تقدیر کـرده باشد ، چون نقل قول بوجوب اِدغام از علماء اعلام در مقام شده است لیکن آنچه مسلّم است که عرب بدون ادغام تلفظ بآن نمی کند لام تعریف است در حروف چهارده گانه که حروف شمسیه نامند ، یعنی تاء و ثاء و دال و ذال و راء و زاء و سین و شین و صاد و ضاد و طاء و ظاء و لام و نون .

پس چنانچه نمازگذار رعایت آنچه لازم است ننماید مثل آنکه لام **ضَالِّين** را ادغام نکند و یا حرفی را از غیر مخرجش اداء نماید چنانکه ضاد را ظاء بگوید یا همزه قطع را به وصل بخواند ، یا به حرکت بنائی مثل کسره

هٰؤُلاٰءِ یا فتحه هُوَ یا اِعرابی مثل رفع اَلْحَمْدُلِلّٰهِ یا سکون لازمی اخلال نماید نمازش باطل است.

واما باقی چیزهایی‌را که علماء تجوید آنرا ذکر نموده اندازقبیل اِماله یعنی میل دادن الف را بیاء زمانی که بعداز آن الف کسره باشدمثل مٰالِک ، یااِشباع‌یعنی بدل‌نمودن ضمّه را به واو در مثل عَطاؤُنا ، و تفخیم یعنی گران اداء کردن لام اللّه را مثلاً در وقتی که پیش از آن فتحه باشد مثل اَللّٰهُ اَکْبَر، وترقیق یعنی نازک اَدا نمودن لام را زمانی که پیش‌ازآن کسره باشد مثل بِاللّٰه ، و امثال این مذکورات از محسّنات ، رعایت آنها لازم نیست بلکه اگر مخالف با مرسوم در قرآنهای موجوده متداوله است و یا خارج از طور سخن کردن عربهای فصیح باشد ترکش لازم‌است ،وچه‌نیکو فرموده‌است علامه‌انصاری اعلی‌الله مقامه در کتاب صلوة ، و ترجمهٔ‌کلامش این است «درآنچه محقق است پس از ثابت نبودن تواتر قرائت قاریان‌هفت گانه با موافقت جماعتی از علمایی که قبلا ذکر نمودیم این‌است که واجب است منوط‌و مربوط‌بدانیم حکم قرآن را از جهت‌جواز طور قرائت‌در نماز و استناد استفاده در احکام شرعیه برآنچه موجود در قرآن‌های موجود در دست مردم است یا آنچه ثابت شود که قرائتی بوده متعارف و امضاء‌کرده شده در زمان ائمه معصومین علیهم السلام».[5]

بلی آنچه موجب تکلّف برزبان نباشد ، و خارج از طور تادیهٔ کلمات در لسان عرب و سخن گفتن آنها نیست رعایتش اولی است ،وچون از جهت رعایت موادّ کلمات قرآنیه لازم است اداء حروف از مخارج معیّنه شود که علماء تجوید ذکر نموده اند ، با اینکه قرائت بر طبق زبان عرب باظهار حروف قرآنیه از غیر آن مخارج عادتاً میسور نیست ، لذا از جهت تسهیل قرائت برجملهٔ از اشخاصیکه مراجعه بکتب علم تجوید ندارند

۵ ــ صلوة شیخ انصاری ص ۱۲۲

مخارج حروف مذکوره با رعایت اختصار ذکر می‌شود.

اولاً مقدمتاً بیان می کنیم: سی و دو دندان که بیشتر آدمیان را هست برحسب تناسبِ بشش قسمت اعتبار نمودند و هر قسمی را باسمی‌نام گذاردند، چهار دندان پیش روی که آنهارا **ثنایا** می گویند دو ازطرف‌بالا دو از طرف پائین، و چهار دندان که از دو طرف ثنایا باشند و آنهـــا را **رُباعیّات** می گویند دو از بالا و دو ازپایین، و چهار دندان از دو طـــرف رباعیات و آنهارا **اَنیاب** و دندان نیش یا نیشتر می گویند دو از بالا و دو از زیر، و چهار دندان از دو طرف اَنیاب و آنهارا **ضَواحِک** گویند کـه در حال ضحک و خنده ظاهر می‌شود دواز بالا و دو از زیر، و دوازده دندان از دو طرف ضواحک و آنهارا **طَواحِن** گویند یعنی دندان آسیا، از هرطرف سه از زیر و سه از بالا ، و چهار دندان از دو طرف طَواحِن و آنهـــا را **نَواجِد** گویند یعنی دندان عقل دو از بالا و دو از زیر.

و پس از تقدیم این مقدمه گوئیم: تمام حروفی که کلمات لغـــت عرب مرکب از آنها هست و آن حروف را حروف تهجّی و ابتثی گویند کـه ا ب ت ث تا آخر باشد، عدد آنها بیست و هشت است، چنانچه حرف‌مدّ را حرف مستقلّی اعتبار نکنیم یعنی الف را همان همزه ساکن بدانیـــم، و تمام آن حروف بیست و هشت گانه از مواقع سه مخروج بیرون می آید. اول حلق، دوم دهان، سوم لب.

۱ـ اما مخرج حلق را سه موقع است: مقدّم ،وسط، مؤخّر ،وحروفی که از این سه قسمت بیرون می آید شش است هاء، همزه، حاء، خاء ،عین غین.

قسمت اول ابتدای حلق است ، از جانب زیرین و گردن و مخرج همزه و هاء هَوَّز است بترتیب، یعنی همزه‌مقدّم بر هاء می باشد.

قسمت دوم میان حلق است، و آن مخرج عین و حاء بی نقطـــه است بتقدم عین برحاء.

قسمت سوم آخر حلق است از طرف دهان ، و آن مخرج غین‌وخاء نقطه دار است به تقدّم غین برخاء .

توضیح: حلق عبارت از فضائی است که در پشت جوف دهان و بینی واقع است و این دو جوف بآن داخل گردند ، و در جانب اَسفل آن فضا از قُدّام ، حلقوم و حنجره است بجهت عبور هوا و نفس، و از طرف خَلْف ، مِری‌واقع است که روده سرخه باشد جهت عبور غذا .

۲– و اما دهان را هشت مخرج باشد: بیخ زبان ، میان زبان ، کنار زبان ، سرزبان ، **ملاذه** که آنرا **لهات** و زبان کوچک گویند ، و کام بالا یعنی سقف دهان ، و دو قسم از دندانها که طَواحِن و ثنایا است و حروفی که از این مخارج ظاهر می‌شود هیجده حرف است:

قاف . مخرجش بیخ زبان است با آنچه بالای اوست از کام واول ملاذه بسوی حلق .

کاف . مخرجش نیز بیخ زبان است اندکی بعداز مخرج‌قاف‌باآنچه بالای آنست از کام و آخر ملاذه بسوی دهن و این دو حرف را **لَهَوی** گویند باین مناسبت که از لهات یعنی زبان کوچک ظاهر می‌شود .

جیم ، و شین و یاء ، در صورتی که یاء حرف لین باشد نه‌حرف‌مدّ یعنی ساکن و ماقبل مکسور نباشد ،و مخرج این سه حرف میان زبان است‌با آنچه بالای اوست از کام بترتیب ، یعنی جیم مقدّم است بر شین و شین‌بر یاء ، و این حروف را **شَجری** نامند چون شجر بر وزن فجر بمعنی شکاف دهان است و این حروف از شکاف و میان دهان ظاهر می‌شود .

ضاد نقطه دار . مخرجش کنار بیخ زبان است از هر طرف که باشد چپ یا راست ، با آنچه در پهلوی او هست از دندانهای آسیا ،واین حرف را **ضِرسی و حافی** گویند که **ضِرس** بمعنی دندان است و **حافه** کناره‌است و مراد در اینجا کناره‌ٔ زبان است .

لام . مخرجش کنار سر زبان است با کام بالای آن مقداری که

برابر دندان ضاحک و ناب بالا باشد از هر دو جانب ، بطوری‌که زبان‌بکام بچسبد .

نون . مخرجِش کنارهٔ سر زبان است با کام بالا ، اندکی فروتر از مخرج لام و زبان بکام بچسبد

راء بی نقطه . مخرجش سر کناره زبان است با کام بالا فروتر از مخرج نون ، و چسبیدگی سر زبان با کام در اداء این حروف بسیار کم‌است و این سه حرف را **ذَلقی و لَثَوی** گویند که **ذلق** بمعنی کناره ، و **لثه** گوشت بن دندان است .

طاء ، تاء ، دال . مخرج این سه حرف زبان است با بیخ های دندانهای ثنایای بالا ، چنانکه سر زبان اندکی بکام نزدیک شود به‌ترتیب یعنی مخرج طاء بالاتراز مخرج‌تاء دو نقطه ، و مخرج تاء بالاتراز مخرج‌دال است ، و این حروف را **نطعی** نامند و نطع بضم نون بمعنی سقف دهن و شکنهای کام بالا است .

زاء نقطه دار و سین و صاد بی نقطه . مخرج این سه حرف دندانهای ثنایای زیرین است چنانکه سر زبان به ثنایا بچسبد و قدرکمی در موقع اداء حرف فاصله بماند بترتیب ، یعنی زاء نزدیکتر به بیخ ثنایا است از سین ، و سین از صاد و این حروف را **اَسَلی** گویند ، و اسله باریکی سر زبان است .

ظاء نقطه دار و ذال نقطه دار و ثاء سه نقطه . مخرج این سه‌حرف تیزی سر زبان است با تیزی سر ثنایای بالا بترتیب ، یعنی ظاء بالاتر از ذال ، و ذال بالاتراز ثاء است و این‌حروف را نیز **ذلقی** گویند ، و ذلق بمعنی تیزی هر چیزی هم هست و مراد در اینجا تیزی سرزبان است .

۳ــ و اما لب مخرج چهار حروف است :

فاء . مخرجش سر ثنایای زیرین است با اندرون لب .

باء . از تری لب و داخل لب بطرف دهن ظاهر شود .

میم . از بیرون و مخرج پاء فارسی قدری بعداز مخرج باء است .

واو . در صورتی که حرف مدّ نباشد مخرجش میان دولب است بطوری که لبها بیکدیگر نرسند و نچسبند ، و این حروف را **شَفَوی** گویند که شفه بمعنای لب است .

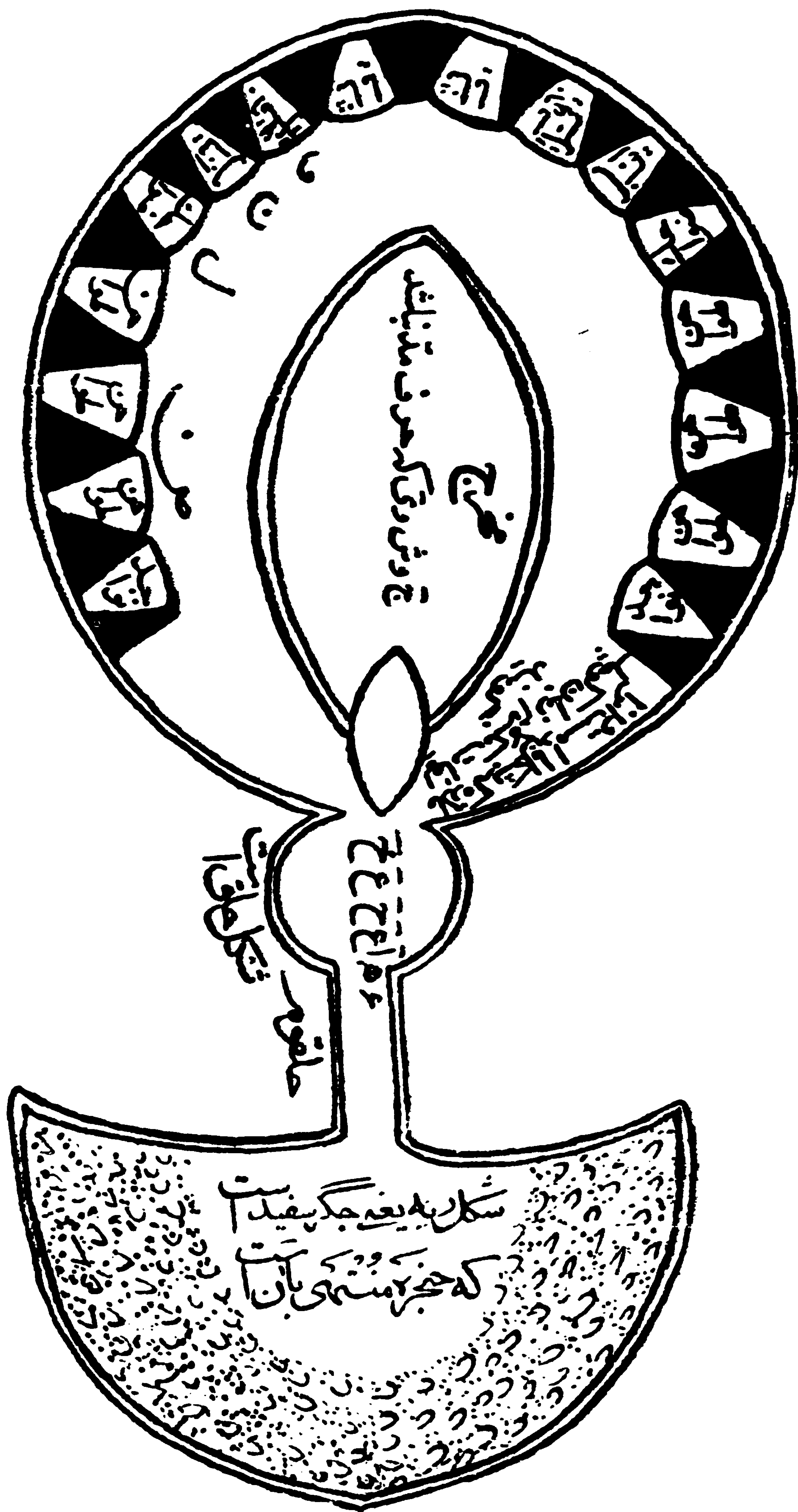
و اما حروف مدّ یعنی الف ماقبل مفتوح وواو ساکن ماقبل مضموم و یاء ساکن ماقبل مکسور که بعداز آنها همزه یا سکون باشد از فضای هوای دهان خارج شوند .

و اما حروف غنوی مراد ، میم و تنوین و نون ساکنه است که از خیشوم یعنی سوراخ بینی بیرون می آید ، و **غنّه** بضم غین صدای صوتی است که در موقع اداء این حروف ، از خیشوم ظاهر شود در حالت اخفاء یا ادغام مثل **مِنْ قَبْل** ، **مِنْ بَعْد** . **اللهمَّ صَلِّ عَلٰی محمّدوآلِ محمّد** .

این بود مختصری که بجهت آسانی آموزش مخارج حروف برجمله ازبرادران ایمانی برحسب خواهش بعضی از دوستان نوشته شد ،وازملاحظه در شکل مرسوم مخارج حروف مذکوره بطور وضوح دانسته شود .

و در این موقع مناسب است از جهت بشارت به اهل عبادت و کسانی که با اعتقاد کامل و سلامت قلب در مقام پرستش خالق یگانه قیام می نمایند و ترغیب مساهلین، حدیث شریفی از احادیث قدسیّه و روایاتی دیگر ذکر شود .

در کتاب جواهر السنیه که از مؤلفات مرحوم شیخ حرّ عاملی (ره) است در باب یازدهم راجع بحضرت خاتم الانبیاء (ص) نقل از کتاب مجالس صدوق ره باسنادش از ابن عبّاس قال قال رسول اللّه صلّی اللّه عَلَیْهِ وآله وسلّم: **اِنَّ مَلَکاً یُسَمّیٰ سمحائیل یَأْخُذُ الْبَرٰاتَ لِلْمُصَلّینَ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعٰالَمین ، فَإِذٰا اَصْبَحَ الْمُؤْمِنُونَ وَتَوَضَّؤُا وَ صَلّوا صَلٰوةَ الْفَجْرِ أَخَذَ لَهُمْ مِن**


شکل بیضه یعنی جگر سفید است
که حجره منتهی بآن است

اللّه بَراتاً مَكْتوبٌ فيها: اِنّی اَنَا اللّهُ الْباقِی عَبیدی وَ اِمائی فی حِرْزی جَعَلْتكُمْ وَ تَحْتَ كَنَفی صَیَّرْتكُمْ وَ عِزَّتی وَ جَلالی لاخَذَلْتُكُمْ وَ اَنْتُمْ مَغْفُورٌ لَكُمْ ذُنُوبكُمْ اِلیَ الظُّهْر، فَاِذا صَلُّوا صَلوٰةَ الظُّهْر اَخذ لَهُمْ مِنَ اللّهِ عَزّوَجلّ الْبَـراتَ الثّانیةَ مَكْتُوبٌ فیها: اَنَا اللّهُ القادِرُ عَبیدی وَ اِمائی بَدَّلْتُ سَیِّئاتِكُمْ حَسَناتٍ وَ غَفَرْتُ لَكُمُ السَّیِّئاتِ وَ اَدْخَلْتُكُمْ بِرِضایَ دارَالْجَلالِ فَاِذا كانَ وَقتَ الْعَصْرِ فَقامُوا وَ تَوَضَّؤُا وَ صَلَّوُا الْعَصْرَ اَخذَ لَهُمْ مِنَ اللّهِ الْبَراتَ الثالِثَةَ مَكْتُوبٌ فیها: اِنّی اَنَا اللّهُ الْجَلیلُ جَلَّ ذِكْری وَ عَظُمَ سُلْطانی عَبیدی وَ اِمائی حَرَمْتُ اَبْدانَكُمْ عَلَی النّار وَ اَسْكَنْتُكُمْ مَساكِنَ الْاَبْرار دَفَعْتُ عَنْكُمْ بِرَحْمَتی شَرَّالْاَشْرار فَاِذا كانَ وَقتَ الْمَغْرِب قامُوا وَ تَوَضَّؤُا وَ صَلَّوْا صَلوٰةَ الْمَغْرِب اَخَذَ لَهُمْ مِنَ اللّهِ الْبَراتَ الرّابِعَةَ مَكْتُوبٌ فیها: اِنّی اَنَا اللّهُ الْجَبّارُ الْكَبیرُ الْمُتَعال عَبیدی وَ اِمائی صَعَدَ مَلائِكَتی مِنْ عِنْدِكُمْ بِالرِضا وَ حَقٌّ اَنْ اُرْضِیَكُمْ وَ اُعْطِیَكُمْ یَومَ الْقِیٰمَةِ اُمْنِیَّتَكُمْ، فَاِذا كانَ وَقتَ الْعِشاء اَخَذَ لَهُمْ مِنَ اللّه الْبَراتَ الْخامِسَةَ مَكْتُوبٌ فیها: اَنَا اللّهُ لااِلٰهَ غَیْری وَلارَبَّ سِوایَ عَبیدی وَ اِمائی فی بُیُوتِكُم تَطَهَّرْتُمْ وَاِلیٰ بُیُوتی مَشَیْتُمْ وَ فی ذِكْری خُضْتُمْ وَحَقّی عَرَفْتُمْ وَ فَریضَتی اَدَّیْتُمْ اُشْهِدُكَ یا سَمحائیل وَ سائِرَ مَلائِكَتی اِنّی قَدْ رَضیتُ عَنْهُمْ [۶]

در كتاب وسائل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایتی به این مضمون وارد است كه مردی نزد پیغمبر صلی الله‌علیه وآله وسلم مشرف شد عرض كرد مرا پند و اندرزی فرمائید، فرمود هیچوقت نماز را به‌اختیار ترک مكن، البته كسی كه باختیار ترک نماز كند دین اسلام از اودور وبیزار است. [۷]

روایتی‌نیز به‌این‌مضمون وارد است: از حضرت صادق‌صلوات‌الله علیه سئوال شده كه چه باعث است زناكار را كافر نمی نامید و تارک‌نماز را

۶ـ جواهر السنیه ص ۹۹

۷ـ وسائل الشیعه ۳/ ۲۸

کافر می نامید فرمود زناکار از جهت طلب لذت و غلبه شهوت زنا می کند و تارک نماز فقط از جهت سبک و کوچک شمردن پرستش خداوند ترک نماز می کند و سبک شمردن پرستش خداوند موجب کفر است. [۸]

یعنی مومن بخداوند هیچگاهی از تعظیم مقام الهی روی گردان نیست، و روی گرداندن دلیل بر فقدان ایمان است که اعتقاد به توحید و حقیقت دین اسلام باشد، اگرچه خارج از زمرهٔ مسلمین‌نباشد، چنانچه در قرآن مجید وارد است **وَقَالَتِ الْاَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ** [۹] عربهای بیابانی گفتند ایمان‌آوردیم بگوایمان‌نیاوردید بگوئید اسلام آوردیم، و ایمان که اعتقاد وتصدیق‌است هنوز در قلبهای شما داخل نشده.

و در کتاب وسائل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام‌وارداست اول چیزیکه حساب آنرا از بنده می خواهند نماز است‌اگر قبول باشد باقی اعمالش قبول می‌شود، چنانچه رد شد باقی اعمالش مردود است. [۱۰]

و نیز از حضرت امام محمدباقر علیه السلام وارد است مردی در مسجد پیغمبر (ص) وارد شد در موقع سجده رفتن آنطور که لازم‌است‌سجود را بجای‌نیاورد، پیغمبر (ص) فرمود مثل کلاغی است که منقار برزمین بزند اگر با این نماز از دنیا برود بر غیر دین محمد (ص) مرده است. [۱۱]

و نیز از آن حضرت وارداست : روز قیامت پیرمردی را می آورند و کتاب اعمالش را به وی می دهند هرچند نظر کند غیر از بدی چیـــزی

۸ـ وسائل‌الشیعه ۲۸/۳

۹ـ سوره حجرات آیه ۱۴

۱۰ـ وسائل الشیعه ۲۲/۳

۱۱ـ وسائل الشیعه ۲۱/۳ و۲۵

نبیند ، عرض کند پروردگارا آیا مرا می فرمائیی بآتش ببرند ؟ خداونـــد می فرماید چون تو نماز کرده ای عذابت نخواهم کرد اورا به بهشت داخل نمائید . ١٢

ثمّ الحمد للّه ربّ العالمین
علی توفیقه لتجدید النظر فی
هذا التالیف عبده الفانی احمدبن
محمّدحسن آلاشتیانی
فی شهر شوّال سنة ١٣٧۶من الهجرة النبویّة

١٢ــ وسائل الشیعه ٣/٢٧

۵

رسالۀ:

توحید ومعاد

این رساله را مولف ظاهراً حدود سال ۱۳۹۰ هـ ق نگاشته و چون سوره اذا وقعت الواقعة با ترجمه آن را درپایان این رساله آورده بود به نام تفسیر سوره مبارکه اِذا وَقَعَتِ الواقِعَه در ۳۱ صفحه در سال ۱۳۹۱ چاپ شده است.

رساله
در توحید و معاد (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنا و ستایش بی حدّ مختصّ است به ذات مقدّس خداوند عالم که افراد انسان را خلق فرمود و برای هریک از اعمال نیک و ناپسند پاداش و کیفری مقرّرداشت که در سرای جاودانی و عالم قیامت بطور یقین به‌جزای اعمال خود خواهند رسید.

یکی از امور مهمه‌ای که لازم است تمام افراد بآن امر ببرهان عقل وإعلام شرع مقدّس متدیّن و عقیده‌مند باشند (**توحید**) خداوند است، که ذات مقدّس پروردگار را بی نظیر و خالق تمام موجودات بدانند، زیرا غیر از خدای تعالی که هستی وی ذاتی است همگی موجودات وجودشان عَرَضی وغیری‌است، و معلوم است که هر ما بالعَرَضی باید منتهی بما بالذات‌شود وإلّا لازم آید دور، یا تسلسل، و این هردو به برهان (ترسی) و برهان اول (مسامته) و سایر براهین مذکوره در کتب حکما باطل است، ولی ما در اثبات مطلب نیازی به ابطال دور و تسلسل نداریم و گوئیم: اگرما بالعَرَض منتهی بما بالذات نشود لازم آید وجود توابعی بدون متبوع، و این معنی وجداناً باطل است، و آن وجود بالذاتی که تمامی موجودات عَرَضی‌وغیری

۱ــ این رساله در چاپ های قبل به نام تفسیر سوره مبارکه "اذا وقعت الواقعة" نامیده شده است. چون مؤلف آن سوره را با ترجمه اش درآخر این رساله نوشته بود.

بآن منتهی می‌شوند ذات مقدّس خداوند است که عین حقیقت وجـود و حیات است ، چنانچه در قرآن کریم است : " **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيد** " [٢] ای مردم همگی شما نیازمند بخدائید و خداوند است که بی نیاز و ستایش شده است .

پس از آن گوئیم : مثل وجوداتی که از مبدء فیّاض به ماهیـّات موجودات اِفاضه می‌شود ، مانند وجود لفظی است که انسان به‌ذوات‌کلمات و حروف می‌دهد ، و همچنانکه تا انسان بکلمه و حرفی تلفظ ننمایـد ، آن کلمه و حرف وجود لفظی نخواهد داشت ، مثل لفظ : حسن ، که تا گفته نشود بوجود لفظی موجود نباشد ، خداوند نیز تا به ماهیات موجـودات اِفاضه‌وجودنفرماید آن ماهیّات معدوم صرف بوده و وجود خارجی‌نخواهند داشت .

و هم‌چنانکه هرقدرازانسان الفاظ و کلمات صادر شود چیزی از او کاسته‌نمی‌شود ،خداوند نیز هرچه به‌ماهیّات موجودات اِفاضه وجود فرماید چیزی از ذات مقدّسش کاسته نگردد .

و همانگونه که الفاظ و کلمات بسیاری را که انسان تلفّظ نموده واز او صادر شده اگر فرضاً به وی رجوع و بازگشت نمایند چیزی برانسان‌افزوده نمی‌شود ، موجودات نامتناهیه ای نیز که خداوند ایجاد فرموده اگر فرضـاً به او رجوع و بازگشت نمایند چیزی برذات مقدّسش افزوده نگردد .

محققّین گفته‌اند : معنای‌ایجاد آن است که وجود از دادارحقیقی فائض شود ، و در بازگشت چیزی بروی نیفزاید ،

ای سایه مثال گاه بینـــش   در پیش وجودت آفرینش

و در واقع وجودات موجودات اشعّه وجود حقیقی ذات مقـدّس باریتعالی هستند ، مانند شعاع خورشید ، نسبت بخورشید ، که هر قــدر

٢ــ سوره فاطر ، آیه ١۵

بتابد و یا برهرچه بتابد چیزی از وی کاسته نشود ، و اگر آن شعاعهــا و تابش ها بخورشید ارجاع شوند چیزی برخورشید نیفزایند .

ونیزگوئیم : این قاعده مسلم است که هر موجودی که دارای‌مرتبه شدیده ای است البته ظلّ ضعیفی نیز برای او خواهد بود ، مانند حرارت شدیده ای که حرارت ضعیفه ظلّ اوست ، و اگر فرضاً آن موجوددارای مرتبه شدیدهٔ غیر متناهیه باشد اَظلال آن موجود نیز غیر متناهیه خواهندبود ، و این مفاد دلیل (لِمّی) است(که از علّــت پی بمعلول برده می شــود) و همینطور اگر فرضاً اَظلال غیر متناهیه ای موجود باشند (مانند مخلوقات غیر متناهیهٔ باری تعالی) آن موجود نیز (که ذات مقدّس‌خداوند است) غیرمحدود ونامتناهی‌باشد ، واین مفاد دلیل (اِنّی) است (که از معلول پی به علّت برده می‌شود)

و چنین است قصّه قوم عاد که وقتی حضرت هودپیمبرعلیه‌السلام آنهارا به عذاب شدید و سخت پروردگار تهدیدمی فرمود ، چون‌بسیارقوی و نیرومند بودند بخود مغرور شده و در جواب آن حضرت می گفتند : " مَنْ اَشَدُّ مِنّا قُوَّةً" [۳] چه کسی از ما قوی تر و نیرومند تر است (یعنی ما عــذاب خدای ترا هر قدر شدید و سخت باشد به زیادتی قوّت و نیروئی که داریم دفع می‌کنیم) و خداوند درجواب گفته آنها فرمود : " اَوَلَمْ یَرَوا اَنَّ اللّــهَ الَّذی خَلَقَهُمْ هُوَاَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً" [۴] آیا ندیدند (و ندانستنــــــد) آن خدائی که ایشان را آفریده (و آن قوّت و نیرو را درآنها قرار داده) از ایشان قوی‌تر و نیرومند تر است . و لازمه مطلب مذکور این است که : هر موجودی قرب و نزدیکی او بخداوند بیشتر از سایر موجودات باشد ، وجود آن موجود اَقوی از سایر وجود های موجودات باشد ، مانندوجود فرشتگان ،

۳ــ سوره فصلت آیهٔ ۱۵

۴ــ سوره فصلت آیه ۱۵

و انبیاء و اولیاء .

و همانگونه که به بیان فوق واضح شد ذات مقدّس خداوند خالق موجودات نامتناهی است (چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز فرموده: **اَلْحَدُّ لِخَلْقِهِ مَضْرُوبٌ وَاِلٰی غَیْرِهِ مَنْسُوبٌ فَمَنْ زَعَمَ اَنَّ اِلٰهَ الْخَلْقِ مَحْدُودٌ فَقَدْ جَهِلَ الْخٰالِقَ الْمَعْبُود** " [۵] حدّ داشتن مختصّ به مخلوقات خداوند است و به غیر او عزّوجلّ نسبت داده شده ، پس کسی که چنین پندارد که ذات مقدّس خداوند محدود است ، پس به تحقیق او در بارهٔ آفریننده‌ٔ مخلوقات و معبود حقیقی جاهل است)

واضح و روشن شد که صفات کمالیه خداوند نیز ،مانند علم وقدرت غیر متناهی باشند .

دیگر از اموری که لازم است به آن معتقد باشیم این است که بدانیم ، بعداز این عالَم دنیا ، عالم دیگری است که آنرا برزخ می نامند ، (یعنی عالَمی که واسطه بین عالَم دنیاوعالَم آخرت و قیامت‌است) خدای عزّوجلّ در قرآن مجید فرموده : " **وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلٰی یَوْمَ یُبْعَثُونَ** " [۶] و پیش روی ایشان برزخی است تا روزیکه بر انگیخته می‌شوند و در حدیث است که " **مَنْ مٰاتَ فَقَدْ قٰامَتْ قِیٰامَتُهُ** " [۷] کسی که مرد به تحقیق قیامتش برپا شده است (مقصود از این قیامت که در حدیث است ، قیامت صغری است) . و ارواح پس از مرگ و مفارقت نمودن از ابدان دنیویه ، در عالَم برزخ تعلّق گیرند بقالبهای مثالی برزخی که از حیث شکل مانند بدن‌های دنیویه هستند ، و در قیامت کبری (و روز بعث و جزا) ارواح مجدداً تعلّق گیرند بهمان بدنهای دنیویه ای که پس از مرگ از آن مفارقت نموده

---

۵ ـ دو جمله اول در نهج البلاغه خطبه ۱۵۸ جمله‌سوم درتوحید صدوق ص ۷۶

۶ـ سوره مومنون آیه ۱۰۰

۷ـ

بودند .

و اعتقاد بقیامت کبری یکی از اصول دین است که بالخصوص باید تمام افراد عقلاً و شرعاً بآن معتقد و متدیّن باشند یعنی انسان گذشته از آنکه لازم است آنچه را پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه وآله اعلام به آن فرمود تصدیق به صحّت آن نماید ، باید به عالَم معاد جسمانی نیز معتقد باشند ، و آن عالَم حساب و جزا و پاداش اَعمال است " **فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَه** " [۸] و بقدری خدای عزّوجلّ در قرآن مجید از سختی و عذاب روز قیامت بیان فرموده که از آن بیشتر تصوّرش مشکل است .

از قیامت خبری می شنوی　　　دستی از دور بر آتش داری
پای در کوره حدّادان نه　　　تا ببینی که چه بر سر داری

و خداوند برای افراد صالح و شایسته زیادتی نعمت و خوبی و خوشی وعده فرموده‌اند چنانچه در روایت است : **اَعْدَدْتُ لِعِبَادِیَ الصَّالِحِینَ مَالَاعَیْنٌ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَاخَطَرَ عَلٰی قَلْبِ بَشَرٍ** [۹] مهیا کردم برای بندگان نیکوکارم آنچه را که هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر هیچ قلبی خطور نکرده ، و در سوره مبارکه " اذا وقعت الواقعه " که انشاء اللّه تعالی مومنین موفق می‌شوند شبها بعداز نماز مغرب و عشاء آنرا تلاوت نمایند شمّه ای از احوال وارده بر افراد انسان از سختی ها و عذابها و بسیاری رحمت و نعمت بیان گردیده .

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر کس مشتاق بهشت است سوره واقعه را بخواند [۱۰]

۸– سوره زلزال آیه ۷–۸

۹– جامع الصغیر ۱۳۴/۲

۱۰– نورالثقلین ۲۰۳/۵ بااین لفظ: من اشتاق الی الجنة والی صفتها فلیقرء الواقعة

و نقل است که عثمان بن عفان به عیادت عبدالله بن مسعود رفت در مرضی که بآن مرض فوت شد ، به او گفت از چه شِکوه داری؟ گفت از گناهان خود ، گفت به چه چیز میل داری؟ گفت برحمت پروردگارم ، گفت جهت تو طبیب طلب نکنم ؟ گفت طبیب مرا بیمار کرده ، گفت امر نکنم بتو عطیّه بدهند ؟ گفت در وقتی که احتیاج داشتم ندادی ، اکنون که بدان‌نیازی ندارم می دهی ، گفت آنچه می دهم جهت دختران‌توباشد گفت ایشان را به آن حاجتی‌نیست ، چون من آنها را امر کردم به‌خواندن سورهٔ واقعه ، و من از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود هرکه بخواند سورهٔ واقعه را در هر شب ، نرسد به او هیچگاه فقر و پریشانی .[11]

۱۱ــ مجمع البیان ۲۱۲/۵ . در چاپهای سابق این رساله سوره واقعه با ترجمه آن در این [illegible] چاپ شده بود. ما برای اختصار از چاپ آن صرف نظر کردیم

٦
رسالة:

عیدیّه

این رساله یک بار قبلا به ضمیمه
دو رساله دیگر از مؤلّف (یاد آور وبیان
نافع) درسال ۱۳۵۱ شمسی و بار دیگرهم
جداگانه در سال ۱۳۸۶ قمری‌چاپ شده‌بود

رساله عیدیه
در میلاد مسعود حضرت محمّدبن عبداللّه (ص)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

صباح الخیر زد بلبل بگلشن — گل من عید شد چشم تو روشن
گلی در گلشن امّید بشکفت — که هرگز نشکفد زینسان بگلشن

براستی زمانی که نور عظیم عالمتاب و گوهر پاک بی نظیرنایاب حضرت خاتم النبیّین محمّدبن عبداللّه صلّی اللّه علیه وآله از افق عالم نبوّت طالع گردید، و آن انسان کامل جهان به ظهور رسید که مایهٔ افتخار افراد برجستهٔ انسان بود، هرکس که بهره و حظّی از انسانیّت داشته و دارد بایستی بقدری در مقام تعظیم و توقیر و علاقه مندی به آن وجود مقدّس برآید که مافوق آن از طاقت بشر بیرون بود.

چون آن سیّد معظّم و سر حلقهٔ کلیهٔ عقلاء و دانشمندان عالم، تمام راههای واقع و حق را آنطور که باید بیان و واضح فرمود واز راههای باطل ممتاز و جدا کرد، و در باب توحید و خداشناسی که مقدم بر هر امر اَهمّ و خطیری بوده و بر غالب مردم پوشیده و در پرده و مستور بود و از معضلات عیّاء و مشکلات لاتنحلّ شمرده می شد و کسانی هم که بهره‌ای از آن داشتند یا قدرت بر بیان وافی را فاقد بودند یا خوف آن داشتندکه مستمعین، مطلب را کاملاً فهم ننمایند و در شبهه و خلاف حق‌واقع شوند، آن مبلّغ الهی بقدری‌تحقیقات وافیه و بیانات رشیقه و توضیحات عمیقه

بکار برده و راه حق و خداشناسی را روشن و پرده جهل و غبار شبهات و تسویلات شیطانیه را برداشت و بزدود تا اینکه فرمود: با این ارشادات و بیانات برهانیه که نمودم ، دیگر باک از شیاطین جنّ و انس ندارم که بخواهند شمارا گمراه نمایند و به عبادت معبودات باطله و بت پرستی شما را وادار کنند.

و به اندازه ای آن وجود مقدس دارای خوی های فاضله بودکه هر کس به حضورش مشرّف میشد شیفته و مجذوب اخلاق حمیده اش می گردید ودرقرآن خدایش فرموده: **وَ اِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیم**[1] و از جهت انفرادتمامیت در کمالات انسانیت ، و انحصار انسان کامل به وجود مقدّسش در قرآن مجید فرموده: **اِنَّ اللّهَ وَ مَلٰائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَبیِّ ، یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً**[2]

یعنی چون ذات مقدس خداوند ، فاعل تامّ الفاعلیةوفوق التمام می باشد و حقیقت یکتای حضرت محمد (ص) ممتاز از هر وجود امکانی و منزه از هر گونه لون ورین وآلایش و تامّ القابلیة است ، بطور دوام درودو رحمت و فیوضات معنویه و کمالات حقیقیه برآن قابل تامّ نازل می گردد ، و صنوف ملائکه چون دانسته اند که آن حضرت صاحب مقام محمود و محبوبترین بندگان درنزد خداوند می باشد در مقام تعظیم و توقیر آن نور مجسم هستند که قرب بخداوند بیابند و از رشحات فیوضات و اشراقات نازله بر آن حضرت استفاده نمایند ، شما نیز که گروه آدمیان و مؤمنین می باشید فرصت را مغتنم شمرده و در مقام اقتداء به ملائکه و تعظیم و توقیر و تسلیم آن وجود مکرّم برآئید تا از نور علم و معرفت در قلوب شما بتابد و روح ایمان را در دلهای شما بدمد که زندگی حقیقی بیابید چنانچه

۱ـ سوره قلم آیه ۴

۲ـ سوره احزاب آیه ۵۶

در سوره‌ء انفال میفرماید: **یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذٰا دَعٰاکُمْ لِمٰا یُحْییکُمْ** . ۳

ای گروه مومنین ، اجابت نمائید دعوت خداوند و رسول را زمانی که می خواند شما را برای آنچه موجب حیات و زندگی شما شود ، چون حیات و زندگی هر صاحب حیات و هر عضوی به این است‌که آنچه شایسته و وظیفه آن است از عهده برآید ، دست و پائی که به کلی قدرت حسّ و حرکت درآن نیست مرده ، و چشم و گوشی که حسّ دیدن و شنیدن ندارد مرده است ، و قلبی که معرفت خداوند و ایمان درآن نباشد مرده است ، زنده شدن به ورود روح ایمان و معرفت است .

خانه‌ء آن دل که ماند بی ضیاء ‌ ‌ ‌ از شعاع آفتاب کبریاء
تنگ و تاریک است چون جان‌جهود ‌ ‌ ‌ بی‌نوا از ذوق سلطان ودود
نه درآن دل نور ماه و آفتاب ‌ ‌ ‌ نی گشاد و عرصه و نی فتح باب
گور خوشتر از چنین دل مر تو را ‌ ‌ ‌ آخر از گور دل خود بر ترآ
زنده ای و زنده زادای شوخ وشنگ ‌ ‌ ‌ دل نمی گیرد تورا زین گورتنگ؟

آن معلّم کل و سرور رسل چون بنایش بر تکمیل خلق‌بود ، درمقام تعلیم توحید طوری سخنوری می فرمود که بیانش جامع تعلیم جمیع علوم اخلاقیه و کمالات انسانیه بود ، یعنی چنانچه کسی آنطور که باید خداوند را بشناسد و موحّد کامل باشد البته جامع تمام صفات کمالیه خواهد بود ، چنانچه در آیاتی که در قرآن کریم د رتوحید وارد است این‌مطلب مندرج و مذکور است و از جمله‌ء آن آیات این آیه‌ء کریمه است : **یٰا اَیُّهَا النّٰاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ الَّذی خَلَقَکُمْ وَالَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ** ۴

یعنی ای مردم ، انسان باید کسی را پرستش نماید که به حقیقت

۳ـ سوره انفال آیه ۲۴

۴ـ سوره بقره آیه ۲۱

بنده‌ٔ او باشد ، و بنده بودن به این است که براستی مملوک باشدکه‌هستی و نیستی مملوک به اختیار مالک است ، چنانچه شما می گوئید من مالــک سخن و حرف خود هستم ، یعنی وجود و عدمش باختیار من است .

و البته خداوند که وجود همهٔ مخلوقات به قدرت و اختیاراوست ذاتش محض حیات و وجود است که می تواند وجود افاضه فرماید ، و وجود چون ذاتش عین وجود و موجود بالذات است محتاج وجود دیگر نیست ، و چنانچه موجود بالذاتی در عالَم نباشد موجود بالعَرَض‌هم یافت‌نمی‌شود چون تابع بدون متبوع محال و بالعَرَض بدون بالذات ممتنع است‌واحتیاج به تمسّک بدور و تسلسل نیست ، چون این مطلب ضروری است ، و پس از آنکه‌مسلّم است خداوند خالق موجودات ، عین حقیقت حیات‌بالذات‌است افاضهٔ وجودش اختصاص به موجودی و مخلوقی ندارد .

پس مراد درآیهٔ مبارکه این است مردم بیائیدبپرستیدخداوندی را که خالق شما و پیشینیان شما و همهٔ موجودات است ، و اگر به راستــی خدا پرست شدید و خدائی را پرستش‌کردیدکه خالق و موجود کننده تمام موجودات مستقلّه است ، البته با علم به یک چنین ذات مقدّس‌محیط به تمام آنچه در عالم هست ، دارای اخلاق فاضله و صفات پسندیده‌خواهید شد و از معاصی و مخالفت خداوند ، منزّه و دور می شوید ، چون عقل‌حاکم است که‌خداوندی که عالم را ایجاد فرموده و یکدسته از موجودات را کــه افراد انسان است برتری بر باقی موجودات داده و غالب منافع موجودات را فقط انسان استفاده می نماید ، و انسان هم قابل این است کــه دارای علوم مهمه شود و چنانچه رئیسی برای آنها نباشد که آنها را به اخــلاق فاضله ، تعلیم و تکمیل نماید البته به واسطهٔ دارا بودن همه قســـم از شهوت مال و جاه و غیر آنها هرج و مرج درآن افراد واقع خواهد شدواین خلقت عظیم منتهی به نتیجهٔ بی‌ثمری می‌شود .

پس البته در لطف خداوندی لازم است که اشخاص بزرگ و عقلاء

و دانشمندان خالی از اخلاق بد و دارای اخلاق حسنه را بفرستد که بقیه را تعلیم و تکمیل نمایند، و عمده غرض از فرستادن انبیاء همین است که مردم، خداپرست و صاحب اخلاق حسنه و اعمال شایسته باشند، این است که فرمود: لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ [5] برای اینکه اهل صلاح و شایستگان و پرهیزکاران گردید.

و نیز از آیاتی که در باب توحید وارد است این آیهٔ شریفه در سورهٔ آل عمران است: هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ [6] اولاً — اختصاص به بنی آدم برای آن است که غیر بنی آدم صاحب شعور و قابل خطاب نبودند و الا در اینکه تمام مخلوقات حیوانی هر جزئی از اجزاء بدن آنها به امر تکوینی و تسخیری حضرت خداوندی، مصنوع و مخلوق شده اند محل شبهه نیست، و تمام حیوانات را با کمال اِتقان و آنطور که سزاوار و لازم در زندگانی هر حیوانی بوده، د رتاریکی تخم دان و رحم و شکم ایجاد فرموده.

و مراد از امر تسخیری این است که قوّهٔ ناریه مثلا تأثیری نماید یا جسمی حرکتی بکند باراده‌ٔ شخصی، و علت غائی و نتیجهٔ آن تأثیر یا حرکت را خود آن قوّه یا جسم شعور ندارد، لیکن آن سببی که آن اثر را به ظهور رسانیده یا آن جسم را حرکت داده می دانسته و برای آن اثر چنین نموده، مثل آتشی را از سنگی برای حاجتی بوسیلهٔ زدن آهنی بر روی آن سنگ درآورید، یا دست خودرا حرکت می‌دهید بطرف خودتان که بدیگری بفهمانید بیاید طرف شما، دست نمی داند علّت اینطور حرکت چیست لیکن شما مسخّر دست می دانید که علت غائی و نتیجه، فهمیدن مخاطب است که نزد شما بیاید.

---

۵ — سوره بقره آیه ۲۱

۶— سوره آل عمران آیه ۶

تمام قوی درتمام ابدان هرچه باشد به امر تسخیری حرکت‌وعمل می نمایند تا بدن کامل شود **هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ** مصوّر و مسخّر و محرّک ، ذات مقدس خداوند است ، پس‌آن ذات مقدس علیم محیط به هر چیزی و عالم بذات خود ، شاهد هر امری است .

و نیز فرموده: **وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ** [8] یعنی گمان بیهوده و باطل ننمائید به اینکه ذات مقدس خداوند از اعمال و افعال و کلمات و حالات شما بی خبر و غافل است ، آن ذات مقدس علی الدوام به شما افاضه‌وجود می فرماید که اگر آنی فیض‌وجود به شما نرسد چون وجود شما عاریه و از اوست معدوم می‌شوید ، چنانچه اگر خورشید آنی غائب شود زمین تاریک می‌گردد .

پس چون آن ذات مقدس بمعیّت قیّومیه که معیّت علّت با معلول‌و فاعل با فعل است هر کجا که باشید با شما است و شاهد تمام حالات شما است ، ظلم به بیچارگان نکنید و معصیت خداوند ننمائید .

وامیرمومنان‌علیه‌السلام می‌فرماید: **اِتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ** "[9] بپرهیزید از نافرمانی خداوند در خلوتها ، زیرا آن کسی که شاهد بر شما است همان کس است که روز قیامت‌داوری‌وحکومت بر شما خواهد کرد ، و در قرآن فرموده: **وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ** " [10] یعنی سنگینی هیچ ذرّه ای بر خداوند مخفی نیست .

و زمانی که به حضرت موسی و هارون علیه السلام خطاب‌فرمودکه

۷ــ سوره آل عمران آیه ۶

۸ــ سوره حدید آیه ۴

۹ــ نهج البلاغة حکمت شماره ۳۲۴

۱۰ــ سوره یونس آیه ۶۱

در سورهٔ طٰه است اِذْهَبا اِلیٰ فِرْعَونَ اِنَّهُ طَغیٰ ، فَقُولا لَهُ قَولاً لَيِّنا لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ اَويَخْشيٰ ، قالا رَبَّنا اِنَّنا نَخافُ اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنا اَو اَنْ يَطْغيٰ [11] بروید بسوی فرعون و اورا ارشاد بحق نمائید به جهت اینکه فرعون سرکشی از قبول حق نموده ، و با او به نرمی مکالمه کنید شاید پند گیرد یا از عذاب خدا بترسد ، گفتند پروردگار ما ، ما می ترسیم تعدّی بر ما نماید و یا بکلی از حق سرپیچی کند ، در جواب آنان فرمود :

لاٰتَخافا اِنَّني مَعَكُما اَسْمَعُ وَاَرىٰ [12] یعنی از فرعون نترسید من با شما هستم ، کلام شما و فرعون را می شنوم و شما را می بینم ، یعنی بذات مقدّسم می شنوم و می بینم ، و انسان هم که می شنود یا می بیند به ذات خود می شنود و می بیند ، گوش آلتی است مثل سمعک ، چشم آلتی است مثل عینک ، یعنی واسطهٔ ذات انسان هستند و شنونده صاحب گوش، و بیننده صاحب چشم است نه گوش و چشم ، می گوئید من شنیدم من دیدم و خداوند محتاج بواسطه نیست بذات مقدسش می شنود و می بیندومحیط بهرچیز و با هر چیز است .

باز می فرماید: وَاِذا سَاَلَكَ عِبادي عَنّي فَاِنّي قَريبٌ ، اُجيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ ، فَلْيَسْتَجيبُوالي وَلْيُؤْمِنُوا بي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُون [13] یعنی در وقتی که بندگان من از من سئوال کنند که در موقع دعا به جهر و صوت بلند بخوانیم یا آهسته ، بگو ای نبیّ اکرم ، من به شما نزدیکم ، چون خداوند واسطه است میان وجود انسان و ذات انسان ، و دائماً بذاتش وجود می‌دهد ، و معلوم است که واسطه میان دو چیز ، به هرکدام از آن دو چیز از دیگری نزدکتر است چون میان او و هریک از آن دو طرف واسطه ای

۱۱ــ سوره طه آیه ۴۳ــ ۴۵

۱۲ــ سوره طه آیه ۴۶

۱۳ــ سوره بقره آیه ۱۸۶

نیست ، مثلا انسان که می گوید (زید) وجود لفظی بذات (ز ویا ودال) می‌دهد ، پس بذات زید از وجودش نزدیکتر است .

و نیز می فرماید: **وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسٰانَ وَ نَعْلَمُ مٰا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِید** [۱۴] و بتحقیق خلق فرمودیم انسان را و میدانیم خطرات قلبیهٔ او را ، و ما به او از رگ گردن او نزدیکتریم ، چون رگ گردن حامل خونی است که چنانچه به طوری که خداوند مقرّر فرموده بقلب جاری نشود و از قلب به سایر اعضاء نرسد ، استعداد برای افاضه‌روح بانسان ندارد ، و روح را باید خداوند دائماً افاضه فرماید ، و اگر خون به بریدن آن رگ قطع شود قابل افاضهٔ روح نیست ، و مفیض روح ، خداوند است بدون واسطه .

و نیز به جهت اعلام خلق ، شهود ذات مقدس تمام جزئیات را که ازهیچ‌مطلبی بی‌خبر و بی اطلاع نیست در سورهٔ یونس فرموده" **وَمٰا تَکُونُ فِی شَأنٍ وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرآنٍ وَلاٰتَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ اِلّاٰ کُنّٰا عَلَیْکُمْ شُهُوداً اِذْ تُفِیضُونَ فِیه**" [۱۵] یعنی و نمی باشی ای محمد (ص) در حالی از احوال‌و امری از امور دین و نیستی تو که تلاوت بکنی قرآن را از جانب خدا و نیستید که بجای آورید عملی را مگر اینکه زمانی که شروع‌درآن‌عمل‌می‌کنید ما شاهد شما هستیم و تمام اعمال شما در نظر ما و مشهود ما می‌باشد .

و نیز در مقام امیدوار نمودن خلق و بندگان به رحمت خود می فرماید: **فَلَوْلاٰ اِذْ جٰاءَهُمْ بَأْسُنٰا تَضَرَّعُوا** [۱۶] چرا زمانی که سختی‌هاو بلایای ما بآنها می آید تضرّع و خضوع و زاری و التماس به رفع بلانمی‌کنند با اینکه می دانند هرچه واقع می‌شود به تقدیرات ازلیه خواهد بود و ما

۱۴ــ سوره ق آیه ۱۶

۱۵ــ سوره یونس آیه ۶۱

۱۶ــ سوره انعام آیه ۴۳

خداوند رحیم مهربان و عالم به آنها می باشیم ، و این بلایابرای تأدیب و شکنجه و سرکوبی معصیت کاران است که دست از نافرمانی و فرو رفتن در شهوات بردارند ، واگر توبه و إظهار پشیمانی کنند از آنها عفو می نمائیم و بلا را مبدّل به رحمت و خوشی می گردانیم .

زاری و گریه قوی سرمایه ایست — رحمت کلّی قوی‌تر دایه ایست
دایه و مادر بهانه جو بود — تاکه‌کی‌آن‌طفل گریان می‌شود
تا نگرید طفل کی نوشد لبن — تانگرید اَبر کی خندد چمن
از پس هرگریه‌آخرخنده‌ای‌است — مردآخربین‌مبارَک بنده ایست
هردعائی‌کان بود باسوز ودرد — آن‌دعاها را اَثر باشد به مرد

و نیز می فرماید: **وَمَنْ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيا فَعِنْدَاللّٰهِ ثَوابُ الدُّنْيا وَالْآخِرَة** [۱۷] یعنی مردم چرا تأمّل و تعقّل نمی کنید و بدون فکر برای طلب دنیا در زحمات و ضمناً هم مبتلا شدن به معصیتهای الهیه خودرا واقع می سازید ، فکر نمائید که بزرگی امر آخرت و دوباره خلق کردن تمام مخلوق حتی آسمان و زمین و خلقت بهشت با آن نعمت ها و حوریه ها و غلمانها ، و جهنم با آن عذابها البته از خلق دنیا و آنچه در آن است به مراتب بزرگتر می باشد که فرمودند: مثل دنیا با عالم فوق یعنی عالم قیامت صغری مثل حلقهٔ انگشتری است که در بیابان با عظمتی افتاده باشد پس اگر دنیا را هم می خواهید از خداوند بخواهید که دنیا و آخرت ملک و مال خدا است ، نه در نافرمانی و غضب خدا بخواهید .

ملاحظه می نمائید که چه اندازه مردمان با خدا و باتقوی هستند که دارای دولت و ثروت می باشند ، شیطان در شما وسوسه می کند که تا از طریق خلاف رضای خدا نروید شما بدنیا نخواهید رسید ، لیکن خداشناس و خداپرست پیوسته نظرش بجلب رضای خداوند است و توکّل بر خداوند

۱۷– سوره نساء آیه ۱۳۴

می کند و البته خداوند هم کار اورا اصلاح می فرماید **وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** [۱۸] بلی در زمانی که غالب مردم اهل تقوی نیستند ، سلوک بر طریق تقوی البته بسیار مشکل و دشوار است مگر به راستی صاحب ایمان کامل و مشمول تفضّل بزرگ خداوند باشد ، **وَ اسْئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّهُ کانَ بِکُمْ رَحیماً** [۱۹]

و بالجمله آنچه در باب توحید از آیات مذکوره و غیر آنهاوسوره توحید مفهوم است این است که ذات مقدّس خداوند ، یگانه و واحد است به وحدتی که ذاتی وعین ذات اوست ، چون وحدت هر چیزی به وحدت وجود اوست ،و چون خداوند عین حقیقت وجود اصیل است که وجودش عارضی نیست پس وحدتش عین ذاتش است ، چون حقیقت وجود ، یک حقیقت است و عین وجود است ، نه مثل سایر حقایق مثل انسان وحیوان و نبات و غیرها که به تعدّد وجود متعدّد می‌شوند ، پس واحد واحد است یعنی یگانه و یکی است و محیط بتمام ذرات موجودات به ظاهر و باطن آنها و شاهد هر چیزی است بذات خود ، پس به علم شهودی عالِم به هر چیز است ، واصل‌وجود هرچیزی و دوام آن به افاضهٔ وجود از آن ذات‌مقدس است و نظیری ندارد .

و چون معلوم شد که حقیقت وجود مثل سایر حقایق یکی است و وجود عارضی ندارد ، و عین وجود است و وجود عارض آن نمی شود تا به تعدد وجود متعدد شود پس یکی است ، و چون به تمام موجودات‌افاضه وجودفرموده پس به‌تمام‌آنها بقرب خلاّقیت نزدیک است لیکن‌این‌نزدیکی قیّومی ، دلیل بر شرافت هر موجودی نیست شرافت به دارا بودن صفات

۱۸ــ سوره طلاق آیه ۳

۱۹ــ مقتبس ازدوآیه‌است سوره نساء آیه ۳۲ و آیه ۲۹

عالیه و اخلاق فاضله است.

تو توهّم کرده ای از قرب حق / که طبق گر دور نبود از طبق
این ندانستی که قرب اولیاء / صد کرامت دارد و کار و کیا
آهن از داود مومی می شود / موم دردستت چوآهن می شود

و بالجمله رسول اکرم صلی الله علیه وآله در باب توحید و خداشناسی آنچه را که در معرفت، خداوند به قدر طاقت بشر بود بیان نمود و ارشاد فرمود که خالق عالم آن خداوندی است که ذات مقدّسش عین حقیقت وجود ذاتی غیر عارضی و محض حقیقت حیات ازلی وابدی وعالم وشاهدتمام موجودات و افاضه کننده ٔ وجود امکانی به تمام ذرّات، وخالق و نگاهدارنده ٔ کلّ کائنات است از آسمان و زمین و آنچه در آنها است چنانچه در قرآن فرموده: **إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ** [۲۰] و مفاد آیه مبارکه این است خداوند نگاه می دارد آسمانها و زمین را از نابودی و نیستی یعنی به افاضه و اشراق وجود برماهیّت آسمانها و زمین.

و نیز دلیل واضح دیگر براینکه مبدء و موجد تمام موجودات عالم حقیقت وجود بسیط موجود بالذات است این است که بدیهی و ضروری هر انسانی است که روح او امر بسیط یگانه ای است که مرکّب از اجزائی نیست اگر عالِم بچیزی است بتمام ذاتش عالِم است، اگر جاهل است به تمام ذاتش جاهل است، اگر فرح دارد به تمام ذات و اگر متألّم یا متنفّر است به تمام ذاتش است، و این روح با تمام قوائی که دارا است نبوده وموجود شده، و البته ذات مقدّسی که به آن روح، وجود داده غیراز حقیقت وجود که وجودش عین ذاتش باشد نیست، چون هیچ حقیقتی غیر وجود نمی تواند اقتضای وجود چیزی نماید چنانچه مقرر است: **كُلُّ مَاهِيَّةٍ آبِيَةٌ**

۲۰– سوره فاطر آیه ۴۱

عَنْ ماهیةٍ اُخْریٰ[۲۱] چون وجود هر چیزی نه جزو آن چیز است نه لازم آن، و آن ذات مقدس که وجود و قوی به انسان مرحمت فرموده همان خداوندی است که تمام مَحالّ آن قوی راهم فراهم نموده از چشم و گوش و مغز سر و سایر مَحالّ قوی، و خالق تمام موجودات است **سُبْحانَ اللّهِ الْعَزیزِالحَکیم**

و دلیل دیگر که مطلب را واضح تر نماید این است هر ذات و حقیقتی را فرض نمائیم که غیر از نفس و ذات وجود و ثبوت باشد البته در موجود بودن و ثبوت واقعی داشتن محتاج به غیر خود خواهد بود که آنرا موجود و ثابتش نماید، برای اینکه هیچ ذاتی و حقیقتی خودش اقتضاء وجود و تحقق خودش را ننماید و منشاء وجود خودش نشود، بجهت اینکه اقتضاء داشتن، فرع وجود مقتضی است که آن ذات باشد و برحسب فرض وجود مقتضی هم فرع بر اقتضاء باشد پس لازم است که پیش از وجودش موجود باشد تا اقتضاء نماید و این مُحال است، برای اینکه پیش از وجود معدوم است و معدوم اقتضائی ندارد، آتشی که نیست و معدوم است اقتضاء حرارت ندارد، پس بطور کلی هر ذاتی که غیر نفس وجود است چون مُحال است که اقتضاء وجود و ثبوت خود نماید اگر امر دیگری نباشد که اورا موجود نماید و وجود بدهد البته معدوم است.

مثلا اگر گوینده ای در عالم نباشد که لفظ زید را موجود نماید موجود نخواهد شد و برعدم ذاتی خود باقی خواهد بود، پس هرچه غیر وجود است وجودش به سبب ایجاد کننده ای است تا منتهی شود به ذاتی که ذاتش عین وجود و محض ثبوت باشد، و چون نفس وجود بذات خود عین ثبوت است بذات خود ثابت و موجود است و محتاج بغیرخود نیست و غنیّ بالذات است، **یا اَیُّهَا النّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلَی اللّهِ وَاللّهُ هُوَالْغَنِیّ**[۲۲]

۲۱ـ قاعده فلسفی است

۲۲ ـ سوره فاطر آیه ۱۵

ودرباب نبوت هم امر را بر عموم خلق آسان فرمود ، یعنی بیانی نمودکه بعداز وجود مبارکش مردم در شبهه و حیرت و سرگردان نباشند ، چون در نزد ارباب دانش و عقلاء شامخین ، مسلّم است که پیمبری که از طرف خداوند متعال مبعوث بجهت دعوت خلق به عبادت و پرستش خداوند واطاعت اُوامرش می‌شود البته باید معجزات و کراماتی داشته‌باشد که دلیل قطعی بر ثبوت و حقیّت و صدق دعاوی او باشد که مردم بدانند بهرچه امر یا نهی می کند امر و نهی الهی است .

و مراد از معجزات این است که آن پیمبر ، قدرت بر کارهائی بواسطه قرب و اذن خداوند داشته باشد که غیر او عاجز از عهدهٔ آن‌کارها باشد مثل معجزاتی که از حضرت موسی وعیسی (ع)و سایر پیمبران بظهور رسیده ، و چنانچه اَحیاناً از پیمبران پیش از او بشارتی بوجود او باشد ، البته مؤیّد صدق و صحّت دعوای او خواهد بود ، لیکن اگر تکذیب مدّعی نبوّت بعداز خودرا نماید دلیل قطعی بر بطلان دعوی آن‌مدّعی و دروغ‌او خواهد بود .

پس اگر خبر قطعی از آن پیغمبر باشد که بعداز من‌پیغمبری‌مبعوث ازطرف‌خداوند نخواهد شد و امر نبوت به من ختم شده و نبوت من یعنی احکامی را که به سبب نبوت خود بیان نمودم و قوانینی را که در ابواب عبادات و معاملات تأسیس یا اِمضا کردم تا قیامت باقی است و ناسخی برای آن احکام از طرف خداوند نخواهد آمد ، یقین داریم هرکس غیر از او بیاید و برخلاف فرمودهٔ او دعوی پیمبری یا ذکر اَحکامی غیر از اَحکام و دستورات او نماید باطل و لغو است ، برای‌اینکه پیغمبر سابق ثابت شد هرچه بگوید محقّق و قطعی است ، و چون او فرموده مدّعی نبوت بعداز من باطل و بعداز من پیمبری مبعوث نخواهد شد بدیهی است که ادّعای نبوّت بعداز او دروغ و باطل است و محتاج به تفحّص از صدق و کذب اونخواهیم بود .

و نبوت پیغمبرخاتم حضرت محمّدبن عبدالله(ص) به نصـــوص آیات قرآنیه و به خبر متواتر (لَانَبِيَّ بَعْدِي) [۲۳] بطوری محرز و مسلّم در نزد شیعه و سنی و مسلِم و غیر مسلِم است که مثل یهود و نصاری هــم که ایمان به او نیاورده اند اِقرار دارند که آن پیغمبر بزرگ، دعوی خاتمیّـت داشت و خودرا پیغمبر آخرالزمان می دانست، و نصوص قرآنیه در ایـــن باب بسیار است از قبیل: وَ اُوحِيَ اِلَيَّ هٰذَا الْقُرآن لِاُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغ [۲۴] یعنی خداوند این قرآن را به واسطه حضرت جبرائیل (ع) بر من نازل فرمود که شما اُمّت را و هرکس که این قرآن به او برسد از عذابهای خدا که برای کفّار است بترسانم، یعنی در صورتیکه معنی و مفاد قرآن را بداند وحجت براو تمام شود.

و فرمودهٔ خداوند در سورهٔ آل عمران: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِين [۲۵] و هرکس طلب نماید غیر از اسلام دینی و مذهبی را هرگز از او قبول و پذیرفته نخواهد شـد، چون (لن) برای نفی اَبد است.

و فرمودهٔ خداوند در سورهٔ نساء: وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِمَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدٰى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلّٰى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّـمَ وَ سَائَتْ مَصِيراً [۲۶] یعنی و کسیکه مخالفت کند با پیغمبر بعداز اینکه ثابت شد حقّیت پیغمبر براو و پیرو شود غیر از راه و طریقهٔ مؤمنین و مذهب آنهارا روز قیامت همان مذهب و طریقه را که اختیار نموده براو ثابت می نمائیم و وارد می کنیم اورا درجهنم که بسیار بد است جای بازگشت او.

و فرمودهٔ خداوند در سورهٔ احزاب: مَاكَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَـدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّين" [۲۷] و باتّفاق تمام مفسّرین، مراد

۲۳ـ حدیث منزلت وغیر آن
۲۴ـ سوره انعام آیه ۱۹
۲۵ـ سوره آل‌عمران آیه ۸۵
۲۶ـ سوره‌نساء آیه۱۱۵
۲۷ـ سوره احزاب آیه ۴۰

از خاتم النبیّین آخر النبیّین است اگر بفتح (تاء) خوانده شود ، و اگر به کسر باشد که واضح است و معنایش ختم کنندهٔ پیمبرانست .

و حدیث غزوه تبوک که حضرت پیغمبر (ص) به غزوه تبوک تشریف فرما شدند و حضرت علی بن ابیطالب (ع) را بجای خود نشانیدند ، آن حضرت عرض کردند شما می‌روید و مرا با خود نمی‌برید ؟ فرمودند: **اَمَا تَرْضٰی اَنْ تَکُونَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسٰی اِلَّا اَنَّهُ لٰانَبِیَّ بَعْدِی** [۲۸] یعنی آیا راضی و خورسند نیستی که منزلهٔ تو از من بمنزلهٔ هرون باشد از حضرت موسی که عرض کرد بخداوند: **وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ اَهْلِی ، هٰرُونَ اَخِی**" [۲۹] مگر اینکه بعداز من پیغمبری نخواهد بود ، و این حدیث میان شیعه و سنی متواتر و قطعی و تمام مسلمین اتّفاق بر ثبوت این حدیث به همین عبارت دارند .

و عجیب است که با این مقدار پافشاری حضرت پیغمبر (ص) در این امر که پیغمبری بعداز من از جانب خداوند نخواهد آمد ، یک دسته مردمانی که عوام محض هم نیستند لیکن بواسطهٔ زیادتی بیانات و ترغیبات سایرین ، از راه حق و روشن دور می‌گردند و به کسانی که دعوی پیغمبری یا بالاتر از آنرا می کنند می گروند ، و باقی مردم که می دانند این دعاوی باطل و خارج از طریق حقّ است سکوت اختیار نموده مردم ساده لوح را ارشاد بحقّ نمی کنند .

اگر بینی که نابینا و چاه است — اگر خاموش بنشینی گناه است

این گروه ساکت نشین با آن مردم مبلّغ براه باطل در عذاب شریکند ، وچنانچه فرض می کردیم نیامدن پیغمبر هم بعداز پیغمبر خاتم

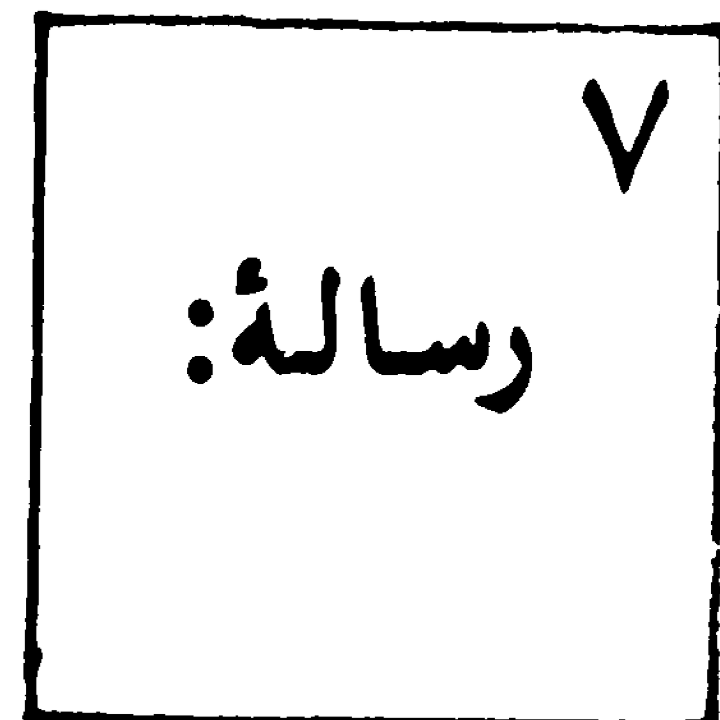
۲۸ــ به غایةالمرام بحرانی ۱۰۹ــ ۱۲۶ مراجعه شود

۲۹ــ سوره طه آیه ۲۹

(ص) در دین اسلام مسلّم و قطعی نبود ، آخر مدّعی نبوت چنانچه بیان شد بایستی معجزاتی داشته باشد که دلیل بر صدق و صحّت دعوای او باشد ، واین مردم بدون شهود معجزه و کرامتی چگونه تصدیق قول دیگران نمودند ،

وای اگر از پس امروز بود فردائی

جَعَلَ اللّهُ تَعالی عَواقِبَ اُمُورِنا خَیْراً
بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ ، وَاللّهُ یَهْدی
مَنْ یَشاءُ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیم



دلائل التوحيد

این رساله در سال ۱۳۴۹ شمسی
در۱۵ صفحه چاپ حروفی شده است.

رساله دلائل التوحید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین ، والصلوة والسلام علی سیدنا و نبینا محمّد خاتم النبییّن و آله الطیبّین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین .

وبعد : چون یکی از طرق استدلالیهٔ انیّه در باب توحید کمتر مورد مذاکره‌وبحث می‌شد چنانچه ذیلا مرقوم شده این حقیر **احمد آشتیانی** برای یادآوری از آن طریق هم این رساله را تحریر نمودم و برای تبرک و تیمن ، آیهٔ مبارکهٔ آمن الرسول را نوشتم .

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم . آمن الرسول بما انزل الیه من ربّه ، و المؤمنون کلّ آمن باللّه و ملائکته و کتبه و رسله ، لانفرّق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربّنا و الیک المصیر ، لایکلّف اللّه نفساً الاّ وسعها ، لها ماکسبت و علیها مااکتسبت ، ربّنا لاتؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ، ربّنا ولا تحمل علینا اصراً کما حملته علی الذین من قبلنا ، ربّنا ولاتحمّلنا مالاطاقةلنابه ، واعف عنّا واغفر لنا وارحمنا ، انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین . [1]

۱ــ سوره بقره آیه ۲۸۶

بنام خداوندی که بخشنده و مهربان است. ایمان آورد و تصدیق فرمود حضرت محمد (ص) به صحت و راستی آنچه خداوند براونازل فرمود از قرآن از احکام و غیرآن، و مؤمنین همهٔ آنها ایمان آوردند به خدا و فرشتگان خدا و کتابهای آسمانی خدا و پیامبران او، و (گفتند) جدائی قرار نمی دهیم بین هیچیک از فرستادگان خدا، و همه فرمان خدارا شنیده گفتند اطاعت می کنیم، پروردگارا بیامرز مارا و به سوی تواست بازگشت ما خداوند هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانائی او، نیکی های هر شخص به سود او و بدیهایش بزیانش می باشد، پروردگارا مؤاخذه مفرما ما را چنانچه فراموش کردیم یا خطا نمودیم، پروردگارا برما تکلیف شاقّی که بر امم سابقه نمودی مفرما، و متوجّه مکن برما تکالیفی را که از قوّهٔ ما بیرون باشد و گذشت کن و بیامرز مارا و ترحّم بفرما برما، تو پادشاه و صاحب مائی، پس یاری و پیروزی ده مارا بر گروه ناسپاسان.

در تفسیر مجمع البیان در تفسیر سورهٔ بقره روایت شده از حضرت خاتم الانبیاء (ص) که هرکه در شب این آیهٔ مبارکه را تلاوت نماید مثل کسی می باشد که شب را به عبادت خداوند تا صبح قیام نماید.[۲]

دلائل التوحید

آنچه بر افراد بشر لازم است پس از حصول توحید فطری اجمالی در مقام تحصیل معرفت کامل به تنظیم اصول دین و فروع آن به قدر استعداد خود برآید.

اولاً و بالخصوص در امر توحید کوشش نموده که به فکر صحیح خالی از هرگونه خطا به امداد صاحبان علم که اهل تقوی و معرفت هستند

۲ــ مجمع البیان ۱/۴۰۴

توحید خودرا کامل نماید وگرنه ممکن است در اموری اشتباه‌نموده‌وبرخلاف حقیقت واقع شود .

در باب توحید و معرفت به خداوند چند طریق است :

یکی آنکه نظر در آیات و مخلوقات الهی نموده از افراد انسان و حیوانات و نباتات و سایر موجودات زمینی و آسمانی و برّی و بحری و غیر اینها ودقائق‌کوچک محیّرالعقولی که در خلقت هر فردی از افراد می‌باشد .

دوّم آنکه : آنچه در نظام عالم لازم است‌خداوند متعال آن را ایجاد فرموده و اگر یکی از آنها نبود موجب اختلال نظام عالم می شد ، مثلا چنانچه آب نبود آنچه وجودش محتاج به آب است نمی‌شد و همچنین تمام آنچه لازمهٔ زندگی هست و فعلاً که هرچه لازم‌است‌موجود هست ، پس خالق حکیمی و پدید آورندهٔ دانائی آنها را به وجود آورده که ذاتش موجود بالذات بوده .

سوّم ـ انتهای تمام موجودات بالعَرَض به موجود بالذات است‌که واجب‌الوجود بذاته است " **وَ کُلُّ ما بِالْعَرَضِ یَنْتَهِی اِلیٰ ما بِالذّاتِ** "

و بیانش این‌است که حکما در دفاتر علمیهٔ خودشان‌ثبت‌کرده‌اند چنانچه موجودات بالعَرَض منتهی بما بالذات نشود لازم آید دوریاتسلسل و هردو باطل است .

و امّا بطلان دور به این بیان که فرضاً اگر وجود موجودی (مثل الف) متوقّف بروجود چیز دیگری (مثل باء) بشود و وجود باء نیزموقوف بروجود الف باشد لازم آید اجتماع الوجودین بر الف ، یا لازم‌آید تقدّم معلول برعلّت ، و این بالضروره باطل و مُحال است و بطلان هیچکدام محتاج به دلیل‌نیست چنانچه اهل علم یا صاحبان علم حقیقی‌فرموده‌اند " **لَیْسَ فی مُحالِ الْقَولِ حُجَّةٌ وَلافی الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ جَوابٌ** " . پس بالاخره قطعاً و برهاناً و وجداناً هر موجود بالعَرَضی باید به موجود بالذاتی‌منتهی شود که وجودش بذات خود باشد و آن تنها ذات مقدس خداوند است که

عین حقیقت و صرف وحود است [۳] و چون وجود حقیقی عین حقیقت نور است موجودات دیگر اشعّهٔ آن نور موجود بالذات باشند، و این هم امر مسلّم و محققّی است که هر شبیهی علّت ضعیفی از آن حقیقت‌خواهدبود، و حرارت ضعیف نشانهٔ حرارت شدید است، و در قرآن است: زمانی که قوم عاد و ثمود گفتند: " **مَنْ اَشَدُّ مِنّا قُوَّةً** " [۴] کیست که از ما قوی‌ترباشد؟ خداوند در جواب آنها فرمود: آیا ندانستند که خداوند که خالق‌آنهاست از حیث قوّه شدیدتر از آنهاست، یعنی وجود غیر متناهی است که تمام وجودات‌را آن‌ذات‌مقدّس افاضه‌فرموده، پس قطعاً و مسلّماً و برحسب‌برهان قطعی ذات مقدّس حقتعالی وجود غیر متناهی است که محیط بر کلّیهٔ وجودات است، و ما در باب تحقیق و تشریح امر وجود در کتب حکمیه بیان نموده ایم که هر وجودی ظهور ماهیّتی است، حتّی کلماتی‌که انسانی بآنها سخن می گوید ماهیّاتی هستند که به وجود لفظی آن کلماترا موجود می کند، پس همهٔ موجودات ماهیّاتی می باشند که خداوند آنها را وجود می دهد، و از این جهت در قرآن فرمود:" **بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسیحُ عیسَی ابْنُ مَرْیَم ، [اِنَّما الْمَسیحُ عیسَی بْنُ مَرْیَم رَسُولُ اللّه] وَ کَلِمَتُهُ اَلْقیها اِلی مَرْیَم وَ رُوحٌ مِنْه** " [۵]

آنچه در عالَم است بر دو قسم است: جوهر است و عَرَض، آنچه جوهر است بمنزلهٔ کلمه است، و آنچه عَرَض است بمنزلهٔ زیر و زِبَر آن کلمات است.

بنزد آنکه جانش در تجلّی است همه عالم کتاب حق تعالی است

۳ــ مؤلف در این رساله برای بطلان تسلسل دلیلی اقامه نکرده و گویا به وضوحش واگذار نموده است.

۴ــ سوره فصلت آیه ۱۵

۵ ــ سوره آل عمران آیه ۴۵ وسوره نساء آیه ۱۷۱

عَرَض اِعراب وجوهر چون حروفست — مراتب همچو آیات و وُقوف است
از آن هر عالَمی یک سورهٔ خاص — یکی زان فاتحه وآن دیگر اخلاص

پس چنانچه انسانی تکلّم می نماید و حروفات را به وجود لفظی ایجاد می کند خداوند تعالی تمام ماهیّات را به وجوداتی که عطا فرموده ایجاد کرده، و هرکدام از این کلمات یک حقایق و صفات مخصوصه دارند که اشخاصی که حقیقت بین هستند به مشاهدهٔ آنها حقیقت و صفات آنها را دریابند.

اسم هر چیزی تو از دانا شنو — رمز سر عَلَّمَ الْاَسْماء شنو
نزد موسی نام چوبش بد عصا — نزد خالق بود نامش اژدها

فی الجمله تمام موجودات ماهیّاتی هستند که خداوند به فیض وجود آنهارا موجود فرموده و ظهور داده، و اگر بخواهد دفعتاً لباس وجود را از تمام آنها سلب می نماید که در باب قیامت فرموده: "**وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمٰاواتِ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ اِلّا مَنْ شاءَ اللّهُ ثُمَّ نُفِخَ فیهِ اُخْرٰی فَاِذاهُمْ قِیامٌ یَنْظُرُون**" ۶

و مَثَل ارواحی که خداوند ایجاد می فرماید مَثَل قوّه کهربائیه و برق است که ممکن است چراغهای غیر متناهی دفعتاً روشن شود و در آن واحد خاموش گردد. "**مٰاخَلْقُکُمْ وَلٰابَعْثُکُمْ اِلّا کَنَفْسٍ واحِدَةٍ، وَ مٰااَمْرُالسّاعَةِ اِلّا کَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ**" ۷

و این موجودات کلمات وجودیه می‌باشند و انبیاء عظام این کلمات کتاب تکوینی را به مردم تعلیم می نمودند چنانچه خداوند در قرآن مجید فرموده: "**اَفَلا یَنْظُرُونَ اِلَی الْاِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ، وَ اِلَی السَّماءِ**

۶ــ سوره زمر آیه ۶۸

۷ــ سوره لقمان آیه ۲۸ و سوره نحل آیه ۷۷

کَیْفَ رُفِعَتْ ، وَ اِلَی الْجِبالِ کَیْفَ نُصِبَتْ ، وَاِلَی الْاَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ "[۸] وسایر کلمات وجودیه ای که یک یک آنها را بیان نموده و به مردم تعلیم میکردند و می فرمودند: " قُلِ انْظُرُوا ماذا فِی السَّماواتِ وَالْاَرْضِ " [۹] یعنی نظرکنید درآیات اِلٰهیّه و در موجودات هرچه در آسمانها و زمین است تا از معرفت خالق خود برخوردار باشید .

تفکّر کن تو درخلق سمــــاوات که تا ممدوح حقّ گردی در آیات

چنانچه در قرآن در وصف اولوالالباب فرموده :

" اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلٰی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَالْاَرْضِ ، رَبَّنا ما خَلَقْتَ هٰذا باطِلاً ، سُبْحانَکَ فَقِنا عَــذابَ النّارِ " [۱۰]

و عمده اتّصاف انسانی است به صفات محموده و دوری‌از خویهای بد ، در عالم برزخ به تجسّم اعمال البته صفات حسنه به صورتهای خوب ، و صفات رذیله به صورتهای بد مجسّم شوند ، و صفات نیکو سبب شــادی روح و صفات بد صاحبان خودرا منصدم سازند که در حدیث است " یُحْشَرُ بَعْضُ النّاسِ عَلٰی صُوَرٍ یَحْسُنُ عِنْدَهُمُ الْقِرَدَةُ وَالْخَنازِیر " [۱۱] یعنی محشور می‌شوند بعضی از مردم به صورتهائی که صورت بوزینه‌ها و خوکهادر برابر آنها صورتهای خوبی دارند ، اما مردمانی که دارای صفات پسندیــده‌ای هستند با صورتهای نیکو و مطبوع محشور گردند ، بلکه بعضی صفات خوب گناهانرا محو می‌کنند چنانچه در روایت است : " اَلْخُلْقُ الْحَسَنُ یُمیـثُ الْخَطیئَةَ کَما تُمیثُ الشَّمْسُ الْجَلید " [۱۲] یعنی خُلق نیکو گناه رانابودمیکند

۸ــ سوره غاشیه آیات ۱۶ــ ۲۰ ۹ــ سوره یونس آیه ۱۰۱

۱۰ــ سوره آل عمران آیه ۱۹۱

۱۱ــ اسفار ۹/۲۲۷ و ۱۶۵

۱۲ــ وسائل الشیعه ۵۰۴/۸

چنانچه خورشید یخ را آب می گرداند .

من ندیدم در جهان جستجو هیچ اهلیّت به از خُلق نکو

خداوند می فرماید به حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ [۱۳] همان خلق نیکوی پیغمبر بود که آن اعراب لجوج وکینه‌جو دست از بت پرستی برداشته و اسلام آوردند ، و حسن خلق حضرت خاتم (ص) از جهت کمال عقلشان بود ، و البته هرکه مقام عقلانیت او بیشتر باشد مناسب با ملائکه بوده و اخلاقش از دیگران ممتاز باشدکه‌در مدح وجود مبارکش مردمان عالیقدر گفته اند :

مصطفی اندرجهان،و آنگه کسی گوید ز عقل،

آفتاب اندر سما،و آنگه کسی جوید سها

و درحقیقت ، صاحبان اخلاق نیک نمونهٔ بهشتند و انسان آرزو می کند که با آنها محشور شود ، شاعر گوید :

بخت ، جوان دارد آنکه با تو قرین است

پیر نگردد که در بهشت برین است

جَعَلَ اللّٰهُ عَوَاقِبَ اُمُورِنا خَيْراً ، و تا چه اندازه خوب است‌که‌انسان به رویّه و دستور عقل رفتار نماید ، و تمام بدبختیها و گرفتاریها و خطاها از دور افتادن از دستورات عقل است چنانچه خداوند در قرآن از قول حضرت ابراهیم (ع) خطاب به بت پرستان می فرماید : اگر شما تعقّل نمائید و دست از اغراض بد دنیا طلبانه بردارید این رفتارهای بد را انجام نمی‌دهید ، و یقین می دانید که این بتهای جَمادی که می پرستیدقابل‌پرستش نیستند لیکن بواسطهٔ اینکه می خواهید باهم اتّحاد و اتّفاق نمائید و به استفادات دنیوی برسید آئین بت پرستی پیش گرفتید .

و همچنین مردمانی که غیر از اسلام به ادیان دیگرمی پیوندند ،

۱۳ــ سوره قلم آیه ۴

برآنها بطلان مرام شان پوشیده نیست ولی به واسطه پیشرفت درامور دنیا باهم متّفق می‌شوند ، و در قرآن کریم است که حضرت ابراهیم (ع) به بت پرستان فرمود: **اِنَّما اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ اَوْثاناً مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيا ، ثُمَّ يَومَ الْقِيٰمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً ، وَ مَاْوٰيكُمُ النّارُ وَ مٰالَكُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ** [۱۴] بدرستیکه شما بت ها را به جای خداوند پرستش نمودید و اتّفاق در پرستش آنها کردید برای اینکه اتّحاد در مرامی داشته باشید که کارهای دنیائی شما منظّم شود ، پس روز قیامت شما کافران حکم بکفر بعضی دیگر می کنید و لعن می کند بعضی از شما ها بعض دیگر را و مکان شما جهنّم است و نیست از برای شما یاوری.

الحمدللّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا و نبیّنا محمّدوآله الطّاهرین .

۱۴ــ سوره عنکموت آیه ۲۵

٨

رسالة:

بيان نافع

این رساله قبلاً یک بار به ضمیمه
دورساله دیگرِ مؤلف (عیدیه و یادآور)
درسال ۱۳۵۱ شمسی و ظاهراً بار دیگرهم
جداگانه چاپ شده است.

رساله بیان نافع در تفسیر آیه شریفه

یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلاة والسلام

علی خاتم الانبیاء والمرسلین

محمد وآله الطاهرین

و بعد ، چون از جمله آیات قرآنیه که مرشد به راه حق و مشتمل بر دعوت بخدا پرستی است این آیهٔ شریفه در سورهٔ مبارکهٔ بقره است :

یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون [1]

بضمیمهٔ آیهٔ دیگری هم که موصول به آن آیه و محتوی است برإتمام حجت بر نزول قرآن از جانب خداوند به بیان تهدید آمیز مخبر از پیش آمد ناگوار برای منکرین بعداز تمامیت حجت برآن ، به خاطر این حقیر (احمد آشتیانی) رسید مختصری در بیان آیتین مذکورتین تحریر نمایم :

و چون این خطاب مستطاب قرآنی اختصاص به‌افراد محدودوگروه مخصوصی‌نداشت و روی‌سخن با کسانی است که غالب آنان مردمان‌خودسر نادان بی راهبر بودند ، درآغاز کلام فرموده : ای مردم ، یعنی ای مردم دور افتاده از راه حق و روش و رفتار پسندیدهٔ دانشمندانه که حضرت پروردگار وخداوند منان شما را به‌یک قوهٔ شریفهٔ عقلانیه و موهبت‌ستوده مرتبهٔ شامخهٔ انسانیه از حیوانات سبع درنده و بهائم چرنده امتیازداده و افتخار بخشیده ، و شما بی دانشهای تیره بختان قدر این امتیاز وبرتری را ندانسته و فقط به مقتضای طبع بهیمیت بهرچه مورد میل حیوانی و شهوت نفسانی مشوب به ظلم بر زیر دستان و تعدی بر دیگران باشد عمل می نمائید ، و در ظلمت جهل و نخوت کبر فرو رفته و از شیوهٔ مرضیهٔ

۱ـ سوره بقره آیه ۲۱

عاقبت اندیشی و مواسات و مساعدت با زیر دستان دوری نموده و محروم مانده اید، تاکی و تا چند در این وادی تاریک پر خطر سهمناک نادانی سرگردان مانده و درگرداب غفلت مشرف به غرق و هلاکت شده، قسمتی برای جمادات یعنی بت های ساخته از فلزّات بی روح سجده می نمائید، و قسمتی برای مخلوقات از سنخ خودتان مثل حضرت عیسی (ع) خضوع بندگی و پرستش می نمائید، این پردهٔ جهل و حجاب ستبر غفلت را از منظرگاه دیدهٔ بصیرت برکنار دارید و در آئینهٔ با صفای فکر و تأمّل ملاحظه کنید تا در عالم با وسعت علم، و فضای نامتناهی معرفت، شهود حقایق واقعیه نمائید و در هر قسمتی از اعضاء افراد حیوانات و انسان نظر دقّت بینی افکنید که به قدری دقائق حکمت و عجائب محیّرالعقول صنعت الهی را مشاهده می نمائید که یقین می کنید که این دقیق های صنع و عجائب خلقت از روی یک علم محیط موشکاف و یک قدرت تامّهٔ نافذه ساری در ظاهر و باطن کلّیهٔ موجودات و مخلوقات بوده.

و همچنین در آفریدن سایر موجودات زمینی و آسمانی که چگونه هر قسمتی و هر جزئی و عنصری مربوط به جزء دیگر است که معلوم است هر جزئی به جزء دیگر باید مقرون شود تا فائده و نتیجهٔ انتظام عالم فراهم شود که به طور فرض اگر یکی از آن اجزاء نبود امر عالم مختل بود. اگر آب نبود یا خاک نبود یا تابش نوربخش آسمانی نبود انتظام عالم برقرار نمی‌شد، پس وجود هریک از اجزاء با قرینش باید باشد و همچنین در قرین قرینش، چنانچه در قرآن مجید است: **وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** ۲

آخر خالق شما که چشم به شما داده برای این بوده که تا مُضِرّ و نافع خودرا ببینید و نافع را اختیار نموده و از مضرّ و موذی اجتناب نموده و محفوظ باشید، و اگر چشم را برهم گذارید و کورانه وار حرکت کنید ممکن

۲ــ سوره ذاریات آیه ۴۹

است در خطرها و مهالک ساقط شوید و کفران نعمت مولی نموده‌اید.

خواجه چون بیلی بدست بنده‌داد — بی زبان معلوم شد او را مراد
دست‌همچون‌بیل اشارت‌های‌اوست — عاقبت بینی عبارتهای اوست
گر اشارتهاش را بر جان نهی — در وفای آن اشارت جان دهی
آن اشارتهاش اسرارت دهد — بس ز اشجار عمل بارت دهد
ور اشارتهاش را بینی زنی — مرد پنداری و چون بینی زنی
آن قدر عقلی که داری گم شود — سَر که عقل از وی بپرّد دُم شود

وبالاترین از جملهٔ حقایق مشهودهٔ معلومه، و سرآمد کلّیه‌معارف حقهٔ واقعیه این‌است که بدانید تمام موجودات زمینی و آسمانی‌درجلوه‌گاه نور وجود فائض از نَیّر نوربخش حقیقی یعنی ذات مقدّس آفرینندهٔ تمامی موجودات در استفادهٔ نور وجود از اِشراق آن ذات یگانه به مثابهٔ صفحات اجسامی باشند که در مقابل خورشید آسمانی قرار گرفته و به آن نور روشن شده‌اند که در ذات خود روشن نیستند، پس وجود تمام موجودات امکانیه عارضی و فائض از یک سرچشمهٔ وجود خواهد بود، **اَللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَالْاَرض...** [۳]

پس از وضوح و روشن شدن آنچه مذکور شد براستی و درستی خواهید یافت که خداوند آفرینندهٔ شما مالک شما می باشد و شما مملوک‌و بندهٔ آن ذات یگانه می‌باشید چون هستی و نیستی شما به اراده و مشیت او خواهد بود، و مثل شما و تمام موجودات و ذوات مخلوقات با آن ذات مقدس مثل کلام و سخن شما با شما است که هستی و نیستی آن به ارادهٔ شما می باشد، پس فرمود: **اُعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی...** [۴]

یعنی بیائید دست از عصبیّت های جاهلانه و خرافات باطله و تسویلات شیطانیه بردارید و در راههای کج و تاریک دور ازراه‌راست‌روشن

۳ــ سوره نور آیه ۳۵ — ۴ــ سوره بقره آیه ۲۱

بی‌خطر قدم مگذارید و رهسپار نگردید تا از روی بصیرت و به‌طور ضرورت بدانید که سزاوار عبودیت و بندگی و عبادت و پرستش فقط ذات خداوند یگانه ای است که آفریننده و مالک شما و همهٔ موجودات است که به رحمت رحمانیه و فیض مقدّس عامّش یعنی فیض وجودی که عطا فرموده تمـــام موجودات را فرا گرفته، و آن ذات مقدّس به شما و سابقین از شما، فیض وجود بخشیده، **اِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْضِ اِلّا آتِی الرَّحْمٰنِ عَبْداً.** [۵]

و چنانچه در مقام پرستش و عبادت خداوند یگانه که پروردگار و آفرینندهٔ شما و پیشینیان شما می باشد برآمدید و به دستور رسول محترم ما حضرت محمّد (ص) و آنچه در قرآن نازل براو درج گردیده رفتارنمودید البته به اخلاق جمیله و خویهای پسندیده متّصف و دلهای شما به معارف ربّانیه منوّر و بروح علم و حیات جاودانی زنده خواهید شد برای آنکـــه قلبی که نور علم و معرفت درآن جلوه ننماید مرده است این است کـــه می فرماید: **یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذٰا دَعٰاکُـــمْ لِمٰا یُحْییکُمْ** [۶] یعنی زمانی که پیغمبر ما شما را می خواند برای اینکـــه بـــه نور دانش و معرفت شما را زنده نماید اجابت کنید که روح علم و حیات‌درشما می‌دمد.

مظْهَر حیّ قدیمنـــــد اولیـــاء مرده را ز ایشان‌حیات‌است‌ونما

و چنانچه اطمینان به نزول این قرآن از جانب خداوند نداریـــد (با اینکه علائم صدق و دلائل محکمه و قرائن قطعیه بر نزولش ثابـــت‌و واضح‌است، ومردمان‌خردمندمنصف بی‌غرض را اصلاً مجال ریب و تردیدی در آن نیست از جهت اشتمال قرآن مجید بر معارف برهاینه و قوانیـــن محکمهٔ عقلیه و مواعظ حسنهٔ حکیمانه و احکام پسندیدهٔ شرعیه، و ضرب امثال بتنزیل حقایق کلّیه در قوالب جزئیه برای تفهیم عامّه، و اخبـــار

۵ ـ سوره مریم آیه ۹۳ ۶ـ سوره انفال آیه ۲۴

صحیحه از حالات انبیاء سابقین و امم سالفین، و محاجّات با علماء اهل کتاب حقّیت و صدق نبوّت حضرت محمّد (ص) را بقوله تعالی: **اَوَلَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیَةً اَنْ یَعْلَمَهُ عُلَمٰاءُ بَنِی اِسْرٰائیل** [7] و واقعات قیامت کبری وعالم برزخ و چگونگی سرگذشت اهل بهشت و جهنّم و اعلام به پیش آمدهای مهمّه واقعه. و برای اتمام حجّت و قطع هرگونه عذری به شما می گویم: این قرآن نازل به لسان عرب و لغت معمول مأنوس خودتان است، و در میان شما افراد با فصاحت و بلاغت بسیارند و افرادی از قبیل امرء القیس وسحبان نابغهٔ دهر و سرآمد فصیحان و بلیغان باشند)

پس بیائید با یکدیگر اجتماع نمائید و بیکدیگر کمک و مدددهید ببینید می توانید با افکار اجتماعی و انظار اتّفاقی مثل و نظیر سوره‌ای از سوره های قرآنی بیاورید، و چنانچه عاجز و ناتوان ماندید و بدانید که هرگز قادر برآن نخواهید شد (چون تألیف و ترکیب کلام معجز نظام قرآنی از سنخ ترکیبات کلامهای بشری نیست و مشاهده می نمائید که نه شعر است و نه نثر است، نه بحر طویل است نه خطابه و سخنوری است، و این قرآن مثل سایر کتابهای مقدّس آسمانی هم که بر انبیاء سابقین چون تورات و انجیل که نازل بر حضرت موسی و عیسی بوده نیست، چون الفاظ و عبارات آن کتابها معجز نبوده، مطالب آن کتابها برآن پیغمبران وحی می‌شده پس آن انبیاء بالفاظ و عبارات خودشان آن مطالب را بشاگردان و امّتهای خودشان بیان می فرمودند.

و اما قرآن کلام الهی است که بواسطهٔ جبرائیل نازل بر قلب محمّد (ص) گردیده، و چون دین و شریعت محمّد (ص) تا روز قیامت باقی است این قرآن هم معجزه باقیه تا قیامت است، و یک مجموعهٔ از گلهای معنویه است که هر چند در زبانها دور زند و گردش نماید کهنه و خزان

۷ـ سوره شعراء آیه ۱۹۷

نگردد .

گرچه قرآن از لب پیغمبر است　　هرکه گوید حق نگفت او کافراست

پس بیائید از سوء عاقبت این رفتار بد جاهلانه و عادات شوم متکبرانهٔ خودتان بترسید و ایمان به خداوند یگانه آفریننده و مالک حقیقی کلیهٔ موجودات مستقلهٔ عالم ، و رسالت رسول محتوم ما حضرت محمد (ص) بیاورید تااز عذاب های سخت طاقت فرسای آتش جهنم رهائی یابید که بدنهای مردم با سنگهای گیرانندهٔ آن آتش ها سوخته می شود ، و آن سنگهای برشته به آن آتشها البته سبب تألّمات بیشتری خواهد بود ، و آن آتش ها مهیّا و فراهم شده به جهت عذاب کافر به خدا و رسول ومنکر قیامت و مردمان ظالمین یعنی کسانی که از روی کبر و بی اعتنائی بدین و ایمان به خدا و رسول و پیمبران و بزرگان دین ایمان نیاوردند وبر خلق خداوند ظلم و ستم روا داشتند بهواسطهٔ برتری بردیگران از جهت ثروت یا قوّت و شوکت و یا مساعدت و طرفداری عشیره و اقوام یا همکاران ، و دست تعدّی و تطاول برمال و جان مظلومان دراز نمودند و از انتقام منتقم حقیقی غفلت ورزیدند ، **اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَاَنْسيهُمْ ذِكْرَ اللّهِ** [۹] یعنی شیطان و حبّ دنیا برآنان غلبه کرد و یاد خدا را از یاد آنها برد .

ظلم یک آتش باطنی است که ناشی از نفس آتش خوی پلیدی است و پس از مرگ که در عالم برزخ حقایق ظهور یابد شعله ها و زبانه های آن ظاهر گردد .

چون ز ظلم آتش تو در دلها زدی　　مایهٔ نار جهنم آمدی

چون ز دست ظلم بر مظلوم رست　　آن درختی شد ازآن زقّوم رست

آن سخنهای چومار و کژدمست　　مار و کژدم گشت و می‌گیرد دمت

این است که در قرآن فرموده: **وَلاتَرْكَنُوا اِلَى الَّذينَ ظَلَمُوافَتَمَسَّكُمُ النّارُ** " [۱۰]

۹- سوره مجادله آیه ۱۳　　۱۰- سوره هود آیه ۱۱۳

تمایل و اظهار مساعدت و اعتماد به اقوال وعهدهای ظالمین ننمائید که با آن گستاخان بر ستمکاریهای آنها شرکت خواهید نمود وبه آتش آنها می سوزید ، ظالمین گرگ‌هائی باشند در لباس میش و گاو های شاخ زنی هستند در صورت آدمی .

ای دریده پوستین یوسفان — گرگ برخیزی از این خواب گران
ظلم مستور است در اسرار جان — می نهد ظالم به پیش این و آن
که به‌بینیدم که دارم شاخ ها — گاو دوزخ را ببینید از مَلا

پیدایش پلیدی باطن ظالم اختصاص به عالم برزخ وقیامت‌ندارد برای مردمان خردمند در دنیاهم پوشیده نیست .

پس همین حا دست وپایت درگزند — بر ضمیر تو گواهی می دهند
نفس تو هر دم برآرد صد شرار — که ببینیدم منم اصحاب نار
جزء نارم سوی کلِّ خود روم — من نه نورم تا سوی جنّت شوم

بلکه ظالم هم گاهی مورد ظلم دیگران می شود ، آن هم از انعکاس ظلمی بوده که از خودش به مردم شده .

ای بسا ظلمی که بینی در جهان — خوی تو باشد درایشان ای فلان
اندر ایشان تافته هستی تو — آن نفاق و ظلم و بد مستی تو
این توئی کان زخم بر خودمیزنی — برخود آندم تار لعنت می تنی

و در قبال این ظالمین ، خوشابحال مردمان نیک سرشت پاک‌طینت خداشناس با گذشت با عطوفت و با ترحّم بزیر دستان ، و مهربان با خویشان و آشنایان که خداوند و انتقامش را از ظالمین ، والطاف بی پایانش را از [11] صالحین در هیچ حالی از یاد نبرند و تا توانند در اِصلاح کار خَلق و گرفتاران کوشش نمایند .

این مردم به واسطهء ایمان کامل به خداوند و اَخلاق نیک ، هم سنخ با فرشتگان و محشور با آنها باشند ، و در حدیث است: **اَلْخُلْقُ الْحَسَنُ**

۱۱ــ نسبت به.

يَميثُ الْخَطيئَةَ كَما تَميثُ الشَّمْسُ الْجَليد [۱۲] يعنی خلق خوب محو می‌نماید گناه را چنانچه تابش خورشید یخ را آب می‌نماید و موفّق به توبه و انابه می‌شوند والبته این مردم اهل بهشت و مشمول رحمت الهی هستند بلکه مصاحبین این مردم در بهشت و خودشان بهشتیند.

بخت، جوان دارد آنکه با تو قرین است
پیر نگردد که در بهشت برین است

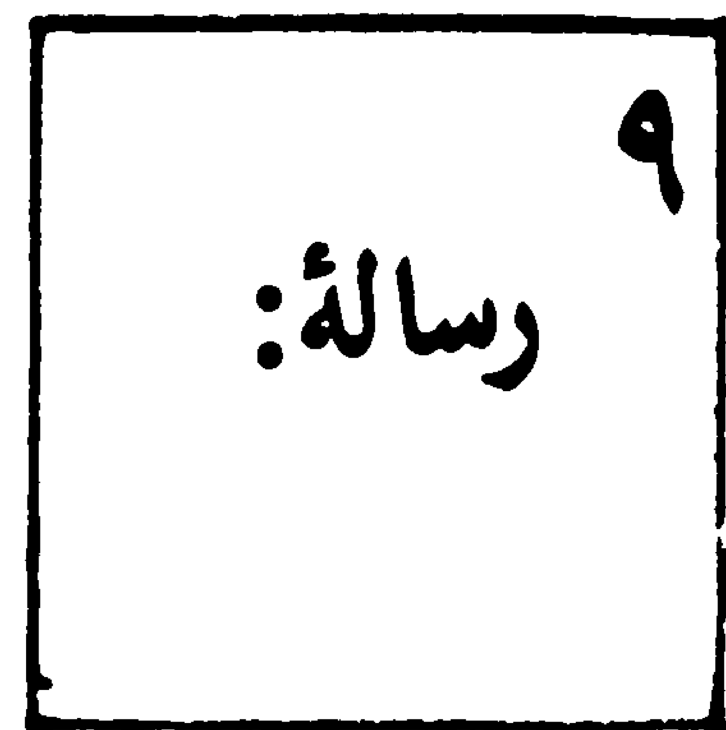
و مؤلّف این رساله گوید: چون در این عصر صدمات وارده از تصادفات و غیر آنها زیاد است مناسب دانستم که این دعای ذیل را که مرحوم مجلسی در کتاب مقباس المصابیح از کلینی از حضرت صادق (ع) نقل فرموده و برای حفظ دین و جان و مال کاملاً مفید است و از تعقیبات مشترکه نمازهای یومیه می باشد در تتمهٔ این رساله ذکر نمایم و آن دعاء این است؛

اَسْتَودِعُ اللّهَ الْعَظيمَ الْجَليلَ (ديني وَ) نَفْسي وَ اَهْلي وَ مالي وَ وَلَدي وَ مَنْ يَعْنيني اَمْرُهُ.

وَ اَسْتَودِعُ اللّهَ الْمَرْهُوبَ الْمَخُوفَ الْمُتَضَعْضَعَ (الْمُضَعْضَعَ خ ل) لِعَظَمَتِهِ كُلُّ شَيءٍ (ديني وَ) نَفْسي وَ اَهْلي وَ مالي وَ وَلَدي وَ مَنْ يَعْنيني اَمْرُهُ. [۱۳]

جَعَلَ اللّهُ تَعالى عَواقِبَ اُمُورِنا خَيْراً
بِمحمّد و آلِهِ الطّاهِرينَ ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمين

۱۲ــ کافی ۲/۱۰۰ ۱۳ــ مقباس المصابیح ۳۲



یادآور توحید

این رساله قبلاً به ضمیمه دورساله
دیگر مؤلّف(بیان نافع و عیدیه) در سال
۱۳۵۱ شمسی چاپ شده وبار دیگر هم‌در
سال ۱۳۸۵ قمری جداگانه چاپ شده‌است.

رساله یادآور در توحید

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم
الحمدللّه ربّ العالمین ، والصلاة علی
سیّدنا خاتم النبیّین محمّد وآله الطاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین

و بعد " احمد بن محمد حسن الآشتیانی " برای یاد آوری جوانان روشن فکر که سایر طبقات جامدالفکر را ارشاد و هدایت نمایند تحریر می نماید :

چنانچه شخص خردمندی یک مجسّمهٔ انسان فلزی یا ساخته شده از گچ را مشاهده نماید به حکم فطری و ضروری عقل خود می داند که البته شخص با علم و قدرت و اراده ای آنرا فراهم نموده یا به وسیلهٔ قالبی یا بطور دیگر [1]

و چنانچه کسی از غیر جهت مزاح یا تمسخر و آزمایش دیگری بگوید این مجسّمه بخودی خود مُشَکّل باین شکل گردیده مردمان عاقل ، گوینده را ناقص العقل و سفیه می دانند ، برای اینکه به حکم قطعی عقل آن شکل مرتّب و منظّم ، بدون علم و اراده و قدرت موجود نگردد ، و طبیعت فلز یا گچ و سایر طبایع دارای این صفات نیست .

۱ــ یعنی بتراشیدن

پس چگونه ممکن است انسان عاقل این افراد بسیار از مخلوقات را ازقبیل انواع درختان وگلها و انسان و حیوان که مشتمل بر اعضاءوآلات و قوای مقرّره با مصالح و حکمتهای بیشمار هستند مشاهده نماید و عقلش حکم ننماید که البته صادر از یک علم محیط و اراده و قدرت کاملهٔ خالق منزه حکیم مدبر محیط بتمام این مخلوقات بی نهایت می باشد ، با اینکه فرقی واضح است میان یک مجسّمهٔ بی روح جامدی با این مخلوقات تکوینیه الهیه از قبیل انسان که دارای روح و علم و اراده و قدرت و عقل‌و اعضاء و قوه های محیّرالعقول است‌که هرکدام برای فائده و مصلحت‌ظاهره آفریده شده ، گذشته از حکمتهای دقیقه که در هر رگی و استخوانی هست که در علم تشریح مسطور و معلوم گردیده .

و از حکمت های ظاهره قرار دادن چشم است در طرف بالای‌سر که همه چیز هارا ببیند و کورکورانه راه نرود و دریابد که مطلوب‌ومقصودش در کدام طرف است و آنچه نافع و یا مضرّ برای خود و یا مطلوب اوست تشخیص دهد و از حیوانات موذیه مثل عقرب و غیر آن دوری نماید .

و بینی و دماغ را آفریده که از بوی های بد و مضرّ دوری نماید .

ودهان‌را آفریده که‌بتواند حرف بزند و غذا بخورد و با دندانها آن غذاها را در دهان بجود که بسهولت هضم شود .

و حنجره و حلقوم را خلق فرموده با دو تار از رباط که‌روی‌حنجره می‌باشد تا صوت را بتواند ایجاد کند و تکلّم نماید و صوت هر کسی از صوت دیگری ممتاز باشد .

و دستها را خلق فرموده با انگشتهای دارای بندها و مِفصل‌ها که بتواند صنایع و اعمالیکه محتاج بانگشتها است از عهده برآید .

و پاها را خلق فرموده که بتواند راه برود و حوائج خود را تهیه نماید ، و پستانها را به جهت زنان و ماده های از حیوانات مقرر فرموده‌که اطفال نوزاد از شیر آنها غذا بخورند ، غذائیٰ که مناسب مزاج آنها باشدو

محتاج به دندان نباشد .

و آنچه ذکر شد یک مصالح و حکمتهای ظاهره واضحی است در اعضاء ظاهره ، و حکمتهائی که در گردش خون و ریه و قلب و کبد وفوائدی که در حجاب حاجز و شکم و روده ها و غیر آنها است در این رساله ٔ مختصر نگنجد .

و علاوه براین حکمتهائی که برای هریک از اعضاء و قوی ذکرشد ، مدرکات این قوای متعدده مختلفه ٔ متفرقه باید بحکم تدبیر ازلی درانسان و حیواناتی که دارای این قوی باشند در یک محل جامعی در محضر قوه عاقله موجود و مجتمع باشند تا قوه ٔ عقل حکم میان آنها نماید ، مثلاً حکم کند که این بوی خوش و عطری را که به قوه شامه و دماغ دریافتم از فلان گل یا میوه ای است که به چشم دیدم و به قوه ٔ دست چیدم .

و بعداز اجتماع در محلی مثل حس مشترک که مقدم بطن اول از قسمت دماغ یعنی مغز سر است باید در محل دیگری محفوظ باشند ، مثل مؤخر بطن دوم آن قسمت مقدم که محل قوه ٔ خیال و حافظه ٔ صور مدرک که بقوای‌ظاهره‌است که چنانچه این قوه ٔ خیال که دنبال حس مشترک و حافظ صورت هائی که به حس مشترک ادراک می شود نبود کلیه ٔ امورات انسانی بلکه حیوانات مختل و بی نتیجه می ماند ، مثلا کسی اگر صورت انسانی را در موقعی می دید و در محلی حفظ و ثبت نمی شد مرتبه ٔ دیگر که همان انسان را می دید نمی دانست این همان آدمی است که دیروز دیده است چون برفتن آن انسان از حضور او و غائب شدنش، آن صورتی که در حس مشترک بود که وجود و بقاء آن صورت موقوف به حضور آن انسان است از نظرش بکلی محو می‌شد و اقوام خودرا نمی شناخت بلکه هیچ کس را نمی شناخت و هیچ چیزی راهم تشخیص نمی داد که همان چیزی است که قبل از این دیده یا شنیده است ، چون نسخه و عکسی از آنچه قبلا دیده بود نداشت ، و هیچ علمی را نمی توانست یاد گیرد چون تمام صحبت ها

ومطالبی‌را که شنیده یا درکتاب دیده بود به محض رفتن آن کتاب یامعدوم شدن صوت آن گوینده از نظرش محو می‌شد .

پس این قوهٔ ضابطهٔ خیال چه آیت بزرگی است از آیات الهیه، و باید متامّل و متفکّر در این آیات باشیم و شکر گزار این نعمتهای بزرگ بشویم که در قرآن مجید مدح متفکرین در آیات را چنین فرماید: **اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلٰافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ لَآیٰاتٍ لِاُولِی الْاَلْبٰابِ، اَلَّذینَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْضِ، رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰا بٰاطِلاً، سُبْحٰانَکَ فَقِنٰا عَذٰابَ النّٰار** ۲

یعنی صاحبان عقول کسانی هستند که در حال قیام وقعود وموقعی که به پهلو خوابیده اند یعنی در تمام احوال ذاکر خداوند هستند و تفکر درخلق آسمانها و زمین یعنی آنچه در آسمانها و زمین از آیات خداوندی است می‌نمایند ، پروردگارا ایجاد نکردی و نیافریدی این خلق آسمان‌وزمین را بیهوده ، منزّهی تو از صفاتی که لایق مقام تو نیست ، پس نگاه دار مارا از عذاب آتش دوزخ .

تذییـــــل

و چون ایجاد ، پدید نمودن و موجود نمودن چیزی است درمحلی و موقعی که شخص آن چیز پیش از ایجاد در هیچ محلی و مکانی نبـوده ، مثل سخن کردن و ایجاد کلماتی که انسان در فضای دهان خود موجـــود می نماید ، خداوند متعال که خالق چیزها یعنی مخلوقات تکوینیه است از قبیل انسان و حیوان و انواع درختان ، انسان را در رحم مادر و حیوانات را در ارحام یا محلی که مادهٔ آن حیوان در آن محلّ بوده مثل مرغ را در

۲ــ سوره آل عمران آیه ۱۹۰

تخم مرغ یا نباتات را در محل خودشان و میوه ها و گلها را در محل شکوفه‌ها و غنچه ها ایجاد می فرماید، اگر شاخهٔ باردار متصل به میوه را یا شاخهٔ گل متصل بآنِ گل را بشکافند از طعم و رنگ آن میوه یا از رنگ و و نقش و عطر آن گل هیچ قسمتی درآن شاخه نیابند.

وخالق‌عزیز با قدرت چنانچه به تمام مخلوقات در محل‌خودشان وجود داده، دائما بتمام آنها غذای مناسبشان را می رساند ورشدمی‌دهد و تربیت می فرماید مثلا ریشه های نباتات، ذرّات خاک را به قوهٔ جاذبه و ماسکه که بآنها عطا شده جذب می نمایند، و قدرت محیطهٔ خداوندی آن خاک مجذوب را مبدّل به شاخه و برگ و انواع میوه جات و گلها می فرماید، چنانچه نطفه را در رحم مبدّل به خون و عَلَقِه وَ مُضْغِه‌فرموده و بالاخره انسان کامل الخلقه را موجود می فرماید.

و چنانچه یادآور شدیم که ایجاد و آفریدن عبارت از موجود نمودن نابود و معدوم است مثل حرف و کلمه ای را که وجود نداشته و انسان در فضای دهانش موجود می کند و وجود لفظی بآن می دهد.

پس وجود در حقیقت سبب ظهور هر چیزی و هر ماهیّتی است مثل نور حسّی که سبب ظهور هر تاریکی است، منتهی هر محسوسی به وجودش برای قوّه ای ظاهر می شود، نور حسّی یعنی نور خورشید و برق و سایر نورهای محسوس به وجودشان برای قوهٔ چشم ظاهر می شوند، وگرمی و سردی برای قوهٔ لامسه، و صداها بوجودشان برای قوهٔ گوش چنانچه شاعر گفته

محرم این هوش جز بی هوش نیست مَرزَبان را مشتری جز گوش نیست

تعقیب

وحال‌که رشتهٔ‌سخن بدین مقام کشیده شد گوئیم تمام‌موجودات

عالَم از بسائط مثل آب تنها یا خاک تنها ، و مرکّبات از بسائط مثل افراد نباتات و انواع درختان و افراد حیوانات و انسان دارای دو جهت می باشند : جهت ماهیت و جهت وجود .

مراد از ماهیت ذات آن چیزی است که اسم معینی برای آن‌درهر زبانی و لغتی هست ، مثل اسم آب و خاک و هوا و آتش یا گیاه و درخت و انسان و حیوان .

و مراد از جهت وجود ، هستی و قرار یافتن هر چیزی است‌که‌همه موجودات درآن‌مشترکند مثل انسانی که نبود و موجود شد یا آتشی‌که‌نبود و موجود شد و کلامی که‌نبود ودر دهان انسان موجود شد و سایرموجودات و تمام آثار موجودات مثل حرارت آتش و سردی آب مترتّب بر وجود آن موجود است .

و بسی واضح است که معدوم اثری ندارد لیکن خصوصیت آثار ، ناشی از خصوصیت ذوات و ماهیات مختلفهٔ موجودات است مثل اثر آتش و آب و خاک و آثار خاصّه و لوازم هر موجود مرکّبی مثل لوازم و آثار معادن و گیاهان و درختان و حیوانات و انسان ، چون ماهیات مختلفه‌وهر ذاتی و ماهیتی که در جنس یا نوع با ماهیت دیگر اختلاف دارند البته‌در آثار و لوازم هم مختلفند و هر اثر خاصّی تابع ماهیت مخصوص و ذات مخصوصی است .

پس ماهیت می‌شود سبب و علت صفتی که غیر صفت وجود خود هست بشود ولی سبب وجود خودش نمی‌شود ، چون سبب هر چیزی باید اولاً موجود باشد تا علت آن چیز بشود ، پس وجود مقدم بر تاثیرش هست و نمی‌شود مؤخّر باشد که اوّل ذات بی‌وجود اثر نماید تا موجود شود چنانچه بوعلی سینا در اشارات می گوید " ماهیت می‌شود علت صفتی که غیر وجود است برای خود بشود مثل آتش برای حرارت ، و صفتی‌ازماهیت سبب صفتی دیگر بشود مثل حرارت برای حرکت ، اما نمی‌شود ماهیت‌سبب

صفتی که وجود است بشود چون سبب هر چیزی باید اوّلاً موجود باشد تا اثر نماید ، و نمی‌شود مقدّم بروجود خودش موجود باشد ، چون پیش از وجود رتبهٔ عدم است و معدوم مؤثّر نیست چون نیست تا اثری داشته باشد" ۳

و خلاصهٔ کلام این است که ماهیّات به دو دلیل واضح و مسلّم ، نمی‌شود علّت و سبب وجود شود : یکی آنکه سبب هر چیزی آن است که منشاء و مقتضی وجود آن چیز باشد ، یا از روی علم و اراده و قدرت باشد مثل انسانی که ایجاد کلامی نماید ، یا بالطبع مثل آتشی که مقتضی حرارت است ، در هر دو صورت بدیهی و واضح است که اقتضاءنمودن‌فرع وجود مقتضی است ، و وجود مقتضی قبل از اقتضای اوست ، پس نمی شود اقتضاء پیش از وجودش باشد تا باقتضای‌وجود موجودشود و وجودش مؤخّر از اقتضاء و بعد از اقتضاء حاصل گردد .

دلیل دوم این است که معلول ، اثر و نمایش و نمونه ای از علّت است مثل نور خورشید و خورشید به آتش و حرارتش، یا حرکت قلمی‌که‌در دست کاتب است و قدرت و قوت دست کاتب ، که اگر در علّت و سبب مناسب بااثرش یک‌خصوصیّت خاصّه‌نباشد (یعنی یک مرتبهٔ عالیه ازآآنچه معلول و اثر دارا است) علّت و سبب آن نیست که اگر آنچه را که بیان‌شد شرط در تاثیر نباشد هر چیزی می تواند علّت هر چیزی بشود ، آتش‌علّت برودت و سردی ، و یخ علّت حرارت و گرمی بشود .

و چون در ماهیات هیچ جهت ظهور و نورانیت وجودی نیست محال است ماهیت ، علّت وجود که محض ظهور است بشود چنانچه قبلاً بیان نمودیم که هر وجودی یک طور ظهوری است و ظهور هر چیزی بوجود اوست منتهی مدرِک هر ظهوری یک قوّهٔ مخصوصی است .

۳ــ شرح اشارات

و شخص خردمند از این بیان واضح برهانی به سهولت دریابدکه البته بطور قطع و یقین پدید آورندهٔ عالم امکانی و آفرینندهٔ موجودات جهانی و مهندس کون اعظم ، ذات مقدس منزّهی است که عین حقیقت وجود اصیل و حیات محض، و خالی و مجرّد از ظلمت ماهیت وافاضه‌کننده وجود تمام موجودات است که وجود تمام موجودات وجود عارضی است. و وجود آفرینندهٔ تمام موجودات و جود ذاتی حقیقی است و ابدی و ازلی است ، و چون حقیقت وجود عین ذات اوست غنیّ از هر چیز ، و همهٔ موجودات آسمانی و زمینی محتاج به او باشند چنانچه در قرآن فرموده : **"یٰا اَیُّهَا النّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ اِلَی اللّهِ وَاللّهُ هُوَ الْغَنِیّ"** [۴] یعنی ای مردم شمائید نیازمندان بخداوند، و غنیّ و بی نیاز فقط ذات مقدّس اوست.

و اما بیان توحید این است که هر حقیقتی در ذات‌خود یکی‌است مثل حقیقت آب و خاک و هوا ، و بواسطهٔ اختلاط و امتزاج با غیر خود که آن غیر منشاء امتیاز است متعدد می‌شوند ، مثل آب این مکان ومکان دیگر یا آب با این رنگ و رنگ دیگر ، و آب سرد و آب گرم ، و همچنین درسایر آنچه غیر آب است ، و چنانچه فرض کنیم که از آب آنچه غیر او هست خارج نمائیم دیگر تعدد و مناط امتیاز به دو تا و سه تا نیست ، تمام آبها یک آب خواهد بود ، و این طور است حال در هر ماهیت و حقیقتی‌که غیر وجود است که در ذات خود یکی است و به مخلوط شدن با غیر خود بالعَرَض متعدّد می‌شود.

و اما حقیقت وجود چون به ذاتش مقدم بر تمام حقایق وماهیات است و افاضه کنندهٔ وجودبرتمام موجودات‌است ،و همهٔ مخلوقات‌وماهیات ممکنات به ایجاد او موجودند پس مقدّم بر تمام حقایق و موجودات است‌و هیچ چیزی قابل مخلوط شدن با او نیست چون مخلوق اوست و به فیض او

۴+ سوره فاطر آیه ۱۵

موجود است .

و آن ذات مقدس صرف وجود و ایجاد کننده‌ٔ کلیهٔ موجودات‌که مستقل در وجودند ، مثل اقسام حیوانات و افــراد انسان و درختان و بالجمله موجودات مستقله آسمانی و زمینی است . پس اَبَداً و اَزَلاً باقی و محیط بتمام عوالم موجودات امکانی است که دارای ماهیات می‌باشند .

و چنانچه قبلاً یادآور شدیم مَثَل تمام ماهیات موجودات عالَم ، مَثَل ماهیات حروفات و کلمات باشند که انسان تکلّم می نماید و به فیض وجود لفظی موجودشان می کند ، بلکه نظیر صور خیالیه است که انسان‌در موطن خیال ایجاد می نماید ، و چنانچه قیام صور خیالیه‌بذات‌انسان‌قیام فعل به فاعل است نه قیام حلولی ، همچنین تمام موجودات وجود آنهــا صادر از ذات مقدس است ، و قیام کلام متکلّم به واسطهٔ‌زبان‌وهوا می‌باشد و ذات مقدس خداوند بذاته تمام موجودات را شهود می نماید مثل‌شهود عالِم صور علمیه را که ایجاد می کند ، و چنانچه نگاهداری صورعلمیه‌برای عالِم به آن صور ، ثقل و زحمتی برای او ندارد ، همچنین حفظ ونگاهداری تمام موجودات آسمانی و زمینی برای خداوند زحمت و سنگینی نــــدارد چنانچه در قرآن فرموده :

وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَلٰا یَؤُدُهُ حِفْظُهُمٰا وَ هُوَ الْعَلِــــیُّ الْعَظیم "۵

ونیزفرموده؛ **وَ مٰا تَکُونُ فِی‌شَأْنٍ وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلٰاتَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ اِلّاٰ کُنّٰا عَلَیْکُمْ شُهُوداً اِذْ تُفیضُونَ فیه ، وَ مٰا یَعْزُبُ عَنْ رَبِّــکَ مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَ لٰا فِی السَّمٰاءِ وَلٰا اَصْغَر مِنْ ذٰلِکَ وَلٰا اَکْبَرَ اِلّاٰفی‌کِتٰابٍ مُبین** ۶

---

۵ ـ سوره بقره آیه ۲۵۵

۶ـ سوره یونس آیه ۶۱

یعنی نمی باشی‌ای محمد (ص) در حالی از احوال و امری از امور دین از تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت و غیر اینها ، و نمی باشی که‌بخوانی قرآن را از جانب خداوند و انجام نمی دهی تو و نه قوم تو هیچ عملی را مگر آنکه ما شاهد بر شما هستیم آن زمان که شروع درآن عمل می کنید ، و غایب نمی‌شود از پروردگار تو سنگینی ذره ای از ذرات در زمین و نه در آسمان و نیست کوچکتر و نه بزرگتر از آن ذره مگر آنکه در کتاب آشکاری است .

و نیز فرموده: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** [۷] (و بتحقیق آفریدیم انسانرادرحالیکه می‌دانیم آنچه را که خطور می دهد در قلب او نفس وی و ما به او نزدیکتر از رگ گردنش هستیم) .

تذکره

ذاتی که عالِم به معلومی است برای خود حاضر است یعنی در ضمن علم به آن معلوم ، علم بذات خود دارد یعنی می داند که ذاتش‌آن معلوم‌رادیده‌یاشنیده ، برای اینکه تمام حواس انسانی آلات وجاسوس‌هائی باشند برای نفس انسان از چشم و گوش و غیر آنها که هرچه‌راازمحسوسات احساس می نمایند عرضه به نفس و ذات انسان می نمایند ، بیننده و شنونده ذات انسانی است ، گوش و چشم به مثابهٔ سمعک و عینک و واسطه در ادراک ذات نفس می باشند ، و چون واضح شد که عالِم به هر معلومی عالِم بذات خود هست و ذاتش برای آن عالِم حاضر است ، پس باید ذات عالِم یعنی روحش از سنخ اجسام و دارای امتداد نباشد برای اینکه جسم

۷ــ سوره ق آیه ۱۶

دارای اجزائی است که هر جزئی در مکانی است غیر مکان جزء دیگر، وهر جزئی غایب‌ازجزء دیگر است و برای آن جزء حاضر نیست پس هیچ‌جزئش برای جزء دیگر حضور ندارد، و شرط عالم بودن این است که تمام ذاتش برای خودش حاضر باشد.

پس از بیان مذکور دو مطلب معلوم گردید: یکی آنکه روح‌انسانی که از این بدن قطع علاقه نمود و حجاب بدن از بین رفت بذات خـــود می بیند و می شنودو تمام ذاتش چشم و گوش‌است، و قالب مثالی هم که در روایت و اخبار ائمه معصومین علیهم السلام وارد است مثل‌بدن‌دنیوی نیست ، در کمال لطافت است.

و در قرآن‌مجید است: **فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ**[8] یعنی و بتحقیق پرده ات را یعنی حجاب تن را برداشتیم پس چشم تو در آن روز دارای حِدّت و تیزی است.

و دیگر اینکه خداوند به ذات مقدس خود می بیند و می شنــود چنانکه در قرآن مجید در موقع اِعزام حضرت موسی و هارون بطرف‌فرعون فرموده: **اِذْهَبا اِلی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغی، فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَیِّناً لَعَلَّهُ یَتَذَکَّـــرُ اَوْ یَخْشی، قالا رَبَّنا اِنَّنا نَخافُ اَنْ یَفْرُطَ عَلَیْنا اَوْ اَنْ یَطْغی، قالَ لاتَخافا اِنَّنی مَعَکُما اَسْمَعُ وَ اَری**"[9] یعنی بروید بسوی فرعون بدرستیکه او سرکشی‌نموده وبگوئید بااو بازبان‌ملایم، شاید که پند گیرد یا بترسد، گفتند پروردگارا ما می ترسیم که تعدّی برما کند یا سرکشی نماید، خداوند فرمود نترسیـد براستی من باشما هستم می شنوم و می بینم.

و نیز فرموده: **لاتُدْرِکُهُ الْاَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیـفُ الْخَبِیرُ**[10] یعنی چشمها خداوند را درک نکنند و اوست که‌چشمها را درک

۸ــ سوره ق آیه ۲۲

۹ــ سوره طه آیه ۴۳ــ ۴۵

۱۰ــ سوره انعام آیه ۱۰۳

می کند و اوست که صاحب لطف به بندگان و آگاه از تمام چیزها است.

و نیز در قرآن کریم است: **قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا** [۱۱] یعنی به تحقیق می بینیم گردش روی تو را در آسمان که منتظر وحی در تغییر قبله می باشی، پس می گردانیم تورابه قبله ای که بپسندی آنرا.

و نیز فرموده: **قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا** [۱۲] یعنی بتحقیق شنید خداوند سخن آن زنی را که در بارهٔ شوهرش با تو مجادله می کرد و شکایت به سوی خدا می نمود و خداوند می شنید گفتگوی شما را.

تبصره

تمام صفات کمالیه از قبیل علم و قدرت و حیات، عین ذات مقدس خداوند متعال است و غیر ذات و زائد بر ذات نیست، و بیانش آن است که قدرت به معنای توانائی بر فراهم نمودن و انجام کاری است از روی علم و اراده، و می گویند فلانی قدرت بر حرکت دادن جسم پانصد کیلو وزن دارد یعنی می تواند حرکت را درآن جسم موجود نماید، یافلان کس قادر بر تمشیت امور فلان بلد است یعنی میتواند از روی علم و تدبیر اسباب و وسائل امنیت و نظم آن بلد را موجود کند، پس قدرت، توانائی بر ایجاد چیزی است از روی علم و اراده، و چون ذات مقدس خداوند که وجود محض است و تمام موجودات را از روی علم و حکمت و اراده ایجاد فرموده عین قدرت و توانائی برایجاد اشیاء می باشد، و دانسته آمد که

۱۱ــ سوره بقره آیه ۱۴۴

۱۲ــ سوره مجادله آیه ۱

تمام موجودات چون صادر از ذات او هستند نسبت به ذات مقدس خداوند به منزلهٔ صورتهای ذهنیه و خیالیهٔ انسان باشند که به ذاتش همهٔ آن صورتها را می داند و شهود می نماید ، پس ذاتش عین علم به تمام موجودات است .

و چون معلوم و واضح شد که وجود نور است چون سبب ظهور هر ماهیتی است و ظهور تمام موجودات بأشعهٔ وجود از خداوند است که از آن ذات منزه تابش نموده ، پس ذاتش عین نور است .

و چون حیات به معنای ادراک و فعل است ، و فلان حیوان دارای حیات است یعنی حس ادراک دارد و می تواند عضوی از اعضاء خود را حرکت بدهد و چون تمام موجودات افعال خداوند می باشند که از ذات مقدسش صادر شده اند و به تمام وحودات علم شهودی دارد ، پس ذات مقدسش عین حیات است **وَالْحَيُّ هُوَ الدَّرّاکُ الْفَعّالُ .**

تأنیس

و در مجلد اول کتاب طرائف الحکم از هشام بن سالم نقل شده که گفت حضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم به من فرمود : آیا خداوند را وصف می نمائی ؟ گفتم بلی ، حضرت فرمود بازگو ، پس گفتم او شنوای بینا است. حضرت فرمود این صفتی است که مخلوقات نیز در آن شرکت دارند (مقصود مخلوقاتی است که دارای شعور باشند) عرض کردم چگونه اورا وصف کنیم ؟ حضرت فرمود او نور صرفی است که تاریکی عدم در آن راه ندارد ، و حیات محضی است که مرگ و نابودی درآن نیست ، و دانشی است که نادانی درآن نیست ، و ثابتی است که بطلان و ناچیزی در آن نیست ، پس از نزد حضرت بیرون رفتم در حالیکه داناترین مردم

بودم به توحید پروردگار [۱۳]

و نیز در مجلد اول طرائف الحکم منقول از عیون اخبار الرضا علیه السلام است **عَنِ الحُسَینِ بنِ خالِد قالَ: سَمِعْتُ الرِّضا (ع) یَقُول: لَمْ یَزَلِ اللّهُ عزّوجلّ عَلیماً قادِراً حَیّاً قَدیماً سَمیعاً بَصیراً، فَقُلْتُ لَه: یابْنَ رَسولِ اللّه اِنَّ قَوماً یَقُولُونَ: لَمْ یَزَلِ اللّهُ تَعالی عالِماً بِعِلْمٍ، وَ قادِراً بِقُدْرَةٍ وَ حَیّاً بِحَیاةٍ، وَ قَدیماً بِقِدَمٍ، وَ سَمیعاً بِسَمْعٍ، وَ بَصیراً بِبَصَرٍ، فَقالَ (ع): مَنْ قالَ ذلِکَ وَ دانَ بِهِ فَقَدْ اِتَّخَذَ مَعَ اللّهِ آلِهَةً اُخْری وَ لَیْسَ مِنْ وِلایَتِنا عَلی شَیءٍ ثُمَّ قال (ع): لَمْ یَزَلِ اللّهُ عزّوجلّ عَلیماً قادِراً حَیّاً قَدیماً سَمیعاً بَصیراً لِذاتِهِ، تَعالی عَمّا یَقُولُ الْمُشْرِکُونَ وَالْمُشَبِّهُونَ عُلُوّاً کَبیراً** [۱۴]

یعنی از حسین بن خالد نقل شده که گفت شنیدم حضرت رضا علیه السلام می فرمود همیشه‌خدای با عزت‌و جلال، دانا، زنده، شنوا و بینا است، پس به حضرت عرض‌کردم ای پسر رسول خدا برخی از مردم می گویند همیشه‌خداوند دانا بوده به دانائی (زائد بر ذات مقدس) و توانا بوده به توانائی (زائد بر ذات) و زنده بوده به زندگی (زائد بر ذات) و قدیم و همیشه بوده به همیشگی (زائد بر ذات) و شنوا بوده به شنوائی (زائد برذات) و بینا بوده به بینائی (زائد بر ذات) حضرت فرمود هرکه چنین گوید و عقیده مند به آن باشد البته بر خدای سبحان خدایان دیگری اختیار کرده و ولایت (و دوستی) ما را در نیافته است، سپس حضرت فرمود همیشه خدای با عز و جلال (به‌ذات‌خود) دانا، توانا زنده، شنوا، بینا بوده (یعنی صفات او زائد بر ذات نیست بلکه تمامی صفات کمالیه عین ذات مقدس اوست، و) خداوند بسی برتر است ازآنچه شریک قرار دهندگان و تشبیه کنندگان در بارهٔ خدا می گویند).

۱۳ـ توحید صدوق ص ۱۴۶

۱۴ـ توحید صدوق ص ۱۴۰

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است: **اِتَّقُوا مَعاصِیَ اللّهِ فِی الْخَلَواتِ فَاِنَّ الشّاهِدَ هُوَ الْحاکِم** [۱۵] یعنی بپرهیزید از نافرمانی خداوند در نهانی ها، زیرا گواه و ناظر بر نافرمانیها همان است که روز قیامت داوری می کند.

تنویر

شبهه‌نیست که محبوبیت هر محبوبی غیر از ذات خداوندی‌برای دارا بودن یک صفت حسن و کمالی است، مثل علم و قدرت و سخاوت و سایر کمالات و ذاتش محبوب بالعَرَض است، تا آن صفت کمالی‌رادارا هست محبوب است، آن صفت که رفت محبوبیت ندارد، و محبوب بالذات‌آن صفت بوده، و چون تمام صفات کمالیه در خداوند عین ذات مقدس‌اوست چنانچه بیان نمودیم پس ذات مقدسش محبوب بالذات است.

و خوشا بحال مردمانی که این نکته را از روی اعتقاد قلبی‌داشته باشند و دائماً در یاد خالق متعالند، و بدا به حال آنانکه به این نکته برنخوردند و از یاد محبوب حقیقی غافلند.

درکتاب اصول کافی که راوی از امام معصوم از عشق‌وحال‌عاشقان مجازی سئوال می کند در جواب می فرماید: **هٰؤُلاءِ قَومٌ غَفَلُوا عَنْ ذِکْرِ اللّهِ فَاَذاقَهُمُ اللّهُ حُبَّ غَیْرِه** [۱۶] یعنی آن مردمان جماعتی هستند که‌از یاد خداوند غفلت ورزیدند پس چشانید به آنها خداوند دوستی غیرخودرا.

خداوند چراغ عقل را به انسان مرحمت فرموده که هر قدر در عبادت و تحصیل علوم دینیه عقلیه و تخلّق به اخلاق حسنه بیشتر سعی

۱۵ـ نهج البلاغه حکمت شماره ۳۲۴

۱۶ـ درکافی پیدا نشد ولی‌بااختلاف جزئی دربحار ۱۵۸/۷۳ به نقل از امالی صدوق آمده است.

نمایدنورآن چراغ‌بیشتر گشته و از لذات حقیقیه بهره مند گردد ،وچنانچه تمام توجهاتش را صرف دنیا نمود از فوائد و لذائذ اخرویه محروم خواهد ماند ، چنانچه در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ نازعات است: **یَوْمَ یَتَذَکَّرُ الْاِنْسانُ ما سَعیٰ ، وَ بُرِّزَتِ الْجَحیمُ لِمَنْ یَریٰ ، فَاَمّا مَنْ طَغیٰ ، وَ آثَرَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیا فَاِنَّ الْجَحیمَ هِیَ الْمَاْویٰ ، وَ اَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَویٰ ، فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاْویٰ** [۱۷] یعنی روزی که یاد آور می شود انسان آنچه را که در دنیا کوشش برای آن کرده بود ، و آشکار می‌شود جهنم برای اشخاصی که شهود کنند آنرا ، پس هرکه از اوامر و نواهی خداوند سرکشی کرد و اختیار نمود زندگانی‌دنیا را پس بدرستی جهنم جای اوست ، و اما آنکه ترسیدازبرزگی خداوند و جلوگیری کرد نفس خودرا از خواهشهای آن پس بدرستی‌بهشت جای اوست .

پس اگرانسان‌مؤمن متوجه باشد که هر عملی مشهود دذات‌مقدس الهی است و معتقد باشد که هر عملی حتما جزای مناسب‌خودداردچنانچه در قرآن فرموده: **فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ ، وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ** [۱۸] یعنی هر که باندازه سنگینی ذره ای کار نیک و یا بد بکنـــد جزای آن را می بیند [۱۹]. البته هیچ زمان خیانت و ظلم به‌کسی‌نخواهدنمود

۱۷ــ آیات ۳۴ــ ۴۱ ۱۸ــ سوره زلزال

۱۹ــ یعنی چنانچه اگر کسی کار خوبی در حق دیگری بکند صورت آن کار خوب در خیال آن شخص منشاء محبت به او می شود و در عوض احسانـــی به او می کند ، این احسان در واقع همان عملی است که به این صـــورت درآمده و به او رسیده ، بنده‌ٔ مومن که کار خیری می کند محبوب خداوند می‌شود و خداوند در حق او انعامی می فرماید که این انعام در واقع همان عمل خیر اوست که به این صورت به او واصل گردیده .

و شرم می‌نماید که معصیت خداوند بکند .

و روایت است زمانی که بندهٔ مومن پیر شود و معصیت نمایـــــد خداوند می‌فرماید من از عذاب او شرم می کنم ولی او ازنافرمانی‌خودشرم و حیا ندارد . ۲۰

کرم بین و لطف خداوندگـــار　　　　گنه بنده کرده‌است واو شرمسار
مکن که حیف بود دوست از خود آزردن
علی‌الخصوص مرآن‌دوست راکه‌ثانی‌نیست

جعل اللّه عواقب امورنا خیراً بمحمّد و آله الطیبّین الطاّهریـــن صلوات اللّه علیهم اجمعین ، والحمدللّه ربّ العالمین .

۲۰–

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰
رسالهٔ:

تفسیر آیه
قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی

این رساله ظاهراً تاکنون چاپ نشده بود و نسخه ماشین شده آنرا حضرت آیت الله آقای حاج میرزا محمدباقر آشتیانی توسط حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ حسن سعید برای چاپ در اختیار ما گذاردند.

رساله در تفسیر آیه قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی
و بیان حقیقت روح و تجرّد آن
و بیان داستان اصحاب کهف

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمدللّه الذی سبق فی العلوّ فلاشیء اعلی منه، و قـــرب فی الدنوّ فلاشیء اقرب منه، فلا استعلاؤه باعده من شیء من خلقه ولاقربـــه ساواهم فی المکان به مع کلّ شیء لابمقارنة و غیر کلّ شیء لابمزائلة.

و صلیّ اللّه علی البشیر النذیر ، و السراج المنیر، متمّم المکارم و جامع جوامع الکلم ، معلّم الکتاب والحکمة، و صاحب الدعوة الجامعـــة سیّدالمرسلین و سلطان الموحّدین محمّد خاتم النبیّین و علی آله الطاهرین و لعنة اللّه علی اعدائهم اجمعین .

وَ بَعْد فَقَدْ قالَ اللّهُ تَعالٰی فی کِتابِهِ الْمَجید وَ فُرْقانِهِ الْحَمید :

" وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی وَ ما اُوتیتُـــم مِنَ الْعِلْمِ اِلاّ قَلیلاً " ۱

ترجمه: " سئوال می کنند تورا (ای پیغمبر) از روح بگو روح از امر پروردگار من است . یعنی روح حاصل و حادث به امر تکوینی خداوند می باشد (و عجب نکنید از اینکه فهم درک این مطلب را ندارید زیـــرا) داده نشدید شما از دانش مگر مقدار کمی (برحسب استعداد و مصلحت ،

۱ــ سوره اسراء آیه ۸۵

چه اینکه نسبت علم شما به علم خداوند نسبت متناهی است بـــه غیـر متناهی و آن مقایسه قلیل است با کثیر) "

و در مقام سزاوار است تکلم در دو مطلب :

اوّل بیان مراد از روحی که در آیه مبارکه مورد سئوال‌وجواب‌واقع گردیده .

دوم بیان حقیقت روح انسان ، و اثبات تجرّد آن که معاد موقوف برآن است زیرا اگر روح مجرّد و باقی نباشد معاد باید به‌اِعاده معـــدوم باشد ، وگرنه ایجاد موجودی اجنبی از موجود اول اعاده آن نخواهد بود و اعاده معدوم هم که محال است ، پس باید ملتزم شد به بطلان معـاددر صورتی که عقلاً و شرعاً بقاء نفوس انسانیه بلکه وحوش ثابت‌است‌که‌درقرآن می فرماید :

" وَاِذا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ " ۲ پس معاد اِعاده معدوم نیست بلکـــه تعلّق روح است به بدنی که مثل بدن سابق است از جهت صورت وعین‌آن است از جهت مادّه .

اما نسبت به مطلب اول که تعیین مراد از روح مسئول عنه است ، پس گوییم: بین‌مفسّرین اختلاف‌است واحتمالاتی داده اند وآرائی‌دارند .

بعضی گفته اند مراد روح انسانی‌است که مایه حیات و زندگانـــی می باشد و در فارسی روانش نامند ، و این سئوال در اثر تلقین یهود بوده که به قریش گفتند :

پرسش کنید حضرت محمّد (ص) را از سه چیز اگر به دو چیز آنها پاسخ داد و از جواب نسبت به سوّمی سکوت نمود و خودداری کرد بدانید پیغمبر است . بپرسید اورا از اصحاب کهف ، و از ذی القرنین و از روح . پس آنها از آن حضرت سئوال نمودند ، و آن حضرت به‌فاصله‌ای

۲ــ سوره تکویرآیه ۵

قصّه اصحاب کهف و ذی القرنین را بیان فرمود ، و از روح به نحو ابهام و اجمال ذکری شد " قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی " یعنی روح کار خداوند است وعقول بشر قاصر از درک حقیقت آن است بجهت اینکه استعداد وعلم آنها کم است ، " وَ ما اُوتیتُم مِنَ الْعِلْمِ اِلاّ قَلیلاً " (۴)

لکن این روایت به کیفیّت مرویّه از جهاتی مورد طعن واقع شده است .

اولاً معرفت روح که مرجعش به فعل خداوند و امر تکوینی پروردگار است مشکل‌تر از معرفت ذات حقّ متعال نیست ، و مقام روح که مخلوقی از مخلوقات است اعظم از مقام مقدس حضرت ربّ العزه نمی باشد ، و در بیان معرفت خداوند به آثار و صفات بلکه به عنوان ذات مثل " اَللّـهُ نورُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ " [۳] یعنی ذات خداوند نور حقیقی و حقیقت وجود ومنوّر آسمانها و زمین و هستی دهنده بآنها می باشد ، چه اندازه خطابات به مضامین مختلف وارد گردیده است .

بلی وارد است که محسوس به حاسّه نیست و معلوم به علم صوری حصولی نیست . [۴]

۳ـ سوره نور آیه ۳۵ ۴ـ تفسیرفخررزای ج ۲۱ ص ۳۶

۴ـ علم بردوقسم است حصولی و حضوری ، حصولی عبارت است ازحصول صور اشیاء معلومه در حس مشترک و خیال ، و مراد از صورت آن چیزی است که به یکی از حواس خمسه ظاهره درک شود ولو برای آن ، مقداروشکل نباشد مثل درک کیفیت حرارت و برودت .

و علم حضوری عبارت است از حصول نفس معلوم برای شخص عالم نظیر صور خیالیه ای که به خلاّقیت قوّه متخیّله حاضر نزد نفس انسان می‌باشد ،ونظیرعلم انسان به صفات نفسانیه خود از قبیل قدرت ، شجاعت خوف ، سخاوت ،حرص، طمع ، و امثال اینها ، و در علم حضوری گاهی

"وَلا یُحیطُونَ بِه عِلْماً" ۵ لاتُدْرِکُهُ الْاَبْصارُ بِمُشاهَدَةِ الْعَیانِ وَلکِنْ تُدْرِکُهُ الْقُلُوبُ بِحَقائِقِ الْایمانِ ۶

پس چگونه معرفت خداوند خالق متعال ممکن و معرفت نفس وروح که مخلوقی است از مخلوقات او محال می باشد.

ثانیاً مسئله حکایت اصحاب کهف و ذی القرنین چگونه مثبت نبوّت است مگر اینکه گفته شود که اهل کتاب چون حقیقت آن قصّه هارا از طریق کتب سماویّه و علمای خودشان کما هو حقّه می دانستند اگر حضرت نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه وآله وسلّم به همان طوریکه آنها می دانستند اِخبار می فرمودند مسلّم بود که از طریق وحی است و وحی نمی شود مگر برای نبیّ مرسل.

و ثالثاً مساله روح را اَصاغر فلاسفه و متکلّمین می دانند ،وحضرت خاتم (ص) با اینکه افضل و اعلم جمیع انبیاء و مرسلین من الاوّلین و الآخرین بوده و در حقّش نازل شده:" وَ اَنْزَلَ اللّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَکَ مالَمْ تَکُنْ تَعْلَم وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظیماً "۷

وقولُه‌تعالی:" عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِه اَحَداً اِلّامَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَاِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً" ۸

معلوم با عالم اتحاد دارد مثل علم نفس به ذات خود زیرا عالم نفس انسان است و معلوم هم همان‌نفس است.

وبرای‌علم تقسیمات دیگری نیز می باشد که در این مختصرمجالی برای تفصیل آنها نیست.

۵ـ سوره طه آیه ۱۱۰

۶ـ نهج البلاغهٔ خطبه ۱۷۴ چاپ عبده باکلمه "العیون" بجای "الابصار"

۷ـ سوره نساء آیه ۱۱۳

۸ـ سوره جن آیات ۲۶ و۲۷

و در شان قرآن کریم فرموده :
" وَلَارَطْبٍ وَلَايَابِسٍ اِلَّا فی کِتابٍ مُبین " ۹
و علاوه نبیّ اعظم (ص) به خداوند عرض می نمود :
" رَبِّ اَرِنی الْاَشْیاءَ کَمٰا هِیَ " ۱۰ و البته دعاء پیغمبر (ص) مستجاب است چگونه سزاوار است که گفته شود معرفت نسبت به حقیقت روح نداشته و ندارد .

قول دوم در تفسیر روح مسئول عنه این است که مراد از روح قرآن است که در سوره شوری می فرماید :
" وَ کَذٰالِکَ اَوحَیْنٰا اِلَیْکَ رُوحاً مِنْ اَمْرِنٰا مٰا کُنْتَ تَدْری مٰا الْکِتٰابُ وَ لٰا الْایمانُ وَلٰکِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِنٰا وَ اِنَّکَ لَتَهْدی اِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقیم " ۱۱
و در سوره نحل می فرماید :
" یُنَزِّلُ الْمَلٰائِکَةَ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِهِ " ۱۲

۹ــ سوره انعام آیه ۵۹

در تفسیر و بیان مراد از کتاب مبین اختلاف شده است بعضی را عقیده براین است که مراد از کتاب مبین همین قرآن نازل بر ختم رسل است که خاتم کتب سماویه‌است ، و مشتمل بر تمام حقایق و معارف است .

و بعضی گفته اند مقام علم خداوند است که حاوی و محیط به هر چیز می باشد .

وبعضی گفته‌اند مقام لوح است زیرا کلیه امور و علوم علی‌الاجمال یا به نحو تفصیل در او مندرج است ، وبرهر تقدیر چون قرآن مَظهریت‌تامّه دارد تطبیقش برآن ظاهرا بی مانع است .

۱۰ــ
۱۱ــ آیه ۵۲ ۱۲ــ آیه ۲

زیرا به قرآن کریم معرفت‌خداوند و ملائکه و کتب سماویه نازله‌بر انبیاء سلف بلکه معرفت هر چیز حاصل می گردد.[۱۳] و حیات روح به علم است.

ای برادر تو همین اندیشه ای مابقی تو استخوان و ریشه ای

و چون قرآن را از جهت فصاحت و بلاغت و کیفیّت‌تنظیم، بزرگ شمردند سئوال کردند که از چه سنخ است و ایجادش چون است شعر است؟ کهانت است؟

جواب از مصدرجلال صادر و نازل شد که قرآن از جنس کلام بشر نیست بلکه کلامی است که به وحی و تنزیل الهی حاصل گردیده است:

"وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ" [۱۴]

۱۳ــ چه اینکه اگر قرآنِ عظیم نبود هیچ دلیل و برهانی برای اثبات نبوت انبیاء سابقین و کتب نازله برایشان نبود، و عقل هم جز نبوّت عامّه و لزوم بعثت پیغمبران از ناحیه ذات مقدّس خالق متعال پس‌از اثبات صانع حکیم حکم دیگری ندارد، تشخیص و تعیین فرد بسته‌به‌وجود معجزه و برهان قاطع خواهد بود، و حجّت باقیه هم از آنها بجای نمانده و عدد پیروان ایشان هم در هر عصر و زمان بالغ حدّ تواتر نبوده چنانچه از مراجعه به کتب اخبار و تواریخ معلوم می‌شود، و برفرض اینکه عدد زیاد و بالغ حد تواتر و موجب یقین باشد فقط اثبات می کند یک‌همچه‌اشخاصی آمدند و چنین ادعائی نمودند و این مثبت نبوت نمی‌باشد، پس‌فقط قرآن است که حجّت باقیه و مثبت حقّانیت سائر کتب سماویّه و نبوت انبیاء سلف می‌باشد و به وجوه مقرّره در محل خود که اثبات حقّانیت قرآن گردید کلّیه ادیان حقّه ثابت و معرفت نسبت به هر حقّ و باطلی حاصل می‌شود

۱۴ــ سوره شوری آیه ۵۱

این قول هم ضعیف است زیرا همیشه پیغمبر اکرم صلی الله‌علیه وآله وسلم می فرمود این قرآن کلام الله است و مدّعای آن حضرت همین بود و این آیه شریفه را برایشان تلاوت می فرمود :

" وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى اِنْ هُوَ اِلاّ وَحْىٌ يُوحىٰ " ۱۵

و همچنین تلاوت می فرمود :

" وَ مٰا عَلَّمْنٰاهُ الشِّعْرَ وَ مٰا يَنْبَغِى لَه "۱۶ و با این بیانات جایی برای سئوال نبود که آیا کهانت است یا شعر است .

قول سوم ، این است که مراد از روح مورد سئوال آن روحی است که اعظم ملائکه است که در سوره نباء می فرماید :

" يَومَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلاٰئِكَةُ صَفّاً لاٰيَتَكَلَّمُونَ اِلاّ مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ قٰالَ صَوٰاباً "۱۷

و در سوره قدر می فرماید :

" تَنَزَّلُ الْمَلاٰئِكَةُ وَالرُّوحُ فيهٰا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْر " ۱۸

و مروی است از امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلّین (۱۹) که فرموده : روح ملکی است دارای هفتادهزار صورت و در هر صورتی هزارزبان و به‌هر زبانی به‌هفتاد هزار لغت تسبیح خداوند متعال می کند و از هر تسبیح وی خداوند فرشته خلق می فرماید که با سایر ملائکه طیران می کند . ۱۹

۱۵ــ سوره نجم آیه ۳و۴

۱۶ــ سوره یس آیه ۶۹

۱۷ــ آیه ۳۸

۱۸ــ آیه ۴ (۱۹) به‌بحار ۲۹۵/۶۱و مجمع البحرین روح مراجعه شود .

۱۹ــ ممکن است مراد از صورتها وزبانها ولغت‌هاو فرشته ها اشاره‌بمطالبی و حقایقی باشد غیر آنچه ظاهرا از این الفاظ فهمیده می‌شود .

و ضعف این قول هم واضح است زیرا حضرت امیرالمؤمنین علیه افضل الصلوة والسلام که علم را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلّم آموخته چگونه می توان گفت حقیقت روح را آن حضرت دانست و بیان فرمود وپیغمبر (ص) نمی‌دانست و بنحو مجمل و مبهم جواب داددرصورتی که قرآن برآن سرور نازل است و مروی است که: "**لایَعْلَمُ الْقُرآنَ اِلاّ مَنْ خُوطِبَ بِهِ**" [۲۰] یعنی حقیقت قرآن را کسی می داند که مخاطب بآن بوده وآن‌کس‌نیست مگر شخص پیغمبر اکرم (ص) و دیگران طریق معرفتشان همانا آن شخص شخیص است که تمام تنزیلات و تأویلات و بطون و متشابهات‌آن را عَلیٰ ماهو علیه می داند، و بعدازنبیّ‌اعظم (ص) برحسب اخبارمعتبره حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه افضل السلام است که به برکت‌تعلیمات‌پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم واقف بر تمامی آن‌تنزیلات و تأویلات و تفاسیر و رموز بوده و کسی دیگر قابل ضبط‌آن همه حقایق و معارف نبوده، و ظرفیّت درک آنها و استعداد ثبت آنها را نداشته، که در روایت‌صحیحه منصوربن‌حازم منقوله ازکتاب کافی کلینی قدس سره‌الشریف شرحی مذکور است که حاصل مفادش این است که قیّم قرآن و کسی‌که عارف و عالم به‌جمیع جهات و خصوصیات قرآن باشد بعداز نبیّ اکرم (ص) غیر از علی بن اَبیطالب نیست و هیچیک از صحابه این دعوی ندارند. [۲۱]

قول چهارم این است که مراد از روح مورد سئوال جبرئیل (ع) است که مسمّیٰ بروح الاَمین می باشد چنانچه در سوره شعرا می‌فرماید: "**نَزَلَ بِهِ الرُوحُ الاَمین عَلیٰ قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرین**" [۲۲] پس سئوال از جبرئیل علیه السلام و کیفیت نازل نمودن وحی و چگونگی آن

۲۰ـ تفسیربرهان ۱/ ۱۸بااین‌لفظ:اِنَّمٰا یَعْرِفُ الْقُرآنَ . . .

۲۱ـ کافی ۱/ ۱۸۸

۲۲ـ آیه ۱۹۳

است .

قول پنجم اینکه مراد از روح خلقی است در قوالب لطیفه به صورت بنی آدم و با ملائکه نازل می شوند که هر فرشته و ملکی که نازل می شود روحی نیز باوی است ، و ممکن است گفته شود آیه شریفهٔ سوره نحل "**يُنَزِّلُ الْمَلٰائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِه**" [۲۳] و همچنین آیه شریفه سوره مبارکه قدر" **تَنَزَّلُ الْمَلٰائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهٰا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْر**" [۲۴] ناظر به همین جهت است .

و این دو قول هم ضعیف است زیرا :

اولاً جناب جبرئیل مسمّای بروح مطلق و بدون اضافه نیست ، بلکه یا به عنوان روح الامین مذکور است چنانچه درآیه مزبوره سوره مبارکه شعراء ذکر شده ، یا به عنوان روح القدس چنانچه درآیه ۲۵۲ سوره مبارکه بقره "**وَ آتَيْنٰا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنٰات وَ اَيَّدْنٰاهُ بِرُوحِ الْقُدُس**" [۲۵] و سوره مبارکه مائده "**اِذْ اَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُس**" [۲۶] و سوره مبارکه نحل "**قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّك**" [۲۷] نامبرده شده است .

و ثانیاً الف و لام کلمه (الروح) درآیه مبارکه یا برای عهد است یا جنس، اگر عهد باشد باید اشاره به معیّنی باشد و چون روح بنابر آنچه گذشت مشترک میان روح انسانی و ملک مقرب درگاه ربوبی یعنی جبرئیل علیه السلام ، و ملک عظیم بروایت [۲۸] از امیرالمؤمنین علیه افضل السلام و مخلوق لطیف متصوّر به صورت بنی آدم ، و قرآن مجید می باشد ، وبرای

۲۳ــ آیه ۲

۲۴ــ آیه ۴

۲۵ــ سوره بقره آیه ۲۵۳

۲۶ــ سوره مائده آیه ۱۱۰

۲۷ــ سوره نحل آیه ۱۰۵

۲۸ــ روایتی که پیشتر ذکر شد

تعیین یکی‌ازآنها قرینه ذکرنشده ارجاعش به یکی از آنها بالخصوص‌بدون دلیل خواهد بود. پس باید که الف و لام برای جنس باشد. و مرادازروح روح انسانی باشد از جهت انصراف، زیرا عقلاء عالم‌طالب معرفت تـــامّ نسبت به وی می باشند و بحثهای مفصلی در اطراف او شده و سئوالاتی‌در این‌موضوع پیوسته‌مطرح‌است، واینکه‌درقول‌اول‌گفته‌شده‌که‌پاسخ‌کافی بـه این سئوال‌داده‌نشده، وبطورابهام وبنحواجمال‌جواب‌فرموده‌اند صحیح‌نیست‌بلکه بأحسن‌وجه‌جواب‌فرموده‌اند چه‌اینکه‌سئوال‌ازروح، یاسئوال‌ازحقیقت وماهیّت آن‌است، ویاازحدوث‌وقدوم وی‌است‌وبرهرتقدیربه‌نحواَوفی جواب‌فرموده‌اند.

اما چنانچه از حقیقت و ماهیت روح پرسش شده باشد کما هـــو الظاهر عرفاً پس مرجع سئوال براین است که آیا روح موجودی است که در داخل بدن متولّد و متکوّن و از ترکیب طبایع و اخلاط بوجود آمده؟ و یـــا عبارت از نفس ترکیب و مزاج بدن است؟ و یا موجودی است مغایر با این اجسام ظاهره و باطنه از جواهر و اَعراض و مزاج؟ پس جواب فرموده‌که‌روح موجودی است مغایر با این اجسام و اَعراض و مزاج زیرا این اجســـام و اَعراض چیزهائی می باشند که از امتزاج عناصر و اَخلاط حاصل شود، وروح چنین نیست بلکه جوهری است بسیط یعنی فرد و غیر مرکّب و مجرّدازمادّه و حادث به اَمر الهی و از سنخ عالَم اَمْر است چنانچه در سوره مبارکـــه مؤمنون در آیه پانزدهم بعداز ذکر جمیع مراتب مادّیه و جسمانیـــه انسان و خلقت بشر می فرماید:

" **ثُمَّ اَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَر** " [۲۹] یعنی ازنوع دیگر غیر از سنخ‌عناصر و اَخلاط که اشاره به نفخ روح و انشاء آن به امر تکوینی الهی است، چـــه اینکه عالَم تارةً عالَم خلق است که موجودات در وی مسبوق بمادّه و مدت و حادث درمادّه می‌باشند چون تمام صور انواع موجودات مادّیه کـــه در

۲۹ــ سوره مومنون آیه ۱۵

اینها تجدّد و خَلَق (یعنی کهنگی) می باشد، هر صورتی که وارد می شود چندی پس از حدوث نضارتش زائل و کهنه می‌شود و صورت دیگری حادث و براو اضافه می گردد، و تارة عالَم اَمْر است. و بالجمله در این عالَم خلقت امری است و ماموری، امر صورت است که از ناحیه فیاض و حکیم علی نحو الاِطلاق اِفاضه و به امر تکوینی بوجه مقرّر الهی و سنةّ اللّه در عالَم خلقت تحقّق می پذیرد و مامور مادّه صِرفه و هیولای محض که قبول اَمر و صورت نماید. " **اَلاٰ لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْر** " ۳۰ و عالم امر عالم انوار مجرده که کارگزاران آن عالم ارواح مقدسه است و عالم خلق عالم اجسام و ناسوت است

که‌عالم بس‌همین‌نبود که دیدی نه مٰالا تُبْصِرون آخر شنیدی

و شما مردمان غیر از عالَم محسوس و اجسام چیز دیگر درنیافتید با اینکه نسبت این عالم به عوالم قدسیه و اَنوار مجرّده مثل‌نسبت حلقه کوچک است در بیابان بسیار وسیع و شما غیر از علم به عالم‌اجسام معرفت دیگرندارید و این‌علم نسبت به علم متعلّق به عالَم اَنوار که عوالم‌متعدده نوریه وسیعه است علم کمی است" **وَ مٰا اُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلاّٰ قَلیلاً** " ۳۱

تفصیل کلام برحسب مقتضای مقام متوقف است بر بیان مقدمه‌ای پس گوئیم شبهه ای نیست که انسان را ذاتی است مدرِک به تمام ادراکات و مَنْشَا جمیع افعال و مبدء تمام حسنات و سیّئات، که در مواردی اشاره به ذات خود می نماید و می گوید دیدم و شنیدم و فهمیدم و دانستم و میل کردم و غضب کردم و نحو این تعبیرات، و این ذات به احتمال اولی عقلی خارج از سه قسم نیست یا جسمی است از اجسام بدنیه؟ و یا عَرَضی است قائم ببدن؟ و یا موجودیست غیراز جسم و عَرَضِ جسم، مرتبط به بدن بنحو

۳۰– سوره اعراف آیه ۵۴

۳۱– سوره اسراء آیه ۸۵

ارتباطی ؟

و واضح است که در داخل بدن یک جسم عنصری خالص متکوّن نشود و هر آنچه متکوّن شود البته از اختلاط و امتزاج عناصر بدنیه است یعنی اَخلاط اَربعه که در کبد متکوّن می شود و درهرکدام عنصری غلبه‌دارد بعضی مائیت درآنها غالب است مثل خون ، و قسمی اَرْضیّت در آنها غالب است مثل استخوان و غَصَب و لَحْم و شَحْم و جُلُود و شَعر ونحو آنها و قسمی هوائیت و ناریت در آنها غالب است مثل اَبْخِره دَم که موجب گردش دستگاه عظیم بدن است و آنرا روح بخاری حیوانی نامند .

اما اجسامی که ارضیت برآنها غالب است کسی نگفته که‌آن اعضاء غلیظه ثقیله ظلمانیه روح است .

و احتمال اینکه روح عَرَضی باشد قائم به بدن نیز باطل است :
زیرا این روح (یا نفس انسانی) که دارای قوه درک معارف کلیه و علوم غریبه می‌باشد و استعداد انحاء اختراعات و تدابیر در امور مهمّه و کشف معضلات و حلّ مشکلات دارد چگونه ممکن است امری غیر قائم به ذات و موجودی تبعی و غیر مستقل و ضعیف الهویّة و الهیولاء باشد لِلُزُومِ مُناسَبَةِ الْحُکْمِ لِلْمَوضُوعِ وَالسِنْخِیَّةِ بَیْنَ الْعِلَّةِ وَالْمَعْلُولِ وَالْحالِّ وَالْمَحَلِّ .

پس جمعی روح را عبارت از خون (گرم به حرارت غریزیه) می‌دانند به دلیل حدوث مرگ بسبب خروج خون از بدن .

و بعضی روح را عبارت از احسام هوائیه مخلوط به احزاء ناریه یعنی حرارت غریزیه متکوّنه در قلب و دماغ می دانند که موجب‌قوّه تحرّک اعضاء می باشد .

و حمله ای گفته اند روح عبارت از احسام نورانیه سماویه لطیفه حوهریه است که بر طبیعت خورشید و ضوء نَیّر اعظم فائض از جوهر سماء است و قابل تَحلُّل و تَبَدُّل و تَمَزّق و تَفَرّق نیست و زمانی که تکوّن بدن در

عالَم مناسبش از رَحِم، [۳۲] و غیره [۳۳] تمام شود و استعدادش کامل گردد آن احسام شریفه سماویه الهیه فائض بر بدن و نافذ در وی شود [۳۴] ومادامی که بدن سالم و قابل نفوذ آن احسام شریفه است صاحب حیات و زندگانی است، و اگر اخلاط ردیّه غلیظه در وی حادث شود که منع از نفوذ وسریان آن احسام شریفه لطیفه روحیه و استمرار فیض نماید به سبب جدائی ودوری آنها از بدن و انقطاع فیض ربوبی مرگ حادث می‌شود.

چهار طبع مخالف و سرکش چند روزی بوند باهم خوش

[نظر مؤلّف در باره روح]

و برحسب آنچه از آیات و روایات و کلمات بزرگان از حکماء مستفاد است، روح که مقام شخصیت و نفسیت انسان قائم به او می‌باشد، و در صورت نبودن و فقدانش این بدن با تمام آن دقائق صنع و لطائف خلقت جمادی بیش نخواهد بود، موجودی است فی حدّ ذاته مجرّد و مستقلّ و مرتبط به این بدن عنصری ناسوتی بوسیله و رابطه روح بخاری حیوانی به نحوی که **لَولا حیات حیوانی و عدم کمال اعضاء و جوارح لَما تَعَلَّقَ الرُوحُ بِالْبَدَنِ، وَلَولا ذلِکَ الرُوحُ الْمُجَرَّدُ وَالنَفْسُ الْمُدْرِکَةُ الانْسانی لَمْ یَقْدِرِ الْبَدَنُ عَلیٰ تَدْبیرِ الْاُمُورِ وَ تَعَقُّلِ الْخَطائِرِ عَلیَ النَهَجِ الْمَنْظُورِ.**

۳۲ــ که درآیه شریفه سوره مبارکه مؤمنون در مقام تکمیل خلقت انسان در رَحِم، اشاره به آن فرموده: " ثمّ اَنشأناه خلقاً آخر"

۳۳ــ که در آیه شریفه سوره مبارکه حِجر در مورد خلقت حضرت آدم ابو البشر اشاره فرموده: فإذا سوّیته و نفخت فیه من روحی.

۳۴ــ مثل نفوذ آتش در ذغال و فیماروی عن النبیّ (ص) اِنَّ الْاَرْواحَ لا تُمازِجُ الْاَبْدانَ وَ اِنَّماهِیَ کِلَّةٌ لِلْبَدَنِ مُحیطَةٌ بِه

و برای اثبات تجرّد روح بوجوهی استدلال گردیده:

۱ـ مسلم است نزد متخصصین در فنون طب و شناسائی اعضاء بدن وجثّه‌انسان که اجزاء این جرثومه و کالبد پس از گذشت زمان متدرجاً متبدّل وپیوسته درمَعرض زیاده و نقصان و سَمن و هِزال و با حرارت‌غریزیه و عوامل دیگر و تکرار نموّ و ذبول پس از مدت هشت سال بکلی اجزاءاولیه اُفول و تمام بدن متبدّل و عوض می‌شود ، ولکن هر مقدار بر عمر انسان بگذرد و این اعضاء متغیّر و متبدّل شود روح انسانی متبدّل نمی‌شود بلکه ممکن است‌اَقوی و مقام درکش بیشتر شود و هر مقدار سنّ انسان بالا رود بالضروره می داند همان کس‌است که در سنّ صِغَر و طفولیت بوده وروحش همان روح و نفسش همان نفس‌است .

و همواره خاطراتی از زمان صباوت در زمان شباب و در زمان شیخوخت اززمان‌صباوت و شباب برای او می باشد که حافظ و در بردارنده آنها نیست مگر همان روح مجرّد و نفس‌انسانی به وساطت جوارح و آلیّت اعضاء .

۲ـ انسان گاهی غافل از تمام اجزاء بدن خود می باشد و آن زمانی است که تمام همّت وی مصروف اَمر مهمی باشد و درهمان حال‌غافل ازذات ونفس‌وروح خود نیست‌به جهت اینکه در همان حال گاهی می‌گوید من گفتم یا خودم شنیدم چه می گفتی یا خودم تو را دیدم یا می خواهم یا می دانم ، و همه این تعبیرات اشاره به روح و ذات و نفس‌گوینده می‌باشد ، و البته آنچه را که انسان غافل از آن است (که اعضاء و جوارح است) غیر آن است که غافل از آن نیست (که روح و نفس‌انسانی باشد)

۳ـ انسان عالم بذات خود و غیر خود است ، و هر عالم‌بچیزی باید ذات آن شیئ (بنابر وجود ذهنی) و یا صورتش نزد وی حاضر باشد ، و جسم هر جزء و عضوی غائب از جزء دیگر و فاقد وی است ، پس تمام ذات جسم بهر خودش حاضر نیست ، بنابراین عالم به خود نیست ، واین

خلاف این است که هر انسان عالم بذات خود می باشد پس به این بیان ثابت می‌شود که انسان این اعضاء و جوارح نیست.

و به عبارت واضحتر ملاک و مناط ادراک حصول وحضورمدرک است بذاته یا بصورته نزد درک کننده، و هر آن کس که چیزی را درک می کندو علم باو برایش حاصل می‌شود وجدان ذات خود در ضمن ادراک آن شیء می نماید چه اینکه می‌داند و می فهمد که ذات وی درک آن مفهوم کلی یا جزئی خارجی را نموده، پس ادراک هر چیز ملازم با ادراک ذات خوداست چه ادراک ذات ملازم با حضور ذات بتمامها نزد ذات می باشد، وچنانچه نفس واجد مقام تجرد نبود بلکه امری بود مادّی و دارای اَبعاد و اِمتداد، ممتنع بود حضور تمام ذات نزد ذات، زیرا هر جزئی از اجزاء ممتدّات به مکان و محلی است غیر محل جزء دیگر، و هر جزئی غائب است از سایر اجزاء پس حضور ذات بتمامها برای ذات غیر ممکن می بود و علم ذات و ادراکش برای ذات امکان نداشت و این خلاف فرض است.

۴ـ هر جسمی ممکن است منقسم به دو قسمت شود که در یک قسمت نقش و رنگی باشد و در دیگری نباشد بلکه یک قسمت معدوم و دیگر قسمت باقی باشد، لکن نفس ممکن نیست دارای این نحو کثرت باشد که یک نفس و یک روح انسانی در آن واحد به چیزی عالِم و به همان جاهل باشد که نصفش عالم و نصفش جاهل باشد. وازیک چیز خائف و متنفّر و بهمان چیز راغب و متمایل باشد، واگرازمقوله اجسام بود به وضوح ممکن بود که صورتی علمی در نصف روح مرتسم و در نصف دیگر مرتسم نباشد، و همچنین نسبت به سائر صفات و عوارض نفسانیه.

۵ ـ اعراض و نقوش جسمانیه که وارد بر جسمی شوند تا آنها را ازاله ننمائید آن جسم نقش دیگری را قبول ننماید، و نفس انسانی هرقدر دارای علوم و معارف گردد امتناع از پذیرش و قبول علوم دیگر یا مراتبی دیگر از آن علم ندارد بلکه چه بسا قبولش برای نفس اسهل و استعدادش اقوی و درکش بهتر و بیشتر می‌شود.

۶ــ شبهه‌ٔ نیست که صور عقلیه و معانی کلیه مجرده عــــارض می‌شود برنفس انسانی و چنانچه نفس مجرد نبود هیچگاه ممکن نبــود که معروض و محل و مَقَرّ معانی مجرده و صور عقلیه گردد، چه اینکه لازم است تناسب و سنخیّت بین عارض و معروض و حالّ و مَحَلّ، و این وجه بسیــار معتبر و غیر قابل خدشه و وجیه عِنْدَ اَهْلِ الْخُبْرَةِ وَ النَّظر می باشد.

و از این بیانات در شرح حقیقت روح جواب از مسئله قـــدم و حدوث هم واضح گردید:

" نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى. وَ رَبَطْنَا عَلٰى قُلُوبِهِمْ اِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ اِلٰهاً لَقَدْ قُلْنَا اِذاً شَطَطاً. هٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِباً " ۳۵

چون ذکری از قصه اصحاب کهف شد، مناسب است اجمالــــی از تفصیل قصه بیان شود:

" کَهْف " بنابرآنچه نوشته اند غار و سوراخ وسیع و جایگــــاه و پناهگاه در کوه است.

" رَقیم " بعضی نوشته اند نام کوهی است که غار در او بوده، و بعضی دیگر نوشته اند نام قریه ای بوده که اصحاب کهف از آنجا خــارج شده اند، و بعضی گفته اند فعیل بمعنای مفعول است پس رقیم به معنـای مرقوم است و مراد از آن در آیه شریفه آن لوحی بوده که قصه‌اصحاب‌کهف برآن ترقیم و نقش شده است و بر درب غار نصب گردیده به تدبیر بعضی از اهل ایمان تا نشانی از آن جماعت باشد.

و اصحاب کهف جماعتی از جوانان با ایمان پاک‌دلی بودند که نور الوهیت و توحید در تمام سراسر وجود آنها تابیده و راه یافتــه، ودر

۳۵ــ سوره کهف آیات ۱۳ــ ۱۵

مملکتی که حکومت آن به دست مُلحِدی بوده زندگانی می کردند ، وهمواره از اظهار عقیده و ابراز یافتهِ فطرت خود از او در حذر بودند ، و برای نجات خود از شکنجه و ظلم و ستم آن پادشاه ظالم و مستبدّ کافر به‌درگاه خداوند متعال نالیده و استغاثه نموده ، و برای نجات از تحمیلات‌کفرآمیز و خلاصی از معاشرت با ظالمان و دستگاه شرک که مبادا احیاناً به کار های زشت و ناپسند آنها رضایت بدهند و یا نفهمیده امضاء نمایند به مقتضای حکم عقل به رجحان مهاجرت برای فرار از تحمّل ظلم یا تبلیغ حـــقّ (چنانچه سیره پیغمبران برآن جاری بوده) مهاجرت نمودند و از زادگاه و مقرّ و منزلشان مسافرت کردند و سر به بیابان گذارده و برای اینکـه از گزند اشرار و منافقین زمان و آن سرزمین محفوظ و بتوانند خداوند یگانه‌را آزادانه‌پرستش نمایند مبادرت به‌مهاجرت واز ترس آن دژخیمان درشکاف کوه مَأوٰی و منزل نمودند و به خداوند پناهنده شدند و خداوند آنان رابه نحو شگفت آور در کَنَف حمایت و ظِلّ عنایت خود حفظ نمود .

و بعضی را عقیده بر این است که این جماعت از ابناء ملوک روم و به مذهب نصرانیت بوده و درزمان فترت بین حضرت مسیح و حضــرت خاتم النبیّین و به عهد سلطنت دقیانوس که بت پرســت یا محوس بوده زندگی می کردند .

و بعضی دیگر گفته اند این واقعه قبل از بعثت حضرت عیســـی علی نبیّنا و آله و علیه السلام بوده است .

گفتار و مقاله این دسته از جوانان با ایمان و در یافتگان حقیقت این بوده که خداوند پروردگار ما همانا پدید آورنده جهان وجود و ما مثل سایر کائنات همه در کنار یکدیگر مخلوق و همانند سائر موجودات ارضیه و سماویه بقدرت کامله الهیه خلق و متکوّن شدیم و به حفظ و قوّه او باقی و موجودیم و سایر مخلوقات هم مانند ماینَد توان و قدرت خلّاقیت ندارند که یکی خالق و دیگری مخلوق او باشد ، بلی در مسیر عالم خلقت مراتبی

محقق که نزد اهل تحقیق مسلم و مبرهن است چه اینکه فیض وجود تا در مراتب عالیه و موجودات نوریه و عقول قادسه و ارواح لطیفه شریفه کروبیین و فرشتگان مامورین نظم عوالم علوی و سفلی وارد نگردد و ازآن عالم سیر ننماید بعالم اجسام و جسمانیات نازل نشود زیرا سنةالله براین جاری و بدیهت عقل حاکم به بطلان طفره است ، یعنی تا ملائکه مقربین به خلعت وجود مخلّع نگردند وآسمانها و فضا و هوا مخلوق نگردد بلاواسطه استعداد شمول فیض خلقت برای هویات نازله و هیولویات سافله نباشد ، مثلا اگر هوا نباشد آتش که یکی از عناصر مهمّه می باشد موجود نشود که آتش در خلاء و مکانی که هوا نیست وجود نیاید زیرا مادّه ای که منقلب با آتش می گردد هیولای هوا است که در صورت تمامیت فاعل ناریت متحقّق و نورانیت متحصّل می‌شود لذا چنانچه شعله برافروخته را در قعر چاهی که هوا ندارد ببرند فوراً خاموش می‌شود ، و نیز چنانچه هوا و نور نباشد از خاک و آب چیزی عمل نیاید و گیاهی نروید ، و ترکیب موجودات عالم ناسوت محتاج به تحقیق عناصر اربعه است با وضع و محاذات مخصوص ، پس عالم جسمانیات لیاقت سبقت در خلقت که اولین مخلوق جهان آفرینش شوند ندارد چنانچه کتابت و لفظ لیاقت و استعداد آن ندارد از نفس انسانی بلاواسطه صادر و در عالم خارج نازل گردد .زیراآنچه‌ازذات نفس فائض است همانا افکار مجرّده و تعقّلات است و پس از اینکه مطلبی در عالم اَصغر متصل یعنی عالم خیال انسانی وارد گردید استعداد آن پیدا می کند که در عالَم لفظ و کتابت درآید و بوسیله قوای ظاهره و حسّ سمع و بصر درک شود چه اینکه عالَم خیال مناسبتی از جهت داشتن مقدار و شکل (مناسب با عالَم خودش) با عالَم جسمانی دارد و از جهت تجرّد از ماده موافقتی با عالم روحانی دارد .

علیهذا سنّت اللّه یعنی قانون عالَم خلقت و اقتضای مراتب استعداد براین جاری است که فیض از مجاری عالیه و استعدادات قویّه

نوریه بگذرد و بمراحل نازله و منازل سافله برسد ، و لذا آن جوانان روشن ضمیر بعداز آنکه تصمیم اتّخاذ نمودند و خداوند قلبهای آنها را به تجلّیات غیبیه منوّر و محکم نمود در مقابل آن جمعیت غدّار ستمکار قیام نموده و گفتند پروردگار ما پروردگار موجودات بزرگتر و بالاتراز ما است و ماکسی را غیراز او نستائیم و اگر غیر از او کسی را به خدائی ستایش نمائیم گفتاری بس باطل و دور از حقیقت خواهد بود زیرا او است حقیقت وجود و تمام موجودات از افاضات او است و این مطلب قیاسش با خود آن است اماکسانی که خدایانی غیر آن حقیقت هستی محض برای خود اتّخاذ نمودند باید اِقامه حجّت نموده و برهان بیاورند و نخواهند توانست ، و اینها ظالمترین مخلوقاتند که نسبت به ساحت قدس الوهیّت جسارت ورزیده و دعوی بدون دلیل می نمایند .

۱۱
رسالهٔ:

سرمایه سعادت

این رساله ظاهرا در سال ۱۳۸۱ق نگاشته شده و تا سال ۱۳۸۹ پنج بار چاپ شده است. چاپ پنجم آن که در اختیار ما می‌باشد بحث‌معاد راهم دارد ولی چاپ های اول و دوم بحث معاد را نداشته و مختصر تر بوده است.

و این رساله به دستور مرحوم آیت اللّه حکیم رحمة الله علیه به عربی ترجمه و در عراق به نام اساس السعاده چاپ شده است البته این ترجمه از روی همان چاپ اول یا دوم آن بوده است.

و این چاپ ششم از روی چاپ پنجم که کاملتر است انجام شده است.

رساله سرمایه سعادت
در توحید و نبوت و امامت و معاد
بطور اختصار

بسم الله الرحمن الرحیم

توحیـــــد

پس از ستایش پروردگار یگانه، و درود بروان پاک پیمبران ستوده و جای نشینان برحقّشان "**احمد آشتیانی**" در بیان راه خداشناسی چنین تحریر نماید:

سهل ترین راه شناسائی آفریننده‌ٔ جهان، اندیشه نمـودن در "**آیات اَنفسیّه و آیات آفاقیّه**" است، و مراد از آیات انفسیه، علامتهـــا یعنی نشانه های دلالت کننده بر وجود پروردگار عالم است که عبارت است ازحکمتهای کاملهٔ بسیار و دقیقهای ثابتهٔ بی شمار در آفرینش وساختمان هر فردی از اقسام موجودات که نشانه های وجود و علم و قدرت خداوندی است.

و مقصود از آیات آفاقیه تفکر در ترتیب آفرینش انواع موجودات و نظام جملی [1] عالم جسمانی است که پس از غور [2] در حکمتها و دقائـــق

۱ـ کلی ۲ـ بررسی

حاصلهٔ در آفرینش افراد و انواع موجودات ، انسان عاقل با انصاف البته یقین و تصدیق می‌کند که موجودات عالم جسمانی را آفریننده‌وپروردگاری است موجودو عالم و قادر و صاحب جود و عطای دائم (و پا غیر عاقل منصف سخنی نیست ، سخن را روی با صاحبدلان است) .

در بیان اولین راه یعنی راه خداشناسی و استدلال به آیات انفسیه گوئیم سزاوار است انسانی تامل در نشانی های آفرینش در وجود خودنماید که‌مایهٔ ساختمان بدنش جوهرهٔ خاکی بوده که گیاهان ودرختان بوسیلهٔ ریشه های خود از زمین جذب نموده و رشد کرده و دانه ها و میوه ها از آن خاک جذب شده بعمل آمده و آن گیاهها و دانه ها ومیوه ها غذای حیوانات و انسان گردیده و حیوانات نیز غذای انسان شده ، و پس از گذشتن زمان کمی که آن غذاها در معده طَبخ و هَضم گشته و بواسطهٔ آلات مخصوصی از روده ها و رگهای باریکی که به آن روده ها پیوسته ، جوهرهٔ آن غذاها جذب می‌شود و بکبد میرسد ، و در کبد مبدّل بگلبول‌های [۳] قرمز وخون‌می‌شود ، و از کبد به رگی که اجوف صاعد و نازلش گویند بقلب و ریه روان گردیده و از قلب از مجرای رگی (که به لغت یونانی قوس آورطا گویند) و شریانات [۴] باعضاء و اجزاء بدن رسیده و غذای آنها می گردد ، و قسمتی هم بواسطهٔ قوّه مغیّره [۵] مبدّل بنطفه و منی شده وبه سبب قوهٔ شهوت و بوسیلهٔ آلت نسل در رحم قرار گرفته و در آن مکان تنگ‌و تاریک ، بچه صورتهای نیکو و عضوهای با فائده مخصوصی و قوه های لازمه درزندگانی وزیست بشر مرتب و مُشَکَّل می‌شود تا انسان تامّ‌الاعضائی شود که چنانچه یکی از آن اعضاء کسر و کم‌بود زندگانیش مختل می ماند ، از قبیل مخ و مغز سر و چشم و گوش و بینی و دهان و زبان و دندان و

۳ــ گویچه ۵ ــ تغییر دهنده

۴ــ رگهای حامل خون تصفیه شده در ریه

حلقوم و قلب و ریه و کبد و دست و پا و عضوهای دیگر و اقسام رگ های مقرّرهٔ مناسب با هر محلی از وریدها [۶] و شرائین و اعصاب مُجوَّفه و غیر مجوّفهٔ حسّ و حرکت ، علاوه بر فوائد و حکمتهائیکه در باطن آن عضو ها مقرّر و در آفرینش آنهاَ برقرار است .

آیا هیچ عاقل با انصافی احتمال عقلائی می دهد که این خلقت با حکمت و دقائق محیّر العقول را طبیعت بی شعور بی تدبیر بی اراده که در اجزاء غذاها بوده برقرار کرده باشد ؟

آیا چنانچه انسان یک مجسمهٔ بیروحی یا یک عمارت و ساختمان منظّمی را ببیند یا یک سطر خط مرتّبی نوشته بر کاغذی را ملاحظه نماید ، یقین نمی کند که سازندهٔ آن مجسمه و بنا کنندهٔ آن عمارت و نویسندهٔ آن سطر البته شخص موجود با علم با قدرت و اراده ای بوده ، با اینکه چه اندازه فرق و تفاوت است میان ایجاد انسان یا حیوانی با اعضای مخصوصه و قوای متناسبهٔ بآنها ، و ساختن یک مجسمهٔ بی روحی یا بنای یک عمارت خاکی یا نوشتن یک سطر خطی برکاغذی. چه خوش گفت:

میان ماه من تا ماه گردون   تفاوت از زمین تا آسمان است

و چنانچه نقاشی بخواهد تصویر صورت حیوانی یا نقش درختی یا گلی نماید چه اندازه قلم ها و رنگهای مختلف لازم دارد ؟ و بی حدّ ، بزرگ و با عظمت است قدرت شاملهٔ حضرت خداوندی که اقسام بدیعه و افراد بی نهایت از انواع حیوانات بَرّی و بحری و میوه ها و گلهای زیبا را با اَشکال بدیعه و اَلوان مختلفه بقلم قدرت و بدون حاجت به آلت نقشی و مداد و مایهٔ رنگی ایجاد می فرماید ، و بدبخت و بی بهرهٔ از سعادت و محروم از شرافت ، آدم صورتی است که فقط متوجّه بصورت اقسام مخلوقات است ، و چشم عقلش از شهود قلم قدرت بکلی محروم و بی نصیب است .

۶ــ رگهای ظاهره

از فریب نقش، نتوان خامهٔ نقاش، دید
ورنه بی شک صانع با قدرتی در کار هست

و در بیان دلیل دوم یعنی استدلال از طریق آیات آفاقیه گوئیم چنانچه انسان عاقل با انصافی تأمّل و اندیشه نماید (در ترتیب و نظام مجموع عالم جسمانی که تمام کلیات اجسام عالم از قبیل زمین و آب‌وهوا و آتش، در جسمیت مساویند ولیکن در طبیعت مختصهٔ به هریک اختلاف دارند ، چون هر کدام طبیعت مختصهٔ بخود و آثار مخصوصه ای دارند ، یک قسمت طبیعت زمین است و قسمتهای دیگر طبیعت آتش، و هوا و آب است ، و یک قسمت طبیعت کرات و اجسام آسمانی از قبیل ماه و خورشیدو ستارگان که برحسب تحقیقات و استکشافات جدید و روایت وارده‌ازحضرت علی بن ابیطالب امیرمؤمنان علیه السلام هریک از ستارگان شهری وبلدی باشند) [۷] به وجدان‌خود دریابد که این طبایع مختلفه مقتضای نفس، جسمیّت یعنی طبیعت امتداد جوهری مادّی [۸] که حقیقت یگانه است وهمهٔ اجسام درآن شرکت دارند نخواهند بود ، چون افراد طبیعت یگانه البته در لوازم و آثار آن طبیعت متّفق و مساویند ، نمی‌شود یک قطعهٔ آتش، سوزاننده باشد و قطعهٔ دیگری نسوزاند .

پس، چنانچه سبب اختلاف طبایع اجسام ، نفس، جسمیت موجوده‌در هریک بود و جسمیت فرضاً اقتضای طبیعت هوا یا طبیعت آب بودن‌می‌کرد تمام اجسام بایستی یا هوا باشند یا آب ، پس، سبب ، چیز دیگری است که غیر از جسم است و اجسام را بر وفق صلاح و باندازه ای که در عالم جسمانی لازم بوده ایجاد فرموده .

مثلاً تمام موجودات زمین محتاج بهوا هستند از این جهت هوا بیشتر از سایر عناصر است ، و بعداز آن زمین و آب می باشند ، وخورشید

۸ـ یعنی طول وعرض، وعمق جسمانی ۷ ـ سفینة‌البحار ۵۷۴/۱

بیش از یکی لزوم نداشته بلکه مضرّ بحال حیوانات و گیاهان و غیر آنها می‌بود ، چون موجب افناء مواد رطوبت می‌شد لذا یکی ایجادفرموده .

وچنانچه‌گفته‌شود ممکن‌است جسمی دارای طبیعت ممتازمخصوصی باشد و بواسطهٔ آن طبیعت مخصوص، مؤثّر و سبب وجود باقی اجسام عالم باشد .

جوابش این است که آن طبیعت مفروض مخصوص، یعنی طبیعت ممتازه از طبایع عنصریهٔ مشهوده از قبیل طبیعت آب یا هوا و خاک‌وآتش و طبایع فلکیه که معترض فرض نموده ، چنانچه مقتضای نفس جسمیت آن جسم دارای آن طبیعت مخصوص بوده ، همهٔ اجسام بایستی‌دارای مثل آن طبیعت باشند ، و چنانچه مقتضای نفس جسمیت نبوده پس بایدمستند بسببی[۹] باشد غیرجسم و جسمانی ، پس مبدء وجود عالم اجسام با این نظام موجود ، ذات مقدسی است که دارای علم و قدرت و اراده و منزه از صفات جسم و جسمانی‌است .

و پس از بیان طریق اثبات وجود مبداء و آفرینندهٔ جهان که‌آن ذاتی است عالم قادر حکیم و منزّه از لوازم و طواری[۱۰] جسم و جسمانی یعنی از قبیل محدودیت و احتیاج بمکان ، و غیبت از موجودی بواسطهٔ حجابی ، و یا بعد و دوری مکانی (چون بی اطلاعی و محروم ماندن از مشاهده و ادراک موجودی بقوای جسمانیه یا بواسطهٔ حجاب مانعی است‌و یا بسبب دوری مکانی است ، و اما پروردگار عالم که خالق ظاهر و باطن هرموجودی‌است ذره ای از ذرات موجودات ، غایب و پوشیده از اونیست) بیان دو مطلب در این مقام لازم است .

" **یکتا و یگانه بودن مبدء منزّه**" یعنی بی مثل و بی نظیربودن

۹ــ ناشی از سببی

۱۰ــ عوارض و توابع

مبداء منزه از صفات مخلوقات، و " **نبوّت** " یعنی لزوم بعث [11] شخصی که دارای اخلاق پسندیده و خوی‌های شایسته و منزه از کارهای زشت و دارای علوم و معارف لازمهٔ در مقام تعلیم و تکمیل بشر باشد.

مطلب اول : یعنی اثبات یگانه و بی‌مثل و بی نظیر بودن آفریننده عالم جسمانی موقوف بر تذکر به این مقدمه است که لفظ نور را که بر نور خورشید و چراغ می گویند بدین منظور است که خود بخود ظاهر وروشنند و چیزهای دیگر را از قبیل اجسام و الوان واَشکال که در حدّ خود تاریک و بی‌نورند ظاهر و روشن می کند، و این ظهور نور محسوس و اظهارش، فرع وجود و بتبع وجود است، و چنانچه موجود نباشد ذاتش ظهور ندارد تا چیز دیگر را ظاهر سازد، چنانچه سایر اقسام محسوسات ظهور آنها به جهت حواس ادراک کنندهٔ آنها که باصره و سامعه و شامّه و ذائقه و لامسه می باشد بوسیلهٔ وجود محسوسات آنهااست، مثلا صوتها چون موجود می‌شود به جهت گوشها یعنی قوهٔ سامعه ظاهر می گردد، طعم ها چون موجود می‌شود بجهت قوهٔ ذائقه ظاهر می‌شود، حرارت یا برودت [12] چون موجود می شود به جهت قوهٔ لامسه ظاهر می گردد، و بالجمله هرظهوری که نزد قوه ای از قوای حاسّه است به سبب وجود آن محسوس است.

و پس از این مقدمه گوئیم چنانچه نور محسوس دو قسم است " **بالذات** " مثل نور خورشید و چراغ، و " **بالعَرَض** " مثل اجسام تاریکی که بخورشید یا چراغ، ظاهر و روشن می‌شوند.

نورحقیقی که وجود است نیز دو قسم است : " **وجود بالذات** " یعنی وجودی که تابش وجودی نیست و بذات خود ثابت و برقرار است که مختص و منحصر بمبدء مقدّس و آفرینندهٔ عالم است، و " **وجود عارضی** "

۱۱ـ برانگیختن

۱۲ـ سردی

که تابش های نور آن مبدء مقدس و وجودات تمام مخلوقات است که همه ٔ آن وجودات عارضی است و فیض وجود حقیقی و تابش نور مبدء موجودات است و فیض مقدسش گویند .

و منتهی شدن هر عارضی بذاتی ، اختصاص به نور حسّی یا معنوی مثل نور وجود ندارد و در هر عارضی جاری است ، مثلا هر چیز شوری که شوری آن عارضی‌است منتهی به شور بالذات مثل نمک می شود ، و هر چه شیرینیش عارضی است منتهی به شیرینی بالذات مثل قند یا شکر یا شیره می‌شود .

و گذشته از صحّت و تمامیت استدلال بلزوم دور یا تسلسل برفرض منتهی نشدن هر امر و صفت عارضی بذاتی ، دلیل واضحش این است که تابع بدون متبوع محال است ، و چنانچه امر بالعَرَض منتهی به بالـــذات نگردد پس تابعی بدون متبوع خواهد بود و بدیهی است که اگر متبوعـــی نباشد تابع مصداقی نخواهد داشت ، و لازم آید چیزی که وجودش تابـــع وجود سببی است بدون آن سبب موجود باشد .

مثلاً اطاقی که تاریک است و روشنائیش موقوف بر تابش خورشید یا نور بخش دیگری است بدون نور بخشی روشن شود ، و یا کلماتی کـــه وجودشان موقوف بر وجود سخنگوئی و متکلّمی است بدون سخنگو موجـــود شود ، و چون تمام مخلوقات وجودشان تابع تابش فیض وجود از حضـــرت خداوند است البته بدون تابش فیض وجود موجود نشود ، پس تمـــــام مخلوقات کلمات الهیه باشند که صادر از قدرت الهی هستند و در قرآن مجید است : " بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ " ۱۳

و چون وجود حقیقی که حقیقت وجود و موجود بالذات است ، و بخود موجود است نه بتابش از وجودی ، پس وجود زائد بر ذات خود و

۱۳ــ سوره آل عمران آیه ۴۵

تعددی [۱۴] ندارد ، و دلیلش این است که تعدد افراد هر حقیقتی و ذاتی که غیر از وجود است به وجود عارض بر آن ذات است تا اینکه تعدد افراد هر لفظی مثل لفظ (الف) بتعدد وجود عارض بر آن است ، و چنانچه دو مرتبه موجود نشود دو الف نخواهد بود ، و حقیقت وجود چون وجـــود عارض ندارد و بذات خود موجود است تعدد پذیر نیست .

دلیل دیگر : تعدد هر حقیقتی باختلاط غیر آن حقیقت بـا آن حقیقت است ، مثل تعدد حقیقت افراد آب مثلا باختلاط با وجود و مکان و زمان و رنگ و طعم ، واگر غیر آن به آن مخلوط نشود تعدد ندارد ، و حقیقت وجود چون مقدم بر هرچه غیر وجود است می باشد (زیراهر چیز که غیر حقیقت وجود است به تابش از آن مبدء قیّوم که حقیقت‌وجوداست بُه تابش از آن مبدء قیوم که حقیقت وجود استُ موجود می شود و مخلوق او و اثر او می باشد ، پس در عرض وجود نیست بلکه در طول آن می باشد یعنی متاخر از آن است) پس فرض تعدد در حقیقت وجود ، فرض باطلـی است چون‌چیزی با آن مخلوط نخواهد شد .

دلیل دیگر : چون شخصیت هر چیزی که غیر وجود است‌بوجود است (یعنی امتیاز داشتن و قابل اشاره بودن به وجود عارض بر آن است‌و تا موجود نشود قابل اشاره نمی‌باشد) و تشخص حقیقت وجود به ذات آن است و وجود عارض ندارد ، پس شخص یگانه ای است که محیط به تمـــام موجودات و آفریننده‌ٔ آنها است ، و منحصر به یکی است و شخصیتـــش به ذات خودش هست پس واحد و یگانه است و غیر او هرچه موجود اســـت تابشهای آن نور حقیقی یگانه‌ٔ محیط بظاهر و باطن بکلیه موجودات است مثل احاطه‌ٔ علم به معلوم که محیط بظاهر و باطن معلوم است‌و مثل‌احاطه جسمی به جسم دیگری نیست که فقط محیط بظاهر آن است .

۱۴ــ زیاده از یک فرد

و ظاهر است هر عالِم به معلوماتی که صورتهای ذهنیه و خیالیه‌و عقلیه می باشد به تمام مظاهر و باطن آن صورتها احاطه دارد ، چون‌وجود آن صورتها به قدرت آن عالِم است ، و خداوند هم چون وجود تمـــــام موجودات به قدرت اوَ می باشد ، محیط بتمام ظاهر و باطن کلیه‌موجودات است .

یک چراغ است در این خانه و از پرتو وی
هر کجا می نگرم انجمنی ساختـــــه اند

نبـــوّت

مطلب دوم : و در اثبات نبوت گوئیم شکی نیست که‌خردمندان عالم در امور مهمهٔ اختیاریه بدون توقع نتیجهٔ عقلائیه ، اقدام ننمایند و انجام چنین امری را ترجیح بلامرجّح و ناشی از نقصان عقل می دانند ، و اقدام کننده بچنین امری را از زمرهٔ سفیهان و بیخردان می شمرند ، و خصوصاً چنانچه توقّع ترتّب مفاسد و مضّارّی را نیز برانجام آن‌امور داشته باشند .

پس آن مبدء منزّه و خالق حکیم که میزان عقل و این‌موهبت‌بزرگ را بخردمندان عطا فرموده (تا هر چیز را که از قبیل افعال یا اخلاق بوده باشد به این میزان قویم بسنجند و خوب را از بد و پسندیده را ازناپسند تمیز دهند و از ناپسند دوری نمایند) چگونه ممکن است برخلاف میـــزان عقل رفتار نماید و ذات مقدس خودرا در معرض ذم کلیهٔ خردمندان عالم قرار دهد ؟ پس منزه و مقدس است خالق حکیم از نسبت به چنین امــــر ناپسندی .

پس بطور ضرورت و یقین ، عقل مستقیم حاکم است که محال‌است این خلق عظیم و عالم جسمانی را (از زمین و آسمان و آنچه در این دواز

مخلوقات می باشد که مشتمل است بر اضداد بسیاری، و مستلزم ورود زحمات و صدمات بی‌شماری برعموم حیواناتی که طعمهٔ حیوانات دیگر یا انسان می باشند، و گرفتاری افراد انسان بانواع بلایا و امراض و فقر و فلاکت و بالاخره بصدمهٔ مرگ) حضرت خالق حکیم بدون نتیجهٔ مطلوبهٔ عقلائی خلقت فرموده باشد و همیشه این بلایا و زحمات برقرار باشد و حیوانات بی گناه و افراد انسان در تحت فشار ظلم و بلایا و صدمات باشند.

و بدیهی است که خالق حکیم منزه است از احتیاج به مخلوقات خود که برآنها ستم کند یا عداوت و دشمنی با مخلوقات‌خود داشته باشد با اینکه هر صانعی بمصنوع خود بلکه هر نویسنده ای به نوشتهٔ خود و همچنین هرباغبانی بدرخت یاگلی را که آبیاری کرده و پرورش داده‌علاقه دارد.

پس بحکم قطعی و ضروری‌عقل، آفریننده حکیم که برای تمام مخلوقاتش آنچه لازم بوده از قُوای و آلات و اعضاء و آسمان و زمین وآنچه در زیست و زندگانی عموم حیوانات و انسان لازم یا مفید بوده از انواع روئیدنی ها و حبوبات و میوه جات که مورد احتیاجند فراهم فرموده، نتیجهٔ مهمه ای منظور داشته که به پیمبران فرستادگان خود اعلام‌فرموده که به مخلوقات قابل فهم یعنی آدمیان صاحب قوهٔ عقل را ابلاغ کنند، و آن نتیجه، تکمیل افراد بشر است از جهت معارف و اعمال و اخلاق تا اینکه مناسب با فرشتگان و هم‌سنخ با آنان گردند و بالاخره منتقل به‌عالَم دیگری شوند که عالَم ملکوت می باشد و ارواح آنها با یک قالب‌های لطیفه مناسب با ارواح آنها باشد، و در آن عالم در نهایت رفاهیت و استفادهٔ از نعمتهای آن عالم بدون هیچ زحمت و ابتلاء به بلیّه، زیست و زندگانی نمایند، و از آن عالَم به عالم برتری انتقال یابند که عالَم قیامت کبری است و به مقامات عالیه و نعمتهای بسیار از هر قبیل که ابدی و همیشه

باقی است نائل شوند .

و البته آن پیمبران دلائل محکمه ای دارند که مقام نبوت ورسالت آنان را به طور وضوح اثبات می کند ، و واضح است که هدایت کننده باید قابلیت ارشاد و تکمیل و تعلیم کلیهٔ افراد بشر را داشته باشد و در هر عصری و زمانی بایست پیمبری یا وصی و جای‌نشین پیمبری باشد .

و پیمبر زمان ما تا زمان وقوع قیامت کبری ، دین و شریعتش (که مأمور به ابلاغ آن به خلق بوده) باقی است و ناسخی بهر آن نخواهد آمد ، و پس از رحلتش دوازده نفر امامان جای‌نشینان او باشند تا دستوراتش را بخلق برسانند ، و حجّت بر راستگوئیش در ادّعای رسالت از طرف خداوند عالم سه دلیل است :

اول : قرآن مجید که (گذشته از اشتمالش بر معارف و علوم مهمه و احکام و قوانین محکمه و اِخبار به وقایع آینده مثل فتح مکه و غلبهٔ اهل روم) از جهت فصاحت و بلاغتش از زمان نزولش تا کنون که متجاوز از یکهزار و سیصد و هشتاد سال است [۱۵] کسی قادر بر آوردن به مثل سوره‌ای از سوره های آن نشده ، و بهمین مطلب مکرر در قرآن مجید اعلام فرموده

بلی در اوائل بعثت و آغاز اظهار نبوتش تا زمانی که در مکهٔ معظمه ساکن بودند بواسطهٔ وجود یک عده مردمان جاهل بت پرست و دنیا خواهان با عصبیت از اقسام اذیتها به وجود مقدسش و مسلمین فرو گذار نمی شد ، و بانواع جلوگیریها از رواج دین و پیشرفت تبلیغاتش اقدام می شد که مردمان دیگر به خدمتش مشرف نشوند و به فیض استماع کلمات حکیمانه و مواعظ وافیه اش فائز نگردند ، وعلاوه نسبت سحر و جادو و جنون به آن عقل کل و مکمل بشر می دادند ، ولیکن پس از آنکه به مدینه نزول فرمود آن مزاحمت ها و جلوگیری‌ها نبود و اهل مدینه راغب بحضرتش شدند و

۱۵ـ تاریخ تالیف این رساله ۱۳۸۱ هجری قمری بوده است .

نصارای نجران با رئیسشان (اسقف) بخدمتشان آمدند و قبول جزیه‌کردند و از اطراف و اکناف عالم مردم به خدمتش مشرف شدند و به شهود معجزات و استفاده از بیانات رشیقه اش موفق گردیدند تا اینکه مردمان منصف بسیاری بدین اسلام مشرف شدند و از مسلمین لشگر انبوهی فراهم گردید و بجانب مکه مشرفه بجهت دعوت به اسلام رهسپار گردیدند واهل مکه عموماً تسلیم شدند و سورهٔ مبارکه "**اِذا جاءَ نَصْرُاللّهِ**" [۱۶] نازل شدو اِعلان به عفو عموم از جرائم سابقشان از ناحیه مبارکه آن حضرت صادر شد .

دوم . معجزات بسیاری که حضّار زمانش مشاهده نمودندودیگران خبر دادند و در کتب و تواریخ مضبوط است .

سوم . اخبار بقدوم مبارکش و بظهور حضرتش در کتابهای آسمانی پیمبران سابق چنانچه در موارد متعدده از کتاب انجیل برنابا و انجیل مطبوع لندن مسطور است .

در انجیل برنابا در فصل سی و نهم این عبارت است : پس‌چون آدم برخاست برقدمهای خود ، در هوا نوشته ای دید که مثل آفتاب می درخشید که نص عین او (**لااِلهَ اِلّا اللّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ**) بوده ، پس آنوقت آدم دهان خود بگشود و گفت شکر می کنم تو را ای پروردگارو خدای من ، زیرا که تو تفضّل نمودی پس آفریدی مرا ، لیکن زاری می‌کنم به سوی تو اینکه مرا آگاه سازی که معنای این کلمات (**محمّدٌ رَسُولُ اللّهِ**) چیست ، پس خدای جواب داد : مرحبا به تو ای بندهٔ من آدم ،وبدرستی که می گویم بتو که تو اول انسانی که آفریدم ترا ، واینکه‌تودیدی‌او را جز این نیست که او پسر تو است ، آنکه زود است به جهان بیاید بعد از این به سالهای فراوان ، و او زود است بشود فرستادهٔ من ، آنکه از برای او

۱۶ــ سوره ۱۱۰

آفریدم همهٔ چیزها را ، آنکه چون بیاید زود است نور بخشد جهان را ، آنکه روان او نهاده شده بود درجمال آسمانی شصت هزارسال پیش‌از آنکه می آفریدم چیزی را یعنی مخلوقات زمینی را [۱۷] و این بشارت به‌عبارات دیگر در هشت فصل دیگر مسطور است [۱۸]

ودرکتابی‌که ترجمهٔ کتب عهد عتیق و عهد جدید است‌ومشتمل بر اناجیل چهارگانه (انجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا) می باشد و مطبوع لندن است به این عبارت است :

اواخر باب (۲۲) از سفر پیدایش: بار دیگر فرشتهٔ خداوند به ابراهیم از آسمان ندا در داد و گفت‌خداوند می گوید به ذات خود قسم می خورم چونکه این کار را کردی و پسر یگانهٔ خودرا دریغ نداشتی‌هرآینه ترا برکت دهم و ذریت ترا کثیر سازم مانند ستارگان آسمان و مثل ریگ‌ها که برکنارهٔ دریا است و ذریت تو دروازه های دشمنان خود را متصرف خواهند شد و از ذریتهای تو جمیع امتهای زمین برکت خواهندیافت . [۱۹]

مؤلف گوید : مسلم و معلوم است که ذریهٔ حضرت‌ابراهیم (ع) که زیاد شده‌اند ساداتند که ذریهٔ‌حضرت محمدبن عبدالله (ص) می‌باشند و حضرت محمد (ص) از نسل و اولاد حضرت ابراهیم خلیل (ع) است ، چنانچه در قرآن نازل بر حضرت محمد (ص) به بسیاری ذریهٔ او خبر داده شده (در سورهٔ "**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَر فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَر ، إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَر**" [۲۰] یعنی ما بتو زیادی اولاد و ذریهٔ کثیر و بسیار داده ایم و

۱۷– به انجیل برنابا ترجمه سردار کابلی ص ۱۰۳ مراجعه شود

۱۸– فصل ۴۱و۸۲و ۹۷ و۱۱۲ و۱۶۳ و ۱۷۶ و ۱۹۱ و۲۰۶ این آدرس ها از کتاب نامه رهبران مؤلف نقل شد .

۱۹– ترجمه تورات فاضل خان ۳۶/۱

۲۰– سوره ۱۰۸

دشمنان تو که‌بنی امیه باشند بی نسل و بی عقب خواهند ماند) .

و تصرف دروازه های دشمن عبارت از فتوحات اسلام است ، و دور نیست که اشاره به ظهور حضرت خاتم الاولیاء وقائم آل محمد (ص) حضرت حجةّ بن الحسن العسکری (ع) باشد که موجب شمول نعمت اسلام هم بر تمام امّت های روی زمین خواهد شد .

و در آخر باب چهاردهم از انجیل یوحنا مسطور است : و الان قبل از وقوع بشما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید بعداز این بسیار با شما نخواهم گفت زیرا که رئیس این جهان می آید [۲۱] (تا اینجا کلام حضرت عیسی (ع) بود) .

و پیدا است که بعداز حضرت عیسی علیه السلام کسی که رئیس جهان باشد یعنی مبعوث بر تمام خلق و مطاع نسبت بتمام مردم باشدغیر از حضرت محمدبن عبدالله صلی‌الله علیه وآله شخص دیگری‌مبعوث‌نشده و پیغمبری نیامده .

و در اول باب شانزدهم چنین مرقوم است : و من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است زیرا اگرنروم تسلّی دهنده نزد شما نخواهد آمد ، اما اگر بروم اورا نزد شما می فرستم (و پس از کلامی چند اینطور مسطور است): و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لیکن الان طاقت تحمّل آنها را ندارید ولیکن چون او یعنی روح راستی آید ، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد ، زیرا که از خود تکلّم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از آموزنده به شما خبر خواهد داد (انتهی) [۲۲]

و پیدا است که آن روح و حقیقت صدق و راستی که پس‌از حضرت

۲۱ــ ترجمه عهد جدید فاضل خان ص ۲۲۷

۲۲ــ ترجمه عهد جدید ص ۲۳۰

عیسی (ع) آمده و حکم هر چیزی را بیان فرموده و به تمام راستی‌ها خلق را هدایت نموده و کلامش از وحی خداوند بوده فقط حضرت محمد خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه وآله می باشد چنانچه در حجة الوداع فرموده:

(اَیُّهَا النّاسُ اِنَّهُ وَاللّهِ ما مِنْ شَيءٍ یُقَرِّبُکُمْ اِلَی الْجَنَّةِ وَ یُباعِدُکُمْ مِنَ النّارِ اِلاّ وَ قَدْ أَمَرْتُکُمْ بِهِ ، وَ ما مِنْ شَيءٍ یُقَرِّبُکُمْ اِلَی النّارِ وَ یُباعِدُکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ اِلاّ وَ قَدْ نَهَیْتُکُمْ عَنْهُ) ۲۳

یعنی ای مردمان ، بدرستی و بطور تحقیق و قسم به خداوند ، نیست از چیزی که نزدیک کند شما را به سوی بهشت و دور کند شما را از آتش جهنم مگر اینکه امر نمودم شما را به آن چیز ، و نیست از چیزی که نزدیک نماید شمارا بسوی آتش جهنم و دور نماید شما را از بهشت مگر اینکه به تحقیق نهی کردم شما را از آن .

و نیز در قرآن مجید واقع است: **" وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی اِنْ هُوَ اِلاّ وَحْیٌ یُوحی "** ۲۴ و مفاد حدیث شریف و آیهٔ مبارکه همان است که حضرت عیسی علیه السلام در عبارات منقولهٔ از انجیل یوحنا فرموده .

و مؤلف این نامه گوید: مهمترین و عمده ترین چیزی که موجب انتظام امر دنیا و آخرت و وسیلهٔ نجات از گرفتاریها از هر قبیل باشد و جلوگیر از اقسام خیانتها و جنایت‌ها است دو مطلب است .

اول . اعتقاد کامل به خداوند که شخص متوجه باشد که ذات مقدّسش در تمام آنات از روز و شب ، عالِم به ظاهر و باطن هر مخلوقی است و از این جهت است که به تمام اجزاء حیوانات و انسان و درخت ها و کلیهٔ روئیدنیها غذا می رساند و آنها را رشد می‌دهد .

دوم . اعتقاد به عالم برزخ و قیامت کبری است که هرکس در این

۲۳ــ وسائل الشیعه ۱۲/ ۲۷

۲۴ــ سوره نجم آیه ۳و۴

دو عالم به پاداش افعال و اعمال خود (از خیر یا شرّی که بدون توبه از آن از دنیا رفته باشد) خواهد رسید.

امامت

و بعونه تعالی در مبحث امامت یعنی بطور اختصار تحریرمی شود بعداز اینکه به حکم قطعی عقلی و دلالت آیات بسیار قرآنیه، غرض عمده و مقصود مهم از برانگیختن پیمبران عظیم الشان، تعلیم و تکمیل وتربیت افرادی است که لیاقت و قابلیت تکامل و ترقّیات روحیه و اخلاقیه و عملیه را دارند که بطور تحقیق و از روی معرفت کامل و یقین خداشناس شوند و با اخلاص در مقام پرستش معبود حقیقی برآیند و به زینت علوم و اخلاق حسنه و خوی های پسندیده آراسته گردند و به رفتار و کردارهای شایسته عادت کنند و از بخل و حسد و کبر وکینه پاک باشند و با یکدیگر مساعدت و عاطفه و مواسات نمایند و نسبت به ضعیفان ترحّم و دستگیری کنندواهل بلاد مردمان صالح خیرخواه با شرافت و سعادتمند باشند و به خوبی زیست و زندگانی نمایند و پاکیزه طینتان از بدان ممتاز شوند و در آخرت با فرشتگان محشور باشند.

و البته این غرض مهم از خلقت بشر اختصاص به یک زمان معین ندارد و در هر زمانی ثابت است، و چون دین مبین اسلام هم تا قیامت باقی است چنانچه در قرآن مجید فرموده:" **وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ** " [۲۵] و کسی که طلب نماید غیر از اسلام دینی را پس هرگز از او قبول نخواهد شد و در عالم آخرت از زیان برانست.

و وجود مقدس حضرت محمد (ص) باقی نماند، پس باید اشخاصی

۲۵– سوره آل عمران آیه ۸۵

جای‌نشین او باشند و به نظیر کمالات او دارا باشند تا بتوانند آن غرض مهمی که تعلیم و تکمیل خلق و ترویج دین اسلام است عهده دار شوند و آن مقصود عالی به کوشش آنان حاصل شود ، و در حقیقت واسطهٔ عموم فیوضات میان خالق و خلق باشند و مرجع و پناه مخلوق باشند چنانچه این مطلب از سورهٔ مبارکهٔ قدر استفاده می‌شود آنجا که می فرماید: "تَنَزَّلُ الْمَلٰائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهٰا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ" [۲۶] یعنی شب قدر و تقدیر امورات که در تمام سال واقع می‌شود شب با عظمتی است که ثواب عبادت درآن شب بیشتر از ثواب عبادت و کارهای خیر در هزار ماه استوآن شبی است که ملائکه بسیار با روح که فرشتهٔ عظیم الشان و عظیم القدری است درآن شب از هر مقدّری که در تمام سال بفرمان الهی واقع خواهد شد از عالَم ملکوت نازل می‌شوند .

و البته مراد از نزول بهر مقدّری واقع ساختن آن مقدّر نیست چون مقدّرات در تمام سال در یک شب بمرتبهٔ وقوع نخواهد رسید ، پس مراد ،بیان‌آن مقدّرات و عرضه نمودن بر شخصی است که باید آن‌مقدّرات را بداند ، و چنین شخصی که ملائکه رحمت و روح اعظم در هر سال بر او نازل می گردند و تمام مقدّرات را براو عرضه می دارند البته افضل و اعلم از کلّ مخلوقین ولائق مقام جای‌نشینی‌از حضرت محمد (ص) می باشد ، و چون شب قدر باتفاق تمام امّت تا روز قیامت باقی است و نزول ملائکه هم بنص آیهٔ مبارکه از هر مقدّری درآن شب ثابت است پس وجود آن شخص هم که ملائکه براو نازل می‌شوند تا روز قیامت برقرار و محقّق است .

و نیز در قرآن مجید در سورهٔ تبارک فرموده :

" اَلَّذِی خَلَقَ الْمَوتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً " [۲۷] عالَم

۲۶- سوره ۹۷

۲۷- سوره ملک آیه ۲

آخرت را محل پاداش قرار دادیم و عالم دنیا را موقع عمل، تافرمانبران از سرکشان و گناهکاران ممتاز شوند و هرکس به پاداش عمل خود برسد، پس دستور دهنده و فرماندهی همیشه ثابت و باقی است که‌فرمان خداوند را بخلق برساند تا مطیع از سرکش ممتاز شود.

پس بهر عصری ولیّی قائم است   آزمایش تا قیامت دائم است

و واضح و بدیهی است که تعیین چنین کسی که اعلم و افضل از تمام افراد باشد و تمام دستورات اخلاقیه و احکام قرآن راآنطورکه‌حضرت محمد صلی الله علیه وآله می‌دانست بداند و منزه از هوا پرستی و ظلم و جهل به حکمی و خطا و نسیان دستوری باشد و دارای خوی های‌پسندیده شده‌تا متناسب با فرشتگان‌گردد وملائکه‌براو نازل و هم صحبت شوندازعهده بشری که ربط کاملی با خداوند ندارد خارج است، و فقط حضرت محمد (ص) به امر و اشارهٔ خداوند که عالم به ظاهر و باطن تمام افراد است می تواند جای نشین خود را که افضل از تمام‌خلق و کامل از تمام جهات‌و مطاع نسبت به تمام خلق باشد معیّن فرماید.

و درحقیقت، حضرت‌محمّد صلی الله علیه وآله وامام جای‌نشینش از جهت دانش به تمام احکام و دستورات خداوند و منزه بودن از جهل‌و اخلاق ناشایسته از قبیل ظلم و بخل و حسد و کبر و سایر خوی‌های‌ناپسند و خطا و غفلت‌و سهو فرقی ندارند (تا پیروی او پیروی از علم و یقین باشد چنانچه در قرآن کریم فرموده: "**وَلاٰتَقْفُ مٰالَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤٰادَ کُلُّ اُولٰئِکَ کٰانَ عَنْهُ مَسْئُولاً**" ۲۸ تابع غیر علم‌نباشید و عمل از روی گمان و غیر علم به هیچوجه مفید نیست، **اِنَّ الظَّنَّ لاٰ یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً**" ۲۹

۲۸– سوره اسراء آیه ۳۶

۲۹– سوره یونس آیه ۳۶ و نجم آیه ۲۸

همانطور که حضرت محمد (ص) چون هادی و معلّم و مربّی تمام افراد است باید از هر جهت کامل باشد تا بتواند در مقام تکمیل غیرخود برآید ، همچنین است امام و جای نشین او ، و همانطور که مردم عادی نمی‌توانند کسی را به پیمبری برقرار کنند همچنین از تعیین جانشین او عاجز و حق دخالتی ندارند چنانچه خداوند در قرآن مجید در ردّ کسانی که خیال کرده بودند که می‌شود مخلوق حق دخالتی در تعیین مکمل خلق از طرف خداوند داشته باشد سرزنش برآن مردم فرموده آنجا که می‌فرماید: " وَقَالُوا لَولاَ نُزِّلَ هٰذَاالْقُرْآن عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيم ، اَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّکَ؟ نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا " [۳۰] یعنی اگر قسمت نمودن رزق و معاش خلق را که امر محسوس و مورد ابتلاء خلق است به آنان واگذار کرده بودیم آنها عاجز از تقسیم نمودن رزق خود بودند چون صلاح هرکس را نمی دانستند که چه اندازه باید مرزوق باشد ، آیا این مردم جاهل به‌قابلیت و باطن و دانش و ملکات و خویهای خلق ، می‌توانند تعیین پیمبر و لائق مقام نبوت نمایند ؟ و با وجود وضوح این مطلب که‌خلق نمی‌توانند تعیین مکمل بشر بکنند مردم دو فرقه شدند .

گروهی یعنی سنیان اختیار نمودند که لازم نیست تعیین امام و جای‌نشین‌حضرت‌محمد (ص) ازطرف خداوند باشد ، هرکسی را که جماعتی معین نمودند او امام می‌شود ، برای اینکه حضرت محمد (ص) فرمود : امت من بر خطا اجتماع نمی نمایند ، [۳۱] یعنی هر وقت امّت من برمطلبی اتفاق نمودند آن مطلب صحیح است و خطا نیست ، پس افرادی در سقیفه بنی ساعده اجتماع نمودند و اتفاق بر بیعت با ابی بکر کردند و او را به ریاست و امامت انتخاب نمودند .

۳۰ـ سوره زخرف آیه ۳۱

۳۱ـ لَاتَجْتَمِعُ اُمَّتِی عَلَی الخَطٰاء

و واضح است که این استدلال باطل است به این جهت که اگر این حدیث صحیح باشد مراد این است که اگر تمام امت اتفاق بر امری نمایند چون امام در میان آنها می‌باشد برخطا نروند به واسطهٔ بودن امام در تمام امت، نه برای اتفاق هر جماعتی بر هر امری، وگرنه مردمانی که هر یک جایز الخطا هستند اجتماع آنان دلیل بر حقّیت مطلبی که اجتماع بر آن نموده اند نخواهد شد.

و اگر مقصود طوری بود که آنها می گویند باید هم خلافت حضرت علی (ع) برحق باشد و هم خلافت معاویه، بجهت اینکه مردم بر هریک از این دو امر اجتماع و اتفاق نمودند و بر ریاست خلفای جور نیز ازبنی اُمیّه و بنی عبّاس متفق شدند و چه اندازه افراد آنان ظالم و فاسق وجاهل بودند بالجمله بدیهی و واضح است که این کلام سنیان صحت ندارد و جانشین حضرت محمد (ص) بایستی اعلم و افضل از تمام امت و معلّم و مربّی کل باشد و تعیین چنین شخصی فقط به اِعلام خداوند خواهدبود.

و فرقهٔ دوم طایفهٔ دوازده امامی و گروه شیعه می باشند که چنانچه ذکر نمودیم امام و جای نشین حضرت محمد (ص) را افضل و اعلم از تمام امت و منزه از گناه و خطا و سهو و غفلت، و مزین به تمام خویهای پسندیده می‌دانند، و طریق تعیین امام راهم منحصر به اِعلام حضرت محمد (ص) از طرف خداوند متعال که عالِم به ظاهر و باطن تمام افراد مخلوقات است یا به ظهور معجزاتی از مدّعی امامت می‌دانند.

و در قرآن مجید هم در مواردی که ذکر بعث پیمبری یا خلیفه ای می‌شود خداوند تعیین آنرا اختصاص به خود داده چنانچه درباره حضرت آدم علیه السلام در خطاب به ملائکه فرموده: "**إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**"[۳۲] و در بارهٔ حضرت داوود می فرماید: **يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً**

۳۲- سوره بقره آیه ۳۰

فِی الْاَرْض " [۳۳] و درباره حضرت هارون و خطاب به حضرت موسی (ع) فرمود " سَنَشُدّ عَضُدَکَ بِاَخِیکَ " [۳۴]

و احادیث قطعیهٔ بسیار از حضرت محمد (ص) در بارهٔ ائمهٔ اطهار وارد است که در کتابهای سنیان نیز مذکور است از قبیل احادیث روز عید غدیر و حدیث منزلت و حدیث طائر [۳۵] و احادیث بسیار دیگرو حدیث مفصلی که شیخ سلیمان حنفی هم در کتاب " ینابیع المودّة " در باب شصت و هفتم نقل می نماید که حضرت محمد (ص) تمام امام هارا به اسم و نسب و لقب درآن حدیث معین فرموده (و در کتاب نامهٔ رهبران آن حدیث را نقل نمودیم) [۳۶]

و به‌واسطهٔ اطلاع عموم متشرّفین به محضر ائمه اطهار (ع) بر فضائل و مناقب آنان و شهود معجزاتشان ، مخالفین با مذهب شیعه هم انکار مراتب فضل و زهد و عبادت و صدور معجزات از آنان ننموده ، و از قبیل فخر رازی در " تفسیر کبیر ش و ابن ابی الحدید در " شرح نهج ـ البلاغه " و ملاعلی قوشچی در " شرح تجرید محقّق طوسی " و ملا جلال دوانی در رسالهٔ " نور الهدایه " [۳۷] و شیخ سلیمان حنفی در کتاب " ینابیع المودّة " ،اعتراف به فضائل و مناقب و صدور معجزات‌ازائمه‌اطهار نموده اند و مسلّم در نزد عموم از اهل‌علم از مسلمین است که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام چهار هزار نفرشاگردان

۳۳ــ سوره ص آیه ۲۶

۳۴ــ سوره قصص آیه ۳۵

۳۵ــ مقصود حدیث من‌کنت مولاه فهذا علیّ مولاه ، وحدیث انت منّی بمنزلة هارون من موسی ،وحدیث اللّهم ائتنی باحبّ خلقک الیک حتّی یاکل معی من‌هذا الطیر می باشد . ۳۶ــ نامه‌رهبران‌ص۳۴۲ چاپ سوم

۳۷ــ رساله‌نورالهدایه‌درکتاب‌زندگی‌جلال‌الدین‌دوانی چاپ شده‌است

از راویان احادیث و محدثین فاضل داشتند که چهار صد کتاب‌از‌تقریرات دروس آن دو امام‌در‌علوم مختلفه تالیف نمودند، و جوامع عظام یعنی کتب اربعهٔ معتبره نزد علماء شیعه استنساخ از آن کتب شده و احادیث بسیاری که ثبت در کتاب" بحار" مرحوم مجلسی و کتاب" وسائل" و کتاب" دعائم الاسلام" و" فقه الرضا" و" عیون اخبار الرضا" و سایر کتابهای احادیث است تمام آنها از افادات ائمه اثنا عشر منظم و مؤلف شده وهرکس درشرایط امامت اختیارمذهب امامیه یعنی شیعهٔ دوازده‌امامی را بنماید (یعنی در افضلیت و اعلمیت از تمام افراد امت و منزه بودن از گناه و سهو و خطا و نسیان و غفلت و نص بر امامت امام وقت از پیغمبر اکرم (ص) البته بایست اقتداء به ائمه اطهار نماید به جهت اینکه‌باتفاق تمام امت از شیعه وسنی، غیر از ائمه اثنا عشر کس دیگر واجد آن شرایط نیست (**وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ اِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيم**).

مؤلف‌گوید: بااینکه آنچه‌راجع به‌بیان مسلک گروه دوازده‌امامیان است ودراین نامه ذکر نمودیم، برای عاقل منصف، کافی در اثبات‌حقّیت و استحکام آن مذهب است، لیکن چنانچه ناظرین، بیان مشروح تری از این بیان بخواهند رجوع بنامهٔ رهبران که قبلاً تألیف نمودیم بنمایند.

معاد

يا اَيُّهَا النّاسُ اتَّقوا رَبَّكُمْ، اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَيْءٌ عَظيم ۳۸

معاد، عود و بازگشت ارواح است از قوالب مثالیه به ابدان عنصریه برای رسیدن به پاداش و کیفر کردار خود، چنانچه در قرآن‌کریم فرموده:" **وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلىٰ يَوْمَ يُبْعَثُون**" ۳۹ یعنی پس از رحلت از

۳۸– سوره حج آیه ۱
۳۹– سوره مومنون آیه ۱۰۰

دنیا ارواح افراد انسان به عالم برزخ روند و درآنجا باشند تا برای قیامت کبری برانگیخته شوند.

برزخ، عالم متوسط میان دنیا و قیامت است و مردم در آنجا با بدنهائی باشند که لطیف تر از بدنهای عالم دنیا است، و اخباری که از ائمه معصومین (ع) در این مورد رسیده حاکی است که بدن برزخی ازلحاظ شکل و قد و ظاهر آن چون بدن دنیوی است و این تشابه تا حدی است که اگر یکی از آنها را به‌بینی فورا بشناسی و بگوئی این فلان کس است که در دنیا بوده است.[۴۰]

و باز فرموده اند: **يَنْتَقِلُ اِلَى قالِبٍ كَقالِبِهِ فِي الدُّنْيا**[۴۱] یعنی روح انسانی در برزخ به پیکری منتقل شود که گوئی پیکر دنیائی او است و به همین مناسبت پیکر برزخی را بدن مثالی هم گفته اند زیرا نظیر ومانند بدن دنیوی است، و نیز به تعبیری دیگر پیکر برزخی مانند پیکرهائی است که انسان در خواب می بیند، چنانچه در حدیث آمده است: **اَلنَّومُ اَخُ الْمَوتِ**[۴۲] خواب برادر مرگ است.

قرآن کریم خواب و مرگ و جذب و بازگشت روح را در سوره (زمر) چنین بیان می کند: " **اَللّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوتِها، وَالَّتي لَمْ تَمُتْ في مَنامِها، فَيُمْسِكُ الَّتي قَضى عَلَيْهَا الْمَوتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرى اِلى اَجَلٍ مُسَمّىً** ..." [۴۳] یعنی خداوند در موقع مرگ، ارواح افراد انسان را جذب می فرماید و آنانکه نمرده اند در موقع خواب رفتن، ارواح آنانرا جذب می فرماید، آنگاه افرادی که مدت زندگانی آنها سپری شده در عالم برزخ

۴۰- تهذیب شیخ طوسی ۴۶۶/۱

۴۱- بحار ۲۷۲/۶

۴۲- جامع الصغیر ۳۳۳/۲

۴۳- سوره زمر آیه ۴۲

که در آسمان است نگاه می دارد و باقی را به ابدان خودشان رجوع می دهد چنانچه در قرآن مجید است **"وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ"** [۴۴] یعنی هرچه از ثواب و عقاب بشما وعده داده شده در آسمان است چنانچه از حدیث معراج هم معلوم می‌شود که بهشت و جهنم برزخی درآسمان است، پس معلوم است که ارواح فانی نمی‌شود و فقط منتقل به عالم دیگرمی‌شوند لیکن این بهشت و جهنم تا قیامت کبری باقی است و آن موقع مبدّل به بهشت و جهنم قیامت کبری می‌شود چنانچه در قرآن است: **"يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ..."** [۴۵] روزی که آسمانها و زمین مبدل خواهد شد به آسمان و زمینی که غیر از این آسمان و زمین است.

ودرآیهٔ مبارکه می فرماید: **"فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ"** [۴۶] یعنی آن ارواحی را که مرگ آنها رسیده از رجوع به دنیا نگاه می دارد نه اینکه آنها فانی و معدوم می‌شوند، و چون روح انسانی چنانچه در علوم حکمیه مبرهن و مسلم است و حقیر نیز در کتاب «نامهٔ رهبران» جمله ای از براهین را ذکر نموده ام مجرّد از ماده است نه از ماهیّت، پس فنا پذیر نخواهد بود چنانچه مولی‌الموالی حضرت علی بن ابیطالب (ع) فرموده: **(خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ وَإِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ)** [۴۷] خلق و پدیدار شدید برای باقی ماندن نه برای فانی شدن، نهایت امر این است که از خانه ای به خانهٔ دیگر منتقل خواهید شد، یعنی از دنیا به عالم آخرت نقل می‌شوید.

و در حدیث مأثور از حضرت خاتم (ص) است که فرمود: **"يَا بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ، اَلرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ قَوْمَهُ، وَاللَّهِ كَمَا تَنَامُونَ تَمُوتُونَ وَكَمَا**

۴۴ــ سوره ذاریات آیه ۲۲

۴۵ــ سوره ابراهیم آیه ۴۸

۴۶ــ سوره زمر آیه ۴۲

۴۷ــ بحار ۲۴۹/۶

تَسْتَيْقِظُونَ تُبْعَثُونَ ، وَ ما بَعْدَ الْمَوتِ اِلاّ الْجَنَّةُ اَوِ النارُ" ۴۸

ای طایفه و پسران عبدالمطلب ، پیش رو قومی به قوم خود،که او را انتخاب نمودند دروغ نمی‌گوید ، قسم بخداوند چنانچه می خوابید می‌میرید ، وچنانچه ازخواب بیدارمی‌شوید برای قیامت برانگیخته‌می‌شوید و بعداز مرگ یا بهشت خواهید رفت یا دوزخ .

و در قرآن کریم درباب قیامت‌کبری‌وبازگشت‌ارواح‌به‌ابدان میفرماید: "وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْاُولیٰ فَلَولا تَذَكَّرُونَ" ۴۹ یعنی شما ای مردم که اوضاع و احوال عالم دنیا را مشاهده نمودید و قیامت هم نظیر عالم دنیا است به وجهی ، چرا متذکر[نمی شوید] وپند نمیگیرید ؟

در دنیا مشاهده نمودید که افراد انسان و حیواناتی اصلاً وجود نداشت و معدوم صرف بوده و ما آنها را ایجاد نمودیم و به وجود آوردیم و همچنین مشاهده نمودید که افرادی مردند و خاک شدند و ثانیاً ازهمان خاکها نباتاتی به وجود آمدند و غذای انسان وحیوان شدند تانطفه‌وعلقه و مضغه و انسان یا حیوانی شدند ، باز آنها مردند و افراد دیگری به‌وجود آمدند ، چگونه تصدیق به عالَم قیامت و حشر اَموات نمی کنید ؟

بلی فرقی که‌هست عالَم دنیا عالَم تدریج و حصول موجودات به طور حرکت از مرتبه ای به مرتبهٔ دیگر است ، و تا انسانی به وجود آید مدت دور و درازی لازم است تا طیّ آن‌مراتب و تحوّلات نماید ، و تاخون در بدن حاصل نشود و روح بخاری حیوانی محقّق نگردد و در محلّ دماغ و قلب و کبد استعداد حاصل ننماید قابل حمل قوای نفس وتعلق نفس نخواهد بود .

ولی عالَم آخرت عالم دفعی و فوری است چنانچه درقرآن‌مجید

۴۸ـ بحار ۴۷/۷

۴۹ـ سوره واقعه آیه ۶۲

بیان می‌فرماید: " وَ مٰا خَلْقُکُمْ وَلابَعْثُکُمْ اِلّا کَنَفْسٍ واحِدَةٍ " ۵۰ یعنی آفرینش و ایجاد کل مخلوقات و برانگیختن تمام آنها بمنزلهٔ خلق و بعث یک فرد انسان است، و باز می فرماید: " وَ مٰا اَمْرُ السّاعَةِ اِلّا کَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوهُوَ اَقْرَب " ۵۱ نیست امر قیامت مگر مثل یک ملاحظه و به هم زدن چشم بلکه کمتر و نزدیک تر از آن است، و باز می فرماید: " وَ نُفِخَ فِي الصُّور فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ اِلّا مَن شاءَ اللّهُ ثُمَّ نُفِخَ فيه اُخْرىٰ فَاِذٰاهُمْ قِيامٌ يَنْظُرُون " ۵۲ و دمیده می‌شود در صور یا در صُوَر، پس بمیرند هرچه در زمین و آسمانهاست بجز آنکه خدا خواهد، باز بار دیگر در صوردمیده شود آن وقت تمام خلق برخیزند و نظر می کنند.

و ابدان در آن عالَم بطوری باشند که در تعلق ارواح حاجتی بخون وبخارات آن نیست، چنانچه در دنیا اگر شخصی بخواهد صدچراغ نفتی مثلا روشن نماید البته زمان با وسعتی می خواهد تا آن چراغها را فتیله گذارد و نفت بریزد و بتدریج روشن کند، و اگر بخواهد صد چراغ کهربائی و برقی را روشن کند درآنی تماماً روشن می‌شوند بدون وسیله فتیله و نفت یا روغن دیگر.

مثل علاقه ارواح در قیامت کبری به ابدان، مثل روشن کردن چراغ برق است، و مثل علاقهٔ ارواح به پیکرهای جسمی در این عالم مثل روشن کردن چراغ نفتی است که محتاج به مادّه مخصوصه و انقضاء زمان ممتدّی است.

و ابدان آن عالم به طوری به قدرت الهیه مخلوقند که در علاقه روح حاجتی به وساطت روح حیوانی ندارد، این حاجت مختصّ به این

۵۰ــ سوره لقمان آیه ۲۸

۵۱ ــ سوره نحل آیه ۷۷

۵۲ــ سوره زمر آیه ۶۸

عالم است، عالم که تبدل یابد احکام عالم هم مختلف خواهد بود، واز جهت عدم توجه به این نکته است که حکیمی در کتاب خود می‌گوید: [۵۳] چگونه روح انسانی تعلّق به بدن خاک شده می گیرد؟ جوابش این‌است‌اولاً همانطور که خودش در اثبات تعلیمیات و عالم مقداری و صُوَر بلا مادّه در جواب شیخ الرئیس که قائل به تلازم صورت با ماده است می گوید عالم‌که مختلف شد احکام عالمین مختلفین هم مختلف می‌شود و آن تلازم را شما فقط درعالم مادّیات اثبات‌نموده‌اید نه مطلقاً در هر عالمی‌که‌صورت‌باشد.

از علاقه ارواح به ابدان در عالم قیامت کبری می گوئیم: عالم قیامت و خصوصیات آن ابدان ممکن است از جهت لطافت طوری باشد که حاجت بوسیلهٔ روح بخاری نباشد، و ثانیاً خداوندی که قادر بر خلقت ابدان از خاک می‌باشد (چنانچه درقرآن مجید فرموده: **"وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ"** [۵۴] جوهرهٔ خاکی را که نباتات به ریشه های خود از زمین جذب نمودند و به تحوّلاتی از نطفه به علقه و مضغه مبدل‌تا اینکه انسان شد) البته قادر بر ایجاد خون و روح حیوانی هم در آن ابدان‌خواهد بود، و این افراد غیر محدود از حیوانات که به طور تولّد و تکوّن از خاک‌آفریده می‌شوند از قبیل حشرات الارض و موش و مار و غیر آنها که دارای تمام قوای حیوانیه هستند و فقط قوّهٔ ناطقه ندارند چگونه مخلوق شده اند، و جمله ای هم هستند که آناً و دفعتاً تکوین می‌شوند.

بالجمله قدرت مطلقهٔ الهیه را نباید محدود نمود، و چنانچه مخلوقی در عالمی به اَسباب و وسائل مخصوصه ای شد نباید حکم نمودکه در هر عالمی بایستی به همان اَسباب و وسائل موجود شود، و خصوصاً با اختراعات عجیبه که در این اَعصار شایع و واقع شده، اموری راکه انبیاء

۵۳ــ به اسفار ۲۰۶/۹ مراجعه شود

۵۴ــ سوره مومنون آیه ۱۲

عظام خبر قطعی از آنها داده و کیفیّت وقوع آنرا نمی دانیم نبایداستبعاد و یا انکار نمائیم .

و آن عالم ، عالم حیات و عالم پیدایش و ظهور هر مخفی و کامنی است ودر قرآن مجید است که فرموده:" **وَ قٰالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنٰا ؟ قٰالُوا اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِی اَنْطَقَ كُلَّ شَیءٍ** " ۵۵ یعنی اهل عالم قیامت که پوست های ابدان آنها شهادت به اعمال آنان می‌دهند به پوست های بدن خود می گویند شما چرا شهادت به کارهای بد ما می دهید؟ جواب می گویند که گویا فرمود مارا خداوندی که در این عالم هر چیز را گویا فرمود .

و نیز در قرآن کریم فرموده:" **وَ مٰا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ اَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلاٰاَبْصٰارُكُمْ وَلاٰجُلُودُكُمْ ، وَلٰكِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللّٰهَ لاٰيَعْلَمُ كَثِيراً مِمّٰا تَعْمَلُونَ ،وَ ذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ اَرْدٰيكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخٰاسِرِينَ** " ۵۶

یعنی شما نمی توانستید در موقع به جای آوردن اعمال بد ، از گوشها و چشمها و پوست‌های بدن خودتان پنهان شوید که امروز بکارهای زشت شما گواهی ندهند ، ولیکن گمان نمودید که خداوند از بیشترکارهای شما بی‌خبر است و این بود گمان باطل شما که بخدای خود بردیدکه پست کرد شمارا و صبح کردید و شدید از زیان بران .

و در قیامت ، بواطن و ملکات هر کس به صورت مناسب به او ظاهر گردد به طوریکه صاحب آن خلق بدهم به آن صورت مصوّر شود ، چنانچه در حدیث است :" **وَ يُحْشَرُ بَعْضُ النّٰاسِ عَلٰی صُوَرٍ يَحْسُنُ عِنْدَهُمُ الْقِرَدَةُ وَالْخَنٰازِير** " ۵۷ یعنی بعضی از مردم محشور شود به صورتهائی که نیکو نماید درمقابل صورت های آنان صورت هائیکه نیکو نماید در مقابل

۵۵– سوره فصلت آیه ۲۱

۵۶– سوره فصلت آیه ۲۲

۵۷– اسفار ۲۲۷/۹ و۱۶۵

صورتهای آنان صورتهای میمونها و خوکها.

ای دریده پوستین یوسفـــان　　گرگ برخیزی از این خواب گـران

و مَثَل عالَم آخرت نسبت به دنیا نظیر حال بهار است نسبت به زمستان، و همانطور که درختان در زمستان بدون برگ و میوه باشند ودر بهار تمام آنچه کامِن در درختان‌است ظاهر می‌شود از برگ و شاخه هـا و گل‌ها و میوه جات، همچنین در قیامت کبری یک طور وجودی بر تمـــام موجودات فائض می‌شود که تمامی اَسرار و ملکات ظاهر می شود و تمـــام اَعمالی که در دنیا انجام شده است در کتابی که ملازم با صاحـــب آن اَعمال است مرسوم می گردد " **وَ کُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ کِتاباً یَلْقیهُ مَنْشُوراً** " ۵۸ و هر انسانی را الزام می نمائیـــم اعمال اورا بگردن خودش، یعنی اعمالی را که در دنیا به جای آورده و گمان می کرد معدوم شده و پریده و رفته، و در روز قیامت در کتاب مفصّلی همهٔ آن اعمال را مشاهده می نماید به طوری که نتواند انکار آنها نماید، و چنانچه در این عالم به چشم بصیرت و دل ملاحظه شود اعمال‌شهادت بر باطن ها و ذات ها خواهد داد.

پس همین جا دست و پایت در گزند　　بر ضمیر تو گواهی می دهنـــد
نفس تو هردم برآرد صد شـــرار　　که ببینیدم منم اَصحـــاب نـار
جزو نارم سوی کلّ خـــود روم　　من‌نه نورم تا سوی جنّت شـــوم

اَعاذَنا اللّهُ مِنْ زَلّاتِ
اَقْدامِنا عَنْ طَریقِ الْحَقِّ وَ مِنْ
شُرُورِ اَنْفُسِنا وَ اَعْمالِنا، وَ وَفَّقَنالِما وَفَّقَ
لَهُ عِبادَهُ الصّالِحینَ بِمحمّد و آلِه الطّاهریـن،
صلوات اللّه علیهم اجمعین‌والحمد للّه ربّ العالمین

---

۵۸ ــ سوره اسراء آیه ۱۳

[illegible]

۱۲
رسالۂ:

کلمہ طَیّبہ

این رساله را مؤلّف در سال ۱۳۵۲
هـ ق نگاشته و درسال ۱۳۵۳ هـ ق چـاپ
سنگی شده و درسال ۱۳۳۶ شمسی نیزچاپ
حروفی شده و این چاپ سوّم آن است.

رساله کلمه طیّبه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدللّه الذی لاشریک له فی ازلیّته و لاشبیه له فی عظمته ربّ العالمین و مالک یوم الدین والصلوة علی اشرف بریّته و سیّد انبیائه ورسله سلطان الموحّدین وخاتم النبیّین محمّد (ص) و آله الغرّ المیامین الطیّبین الطاهرین و اللعنة علی اعدائهم اجمعین

و بعد خادم الفقراء احمدبن محمد حسن الآشتیانی باشارهٔ جمعی از دوستان تجدید مذاکراتی در اصل توحید نموده و اندیشه کردم که رسم دراوراق هم ممکن است اشخاصی را به توفیق ربّانی بهره بخشد لذا فهرست بیانات را در ضمن مقدمه و فصولی چند مرسوم داشت و بکلمه طیّبه موسوم نمود.

مقدمــــه

از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در کافی روایت فرموده: **"اوّلُ الدیانة معرفتهُ وَ کمالُ معرفته توحیدهُ وَ کمالُ توحیده نفیُ الصفاتِ عنهُ بشهادة کلّ صفة انّها غیرُ الموصوفِ"** ۱

یعنی نخستین چیزیکه در تدیّن بدین لازم و اصل و عمده در دین‌داری است شناسائی خداوند است که اگر خدا را نشناسد درصدد شناسائی پیغمبران و اوصیاء آنها بر نیاید و به صحت گفتار و دستور های

۱ــ کافی ۱/۱۴۰ جمله اول این‌چنین است اول‌الدیانة به معرفته.

آنها پی نبرد و قسمتی از عمر خودرا در طریق معارف دینیه صرف ننموده و به دین‌داری نپردازد .

و شناسائی خداوند سه قسم متصوّر است :

قسمی که بطور اجمال و سربسته بداند عالم را خالقی و پدید آورنده ای هست و اگرچه پدید آورنده را یگانه و یکتا نداند ومتوجه‌نباشد که آیا صفاتی زائد بر ذات دارد یا کمالاتش عین ذات ویند . این عارف بخداوند چون توحید را ندانسته معرفتش ناقص است و مثل این است که کسی مالک تمام خانه ای است دیگری مالکیّت وی را بداند لکن‌نداند مالک تمام است یا سهمی، پس چون شمول مالکیّت اورا ندانسته معرفت کامل به مالکیّتش ندارد .

قسم دوم این است که مؤثّر در کلیه عالم را یکتا و یگانه داند لکن آن مؤثر را دارای صفات یا عوارضی بداند که غیر ذات مقدسش‌باشند و صاحب این قسم از معرفت خودرا خداشناس دانسته لکن به دقّت که بنگرد مؤثر در کلّیه عالم را مخلوقی فرض نموده مرکّب از ذاتی و صفاتی‌که رنگ آن ذات و تابع آنند و همچو دانسته که همان قدیم و ازلی بودن ذاتی که صفاتش علاوه و عارض آن ذات است ممیّز آن ذات از مخلوقات است و آن عقیده کافی درخداشناسی و توحید است .

قسم سوم اینکه ذات مقدس خداوند را ساده از عوارض وخالص و منزّه از صفات زائده و حالات مغائره با ذات وی داند و حیات و علم و قدرت و هرچه از صفات جمال است در حقیقت و واقع عین ذات‌خداوندی داند اگرچه بلفظ و معنی غیر ذاتند و توحید کامل همین است .

و در قسم دوم مفاسد چندی است که از آن جمله قول به تعدد قدیمهائی است که هریک مرکّب باشند از جهت اشتراک با غیر و جهت امتیاز از وی و از جهت وجود و ماهیّت و هر مرکّبی ممکن الوجود است‌وهر صاحب ماهیّتی در وجود محتاج است .

و دیگر خالی بودن دهنده هر کمال و جمالی است در مرتبه‌ذات خود از کلّیه کمالات، و دهنده هر کمالی لازم است مرتبه عالیه آن کمال را دارا باشد تا نمونه آن را به غیر ببخشد مثل آتش که وجود حرارت از آثار و نمونه آن است .

و ضابطه این است اگر سبب خود محدود بود اثرش در وجود و حدّ وجود مناسب سبب است و اگر بی حدّ است اثر در وجود مناسب سبب است و حدّش ماهیتی است که قبل از وجود عینی محدود به وجود علمی نامحدود معلوم بوده و آیات قرآنیه مشیره به مطالب مزبوره بسیار است .

" شَهِدَ اللّهُ اَنَّهُ لااِلٰهَ اِلّا هُوَ " [2] الوهیت ذات شهادت بر وحدانیت به لسان ذات می دهد که الوهیت عقلاً با وحدانیّت و اَحدیّت توأم، و انفکاک از آن نپذیرد و ترکیب و کثرت با امکان

"اِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ اِلّا آتِی الرَّحْمٰنِ عَبْداً " [3]

واجب‌الوجود بالذات آن‌ذات مقدسی است که وجود هرموجودی بدادِ وی و از فیوضات او باشد و گرنه محدود و ناقص باشد " وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُوم " [4] معطی کمال فاقد اصل آن کمال نباشد

" اَوَلَمْ يَروا اَنَّ اللّهَ الَّذی خَلَقَهُمْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً " [5] در اَشَدّ واضعف البته‌مناسبتی بوجهی لازم‌است لکن مناسبت اشدّ و اضعف‌درخالق و مخلوق مناسبت اثر و نمایش با مؤثر و اصل است نه تناسب در ذات و حقیقت چنانچه در فصل پنجم مبیّن است .

۲ـ سوره آل عمران آیه ۱۸

۳ـ سوره مریم آیه ۹۳

۴ـ سوره حجر آیه ۲۱

۵ ـ سوره فصلت آیه ۱۵

" قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلٰى شٰاكِلَتِهِ " [۶] سبب که محدود نیست فیضش نیز محدودنبود مگر حدودی که لازمه مراتب تنزلات فیض و برطبق‌وجود علمی است .

فصل اول

چون واضح شد که اولین معرفت لازمه در دیانت خداشناسی‌است پس گوئیم برهان بروجود مؤثر قدیم و پدید آورنده عالم بسیار است و در این رساله وجیزه شش دلیل درج می‌شود .

اول : برهانی است که در قرآن مجید اشاره به آن فرموده : "**هَلْ اَتٰى عَلَى الْاِنْسٰانِ حينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً اِنّا خَلَقْنَا الْاِنْسٰانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشٰاجٍ نَبْتَليهِ فَجَعَلْنٰاهُ سَميعاً بَصيراً**" [۷]

و از اهل بیت‌عصمت (ع) نیز در جواب سئوال از اثبات‌مبدء رسیده : "**اِنَّكَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَ تَعْلَمُ اَنَّكَ لَمْ تُكَوِّنْ نَفْسَكَ وَ ماكَوَّنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلُكَ**" [۸]

و بیانش این است : هرانسان با شعوری به بداهت می داند وجودش حادث است و از قرائن قطعیه و آثار گذشتگان یقین‌دارد‌روزگاری پیش از وجود وی گذشته که در آن روزگار از وی نام و نشانی نبوده‌یعنی‌هر انسان با شعوری به وجدان خود می داند که بدنش به خصوصیت بدنی با قوه و روح انسانی وی نبوده اگرچه ماده ای که بدنش از آن متکوّن‌شده‌سابق بروجودش بوده و چون آنچه خود نیست اثرهم البته ندارد که اثر نمایش مؤثّر و وجودش تابع و بعَرَض وجود مؤثّر است پس محتاج بوجود دهنده‌بود

۶ــ سوره اسراء آیه ۸۴

۷ــ سوره دهر آیه ۱و۲

۸ــ توحید صدوق ص ۲۹۳ چاپ غفاری بامختصر اختلاف لفظی

و چون عجز مخلوق از پدید کردن ترکیب انسانی یا ترکیب سایر اقسام موجودات تکوینیه جوهریه یا عرضیه عالَم بالضروره معلوم است وپیدااست که سنخ کار ایجاد موجودات تکوینیه عالم غیر از سنخ کار مخلوق وبشراست که آن مرکّبات صناعیهَ است مثل سنخ ترکیب کلام قرآنی که پیدا است غیر از سنخ کلام مخلوق و خارج از عهده بشر است .

پس پدید کننده انسان خداوند قادر است که پدید کننده همه ٔ موجودات تکوینیه عالَم است .

و دلیل بر اینکه غیر انسان نیز از اجزاء عالم محتاج به خالقی است منزه از عالم جسم و جسمانی اگرچه فرضاً راهی بحدوث وجود آن جمله از اجزاء در نظر نباشد این است که تمامت اجسام آسمانیو زمینی در جسم بودن شریکند پس مخصوص بودن هریک به طبیعتی و مقداری و صفاتی و اَعراض و اَشکالی و آثاری و مکانی از جهت همان‌حسم بودن که همگی‌درآن‌شریکند یالوازم جسمیت نباشد وگرنه جملگی در طبایع و صفات و آثار مساوی بودند . پس از جهت تأثیر ذاتی دیگر است که از این‌احسام جدا باشد اگر آن مؤثّر هم جسمی باشد سخن در اختصاص به‌مؤثّریّت در سایر اجسام و جسمانیات جاری و عائد است . پس البته بایستی مؤثّر در وجود عالَم غیر جسم و جسمانی باشد و در وجود محتاج بغیر نباشد وگرنه مؤثّر در کلّ،آن غیر بی نیاز خواهد بود .

اگر آن مؤثر تاثیرش از روی علم و اراده نبودی این نظم‌وترتیب با حِکَم و مصالح را فراهم ننمودی . پس به ضرورت آن مؤثرپدیدآورنده‌ای است با علم و اراده و قدرت که هر طبیعتی را پدید فرموده و جسم هارابه تبعیت طبایع فراهم و پدید نموده و بطوری که در نظام کلّ عالَم‌لازم‌بوده که منظور اولی هر صانع و مصوّری صورت است که منشاء آثار است و مادّه تابع است پس شبهه اختصاصات نیز برطرف گردد .

دلیل دوم : هر انسان با شعوری بنائی را بیند بضرورت حاکم

است آن بنا را بنّائی بوده و کسی که آن بنا را به خودی خود فراهم داند سفیهش خوانند .

اگر از آن انسان خردمند سئوال نمایند به چه سبب می گوئی بنا را البته کسی ساخته خواهد گفت از این جهت که اجزاء هر بنائی را تا به ترتیب معیّن منظوری مرتّب ننمایندآن بنای با ترتیب فراهم نگرددبایستی بتدریج کارکنان بنّا گل و آجر و گچ و غیر آنها را آنچه در بنائی لازم است به وی رسانیده پس بنّا برحسب صورت مفیدی که تخیل نموده آن اجزاء را برهم قرار دهد تا به صورت مطبوع منظور مصوّر شود وگرنه آن اجزاء بی‌شعور درآن محل مجتمع نگردیده و به آن ترتیب منظّم نشوند . وبه همین سبب چنانچه یک آجری را خارج از ترتیب لازم بگذارد چنانچه اصلاحش ننماید بهمان بی ترتیبی ،وبد وضعی باقی خواهد ماند و سبب همان است که از خود وضعی و ترتیبی را اختیار ننموده به هر وضعی که بر قرارش نمودند بی اختیار بهمان وضع باقی خواهد بود .

پس گوئیم بهمان سببی که هر صاحب شعوری در بناء عمارات و سازش هر صنعتی و مرکّبی بآن سبب معتقد به‌بنّائی و سازنده‌ٔ گشته و مخالف آن عقیده خودرا سفیه داند در بناءپیکره اجزاء عالم کبیربایستی عقیده مند به صانع و خالق گردد مثلا اجزاء پیکره درختان ویاهرحیوانی البته از خود شعور به این‌ترتیب با فوائد و مصالح و نظام لازم در وجود درخت یا حیوان نداشته و حرکت و نموّ هر بذری از دو طرف متخالف یعنی از طرف ریشه در ظلمت زمین و شاخه در نور هوا و قرار یافتن هر جزوی از اَصلِه*یا شاخ و برگ و میوه و گل یا اجزاء و اعضاء بدن حیوانی چون چشم و گوش و بینی و دهان در مواقع مخصوصه که مشتمل بر این مصالح معلومه و نظام محکم است و اشکال معیّنه که هر فایده را لازم است

---

* اَصلِه= ریشه ، تنه

مثل شکل پای بجهت قرار یافتن بدن بروی آن و دست با انگشتان و با مفاصل مخصوصه بجهت خاصیت اعمال لازمه در معاش و صناعات و دهان با دندانهای منظم بجهت زینت و نیکوئی سخن و غذاخوردن و سایر حکم و مصالحی که در اعضاء ظاهره و اجزاء دقیقه و اعضاء باطنه در موقع تشریح کلیه ابدان حیوانات معلوم است و بیرون از شمار است حتی اینکه انسان را قادر بر دو قسم تکلّم فرموده بصوت جهری و خفی که گاهی به تکلم سرّی و نجوی کاملاً محتاج است البته از تصورات و قدرت و تنظیمات دوات آن اجزاء و اعضاء نبوده و آنها را شعوری باین نظام بدیع محیّر العقول نیست پس به ضرورت سببی خارج از این موجودات و پدید کننده با علم و اراده و قدرت کامله غیر جسم و جسمانی و بی نیاز از غیر در وجود هست که این جمله را با نظام تمام بر قرار داشته .

دیده بصیرت که شهود تجلّیات متنوعه را از جهت ربط به صانع یکتا نماید کمیاب است (ورنه در این گنبد مینا یکی در کار هست)

س ـ گاهی اَشکالی بدیع دیده می شود که بخودی خود فراهم شده مثل اَشکال شجری که از بقیه بخاراتی بصفحه اَملسی چون شیشه سنگی حادث می شود .

ج ـ هیچ چیزی بخودی خود حادث نشود و این حکم قطعی عقل است که نابود چیزی نیست تا خودرا خود کند و در مورد سؤال چون هوا بخارات را جذب می کند و آن جذب بتدریج واقع می شود هجوم هوا بر جذب بخارات بخارات را متفرق نموده و دسته دسته کرده در بعضی از مواقع بخارات متراکم و غلیظ شده و دیرتر مجذوب می شود پس شکل شجری می نماید و همین هوا از آلات و کارکنان عالم غیب و از ظهورات قدرت مطلقه و مسخّر در تحت سلطنت ازلیه است چنانچه هر قوه و هر طبیعتی که ثابت در ماده و محلی است مسخّر در تحت امر تکوینی الهی است .

دلیل سوم : بر وجود صانع منزه از عالم جسمانی و محدودیت

این است که کلیه اجزاء عالم جسمانی از موجودات علویه چون خورشید و ماه و ستارگان و سفلیه از بسائط عنصریه و مرکبات که محسوسند و تصدیق به وجود آنها ضروری است (چه احتمال رود بسائط ذراتی بوده متفرق که مجتمع گردیده و یا اجسامی کروی الشکل محیط بیکدیگر) بالضروره هستی دارند و هستی عین ذات هریک از آن اجزاء یا جزء یا لازم و تابع هر یک نیست. پس در هستی داشتن محتاج بموجِد و عطا کننده هستی و وجود باشند که بتمامت آن اجزاء لباس هستی و وجود پوشانیده و از ظلمت نیستی و نابودی بنور وجود و ظهور منوّرشان فرموده.

و تمامیت این دلیل موقوف براثبات دو مقدمه است:

یکی آنکه هستی اجزاء عالم عین یا جزء یا لازم آن اجزاء نیست.

و دیگر اینکه چون چنین است پس از خارج ذات خود هستی یافته اند.

اما مقدمهٔ اولی بیانش این است که هریک از اجزاء متنوّعه عالم را یا ذاتی است مخالف با ذات جزء دیگر و یا موافقند بحسب طبع چنانچه برخی گفته اند اختلاف در بسائط عالم فقط باختلاف اَشکال است و اختلاف آثار هم ناشی از اختلاف اَشکال آنها است.

بر تقدیر اول گوئیم حال هستی موجودات حال نور محسوس است. چنانچه انوار محسوسه در نوریت سنخ واحدند اگرچه متنورات بآن انوار مختلفند نور هستی نیز که عبارت از ثبات و قرار و بقاء ذوات است ووسیله ظهور هر محسوسی است حتی انوار محسوسه بخلاف انوار محسوسه که اختصاص به حس بصر دارد و بحواسّ دیگر محسوس نشود یک سنخ و یک حقیقت است و ذاتهای موجودات منوّرات بنور وجود سنخ های مختلف باشند و مَثَل موجودات تکوینیه عالم باوجود و ظهور آنها مَثَل حروف و کلمات موجوده در طور وجود لفظی و کتبی است با وجود و ظهور آن حروف و کلمات؛ چنانچه متکلّمی که ایجاد سخنها می کند و نویسنده که صورت حروف و کلمات

را نقش می نماید با اینکه حروف وکلمات مختلفند، کار و اثر متکلم و نویسنده در همه آن حروف و کلمات مختلفه یک سنخ و یک طوراست که وجود دادن و بظهور رسانیدن آنها باشد.

تاثیر مکوّن موجودات تکوینیه و پدید آورنده کون اعظم نیزهمان افاضه وجود و ظهور است که سنخ واحد و طور یگانه است و از همین سبب که نور وجود و هستی یک سنخ است و ذات های موجودات سنخ های مختلفند از هریک از آن ذات ها باسمی مخصوص تعبیر می کنیم و از همهٔ هستی ها بهمان اسم هستی حکایت می نمائیم.

بالجمله بدیهی است که مراد از هستی و وجود که ظهور وواقعیت داشتن است یک معنی است و مصداق آن معنی واحد در خارج یک سنخ و یک چیز است چنانچه نابودی و نیستی که مقابل واقعیت و هستی داشتن است آن هم یک معنی و یک سنخ است. و چون هستی یک معنی و یک سنخ است و ذوات موجودات متنوّعه سنخ های مختلف، پس واضح است که هستی عین ذوات آن موجودات نیست. و چون عین آنها نیست جزء آن ذوات هم نخواهد بودکه در خارج ضمیمه آن ذوات شده باشد که قرار هر ذاتی به هستی است و در مقابل هستی قراری ندارد که با هستی ضمیمه گردد، و به همین بیان تابع ذاتی نخواهد بود بلکه ذات ها تابع هستی باشند در قرار و ثبات.

و بر تقدیر دوم گوئیم هیچ ذاتی چنانچه در مقام وجود خارجی از خود انفکاک و جدائی ندارد و نشود در زمانی که آن ذات ثابت باشد معدوم هم باشد همچنین در مقام تصور و وجود خیالی از صورت و خیال خود جدا نگردد با اینکه به ضرورت ممکن است ذات هریک از بسائط و مرکبات را تصور نمائیم ودرآن حال صورت وجود و هستی در خیال ما نباشد چنانچه مثلا جسم را تصور می کنیم با عدم التفات بسواد و بیاض پس آنرا بیکی از آنها متّصف می نمائیم و چنانچه عین سواد یا بیاض بود در مقام

تصور از یکدیگر جدا نبودند.

بالجمله هستی ووجود عین یاجزءذات چیزی از بسائط یامرکبات عالم نباشد که اگر چنین بودی درهمان رتبه تصور ذات بسیط یا مرکبی متصور بود با اینکه بدیهی است تصور آب مثلا غیراز تصور هستی و وجود است حال که دو تصور دارد یکی تصور آب با قطع نظر از وجود و دیگر تصور وجود، پس ذات آب غیر ذات وجود و هستی است.

و اما اثبات مقدمه دوم که هر چیزی عین ذاتی یا جزء یا لازم آن ذات نیست لامحاله بایستی از غیر آن چیز حاصل گردد پس محتاج ببیان زائدی نیست و مشهود است که رطوبت و رقّت و سبکی و سردی آب چون لازمه ذات آب است از چیز دیگری کسب نمی کند لکن رطوبت خاک یا گرمی زمین از آب یا خورشید کسب می‌شود چون آب را که تصور می کنیم جسمی مخصوص منظور می‌شود که خود دارای رطوبت و لطافت و سبکی و برودت است و درخارج از تصور نیز چنین است پس جسمیت مخصوصه‌ذات آب است و بقیه لوازم آن ذات باشند.

و پس از ثبوت و وضوح دو مقدمه مذکوره گوئیم هر چیز که ذاتش غیر وجود و هستی است‌البته در هستی داشتن محتاج به سببی است‌که‌آنرا هستی و وجود دهد چنانچه هر چیز که روشنائیش از ذات خود نباشد‌در داشتن‌روشنائی محتاج به‌مُنیر منوِّر است و آن سببی که رفع احتیاج هرچیز را در وجود نماید وجود محض‌است که در هستی داشتن محتاج به‌غیرخود نیست بااین‌جهت‌که دو تصور در ذات او راه نبرد یعنی غیر از معنی‌هستی معنی دیگری از وی متصور نشود اگرچه کُنهِ ذاتش در تصور نیاید.

به‌تقریب دیگر در تقریر دلیل بر تقدیر دوم که اتحاد طبایع باشد گوئیم:هر چیزی عین ذاتی است عارض شدن مقابل آن چیز بر آن ذات به انقلاب آن ذات است، و این انقلاب محال است مثلاً اگر تاریکی روشنائی شود و نورانیت وی را عارض‌گردد باید ذاتش منقلب شود و این انقلابی

است که بحکم عقل محال است٬ به این سبب که در این انقلاب اگر تاریکی معدوم شده و روشنائی موجود گشته تاریکی روشنائی نشده٬ و چنانچه تاریکی بحال خود باقی است اجتماعش با روشنائی محال است٬ گذشته از محال بودن این اجتماع انقلابی رخ نداده٬ پس آنچه ممکن است این است که تاریک روشن گردد و روشن نور از وی رفته و تاریک گردد نه تاریکی روشنائی شود، و اگر وجود داشتن عین ذاتی بود بایستی فرض زوالش از آن ذات فرض انقلاب محال باشد با اینکه چنین نیست٬ و اگر آتشی خاموش گردد انقلاب محال نیست چنانچه حضرت امیرمؤمنان (ع) در خطبه توحید فرموده:

" بِلاٰقُدْرَةٍ مِنْهٰا كٰانَ ابتِدٰاءُ خَلْقِهٰا وَ بِغَيْرِ امتِنٰاعٍ مِنْهٰا كٰانَ فَنٰائُهٰا وَلَو قَدَرَتْ عَلَىَ الْاِمتِنٰاعِ دٰامَ بَقٰائُهٰا " [۹]

دلیل چهارم: هریک از ذوات موجودات را شخصیت مخصوصی است که به آن شخصیت ممتاز از دیگری است اگر هریک از این شخصیت‌ها و خصوصیت ها از لوازم نفس طبیعت هر ذاتی است که آن طبیعت برفرض مشترک میان موجودات است بایستی آن طبیعت بغیر آن شخصیت محقق نشود از این جهت که هریک از آن شخصیت ها متعدد نگردد٬ مثلاً اگر ذاتی طبیعت انسان شخصیت زید بود انسان به غیر شخصیت زید موجود نبود پس درعالم وجود انسان منحصر بشخص زید می‌بود. و چون بر فرض اتحاد تمام بسائط عالم در طبیعت، طبیعت تمام موجودات یکی است لازم شود که در عالم وحود جسمانی یک شخص از موجود بیش نباشد و چنانچه هیچ شخصیتی لازم طبیعت نیست البته در داشتن شخصیت محتاج بغیر است.

دلیل پنجم: هریک از موجودات را حدّی است که از آن حدّ تجاوز ننماید اگر آن حد مقتضای ذات آن موجود است لازم آید که از زائد از حدّ خود که آن زائد هم از سنخ ذات وی است اِباء و امتناع داشته باشد

۹ــ نهج البلاغة خطبه ۱۸۱ چاپ عبده

و ضدّ سنخ ذات خود باشد و هر چیز که با سنخ ذات خود ضدّیت دارد در عالَم موجود نشود از این جهت که طرد کننده و نابود کننده ذات خویش است و چنانچه از غیر است و بی حدّ و نامحدود هم موجود نگردد چون وجودش موقوف برحدّی است که از ذات خود نیست پس از خود وجود نخواهد داشت و محتاج به وجود دهنده ای است.

و بیان این احتیاج را مقدمه دلیلی دیگر قرار می دهیم.

و آن مقدمه این است: هر چیزی بحکم قطعی عقل یا در ذات و یا صفات محتاج بغیر است و موقوف بر وجود آن غیر است یا بی نیاز از غیر است اگر محتاج است چنانچه آن غیر نباشد ذات آن چیز یا صفاتش هم نخواهد بود پس همچو ذاتی به تنهائی کافی در وجود خود نیست و محتاج به موجِد است مثلاً کلمات گویندگان یا نویسندگان اگر گوینده یا نویسنده نباشد ذات آن کلمات و مرقومات و صفات آنها مثل جهر و خفاء صوت یا طول و قصر و بزرگی و کوچکی آن کلمات نباشد پس در وجود احتیاج به موجد دارند. و یا در ذات یا صفاتش بی نیاز از غیر است پس ذاتش کافی در وجود وی است و توقّف بر غیر ندارد مثل آتش که پس از وجودش ذاتش کافی در گرمی آن است یا انوار محسوسه که روشنائی لازمهٔ ذات آن انوار است و مثل عدد دو و چهار که جفت بودن لازمه ذات این سنخ عدد است وغیر از ذاتش سبب دیگری لازم ندارد و بالجمله هرچیزی که تا چیز دیگری نباشد موجود نیست در وجود محتاج به موجِد است، چه آن چیز دیگر شرط وجودش باشد که غیر از آن شرط مفیض وجود لازم دارد، یا همان چیز مفید وجودش باشد اوّل مثل مکان اجسام که شرط وجود اجسام است نه مفید وجود آنها، دوم مثل نویسنده که موجِد صورت کلمات مرقومه است یا بنّائی که موجِد صورت عمارت است.

و پس از بیان این مقدمه واضح گوئیم:

دلیل ششم: بروجود صانع منزه از عالم جسم و جسمانیت این

است که‌کلیه‌احسام وجسمانیات اگرفضاء عالم حسمانی نبود موجودنبودند پس ذات آن احزاء عالم جسمانی کافی در وجود آنها نیست و پس از اینکه ذات آنها کافی در وجود آنها نیست فضای عالم هم که مفیض وجود آنها نتواند بود پس سبب دیگری باید وجود احسام و جسمانیات را عطا کرده باشد و آن سبب البته حیات محض و وجود صرف خواهد بود نه مرکّب از ذاتی و وجودی وگرنه محتاج و مخلوق باشد و از این بیان معنای آیهء مبارکه: " **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ** " ۱۰ واضح می‌شود که ذات مقدس حق متعال جون مفیض وجودات است البته حیات صرف و غناء محض است و ذات خلق فقیر صرفند و وجود آنها که بهداد خالق منّان است مایه حیات و ثبات و زندگی آنها است.

و خلاصه کلام این است که هر حزئی از اجزاء عالم موجودات محدوده همان‌هستی محض نیست وگرنه محدود نشدی و ذوات مختلفه‌بلکه متعدده یافت نگشتی که ظاهر شد هستی و وجود یک حقیقت و یک سنخ است و حقیقت یگانه بذات خود اختلاف و تعدد نپذیرد و اختلاف‌درآثار و عوارض هم نبودی که حقیقت یگانه آثار و عوارض مختلفه ندارد ، ازاین جهت که عوارض ذاتیه و آثار ذات حلوه های ذات و ناشی از نفس‌ذاتندو هیچ چیزی فانی نمی‌شد که فنایش انقلاب محال بود با اینکه واضح است هر صورتی فانی گردد و صورت دیگری در مادّه پدید شود و ذوات محضه بی‌هستی نیز نیست وگرنه معدوم صرف بود. چه ظاهر و واضح شد که ذوات موحودات عین وحود نباشند و وجود حزء ذات یا لازم ذات و ماهیتی نیست ولازم هر موحودی وحودش بتبع ملزوم است و هستی و قرار ذوات اشیاء بوجود است.

پس عالم عبارت از ذواتی است که به وجود و هستی بجاوبرقرار

۱۰- سوره فاطر آیه ۱۵

است و چنانچه انسانی سخن گوید و کلامی که نابود بوده پدید نماید و همچنین هر حرکتی و هر صورت صناعتی که از حرکت ها به وجود آیند معدوم بوده و پدید گردید کلیهٔ موجودات عالم نورها و اشراقات نَیّر حقیقی باشند که اصل و مبدءِ و مُفیض انوار یعنی وجودات موجودات است و آن انوار وجود به‌تابش و تجلّی آن مبدء انوار بر قرار است.

باز از جهت مزید ایضاح مقصود گوئیم: چنانچه صاحب بصیرت در عالَم وجود متغیر تأمل نماید به چشم دل خواهد دید که دائماً فیض وجود بصورت های وارده بر بسائط از عالم غیب نازل معدنیاتی پدید شده و می‌شود و نباتات با اقسام و اطوار مختلفه و اَلوان و صفاتی که تابع آنها است و اَثمار و اَزهاری که نتیجه نباتات است و حیوانات مختلفه هوائیه و برّیه وبحریه باقوی واَرواح مخصوصه و بالجمله کلیهٔ حوادث و انواع بدیعه که در عالم جسمانی پدید شده و می‌شود دائماً در تجدّد و تبدّلند و این حقایق جوهریه و عَرَضیه و آثار آنها به هیچ وجه در موادّ آن حقایق نبوده، آتشی که از چوب خشک حاصل می‌شود یا آبی که از هوای سرد متکوّن و پدید گردد یاصورت و طبیعت گوشت و استخوانی که از نطفه متکوّن شود یا از خاک پدید گردد چنانچه در حیوانات مکوّنه از خاک مثل موش و مار و سایر حیوانات متولّده برّیّه و بحریه مشهود و معلوم است بالضروره در مواد آنها نبوده اگرچه قوّه آنرا داشته که این صورتها را مبدء فیّاض عَزَّ اسْمُه به آن موادّ عطا فرماید و بدیهی است که آتش های بسیاری که از چوبهای خشک‌سخت درهوای سرد پربرف و باران که نابود و خاموش کننده‌هر مقدار از آتش هائی است که در آن هوا متفرق باشد متکوّن می‌شود از خارج آن چوبها نیامده و از همان چوبها حاصل و پدید گردد و دیگرقوه های حسّاسه و محرّکه و فکریه که در کلیه حیوانات و انسان است چیزی نیست که‌درمواد آنها یافت شود و از سنخ آن مواد نیست چنانچه تمامت طبیعتهای حاصله در مرکبات و آثار آنها نیز در مواد نبوده و پس از حصول اقسام ترکیبات

آن طبایع و آثار حادث شده و موجود گردیده.

و بالجمله اولاً حدوث طبایع و صورتهای نوعیه حاصله درمرکبات معدنیه و نباتیه و حیوانیه و قوّه‌های نفوس حیوانیه و انسانیه و ارواح آنها وحدانی است. و ثانیاً ترتیب با نظام و مصالح مشهوده در هر مرکّبی بضرورت عقل محتاج بمرتِّب قادر حکیمی است که علم و قدرتش نافذ در تمام ذرات موحودات عالَم و حاکم برکلّ آنها باشد و چون عموم مرکبات از بسائطند و بالعیان مشاهده می‌شود که بسائط و مرکبات جملتاً پس از مدّتی و بفراهم شدن وسائل مناسبه صورت نوعیه و طبیعت خود را رها نموده و صورت دیگری برآنها اِفاضه می‌شود آب بمصادفه حرارت شدیده هوا می‌شود و هوا بمصادفه سرمای شدید آب می‌شود و هوا در حرارت شدیده و تنورهای آتش مبدل بآتش صرف سوزنده می گردد و آتش در احسام محترقه حادث و فانی می‌شود تمام اقسام مرکبات بالاخره‌فانی‌شود و صورت آنها از بسائط و مواد زائل و صورت خاک برآن موادوارد وحادث می‌شود و هریک از کرات علویه و یا کواکب و افلاک هم احسامی باشند که حدوث آنها و حاحتشان به مؤثر بدلیل‌های سابقه ثابت و واضح گردیدپس هیچ انسان با شعوری را شکّ و شبهه در احتیاج عالم به مؤثر و وحودصانع حکیم مقدّر مکوّن نخواهد بود و بدیده بصیرت مشاهده می نماید که فیض وحود یعنی اِشراقات نور حقیقی بر هرمادّه که قابل صورتی‌بدیع گردد مثل کلماتی که معلّم در موقع حصول مرتبه خاصه از مراتب لیاقت شاگرد برحسب درحه استعدادش بروی اِلقا می نماید برآن ماده وارد شود و همانطور که به‌انقطاع ایحاد متکلّم کلام وی نابود گردد و به وحود حاجبی میانه خورشید و آنچه در مقابل اوست آن حسم مقابل تاریک شود چنانچه فیض وجود از مبدء فیّاض آنی اِمساک گردد عالم نیست و نابود شود پس دوام فیض در بقاء عالم لازم است.

ای جود تو سرمایه سود همه کس ای ظِلّ وجود تووحود همه کس

گر فیض تو یک لحظه به عالم نرسد　　معلوم شود بود و نبود همه کس

و چنانچه کلمات لفظیه کشف از مرادات و کمالات گوینده دارد نقوش صورتهای منطبعه در ماده ها نیز حاکی و آینه مبدء منوّر عالم است و این نورها و اشراقات وجودیه ساطعه در هر موجودی آینه قدرت و علم و جمال بیچون حضرت کبریائی است .

حدیث کُنْتُ کَنْزاً را فرو خوان　　که تا پیدا ببینی گنج پنهان
جهان را سر بسر آئینه‌ای‌دان　　به هریک ذرّه در وی مهر تابان
بزیر پرده‌ی هر ذرّه پنهان　　جمال جانفزای روی جانان

(وَ ما مِنْ شَیْءٍ اِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُوم) [۱۱]

بلی کسانیکه نظر بنور وجود و تجلیات جمال بی مثال مبدء انوار وجودیه ندارند، و تعیینات موجودات کونیه و توجه به ذوات زائله چشم دل آنها را پر نموده، و حجاب از شهود انوار معنویه شده و از ارتباط موجودات بمبدء محیط غفلت ورزیده، مَثَل آنها مَثَلِ کسی است که نور های زرد و سرخ و سبز محسوس را که ببیند تمام توجهش به زردی و سرخی و سبزی باشد و از اصل نوریکه ملوّن باین الوان است محجوب و غافل گشته " اُولئِکَ کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولئِکَ هُمُ الْغافِلُون " [۱۲] و این کس از راه معرفت دورافتاده و وساوس شیطانیه نمی‌گذارد که ذوات و تعینات را بی اساس و باطل بالذات ببیند و واقعیت هر ذاتی را بنور فائض بر آن یعنی اشراق نیّر حقیقی و هستی عطائی از دهنده وجودات داند .

اگراز وسوسه نفس و هوا دور شوی　　بی شکی ره ببری‌درحرم دیدارش

و اگر احیاناً فریادهای جارچیان راه حقیقت و داعیان طواف بکعبه معرفت یعنی ندای روح بخش انبیاء و اولیاء این دسته مردم را از خواب

۱۱ــ سوره حجر آیه ۲۱

۱۲ــ سوره اعراف آیه ۱۷۹

غفلت اندکی آگاه و هشیار نماید و درمقام تحصیل معرفت برآیند فقط از صفات موجودات و تبدل حالات و عوارضشان و حِکَم و مصالحی که درآنها مشاهده می‌شود به یک زحمات فکریه بسیاری که در هر فکری وسوسه هایی بالقاءات قوّه واهمه پیش آید چون بدستور و ارشاد عارف کاملی در طریق تفکر سیر ننموده و دفع آن وساوس را چنانچه لازم است نتواند معرفتی غیر راسخ حاصل کند که باندک شبهه و کمتر تشکیکی زائل شود

فکرت بد ناخن پر زخم دان — در تعمّق میخراشد روی جان
زخم ناخن بر چنین رخ کافریست — که رخ مه از فراق او گریست
کسی کو عقل دور اندیش دارد — بسی سرگشتگی در پیش دارد

لکن شخص محقق را که دیده شهودش مملوّ از نور وجود است و ذوات موجودات را مثل جسدهائی بی‌روح بیند که روح همگی همان اشراقات نوریه وجودیه است که از منبع انوار برآنها تابیده و همه آن انوار را اشراقات واصله از بحر نور بی پایان داند هیچ زمانی شبهه و ریبی در قلبش راه نیابد و وسوسه در معرفتش واقع نگردد.

محقّق راکه از وحدت شهود است — نخستین نظره بر نوروجوداست

چنانچه از حضرت شاه اولیاء (ع) مأثور است که فرمود: "مٰا شَکَکْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ رَأَيْتُه" ۱۳ و چون نورانیت همه انوار وجودیه را به نور ذات حق می بیند چنانچه درقرآن مجیدفرموده: " اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ" ۱۴ و فرموده: (لَهُ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْاَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ مٰا تَحْتَ الثَّرىٰ" ۱۵

و در اصول کافی در ضمن جواب جاثلیق وارد است: " وَهُوَ حَيٰاةُ كُلِّ شَيْءٍ وَ نُورُ كُلِّ شَيْءٍ " ۱۶

۱۳- نهج البلاغهٔ حکمت شماره ۱۸۴ بااین عبارت: مذ اُرِيتُه
۱۴- سوره نور آیه ۳۵
۱۵- سوره طه آیه ۶
۱۶- کافی ۱۳۰/۱

و در حدیث دیگر: " لَیْسَ بَیْنَ الْخٰالِقِ وَالْمَخْلُوقِ شَیْءٌ " [۱۷]. ودر نهج البلاغه فرموده: " بَلْ تَجَلّٰی لَهٰا بِهٰا وَ بِهٰا اِمْتَنَعَ مِنْهٰا وَ اِلَیْهٰا حاکمها " [۱۸] حق متعال در نظر معرفت شهود وی ازهرچیزظاهرتراست.

دلی کز معرفت نور صفا دید — ز هر چیزی که دید اول خدا دید

چنانچه از مولای متقیان رسیده است: " مٰا رَأَیْتُ شَیْئاً اِلاّٰ وَ قَدْ رَأَیْتُ اللّٰهَ قَبْلَهُ " [۱۹] و در دعاء روز عرفه چنانچه مرحوم سیّدبن طاوس طاب ثراه در اقبال نقل فرموده: از حضرت سیّد الشهداء (ع) وارد است " اِلٰهی عَلِمْتُ بِاخْتِلاٰفِ الْآثٰارِ وَ تَنَقُّلاٰتِ الْاَطْوٰارِ اَنَّ مُرٰادَکَ مِنّی اَنْ تَتَعَرَّفَ اِلَیَّ فی کُلِّ شَیْءٍ حَتّٰی لاٰاَجْهَلَکَ فی شَیْءٍ " [۲۰]

با صد هزار جلوه برون آمدی که من — با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

و باز فرموده: " کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِمٰا هُوَ فی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ اِلَیْکَ اَیَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مٰالَیْسَ لَکَ حَتّٰی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ مَتٰی غِبْتَ حَتّٰی تَحْتٰاجَ اِلٰی دَلیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ وَ مَتٰی بَعُدْتَ حَتّٰی تَکُونَ الْآثٰارُ هِیَ الَّتی تُوصِلُ اِلَیْکَ عَمِیَتْ عَیْنٌ لاٰتَرٰاکَ وَلاٰتَزٰالُ عَلَیْهٰا رَقیباً وَ خَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصیباً " [۲۱]

و محققین فرموده اند: " وَالظّٰاهِرُ فِی الظُّهُورِ اَظْهَرُ مِنْ نَفْسِ الظُّهُورِ "

بالجمله شخص با بصیرت را شبهه نیست که هرچه در عالم دارای ذاتی است غیر وجود در وجود محتاج بغیر است و آنچه محتاج بغیرنیست

۱۷– کافی ۱/ ۱۱۴

۱۸– نهج البلاغه خطبه ۱۸۰ چاپ عبده

۱۹–

۲۰– اقبال ص ۳۴۸

۲۱– اقبال ص۳۴۹ بااین‌عبارت: عین‌لاتزال(لاتراک‌خل) علیها . . .

ذات مقدس حق متعال است که همان محض حیات حقیقی و نور صرف‌است وچون عین‌نور و حیاتست محال است که حیات از غیر گیرد چه هرمعلولی احتیاجش بعلت در حیات و وجود است و ذات مقدس خداوندی که عین حیات است معلول علّتی نخواهد بود و هرچه هست هستی وی بـداد خداونداست که‌هستی حقیقی منحصر بذات اوست و در غیر آن ذات‌متعال بالعَرَض و المجاز است.

چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله رسیده است که فرمود: " اَصْدَقُ کَلِمَةٍ قَالَهَا شَاعِرٌ کَلِمَةُ لبید:

اَلا کُلُّ شَیْءٍ مَا خَلَا اللّه بَاطِلٌ" [۲۲] پس ذات منزه خداوند مبداء تمام وجودات و موجودات است.

فصل دوم

از بیانات مسطوره معلوم شد که ذات احدیت را هیچ قسم ترکیبی‌نیست حتی ترکیب از ماهیت و وجود وگرنه صرف نور نمی بود که صرف هرچیز آن است که هر مرتبهٔ که از مراتب ذاتیه آن چیزوآن‌حقیقت است دارا باشدو از هر چه غیر آن حقیقت‌است جدا و خالی باشد وگرنه صرف آن حقیقت نباشد پس‌وجود صرف آن است که هر مرتبه از مراتب ذاتیه وجود را دارا باشد و از هر مرتبه از مراتب عدم و نقص خلو باشد وگرنه مرکب از وجود و عدم و نور و ظلمت بود نه هستی صرف‌ونوربسیط.

فصل سوم

حقیقت نوریه مقدسه که ذات حق است قدیم و ازلی است از این جهت که چون بسیط و صرف نور است نیستی وی انقلاب حقیقت است به

۲۲ـ مصباح‌الشریعه ص ۴۵بااین‌عبارت: اَصْدَقُ کَلِمَةٍ قَالَتْهَا الْعَرَبُ . . .

تمام ذات و این انقلاب محال است چنانچه در مقدمه مذکور شد .

فصل چهارم

آن حقیقت ازلیه واحد و یگانه است که تعدد موجب می خواهد وگرنه هر حقیقتی در ذات خود یکی است بلی حقائق دیگر یعنی ماهیات اشیاء که‌غیر وجودند چون از خود وجود و هستی ندارند و به ایجاد موجِد آنهاهست می‌شوند می‌شود که افرادمتعدده داشته باشند چنانچه‌یک کلمه از کلمات ممکن است مکرر گفته یا نوشته شود و وجود دومش غیر وجود اول خواهد بود لکن ذات مقدس الهی که عین حقیقت حیات و نور و وجود است وجودش از غیر نیست تا بتعدد وجودیکه آن غیر عطا نماید متعدد شود .

دلیل دوم : شخصیت هر موجودی به وجود آن است و مادامی‌که چیزی موجود نشده نمی‌شود اشاره به آن نمود و شخصیت حقیقت وجودبه نفس آن حقیقت است و چون شخصیت بعین آن حقیقت یگانه است تعدد درآن نباشد .

دلیل سوم : حقیقت وجود اگر در ذات خود مقتضی وحدت‌باشد البته مقتضای ذات مختلف نمی‌شود و اگر مقتضی کثرت باشد واحد از وی یافت نشود واحد که‌نباشد کثیر هم نخواهد بود .

دلیل چهارم : اگر مبدء متعدد بود هرکدام فاقد وجود وکمالات وجودیه دیگری بود و هریک مقابل دیگری بودند پس همگی ناقص‌ومحدود می‌شدند .

دلیل پنجم : اگر مبداء متعدد بود هریک مرکب بودند از وجود که مابه‌الاشتراک آنها بود و جزء دیگرکه مناط امتیاز هریک بود و هرمرکبی ممکن الوجود است و تا اجزایش فراهم نشود موجود نخواهد شد .

فصل پنجم :

ازبیانات مذکوره مبدئیت حقیقت نور وبساطت و ازلیت ووحدانیت آن حقیقت واضح گردید و مراد از وحدانیت آن ذات مقدس این است که حقیقت حیات ازلیه حقیقت یگانه و یکتا و شخص واحد است و هیچ نظیری و مقابلی اورا نباشد و هر وجودی غیر آن ذات یگانه است اشراقی از اشراقات و رشحی از رَشَحات و فیضی از فیوضات اوست و هیچ موجود مستقل دروجود غیر آن ذات ازلی نباشد بلکه شیئیت ووجود کلیه موجودات ممکنه بالعَرَض و نمایش وجود است چنانچه دراصول کافی وارداست: " **وَهُوَ الشَّیءُ بِحَقیقَةِ الشَّیئیَّةِ** " [۲۳] یعنی در عالم وجود دو وجود مستقل نیست و خداوند متعال مثل خودرا ایجاد نمی کند و هیچ حقیقتی نیست که فردی از آن حقیقت علّت فردی دیگر از آن باشد بجهت این است که مقتضای حقیقت در تمام افراد یک طور است محال است طبیعت واحده در یک فرد مقتضی علیت و در دیگر مقتضی معلولیت باشد بلکه یک وجود حقیقی ازلی است و باقی وجودات آثار وجود و وجود اثری باشند چنانچه اثر آتش حرارت و اثر آفتاب حرارت و نور است نه آتشی و آفتابی دیگر و حرارت و نور نمایش آتش و آفتاب است.

بلی حرارت آتش در جسم قابل احتراق مثل چوب رطوبت وسردی را دفع می کند و مادّه را مهیا می گرداند به جهت ورود طبیعت آتشی و همین نمایش بودن معلول مناسبتی است که هر معلولی با علت خود دارد و اگر مناسبت نمایش شرط نبود هر چیزی ممکن بود علت هر چیز شود مثلاً دست با قوّت و قدرتی که قابل فشاری را فشار میدهد این فشار و فشردن یعنی حرکت اجزاء آن جسم باجتماع و انضمام با یکدیگر اثر آن

۲۳- کافی ۸۳/۱ با این عبارت: انه شیء...

قوت و قدرت است بلکه حرکت انگشتان فشار و حرکت دهنده نیز اثـــر و نمایش آن قدرتست نه قدرتی دیگر.

بالجمله مقصود این است که " **اَللّهُ نُورُالسَّمواتِ وَالاَرْض** " [۲۴] نور حقیقی و وجود حقیقی همان ذات مقدس حق متعال است باقــی وجودات متعدده مشهوده اگرچه گمان می‌شود که آنها نیز از حقیقت وجودند اگرچه نسبت به مبداء متعال همگی مراتب ضعیفه باشند و نسبت به یکدیگربعضی قوی و بعضی ضعیفند. لکن این گمان باطل و بسی دوراز صواب است.

هرگز نرسی بکعبه ای اعرابـــی　　کین ره که‌تومی‌روی‌بترکستان‌است

سایه را تو شخص پنداری زجهـل　　زین‌سبب شخص‌آمده‌نزدتو سهـل

چشم‌هدهد دید وجان‌عنقاش‌دید　　حس‌چوکفّی‌دیدودل‌دریاش دید

و سابقاً بیان شد که حقیقت حیات شخص یگانه یکتای محیط ازلی است و پس از این‌هم بیان شود که آن حقیقت غیر محدود است پس‌چگونه این وجودات متعدده حادثه محدوده از حقیقت حیاتند " **قُلْ ائِنَّکُــمْ تَکْفُرُونَ بِالَّذی خَلَقَ الاَرْضَ فی یَومَیْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ اَنْداداً ذلِـــکَ رَبُّ الْعالَمین** " [۲۵] و حق صریح این است که حقیقت وجود جزیک‌شخص‌بی‌همتا بیش نیست " **وَلَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیء** " [۲۶] و غیر آن یک شخص محیط ازلـــی هرچه هست هستی وی بالتبع و بالعَرَض و نمایش‌هستی است نه فـــردی از هستی حقیقی و چنانچه ذراتی که در هوائی متفرق و از جهت غایت‌سبکی و خفّت‌وزن‌نتوانند حجم‌هوارا بشکافند و به زمین نازل شوند و بنگاهداری هوا در فضا مانده اند خود آن ذرات هیچ قوّه امساک خود را ندارندوفقط بنگاه‌داری هوا در فضا برقرارند همچنین کلیه موجودات ممکنه‌به‌نگاهداری

۲۴ـ سوره نور آیه ۳۵

۲۵ـ سوره فصلت آیه ۹

۲۶ـ سوره شوری آیه ۱۱

ذات مقدّس حقّ متعال و نگاهبانیش باقی و برقرارند و بقائی به خود آنها داده نشده که مستقلّ در بقاء ومالک بقائی باشند .

" **إِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولٰا وَ لَئِنْ زٰالَتٰا إِنْ أَمْسَكَهُمٰا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كٰانَ حَلِيماً غَفُوراً** " ۲۷

" **وَلٰاحَوْلَ وَلٰا قُوَّةَ إِلّٰا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** " در خانه اگر کس است یک حرف بس است .

فصل ششم

حقیقه مقدّسه نور و حیات را حدّی نباشد " **فَالْحَدُّ لِخَلْقِهِ مَضْرُوبٌ وَ إِلٰى غَيْرِهِ مَنْسُوبٌ** " ۲۸ که حدّ داشتن چنانچه سبق ذکر یافت لازمه معلولیت است .

فصل هفتم

حقیقت بسیطه مقدسه حق متعال را هیچ عقلی در نیابد و احاطه ننماید از این جهت که ذات منزه پروردگار محض خارجیت و عین عینیت و عیانیت است و حیات محض و نور صِرف است و هر چیز که تعقل می‌شود ذاتی و ماهیتی غیر وجود و هستی دارد که حدّ آن هستی است و مثل آن ماهیت خارجیه را انسان در ذهن خود ایجاد می کند که آنرا صورت آن چیز گویند و موجود ذهنی نامند و تعبیر بموجود در ذهن هم مسامحه است ذهن ظرف چیزی نیست و مراد این است که به وجود ضعیفی که اثر خارجی ندارد موجود می‌شود لکن ذات مقدس خداوند را حدّی و ماهیّتی نیست که آن حدّ بدو وجود موجود گردد گاهی در خارج و گاهی در اَذهان

۲۷ــ سوره فاطر آیه ۴۱

۲۸ــ نهج البلاغة خطبه ۱۵۸

چنانچه در دعای سیفی که بحرز یمانی معروف است وارد است:
" لَمْ تُعَنْ فِی قُدْرَتِکَ وَلَمْ تُشارَکْ فِی اِلٰهِیَّتِکَ وَلَمْ تُعْلَمْ لَکَ مائِیَّةٌ وَ ماهِیَّةٌ فَتَکُونَ لِلْاَشْیاءِ الْمُخْتَلِفَةِ مُجانِساً " ۲۹

عنقا شکار کس نشود دام بازگیر — کانجا همیشه باد بدست است دام را
آن نگو کاندر اشارت ناید — دم مزن کاندر عبارت نایدت

بلی عارفین شامخین بچشم دل و شهود قلبی شاهد آن جمال بیمثالند.
" لاتَراهُ الْعُیُونُ بِمُشاهَدَةِ الْاَبْصارِ وَلٰکِنْ تَعْرِفُهُ الْقُلُوبُ بِحَقائِقِ الْایمانِ " ۳۰

خرد را نیست تاب نور آن روی — برو از بهر وی چشم دگر جوی
چه نور او ملک را پر بسوزد — خرد را جمله بال و پر بسوزد
چه نسبت خاکرا با عالم پاک — که ادراک است عجز از درک ادراک
موانع تا نگردانی ز خود دور — درون خانه دل نایدت نور
وصال حق ز خلقیت جدایی است — ز خود بیگانه گشتن آشنایی است

در قرآن مجید فرموده: " وَلا یُحیطُونَ بِهِ عِلْماً وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ " ۳۱ و هم فرمود: " وَ هُوَ مَعَکُمْ اَیْنَما کُنْتُمْ " ۳۲ " وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ " ۳۳ و فرموده: " اَلا اِنَّهُمْ فی مِرْیَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ اَلا اِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ " ۳۴

و شهود قلبی نیز بمقدار تجلّی آن ذات مقدس از حصر و تحدید

۲۹ـ مهج الدعوات ابن طاووس ص ۱۰۶ ولی جمله "وَماهِیَّةٌ" را ندارد
۳۰ـ کافی ۹۷/۱ با اختلاف مختصر
۳۱ـ سوره طه آیه ۱۱۱
۳۲ـ سوره حدید آیه ۴
۳۳ـ سوره ق آیه ۱۶
۳۴ـ سوره فصلت آیه ۵۴

است چنانچه در نهج البلاغه فرموده " **بَلْ تَجَلّٰی لَهٰا بِهٰا وَ بِهٰا اِمْتَنَعَ مِنْهٰا وَ اِلَیْهٰا حاکمها**" ۳۵ و مراد از شهود قلبی این است که انسان به‌نفس ذات خود حقیقتی را بیابد بدون صورت و یا بدون حدّ ، چنانچه ذات خود و صفات خودرا بدون صورت ادراک می کند گرسنگی و تشنگی و سیری یا سیرابی و ترس و فرح و قدرت و ضعف و دوستی و عداوت را درک می‌کند لکن بصورتی نتواند آنهارا وصف نماید ، و در مناجاتی که از حضرت امیر مؤمنان و امامان از فرزندان او علیهم السلام در ماه شعبان وارداست ، چنانچه در کتاب زاد المعاد از سیّدبن طاوس نقل نموده اینطور رسیده: " **اِلٰهی هَبْ لی کَمٰالَ الاِنْقِطٰاعِ اِلَیْکَ وَ اَنِرْ اَبْصٰارَ قُلُوبِنٰا بِضِیٰاءِ نَظَرِهٰا اِلَیْکَ حَتّٰی تَخْرِقَ اَبْصٰارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُورِ فَتَصِلَ اِلٰی مَعْدَنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصیرَ اَرْوٰاحُنٰا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِکَ**" ۳۶

فصل هشتم

حقیقت مقدسه حیات و نور که عین ذات خداوندی است عین علم و قدرت و اراده ذاتیه است اما اینکه عین علم است ،وجهش این‌است که چون تمام وجودات پرتوی از آن وجود باشند و نمایش و آینه آن وجود حقیقی محیطند پس شهود ذات خود که می فرماید شهود اصل تمام آن وجودات را بذات خود فرموده است ، لکن دانسته شود که نمایش بودن موجودات از جهت‌وجود آنها است با قطع نظر از حدود و ماهیات که هر وحودی دلالت بروجود و قدرت و علم و اراده ازلیه دارد واما ماهیات‌و آثار و لوازم آنها مثل جسم و قوای جسمانیه انسانی و اکل وشرب‌و نوم و سائر حالات وی به هیچ وجه مرآتیت و نمایش از آن ذات مقدس ندارد و

۳۵– نهج البلاغه خطبه ۱۸۰ " لَهٰا وَبِهٰا اِمْتَنَعَ . . . "

۳۶– زاد المعاد علامه مجلسی‌ص ۴۸ مناجات شعبانیه

اجنبی از آن ذات و کمالات ذاتیه الهیه است.

و به‌بیان‌دیگر در اثبات علم ذاتی کمالی الهی گوئیم: هرمعلولی تا در مرتبه اقتضاء علت خود که جامع تمام جهات اقتضائیه وجود آن معلول است متعیّن نگردد از وی صادر نشود وگرنه صدورآن معلول بخصوص غیر معلولی دیگر ترجیح بلامرجّح و محال است مثلا انسان کلامی را که می گوید تا در مرتبه قدرت و اراده متکلم خصوص آن کلام متعیّن نشود صادر نگردد پس کلیه وجودات مفاضه علی الترتیب در مرتبه قدرت ازلیه که عین ذات است بطوری که مناسب وحدت و بساطت ذات مقدس است مطویّ ومنطوی‌است " اَلا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطیفُ الْخَبیر " ۳۷ چنانچه وجود حرکت قلم نویسنده در مرتبه قدرت او مطویّ ومنطوی‌است و بدیهی است که این وجود حرکت صادر از نویسنده که قائم بقلم مخصوص است باین خصوصیت در مرتبه قدرت نویسنده نیست بلکه از جهه صدورش از قدرت نویسنده و به وجود جمعی بسیط محیط و طوریکه مناسب مقام قدرت نویسنده است متحقّق درمرتبه قدرت آن است و این بیان بوجه تنظیر و نزدیک‌کردن‌مقصود بفهم است و میان مثال و ممثّل فرق بزرگی است‌ودرک واقع مطالبی که ادراک آنها به شهود قلبی است برحسب استعداد هرکس بنور فائض از حضرت خداوند منّان است و این بیانات به توفیق الهی‌ممدّ و مهیّج اَشواق است وَاللّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیم

و اما اینکه ذات پروردگار عین قدرت است بیانش این است که قدرت اقتدار بر ایجاد و اعطاء وجود است و چون ذات فیّاض خداوندی مشرق هرنوروحودی‌است‌پس ذات‌مقدّسش‌عین‌قدرت‌برهروجودوموجوداست

و اما عینیّت اراده ازلیه با ذات قدیم حضرت حقّ‌متعال به این جهت است که چون ذات مقدّس عین کمالات غیر محدوده است از حیاة و

۳۷ــ سوره ملک آیه ۱۰۴

علم و قدرت و بذات خود شاهدآن کمالات است پس حبّ به آن کمالات‌را دارد و چون حبّ بکمالات ذاتیه خود دارد حبّ بتمام مظاهر آن کمالات که نمایشات آن کمالات باشند دارد و ظهور کمالات خودرا می خواهدلکن این محبوبیت از جهت مرآتیت نفس وجوداست در مراتب سابقه بر عالم عصیان و فساد و منافات با مبغوضیت در مراتب لاحقه نسبت به کفّار و فسّاق ندارد بلی اگر لون عصیان و شقاق در مرتبه ذاتیه هم نباشد محبوبیت در عالم نزول جسمانی هم ساری است چنانچه در حق مؤمنین فرموده: "**یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَه**" ۳۸ و چون هر وجودی را به علم و قدرت و حکمت ونظام ایجاد فرموده پس ایجاد کلّیه موحودات از ناحیه ارادهٔازلیه و اختیار منزّه سرمدی است .

وَالْحَمْدُلِلّهِ الَّذی یَفْعَلُ مایَشاءُ وَلایَفْعَلُ مایَشاءُ اَحَدٌ غَیْرُه و صلّی اللّه علی سیّدنا و نبیّنا خاتم النبیّین محمّد و آله الطیّبین الطاهرین .

و هذا آخر ما اَردتُ رسمه فی هذه الاوراق و للّه الحمد و المنّة و هو الموفّق لکلّ خیر و قد وقع الفراغ فی السادس والعشرین من شهر شوّال من شهور سنة ۱۳۵۲ و انا العبد الداثر الفانی احمدبن محمّد حسن الآشتیانی حشره اللّه تعالی مع اولیائه الطاهرین فی الجنّةالخلدالذیوعد المتّقون اللهمّ آمین بمحمّد و آله الطاهرین .

۳۸ـ سوره مائده آیه ۵۴

۱۳
رسالۂ:

قول ثابت

مؤلف این رساله را در جوانی نگاشته و درهمان سالها یعنی حدودهفتاد سال قبل چاپ سنگی شده و چند سال‌قبل هم به طرز بهتری توسّط آقای کوشانپور چاپ دوم آن انجام شده است.

مؤلف حدود صدوبیست روایت‌در حاشیه این کتاب نقل فرموده که در چاپ اوّل در حاشیه کتاب چاپ شده بود و در چاپ دوم با ترجمه احادیث ضمیمه کتاب چاپ شد و ما همانطور که در مقدّمه تذکّر دادیم آن احادیث را رساله ای جداگانه به حساب آوردیم و با رساله های عربی ایشان بخواست خدا درآینده به نام (هفت رساله عربی) منتشر خواهیم ساخت.

رساله قول ثابت

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

ستایش مر خداوند عزیز را که همهٔ هستی‌ها از اوست و درود بی‌شمار نثار روان پاک بندگان شایسته‌اش خصوصاً حضرت خاتم پیغمبران محمّدبن عبداللّه صلی اللّه علیه وآله و آل اطهارش .

و بعد چنین گوید احمدبن محمد حسن آشتیانی قدّس الله تعالی روحه الزکیة: این کلماتی است ساده و بیاناتی است روشن در اصول دیانت بدلیلهای مُتقَن مختصر چنانچه بنظر انصاف ملاحظه شود امید است که ناظر بهره‌مند گردد و مؤلف را بدعای خیر یاد نماید وَاللّهُ یَهدِی مَنْ یَشاء اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیم

و رساله مشتمل بر پنج اصل و چند وصل است

این‌هم معلوم‌است که نفس‌آن موادّ و مبادی کفایت در حصول این حوادث ننمایَند بجهت آنکه وجداناً و تحقیقاً آنچه برای این حوادث است بـــه هیچوجه در آن مواد و مبادی نبوده که تا از اجتماع آنها فراهم شده باشد پس مبدئی لازم است که آنچه برای این امور حادثه است‌که به سبب‌آن‌این حوادث ممتاز از نفس‌آن مواد و مبادی شده اند و هُوِیّت مخصوصهٔ یافتـه اند اِفاده نماید .

و آنچه گفته میشود که در نُطَف و بذرها اجزاء و سلولهائی است که اینها جذب غذا نموده و عِظَم جُثّه یابند پس‌از آن متعدّد شـــده واز ترکیب آنها شکل خاصی منظّم شود .

جوابش‌این است که ما انکار این مطلب را نمی کنیم لکن گوئیـم که این نُطَف و بذور برحسب تسلیم شما حاصل نگشته مگر از موادغذائیه‌که حاصل است از اصول بسیطه و عنصرهای اولیه آیا در آن اصول بسیطه قبل از اینکه نُطَف و بذور و مواد شوند درجه‌ای‌ازاین‌صفات مختلفه و حــدّی از این خواصّ ثابته در مرکبات بوده و مشاهده می شده؟ گمان نمی رود کـــه کسی این دعوی نماید یا اینکه دعوی بساطت این اصول نماید و این هــم ظاهر و روشن است که اگر در مرکّبات یک امر جوهری جدیدی از مبدٔافاضه نشود که منبع آثار خاصّهٔ آنها باشد پس بایستی در هرکدام از اجـــزاء و مبادی فی الجمله از آن آثار خاصه باشد تا از مجموع آن آثار یافت شود و پیداست که‌آثار خاصهٔ مرکبات که از جمله آنها وجوه قوای محرِّکه‌ومدرِکه ظاهره و باطنه و اراده و قدرت و التذاذ و تألّم و مآل اندیشی و عــداوت و محبّت است بهیچوجه درآن اصول بسیطه نبوده و هیچ عاقل خبیـراین دعوی نکرده و نمی کند .

با اینکه چنانچه سابق هم باشند سخن د راصل وجود تحقّق‌نفس آن اَجزاءعاید شود که آیا این اصول را حادثه دانید پس نبوده اند و بود شده و هر چه نبوده خودی نداشته تا بخود محقّق باشد پس دیگری آن را

وجود داده و اگر قدیمه دانند یعنی ذوات آنها بدون سبب و علّتی همیشه بوده و هست . پس باید گوینده این سخن تأمّل نماید که آنچیز که بخود هست بایستی که حقیقتش همان حیات و هستی باشد تا محتاج نباشد که دیگری بآن هستی و وجود بدهد و چون حقیقت آنها غیر نفس هستی است بلکه هرکدام طبیعت خاصّه دارند که گفته می شود این طبایع موجودند و هستی دارند و گفته نشود که آنها نفس وجود و هستی باشند پس هر یک از این طبایع را دیگری لباس هستی پوشانیده و آفریده .

و باز گوئیم: چگونه این اجزاء غیر شاعره در مقام فراهم نمودن این مقادیر معیّنه و اشکال خاصّه و هیئات بدیعه و مزایای دقیقهٔ شریفه محکمه برآمده اند بطوری که چنانچه بکمتر و کوچکتر چیزی از آنچه در نظام بیّنه و بقاء هر موجود لازم و فراهم است اخلال شود نظام آن موجود اختلال یافته و بتدارکهای بسیار بحال طبیعی خود نخواهد بود و بعضی چیزها نیز هست که تدارک هم اصلاً ندارد .

و عجب این است که انسانی چنانچه یک سطر کتابت مدادی ببیند حکم نماید که صانع این کتابت شخصی با حیات و قدرت و عالِم بوده لکن این کتاب کبیر و عالم کون را که هر بزرگ و کوچکی در آن به بهترین وجه مسطور است بدون مدبّر قادر و عالمی پنداشته و تاج کرامت عقل را از فرق انسانیت بکناری انداخته و خودرا در زمرهٔ بهائم درآورده است .

و باز از جهت زیادتی توضیح بتفصیل می‌گوئیم: اصولی که حملهٔ مرکّبات منتهی بآنها شوند آیا ملاک وجود و بقاء آنها ذوات آنها باشند یا غیر آنها اگر گفته شود ذوات آنها هستند پس گمان نرود که توهّم شود آن اصول خودهاشان بخود اعطاء وجود کرده باشند چه آنها اگر همیشه بوده اند پس همیشه هستی داشته و چیزی که هستی دارد دیگرنشود هستی یابد و اگر نبوده پس نبود و باطل محض که ذات ندارد چگونه هستی و

وجود دهد و بدیهی است که هستی دهنده باید خود هستی داشته‌باشد.

و بالجمله این قسم ثانی را هیچ انسانی احتمال ندهد.

اما قسم اول، پس گوئیم اگر آنها همیشه بوده اند و هستی آنها از غیر نبوده بایستی ذوات آنها نفس حیات و بقاء و وجود باشند تا در حیات محتاج بغیر خود نباشند. پس چنین می باشد که چنانچه معنی و مفهوم سواد را مصداقی است در خارج، مفهوم وجود و بقاء و حیات را نیز مصداقی درخارج است که نفس حیات است. پس گوئیم که چنانچه ذوات این اصول عین هستی و حیات و بقاء باشد پس هریک با دیگری ازآن‌اصول در داشتن حیات شرکت دارد و بخصوصیتی که هریک راست امتیاز دارد، چنانچه شجر و حیوان در جسمی خاص و درجاتی از قوی شرکت دارند و به اموری ممتازند و گذشت که نشود گفت آنچه ملاک حیات و بقاء در هریک‌از آن اصول است بتمام ذاته مباین و مخالف با ملاک حیوتی است که در دیگری است بجهت آنکه آنچه مباین با حیات و وجود است که هیچ گونه مشابهت و اشتراکی با آن ندارد همان هلاک و نابودی است نه حیات و وجود.

و حال گوئیم این اختلافاتی که اصول بسیطه نسبت بیکدیگر دارند نشود که مقتضی آن، نفس همان حقیقت مشترکه در همه باشد چه ظاهر است که مقتضای ذات حقیقت واحد مختلف نباشد مثلا طبیعت ناریه همه وقت‌مقتضی حرارت است نه چیز دیگر، بجهت آنکه هیچ چیز بذاته اقتضاء ننماید مگر چیزی را که ملایم طبع آن است و پس‌از آنکه مقتضی‌یک حقیقت شد مقتضای آن هم یک امر مناسب آن حقیقت باشد.

پس اختلافات در مرکّبات راجع به اختلاف استعداداتی است که بواسطه‌اختلاف مبادی ودرجات‌آنها در ترکیب حاصل شده و چون‌استعداد مختلف شود مبدء فیّاض هریک را وجودی که در خور آن است به آن عطا نموده.

اما اختلاف بسائط از جهت آن است که مبدء فیّاض قبل از ایجاد آنها در مرتبهٔ خودشان علم بآن حقایق داشته و آن حقایق مختلفه را ایجاد نموده و از اینجا متنبّه می شویم که حقیقت وجود و حیات چون حقیقت واحده است و هرچه غیر آن فرض شود به حیات و وجود موجود است و حقیقت وجود بخود موجود است بجهت آنکه هرچیز غیر از وجود که موجود می شود باید به آن وجود داد پس آن حقیقت قائم بذات خود است و عین شخصیت و کمالات وجودیه چون علم و قدرت و سایر کمالات است و مبدء تمامی حیاتهای اصولیه بسیطه و مرکبه می باشد و چون مبدء بوجهی باید مناسب با اثر باشد وگرنه معدوم هم باید بتواند مبدء موجود شود چون مبداء حقیقت وجود و حیات است آثار آن هم موجودات هستند و چون علم بتمام آنها دارد و علمش عین ذات او است چون علم به خود دارد علم بهمهٔ مخلوقات دارد و هر چیز را آنطور که لایق وجود است حیات و وجودی اعطاء فرموده است.

پس نفس وجودات محدوده، و تمامیت صنع آنها به میزان حکمت و مصلحت وجودت نظام کلّی عالم، و استفادات خاصّه هر طبقه از طبقهٔ دیگر، و حریان انواع موجودات بر نهج واحد مستمرّ و وقوع خلاف آن احیاناً در بعض افراد، و لزوم معیّت قیّومیه علّت موجوده با معلول موجود، به نهایت وضوح شهادت می دهد به صانع موجود عالِم حکیم قادر مقدّر، وفساد توهّم فراهم شدن عالم به مبدئیت طبیعت مضطرّه در آثار و حرکات به تصادف اصول قدیمه عدیمةالشعور غیر حیّه بالذات و اجزاء مادیه مختلفةالطبایع یا متخالفةالاشکال بطور بخت و اتّفاق.

وصل: صانع عالم احدی و بسیط است یعنی مرکّب از دو چیز و بیشتر نیست.

دلیل: حقیقتی که خود بذاته حیّ و موجود و ثابت و دائم است، همان صرف حیات و نور حقیقی است که حقیقت هستی و وجود است تا اینکه محتاج

نباشد که غیر بآن هستی بدهد چه آن چیزی که عین هستی و حیات است نمی‌شود هستی به آن داد لکن اگر غیر حقیقت هستی باشد در هستی داشتن محتاج است که از غیر هستی به آن داده شود. پس این‌هم نخواهد بود که حقیقتش غیرحیات باشد و مقتضی حیات باشد به علت اینکه اقتضاء داشتن موقوف برحیات داشتن است چگونه چیزی اقتضای حیات نماید، خصوصاً حیات خودرا در صورتی که خود بذاته غیر حیات باشد و نتواند بود که غیر حیات جزء آن باشد چه حیات مرکب از غیر حیات نباشد، به جهت آنکه آن جزء که غیر سنخ حیات است حیات نمی شود پس مجموع حیات فقط نخواهد بود با اینکه غیرحیات و هستی جز عدم و نیستی چیز دیگر نیست و نیستی چیزی نیست که جزءهستی شود.

سئوال:

در موجودات چیزی هست که از آن تعبیر به غیر وجود می شود و وجود را صفت آن قرار می دهیم و می گوئیم انسان موجود و فرس موجودو بهمین قیاس در غیر اینها ولابدّ آن چیز عدم نیست‌وگرنه موجود نمی بود پس غیر از وجود و عدم چیز دیگری هست.

جواب:

چون غیر از ذات مقدّس حقّ همهٔ موجودات محدود به‌حدود معیّنه هستند به واسطه اینکه همگی معلولند و لازمه و ذاتی معلولیت حدّ داشتن است پس‌از هریک تعبیر به دو معنی می‌نمائیم که یکی بیان‌حقیقت و دیگری حکایت از حدّ حقیقت است.

توضیح این است که چون ذات مقدّس حقّ تعالی صِرف نور معنوی و حیات است و معلول چیزی نیست پس حدّی برای آن نیست که آثارش‌هم بر حسب آن حدّ محدود شود و تجاوز از میزان معیّنی ننماید چه صِرف حیات آن است که هر مرتبه ای از مراتب هستی فرض شود واجد آن باشدو

از هر مرتبه ای از مراتب ناداری خالی باشد . پس مرتبه ای فرض نتوان‌کرد که بآن مرتبه محدود شود و اِلّا صِرف حیات نباشد و چون حدّی ندارد دو تعبیر ندارد .

اما مخلوقاتِ چون هریک اثر و فعلی هستند که از آن حقیقت پدید شده اند هریک بر حسب درجهٔ تنزّل و شروط و مُعدّاتی که دارند حدود مختلفه دارند و بساطت‌ندارند و این حدود چنانچه‌نیک بنگری از باب ضعف و فقر ذاتی و قوی نبودن و پستی آنها است و ضعف عدم کمال است پس‌این حدود در حقیقت مشعر به دارا نبودن کمال و قوّه‌وجود است و منبّه باعدام است مثلاً در جسم معدنی همین قدر صورتی دارد که زمان محدودی محفوظ‌از تلاشی و اضمحلال است و درجه وجودش بیش‌از این نیست و نموّ ندارد حرکت ارادیه ندارد ادراک معقولات ندارد پس تعبیراز مخلوقی باینکه موجود معدنی است بجهت اظهار کردن درجهٔ وجود آن مخلوق و نداشتن مرتبهٔ فوق آن است پس غیر از وجود که منشاءآثار است و عدم که نیستی و بطلان است ثالث و واسطه نداریم .

و وجود یعنی مفهوم از این لفظ در خارج بَرد و امر اطلاق‌می‌شود یک حقیقتی و مصداقی که در خارج و واقع قائم بذات خود هست و بسیط است و چون عین بقاء و حیات است و اختلافی در آن نیست اول و آخر ندارد همیشه بوده وهست و آن حقیقت در هیچ تصوری نیاید برای آنکه تصور یک مرتبه و طوری است از اَطوار وجودِ حیوان یا انسان که اصل‌وجود حیوان و انسان اثری ضعیف از آثار غیر متناهیهٔ آن حقیقت بسیطهٔ محیطهٔ اصیل قاهر قادر است و اثر ضعیف چگونه می تواند احاطهٔ به‌مؤثّر غیر متناهی القوّه نماید و لازم آید که معلول علّت شود و بطلانش ظاهر است .

بلی بواسطه اینکه انسان اثری و فعلی از آن حقیقت است‌وحضرت منان ادراکی به انسان داده و اثر آیت مؤثّر است و حکایتی از مؤثّر داردما

بواسطهٔ ادراکی که از ذات خود و از آیات و آثار دیگر نموده ایم این مقدار علم داریم و دانا شدیم که مبدء این موجودات یک حقیقت ثابت الذاتی هست که این موجودات اثر آن حقیقت هستند و آن حقیقت مؤثّر اینهااست که تعبیر از آن مؤثّر بحقیقت حیات و هستی می نمائیم و نفی لوازم مخلوقیت و امکان را از آن می کنیم و تعبیر کردن از حقیقتی بلفظ و مفهومی ملازم با ادراک آن حقیقت کما هو نیست بلکه به ادراک به وجه و به آثارهم ممکن است به مقدار حکایت اثر تعبیری بنمائیم و در اینکه وجود اثر دلیل بر وجود مؤثّر و معلول موجود شاهد علّت موجود است هیچ عاقلی منکر نیست و شکی ندارد منتهی در مقام حضرت خداوندی که مؤثّر کلّ است و باید بذاته موجود باشد عقل می گوید که مرکّب نباید باشد که محتاج خواهد بود و حال که بسیط است باید که همان حقیقت بقا و حیات و هستی قائم بالذات باشد که محتاج به وجود زائد برذات نباشد بلکه دانستی غیر وجود چیزی نیست که عاقل احتمال استقلال آنرا بدهد لکن مخلوقات چون اثر حقیقت وجود و فعل آن هستند هریک محدود بحدّی باشند که تعبیراز آن حدّ بماهیت آنها می کنند .

اما حقیقت وجود که معلول نیست و بذاته متحقّق است حدّ ندارد پس ترکیب ندارد و غیر از این حقیقت که بیان شد برای وجود یعنی برای این مفهوم عام بدیهی یک مصداق دیگری هست و آن وجودات مخلوقه باشند که آثار آن حقیقتند و چون ظاهر شد که آنچه عین وجود است دیگر نمی شود به آن وجود داد و ظاهر است که حقیقت وجود یک حقیقت قائم بذات خود هست پس این وجودات متعدّده مخلوقه هیچیک حقیقت وجود نیستند بلکه اثر و فعل آن حقیقت باشند و بدیهی است که چون آثار حقیقت وجود و افعال وجودند و اثر با مؤثّر به وجهی مناسب است عدم صرف نیستند بلکه ظِلّ نور و اثر وجود هستند و بهرهٔ از هستی دارند و آثار و افعال علّتی که آن علّت خود حقیقت حیات و صرف نور است

نمی شود عدم های محضه و ظلمتهای صرفه باشند بلکه لابدّ آنهاهم انوار معلوله و هستیهای ظِلّیه مخلوقه باشند نه نیستیهای صِرفه .

و اینکه تعبیر به وجودات ظِلّیه می کنیم برای این است که اطلاق ظِلّ بر اثر بهتر دلالت بر عدم استقلال آن دارد از الفاظ دیگرچه ظِلِّ شَيء همان نمایش و ظهور شيء هست و شیئ نیست و اثر هم در معنی همین طور است .

وصل: خداوند عالمیان واحد و بی نظیر است .

دلیل :

پس از آنکه دانستیم ذات مقدّس خداوند که به خود باقی است محض نور حقیقی یعنی حیات محض می باشد . بدیهی است که شک نداریم در اینکه صرف نور و هستی و حیات که حقیقت واحده است و چیزی غیر از آن با آن نیست تعدد ندارد .

شرح : ثابت شد که آنچه بذات خود ثابت و باقی است وهستیش به دادِ غیر نیست چیزی است که حقیقتش همان حیات و بقاء صرف وهستی محض باشد نه وجود ظِلّی و اثری و رَشْحی بلکه صرف وجود اصیل حقیقی غنیّ قائم بذات خود .

حال اگر آن حقیقت اصیله متعدّد باشد یا گوئی هریک از متعدّد مفروض همان حقیقت حیات صرفه که هیچ چیز غیر از حیات با او نیست می باشد . پس بضرورت معلوم است که در این صورت در واقع تعدّد نخواهند داشت بلکه این توهّم تعدّد و صرف فرض تعدّد بوده وچون بدقّت نظر شود جز یک ذات مستقلّ غنیّ بیش نیست برای اینکه چیزهائی که متعددند و از یک حقیقت باشند لابدّ از بین آنها به یک چیزی و حدّی جدائی و امتیاز است و اگر فاصلی نباشد تعدد امکان نپذیرد . و فرض آن است که در مقام کلام غیر از حقیقت وجود حقیقتی دیگر نیست که این حقیقت را متعدد و منقسم نماید .

توضیح :

تعدد یا به تکثر افراد یک حقیقت واحده است بواسطهٔ اختلاف قوابل و صفات و مَحالّ و اَعراض و تعیّنات مثل کثرت افراد انسان یا یک جسمی که بواسطه فصل جسم دیگر بین اجزاء آن منقسم به اقسام واقعه در امکنه متعدده شود یا اجسامی که هریک بحدود معینه و عوارض مخصوصهٔ طاریه از جهت محدِّد و مخصِّصی ممتاز باشند و اگرچه پس از امتیاز انضمام به یکدیگر شوند، و یا بتکثّر حقایق متعددات است مثل تعدد و تکثر صور نوعیه سنگ و چوب و انسان مثلاً . پس با وحدت حقیقت مثل حقیقت حیات و هستی و نبودن حدّی و یا عارضی و تشخّص زائدی و یا فاصلی تعدد تصوّر ندارد .

و یا گوئی هریک از آن مفروض التعدد مرکب[۱] است از حقیقت هستی صرف و غیر آن حقیقت . پس فساد و بطلان این فرض هم ظاهر و ضروری است . چه بدیهی است که حقیقت مستقل مغائر با حقیقت هستی وهم رتبه و قابلِ ترکیب حقیقی با آن حقیقت تصور ندارد و واقعیت هر چیزی بهستی داشتن است و مقابل هستی نیستی و بطلان است . و اگر امر تابعی فرض شود پس یا عارض است و متأخّر و یا معلول نه در رتبه ذات متبوع و علّت با اینکه تعدد و اختلافِ توابع، فرع تعدد و اختلاف متبوع است و سخن در ثبوت همین اختلاف است که امتناع دارد .

دلیل دیگر با این مقدمه واضحه که در هر موجودی تشخص به نحو وجود آن موجود است اینکه چنانچه مبداء متعدد فرض شود حقیقت هستی خالص که هریک راهست آیا یک تعیّن و یک تشخّص خاص معین از آن تشخصها را که فرض شده بذاته واجد است یعنی در خارج عین آن تشخص است یا هیچیک از آن تعیّنها را بذاته ندارد اگر حقیقت بقاء و حیات یعنی مصداق این مفهوم که درخارج ذات ثابت قائم بخود است یک تعیّن و تشخص معین خاص را بعینه و بذاته دارد پس آن حقیقت هیچ وقت به تعین دیگر

متعین نشود پس هر مورد آن حقیقت باشد همان تَعَیُّن واحد به عینه را دارد نه مثل آنرا بلکه عین همان را . پس تعدد ندارد مثلاً اگر فرض شود که حقیقت انسانیت خصوص تعین زید را بخواهد یعنی عین همان تعین و هٰذیّت خاصی را که چنانچه فرد دیگری مماثل آن فرض نمائیم آن زید از آن فرد و سایر افراد با آن تشخص ممتاز است دیگر انسانیت در غیر همان زید معین و بجز همان یک تعین یافت نشود لیکن بدیهی است که چون انسانیت حدّ یک وجود ظِلّی است یعنی حق تعالی یک وجود معینی را ایجاد فرموده که از آن وجود یک آثار خاصه بروز می نماید و درجه معینه دارد که آثارش از آن تجاوز نمی کند و اسم آن درجه را انسانیت نامیده اند و معلوم است که حدّ هر وجود بدون آن وجود نتواند متحقق شود مثل نور مثلث شکل که هیئت مثلّثیت حدّ آن نور است و بدون آن نور آن حدّ خاص نتواند متحقّق شود و تابع آن نور است در تحقّق . پس این حدّ وجود نیز در تشخص و تحقق تابع وجودی است که از حق متعال افاضه شود و فی ذاته تشخص و تحقق ندارد و قابلیت مجعولیت بذاته نیز ندارد بلکه جعل متعلّق به وجود آن است به خلاف حقیقت وجود که خود او بذاته متعین و عین تشخص و هٰذیّت و تحقق است و اگر فرض شود که هیچیک از آن تعینها را بذاته ندارد پس فی ذاته مجمل و مبهم است و در داشتن تعیّن محتاج هست که غیری اورا معین نماید و هٰذیّت و تشخص و وجود بدهد پس این وجود ظِلّی خواهد بود نه حقیقت اصیل بسیط و در اصل اول استقلال و اصالت و بساطت آن ذات مقدّس بروجه اَعلی و اَتَمّ ثابت گردید پس تعین یعنی تشخص آن حقیقت واحده بسیطهٔ الهیه بعین همان حقیقت واحده است که مفیض تشخص هر شخص است وتعدد در آن راه ندارد وتصورنشود .

اصل دویم :

در علم است اثبات علم حضرت خداوندی موقوف بر مقدمه ای است و آن مقدمه این است هر موجودی که دارای امتداد است چون جسم هرقدری از آن در مقام قدر دیگر از آن نیست بلکه در مقام و مکان دیگری است و چون چنین است پس هیچ مقداری از آن برای مقدار دیگرش حضور ندارد و چون حضور ندارد علم به آن ندارد به جهت آنکه درعلم‌وادراک بچیزی باید آن چیز معلوم برای ادراک کننده حاضر باشد اگر ادراک خود را می نماید ذات خودش برای خودش حاضر است و اگر ادراک غیر می‌کند باید ذات غیر یا صورتش در خیال مدرک باشد چون علم به صورت زید یا بزید به صورتش چه دانستن چیزی عبارت از ظاهر و منکشف شدن آن چیز است برای ادراک کننده و ناچار حضورش لازم است تا مکشوف گردد. پس هرچه علم بخود و بچیزی دارد امتداد ندارد تا تمام خودش برای‌خودش حاضر باشد و آن چیزهم برای او حاضر باشد.

بعداز این مقدمه گوئیم: ذات مقدس حقتعالی برای اینکه در نهایت بساطت و تجرد و عین حقیقت حیات و محض نور و وجدان است پس عالِم بخود هست و چون عین‌علم‌و ارادهٔ ذاتیه هم هست چنانچه بزودی انشاءالله تعالی معلوم می‌شود پس ذات مقدّسش علّت تامّهٔ اشیاء است و چون وجدان هُوِیّت خود و علم بذات خود دارد بواسطهٔ آنکه ذاتش برای خودش حاضر است و خودش هم عین وجود و وجدان بسیط و حیات صرف است چنانچه ظاهر شد پس‌علم به تمام اشیاء قبل از ایجاد آنها دارد برای آنکه معلول یک نمایش و اثر و ظهوری از علّت‌است و ظاهر

بآن ظهور بظهورحقیقی معنوی که در عین ظهور در اَعلٰی درجه بطون است همان علت است چنانچه کلمات صادرهٔ از متکلم ظهورات کمالات معنویهٔ آن متکلم و نمایش آن کمالات است و ظاهر به آن کلمات همان کمال متکلم است لکن ظهور در نزد بصیرت عقل نه ظهور حسّی و اینکه علم تامّ به علت اَتَمّ علم به معلول به وجه اَعلی خواهد بود چه اگر آتش شعور بذات خود داشته باشد شعور بحرارت خود خواهد داشت چه حرارت ظهوری از آن حقیقت ناریه است وظاهر بآن ظهور نار است ویقین است که اگر اصل و مبدء وحقیقت معلوم ومکشوف باشد آثار وظهورات وافعال هم به خوبی وبه وجه اَتَم معلوم خواهد بود چه اگر حقیقت ناری برای عاقلی مکشوف شود یکدرجه از حرارت آن که نزد آن مکشوف است با سایر درجات دیگرهم که ناشی از آن شود مکشوف خواهد بود و چون از علم به آن خصوصیتی که علّت به آن خصوصیت علّت است علم بمعلول حاصل می شود هر مباشر تحریک اجسامی بواسطهٔ یک قوهٔ خاصه هر زمان که علم به مقدار و درجه آن قوه بیابد علم به مقدار تأثیرش دارد و عالِم بخواصّ اَدویه اگر علم به دوائی دارد علم به آثار آن داردو نظائر بسیار است و این علم قبل از ایجاد اشیاء است و چون حضرت حقتعالی معطی و خالق و حافظ همهٔ وجودات است به احاطهٔ معنویه محیط به تمام آنها است و تمامی وجودات چون معلول و مخلوق خداوند متعال هستند عین ربط و فقر محض بخداوند متعال هستند برای آنکه همگی مجعول و فقیر بالذات و فی الذات هستند چنانچه جاهل درداشتن علم و داراشدن آن محتاج به عالم است اما علمی که به جاهل افاضه می شود در ذاتش محتاج است نه در چیز دیگر پس تمامی وجودات و موجودات نزد حضرت ایزد متعال حاضر هستند و همه را علم دارد چنانچه انسانی صُوَر ذهنیهٔ خودرا می داند نه به صورتی دیگر بلکه به نفس همان ذهنی ها و تصوراتی که نموده آنها را می داند.

سئـــوال :

ثابت شد که حضرت ایزد تعالی حقیقت حیات و هستی و صـرف نور معنوی مجرد از هر ماده و مکان و زمان و هرچه غیر آن حقیقت اســت می باشد و اجسام عالَم مادی و مکانی هستند چگونه اشیاء کثیرهٔ مادیـــه متخصصه بجهات مختلفه و قبول اشارهٔ حسّیه و مکانیه حاضر به جهت یک مجرد صِرف خواهند بود تا مکشوف نزد او باشند و عالِم بهتمام آنها باشد .

جـــواب :

امر مجرد چون منزه از آلایش به اَعراض و موادّ می باشد نسبتـش به همه اجسام و جسمانیات یک نسبت هست و چون علت مادون خود هست محیط بهمهٔ مادون خود خواهد بود و آنها برای آن علت بدون تفاوت و بی حجاب حضور دارند .

مثـال :

انسان مادی معیّن در زمانی نبوده پس موجود شده جاهل بـوده عالم شده گاه سالم و گاه سقیم است گاه در مشرق و گاه در مغرب است . و همچنین در سایرامورلکن معنای انسان که مجرد از مادهٔ خارجیه تصورمی شود همه وقت بر نهج واحد تصور شود در هزار سال قبل همین قسم که فعـــلاً تصور می شود متصوّر بوده درمشرق ومعرب یکطورتصور می شود بدون تفاوتی اگر این معنی فرضاً همین‌طور مجرد از ماده در خارج موجود شود هر قـدر باقی باشد به یک منوال خواهد بود مریض نشود شَل نگردد کور نشود به چیزی نزدیک و از چیزی دور نباشد چیزی نزدش ظاهر و چیزی دیگر باطن و مخفی نباشد بلکه نسبتش با همه یک نسبت خواهد بود لیکن پیدااست که معنای انسانیت یک مفهوم ذهنی است که در خارج هم حدّ وجود معلولـی است و اگرچه این معنی‌ازمعنی حجرا متمایزدارد .

اما نسبت به وجودات متکثره افرادش ابهام دارد و چون‌حقیقتش عین وجود و تحقق و تشخص نیست در وجود و تشخص محتاج به وجـــود

هست و بهر وجودی که حاصل به او بدهد مشخص خواهد شد .

اما حضرت ایزد متعال که معلوم شد صرف حیات و نور و هستی مجرد محض است و علت همهٔ اشیاء هست بذاته متحقق و ثابت و محیط بتمام موجودات است و وحدتش وحدت عددیه محدوده نیست تا معنای توحید این باشد که خداوند یک دانه یا دانهٔ اول از اشیائی است که همه یک سنخند بلکه وحدتش وحدت ذاتیهٔ اطلاقیه است و معنایش این است که مبدء و مؤثّر در کلیهٔ عالم وجود و مستقلّ بالذات یگانه و بی نظیر است و بجز یک حقیقت ثابت الذات با اصالت و استقلال فوق التمام که بذاته باقی و متحقق هست هرچه غیر آن است از دُرّه و ذَرّه همگی افعال و آثار و مخلوقات همان حقیقت واحده هستند و در هرچه نظر شود و هر چه هستی دارد هستی آن ظِلّی و مخلوق و اثر حقتعالی و فعل‌خداوند عزیزقاهر است چیزی یافت نشود که اثر غیر حقتعالی باشد یا مستقل باشد که مقابل و ثانی حق تعالی باشد و فیض خدای متعال اورا شامل نباشد برای آنکه ذات‌مقدس حقتعالی حقیقت‌حیات وبقاء وهستی است و مقابل این حقیقت غیر از نیستی و فناء چیزی دیگر نیست و نیستی باطل صرف است .

دلیل دیگر که بطور اجمال‌و اطلاق اثبات علم به معلولات‌می کند این است که جسم یا هر چیز دیگر را که حقیقت مجرّده انشاء و ایجادش نموده بدیهی است که چون وجود آن ظِلّی معلولی است و خودنبوده‌وعلتِ آنرا داده و از علت آمده باید همیشه إشراق معنوی و تابش نورآن علت برآن معلول بتابد و باشد تا معلول باقی ماند چه معلول واحد باشد و چه متعدد، پس آن وجود مخصوص به مکان و زمان معین و سایر اَعراض معینه را آن علت مجرّده باید باقی دارد و دادنِ وجود و بقاء و کمالات بطور دوام به یک امرِ مادی مکانی موقوف برعلمِ به آن امر و به جهت و مکان آن است و چون نسبت علّت مجرده به هرچه از آثار او و مُحاط او هست نسبت‌واحده می‌باشد به یک جسم معلول خود که علم دارد بهمهٔ اجسام معلوله عالِم

است و چنانچه یک معلول محتاج به ابقاء و اعطاء کمالات هست همه آن اجسام معلوله محتاجند.

سئوال:

جمعی گویند که حضرت ایزد متعال ایجاد ملائکه مجرّده نموده و بتوسط آنها ایجاد اجسام فرموده پس بلاواسطه خود ایجاد آنها نفرموده تا به بیان مذکور عالم به آنها باشد.

جواب:

اولاً انشاء الله تعالی به زودی ظاهر شود که تمامی و کلیه وجودات امکانیه مجعول حقتعالی هستند پس به تمام آنها عالِم است و همگی برای خداوند عزیز حاضرند و ثانیاً بر فرض مرقوم گوئیم بدیهی است که چنانچه عقل مجرّدی عالِم به امری مادی باشد همهٔ مجرّدات عقلیه عالم به آن خواهند بود و حضور آن مادی اختصاص برای مجرد خاصی نخواهد داشت چه نسبت تمام آن مجردات بهرچه قابل اشاره مکانیه و جهتیه می باشد نسبت واحده است اگر امر مادی نزدِ یک مجرّد عقلی منکشف باشد نزد همگی منکشف هست و اگر انکشافش نزدِ یکی ممتنع شد برای همگی ممتنع است و چون دانستی که حضور و غیبت مکانی و امتدادی برای مجرد تصور ندارد و نسبت مجرد عقلی در حضور معنوی اشیاء بهمه آنها نسبت واحده است پس امتناع حضور و انکشاف واقعیت ندارد و باطل است بلی مراتب حضور و انکشاف برحسب تفاوت احاطهٔ مدرِک مختلف است و چون دانسته شد که محیط حقیقی اتم بهر موجود معلول ذات مقدس حق تعالی می باشد که بتمام حقایق آنها کماهی محیط است و جمله وجودات صرف ربط بآن حقیقت قاهره هستند پس انکشافی که برای حضرت احدیّت عزّ اسمه دارند برای غیر آن ندارند بلکه آن حضور و انکشاف را با مرتبهٔ دیگر نمی توان قیاس نمود به جهت اینکه در عَرْض یکدیگر نیستند و در طول هستند و انکشاف نزد خدای متعال اصل و اول و اَتمّ است و انکشاف نزد

ماسوی تابع و متأخّر و ناقص است.

وصـــل در اراده است

اثبات ارادهٔ حضرت‌حقّ متعال از دو راه است.

طریق اول : و آن موقوف است بر تأمّل در دو مقدمه.

اول اینکه هر موجود شاعر بذات خود چون ذات و هستی خود را می خواهد افعال خود که آثار آن موجود است می خواهد.

دوم ــ حبّ بهر چیز موقوف است بر دو چیز یکی آنکه محبـــوب مرغوب و کمال باشد و دیگر آنکه محبّ آن محبوب شاعر و ادراک کنندهٔآن کمال باشد و هرقدر کمالیت در طرف محبوب و شعور به آن کمال در طرف محبّ اتمّ و افضل باشد حبّ به آن شدّت نماید تا به مقام کمال رسد.

پس از ذکر این دو مقدمه بیان می‌شود که چون ظاهر شـــد ذات مقدس خداوند عزیز حقیقت بسیطه قائم بذات خود است و آن حقیقـــت بسیطه ثابت الذات چون عین وجود و حیات است و واجد ذات خود است پس عالِم به افعال و آثار صادره از ذات خود هست و چون ذاتش عین هر کمال و بهاء حقیقی غیر محدود چون حیات و علم و قدرت است وادراکش همچون صفات دیگرش غیر محدود و ادراک حقیقی اصیل است . پس حبّ به ذات خود دارد که‌آن ذات عین کمالات ذاتیه خود هست و چون ذاتش مراد و محبوب برای او است آثارش هم از این جهت که اثر او هستند کـــه جهت هستی و حیات است مراد خواهند بود و این اراده ظهور و ایجاد و اظهاراست‌چنانچه شخص‌عالِم به‌علوم حقیقیه کلمات علمیه و بیانات وافیه خودرا اظهار نماید و ظهور آنها مرضیّ او است لکن خدای متعال شوق بـــه چیزی ندارد بجهت اینکه شوق کسی را باشد که فاقد کمالی است و طالـــب آن است بلکه خداوند عزیز همان علم بذات مجید خود که دارد علم بـــه رَشَحات خوددارد و همین علم که عین ذات است خلّاق رَشَحات و ارادهٔ

ظهور آنهاست و حبّ ظهور و اظهار نسبت به اصل اثر و فیض از جهت صرافت که موجب ربط به مفیض و شاهد و دلیل و مرآت علّت است منافات با مبغوضیت و بعداز جهات دیگر به واسطهٔ عوارض آلایشها ندارد .

طریق دوم : مشاهده وجودات امکانیه و نظام احسن عالَم و عدل شامل الهی که هر موجودی بچه درجه از صحّت و اِتقان و چنانچه باید و شاید با اعضاء و آلات و قوای لازمه و کمالات فراخور مرتبه و مقامش و خواص و منافع کثیره مخلوق گشته موجب قطع و یقین هر عاقل است که این نظام محکم بزرگ با کمال ارتباط و احتیاجی که بین طبقات موجودات و افراد هر طبقه می باشد ممتنع است بدون علم تامّ و اراده تامّهٔ محیطه مطلقهٔ واجبه که از میزان حکمت بالغهٔ کامله و متعلق به تمام کلیات و جزئیات و ترتیب و تدبیر آنها باشد صادر و مرتّب شده باشد بلکه همان نظام وجود انسانی که نزدیکترین چیزها به اوست از خصوصیات ترتیبات اعضاء و آلات وقوای محتاجه به آنها و کیفیت ترقّیاتش به حسب اَسنان مختلفه و احتیاجاتش به سایر موجودات در زندگانی و تغذیه و درحال مرض و خواصّ و آثاری که در اشیاء از ادویه و غیرها مقرر شده و منحصر به استفاده حیوانات یا انسان فقط است بخوبی شاهد و مبیِّن علم تامّ و ارادهٔ تامهٔ قدیمهٔ مطلقه خواهد بود .

وصل در قدرت است

در اثبات قدرت تامهٔ مطلقه الهیه دلیل روشن این است که چون ذات مقدس خداوندی عین حقیقت حیات و هستی و نور معنوی هست و پدیدکننده و دهنده هر وجود است و کلیهٔ انوار معلوله یعنی هستی‌های مخلوقه از اِشراق معنوی آن نور الانوار حقیقی محقّق و ثابت و ظاهر گردیده . پس عین قدرت برهروجود و موجود است .

وصل : پس از اینکه کلام در صفات حقیقیهٔ آن ذات مقدس راجع به این شد که چون آن حقیقت بسیطه عین حقیقت هستی حقیقی و نور معنوی است عین حیات و علم و قدرت و اراده هم هست پس تمامت این صفات به حسب خارج متّحد با ذات مقدسه و عین آن ذاتند .

وصل : چون ظاهر شد که ذات مقدس حضرت احدیّت صرف نور معنوی و حیات حقیقی خالص هست و صرف هر چیز چنانچه در اصل اول مذکور شد آنست که هر مرتبه برای آن حقیقت فرض شود واجد آن مرتبه باشد و از هرچه غیر آن حقیقت است مُعَرّیٰ و منزه باشد .

پس هر درجه و مرتبهٔ که از حیات و علم و قدرت وسایر کمالات ذاتیه باشد برای حقتعالی ثابت است و از هر مرتبه از عدم و جهل وعجز و فقد اراده معرّیٰ و منزّه است پس نتوان فرض نمود که یک مرتبه عالیه از حیات و علم و قدرت و اراده باشد که حقتعالی خِلو از آن باشد و برای این کمالات ذاتیه حدّی باشد که تجاوز از آن نکند و لازمش این شود که فوق آن مرتبه بتوان فرض نمود و به جای آن مرتبه و فوق آن حدّ مقابل این کمالات باشد که این فرض منافی و مخالف با فرض صِرفیت است .

پس ذات الهیه و کمالات ذاتیه را حدّی نباشد و از این جهت است که آثار و افعال و مخلوقاتش تناهی ندارد و افاضه و ایجاد به حدّی واقف نمی شود . نهایت امر این است که نَشَآت وجودیه متبدل می شوند نه اینکه اصل فیض منقطع شود .

وصل : از اینجا که هستی تمامت موجودات ممکنه به اشراقات مشهوده فائضه از حضرت خلّاق یگانه است واز جمله آنها مسموعات و مبصرات است پس آنها نیز مثل غیر آنها از موجودات مشهوده ذات مقدس هستند و سمیع و بصیر به آنها است و چنین است حال مدرَکات سایر حواس.

و ظاهر است که احساس بصری به وجه معلوم در حیوان که موقوف بر وجود آلت باصره است فقط کمال این مخلوقات مادّی است و نسبت به

مجرد از مواد کمالیت ندارد و امتناعش به جهت آن واضح و منافی تجرد است و اینکه سماع و ابصار و غیر آنها از ادراکات آلیه در حیوان و انسان هریک به آلت مخصوصه است موجب انحصار این ادراکات در هر مرتبه و نسبت به هر مدرکی به این خصوصیت نخواهد بود بلکه از باب ضعف‌وجود حیوانی وتوقّف افعالش برآلات و اختلاف مواقع و مواضع بدنیه دراستعداد آلیت و مقتضای حکمت کاملهٔ الهیه در این نحو وجود خاص این ادراکات اختصاص به این کیفیت یافته اند و این آلات وسائل و مقدمات ادراک‌آلی نفس‌می‌باشند بلکه‌انسانی‌هم در حال نوم از قبیل ادراکات بصری و سمعی دارد با اینکه به آلت ظاهره باصره و سامعه نیست و چون خداوند عزیز به اتمّ وجوه مدرِک تمام حقیقت تمام‌اشیاء است و کلیهٔ وجودات مشهود حضرتش‌هستند شهود مسموعات سمع و شهود مبصرات بصر حضرت‌حقتعالی باشد پس حقیقت تمامت ادراکات که از آن جمله حقیقت سمع و بصر است برای ذات مقدسش هست چه در مقام علم بذات و قبل از ایجاد و چه در مقام علم به فیض واسع شامل.

والبته این نکته برشخص عاقل مخفی نیست که علم حضرت خالق بمدرَکات موجب التذاذ یا تنفّر ذات مقدسش نباشد بجهت آنکه نسبتش به‌کلیهٔ‌وجودات فقط نسبت فعّالیت است و انفعال که از جهت‌ماده و قوه داشتن است در حیات صرفه و فعلیت محضه من جمیع الجهات راه ندارد.

وصل: آنچه از ذات مقدس کبریائی مسلوب هست وآن‌ذات‌منزّه از آنها هست هر حدّ و نقیصه و ماهیّت امکانیه است.

اما بیان اجمالی: یکی این است که دانسته شد ذات واجبهٔ الهیه چون فیّاض وجودات امکانیه و مُقیم آنها و قائم به ذات خود هست حیات خالص و محض نور معنوی است که حقیقت وجود اصیل صرف است و صرف نور و حیات واحد هر مرتبه از هستی و نوریت است. پس حدّی‌برای

نوریتش نیست تا چون وجودات معلوله باشد که از درجات خاصه غیرمنفکه به حسب مراتب نوریه و انحاء آن تجاوز نمی نماید و آثار آنها محدودبحدّ معین است و به قدر ضعف وجود ملازم با نقیصه ها هستند پس تمـــــام وجدانات ظِلّیه کمالیه که در معلولات است بنحو اصالت و وحدت‌وبساطت برای ذات مقدس هست و از حدود آنها منزه است.

و دیگر اینکه هر ماهیت و حدّی چون ماهیت ملک و نفس و جسم‌و عرض در موجودیت و تشخص و تحقق و هٰذیّت محتاج به افاضه وجود زائد است و دانسته شد که حق متعال که حقیقت هستی و حیات است محتاج به حیات زائد بر ذات خود نباشد و غیر هر ماهیت و هر حدّی هست پس از هر حدّی و ماهیتی و نقیصهٔ منزّه و مبرّا است.

و اما تفصیلی پس گوئیم: علت موجودات ممکنه و مبدء و پدیـــــد آورندهٔ عالم جسم نیست.

دلیل: جسم نتواند ایجاد نابودی‌کند چه‌ظاهر است‌که‌تاثیروتاثّردرمیانه‌اجسام وجسمانیت با تحقق یک‌نسبت‌خاصه‌ازقرب‌وبعد مکانی باشدوازاین‌جهت هر آن مؤثّرکه‌جسم یا جسمانی‌است درقابل‌اثری‌کهاقرب به‌آن‌است‌زودتراثرمی‌کند از متأثّری‌که‌دورترازآن‌است‌وچون‌چیزی‌که‌هنوزموجودنشده‌قرب‌وبعد مکانـــی با چیزی‌ندارد پس‌جسم نتواند درچیزی‌که‌معدوم‌است‌اثرنماید‌وآنرا موجودکند.

و دیگر آنکه معنای ایجاد این است که از علّت وجود معلول‌افاضه شود بطوریکه از آن علت چیزی کاسته نشود چنانچه نفس با ادراک که برتر از اجسام و اقرب از آنها بعالم انوار است هرچند انشاء صور ذهنیـــه یا کلمات خارجیه نماید چیزی از آن کاسته نشود و جسم چون محدود به حدّ خاص و مقدار معینی است از آن چیزی ناشی نشود مگر به اینکه ازآن‌کاسته شود چه ظاهر است که تمام و کمال جسم و هرچه دارد همان مقدار محدود به حدود معینه است و این مقدار محدود تحقیقاً مرکب است از یک‌معروضی که جوهر است و چنانچه تفصیل شود آن مفصّلات را اجزاء جوهریه گوینـــد

که بدون موضوع موجودند و یک عارضی که هیچ نتواند بدون موضوع موجود شود و باقی ماند و تعبیر از آن به هیئت و عَرَض نمایند پس اگر اَجـــزاء مستقله جوهریه اش کسر شود یقین است که از آن جسم کاسته می شودو اگر از اَعراضش کسر شود گذشته از اینکه اَعراضی که ناشی از ذات جوهرهستند کسر و تبدّل آنها انفکاک از کسر و تبدّل آن جوهر ندارد . باز همان اَعراض کسر شود در صورتی که اعراض هم بدون موضوع باقی نمانند تا بعـــد از انتقال از جسم موضوع آنها موجود باشند . بلی از اجسام هم انعکاسات و اَظلالی حادث می شود چون اشعّه و غیرها لکن این انعکاسات موقوف بـــر وجود مقابل وطرفی است که قبول انعکاس نماید و مختلف به اختلاف قابلیت و شدّت و ضعف نور مقابل آن است و چون موقوف بر قابل مقارن است پس از جسم واحد اثری ظاهر نشود که اوّلُ الآثار باشد و چون اوّلُ الآثـــار نباشد آثار دیگر هم نباشد و دیگر جسم بدون تعیّن به حدّی معیّن که غیر آن است و از خود ندارد یافت نشود چه در زاید از آن به اولویت و در کمتر به احتمال زیادت و بداهت متحقق خواهد بود و چون بذات خود حـــدّ معینی ندارد و بدون حدّ معین موجود نباشد محتاج به مجدِّد است پـــس همان محدِّد خارج مفیض وجود آن جسم است و معلول خواهد بود .

و دیگر مبدء موجودات آن است که وجودش موقوف بر امری نباشد که چنانچه هرچه غیر آن است معدوم باشد آن مبدء موجود بود وگرنـــه محتاج به غیر خود بود و جسم بدون بُعدی که درآن جای گیرد موجـــود نتواند بود پس با نبودن آنچه غیر آن است موجود نباشد پـــس مبدء موجودات نباشد و آن علّت موجودات از سنخ اَعراض نباشد چه ظاهراست که اَعراض همگی موجودات ضعیفه قائمه به موضوعات و توابع اجسامند در وجود و تحقّق . و اما نفس موجود معلول محدودی است که بدواً ترقّـی از جسمیت نموده و در بقاء زمانیش نیز موقوف بر وجود جسمی است که علاقه به آن دارد . پس مقدّم بر موجودات و علّت آنها نتواند بود .

و اما سایر موجودات نوریه پس همگی وجودات معلولهٔ محدوده ظلّیه باشند و قابلیت مبدئیت مطلقه ندارندچه از جملهٔ ادلهٔ عقلیه که بر وجود آنها اقامه نموده اند لزوم بودن صادرهای عالیه اولیه از ذات مقدس حق متعالی است در مراتب اَعلای از ممکنات و اَشرف معلولات واَحَقّ آنها به بساطتی که متمشّی در ممکنات است تا در ابتداء ایجاد موجودات لطیفه صادرشده باشند و پس از آنها مرکبات بوجود رسیده باشند و مقرِّب این مطلب به اذهان عامّه تأمل در صور معقولهٔ کلیهٔ متصورهٔ انسانی است چون معنای انسان مطلق از مکان و مادّه و غیره که بالذات مقدّم است بر صور خیالیه چون صورت ذهنیه انسان معینی که آن هم باز تقدّم دارد بر نقش همان صورت یا تکلم یا نوشتن اسم موضوع برای آن صورت درخارج از متصور.

و بالجمله ادلهٔ مذکوره بر وجود جواهر بسیطه در صورت تمامیت آنها فقط دلالت بر موجودات شریفه ممکنه معلوله دارد با اینکه پس از قیام برهان متقَن بر توحید و وحدت مبدٔ معلولیت آنچه غیر از حقیقت ازلیه نوریه است در غایت وضوح است.

وصــــل: چون دانسته شد که آنچه مستقل و غنیّ بالذات است ذات مقدس حقتعالی است و غیر از آن ذات مستقلّه هرچه هستی دارد هستی آن ظِلّی و اثری و فعلی است و از خود هیچ ندارد بلکه هرچه دارد بدادِ حق متعال است پس چنانچه ثابت شود که اول مخلوقات یک مخلوق نوری شدید القوّه بود و باقی مخلوقات به تبع آن مخلوق اول موجود شده اند و از مجرای آن مخلوق نوری اول فیض هستی یافته اند چون دقّت نظر شود ظاهر است که آن مخلوق اول با مخلوقاتی که توابع آن باشند همگی بقدرت تامّه و مشیّت کامله ذات مقدس حقتعالی پدید شده اندوحق متعال آن وجود قوی شدید مخلوق اول را با هر چیز که از توابع و توابعِ توابع آن باشد به رحمت واسعه و افاضه شاملهٔ خود انشاء فرموده.

بلی مسلّم است که برفرض صحّت این ملازمه میانه ملـزوم و لازم تخلّل جعلی نیست بلکه جعل لازم . ه همان جعل و خلق ملزوم است لکن چون آثار وجودات ظِلّیه که خود آنها هم منشاء آثار می باشند تابع شدت و ضعف وجود متبوع آنها است و شدت و ضعف وجود خارج از وجود نیست پس بر تقدیر صحت توسط مذکور آن ذات مقدس وجود مخلوق اول را بدرجه‌ای از شدت و قوت افاضه فرموده که این آثار در وجود تابع آن هستند نهایت امر این است که اول مرور فیض بر متبوع بوده نه بر تابع و بر متبوع بطور بساطت و اجمال ورود نموده و در تابع بنحو بسط و تفصیل. پس بر هر تقدیر جمله موجودات را همان رحمت واسعهٔ الهیه بر حسب علم حقتعالی به نظام اَحسَن آنها فرا گرفته و چنانچه وجود و قوّت و مرتبه و ادراک انسانی به جثّه موری یا جثّه و اعضاء مور به انسانی داده می شد هر دو سنخ معطّل و ممنوع از آثار و کمالات لایقهٔ بخود گردیده و نظام زندگانی آنها محتلّ می‌بود.

اصل سیم، در اثبات لزوم بعث نبی در حکمت الهیه.

دلیل: با ملاحظهٔ اختلاف افراد نوع به حسب مراتب ادراک و تفاوت آنها در حدسهایشان و وجدان اشخاصی که در نهایت ضعف تعقل و ادراک و بمنتهی درجه بلادت و غباوت هستند و وجود مردمانی که تعقلات صحیحه و فهم عالی و قوت ادراک و حدس سریع صائب دارند و امکان ظهور فردی که بلحاظ مذکور بأعلیٰ درجهٔ ادراک و تعقل و فهم متّصف و برتری از تمامت افراد نوع داشته باشد عقل مستقیم حاکم است که خداوند حکیم قادر غیر محتاج چنانچه از باب هدایت بآنچه لازم در بقاء هر نوع و شخص هست یک قسم ادراکی در هر موجود محتاج به آن قسم مقرر فرموده و نوع انسانی را که در تهیهٔ لوازم زندگانی به وجه صحت و کمال احتیاجش به اکملیت ادراک بیشتر بوده همان قسم ممتازش قرارداده وجمله از افراد را بنحو اجمال شعور و دانائی به وجود مبداء و کمالات ذاتیه آن داده از جهت هدایت مردمانی که به فهم خود ادراک مبداء و معاد و سایر اموری که دانستن آنها لازم یا نافع است ننمایند و اعانت و تکمیل ادراکات آنها که اجمالاً ادراکی نموده اند یک هادی و کامل مکمّلی که برتر از تمامت افراد باشد مقرر می‌دارد و حکمت و فوائد قراردادن آن هادی امور چندی است:

اول آنکه چون کلیهٔ مردمان بالغ بحدّ ادراک در فهم امور واضحه مساوی و درغیر آنها مختلفند و این اختلاف راجع به اختلاف قوت و ضعف ادراکات است و اختلاف ادراکات ناشی از اختلاف استعدادات وآن اختلاف مستند به اختلاف مواد و اختلاف آنها ذاتی و غیر قابل برای

تغییراست . فائده بعث نبی که یک عقل کاملی است این است که پس ازظهور معجزات بدرجهٔ وضوح (تا ناقصین هم پی به صحت آن ببرند) و دانستن راستی نبوتش گروندگان و تصدیق کنندگان به آن نبی بدستورش عمل نموده و بتوسط آن عقل تامّ براه رشد و مقامات عالیه هدایت یافته وطریق وصول به خوبی ها برای هر صاحب ادراکی مفتوح شود و کامل الادراک و ناقص در قوت سلوک بعدل شامل الهی مساوی باشند .

دوم آنکه کسی که اطمینان نداشته باشد که آیا مبدء و معاد و تکلیف و جزائی دارد یا ندارد و از جهت شنیدن مذاکرات دیانتی از مردمان و اطلاع بر دعوت دُعات و اگرچه بنحو اجمال باشد شاکّ در این امر شود با وجود قوه واهمه در افراد انسانی که بعضی امور بی واقعیت را جلوه می‌دهد و از بعضی دیگر می ترساند همچو شخصی مادامی که تحصیل یقین بطرفی ننموده در یک حیرت بزرگ و همّ و غمّ دائمی است و چنانچه انسان عاقبت بینی باشد در هر زمانی که متذکر دیانت شود ابداً راحت خیالی نخواهد داشت و قرار دادن یک نفر هادی کامل مکمّل موجب رفع این حیرت و آسودگی از این عذاب دائم خیالی است و مانع ورادع می‌شود از زحمات کثیره و ضایع کردن اوقات شریفه در تبعیت از اَراجیف ومردمان مزوّر مدلّس گمراه‌کننده که باَغراض فاسدهٔ شخصیه جماعت زیادی‌ازخلق را بطرق باطله و خیالات واهیه دعوت نموده مال و عمر گرانمایه و اَعراض و نفوس آنها را در امورات بی اصل و بی ثمر تلف می نمایند و باعث سلوک مردمان است براه هدایت و توجه در شدائد و گرفتاریها بخداوند عزیز که قادر است بر دفع و رفع بلایا و نجات دهنده است از مهالک شدیده و حافظ است از وقوع در خطرهای عظیمه را .

سیم ، آنکه با وجود دو قوه شهوت و غضب در افراد انسان‌که هر فردی جالب منافع و دافع منافی و مزاحم خود در جلب فوائد شخصیه

است و اگرچه موجب هر قسم از اضرار بغیر خود شود و در مواقع عدیده به اعمال و افعال شنیعه اقدام می نماید تا یک رادع ملازم و جلوگیر باطنی یعنی اطمینان به اجر و پاداشی برای مواسات و رفتار بطریقهٔ عفت و عدالت و عقیدهٔ به عقاب و جزائی براعمال شنیعه و ظلم و تعدیات در نفوس و اَعراض و اَموال نباشد که باعث اقدام در مساعدت با ضعفاء و مظلومان و احسان و ترحّم بر زیر دستان و احتراز از خیانت ها و تعدّیات سرّیه و موجب حصول اطمینان و وثوق در عهود و امور عظیمهٔ مهمه بشود نظام زندگانی بروجه صحت نباشد و اختلال در کثیری از امورات فراهم آید که به زحمات بسیار دفع و رفع آن میسر نشود و چون در هر انسانی این دو قوه جالب و دافع هست گماشتن مواظبهای زیاد خارجی همچنان که سزاوار است جلوگیری از این مفاسد ننماید و بپاداشتن یک هادی کامل اسباب حصول آن عقیده و آن رادع ملازم است که باعث می شود بر اعمال خیریه و مانع است از افعال شنیعه و اقدام بر ضرر کثیر غیر در فوائد شخصیه جزئیه و موجب است انتظام زندگانی و دفع اختلال را بدون زحمات و مخارج کثیره که بالاخره هم مؤدّی به مقصود نباشد.

چهارم، چنانچه یک هادی کاملی که از اظهاراتش اطمینان کامل حاصل شود در عالم نباشد تا مردمان را دعوت به حق و صواب کند مردم را معلوم نباشد که آیا غیر از این عالم متغیّر متبدّل و غیر از این مشتَهیٰات غیر باقیه که انسان بر حسب حسّ و تجربه قطع به فناء و زوال این نحو وجود خود و مشتَهیٰاتش دارد عالَم دیگری که انسانی و مطلوباتش را درآن عالم بقائی باشد هست و آیا از عقیدتها و اخلاق و اعمال قسمی است که چنانچه در این عالم تحصیل شود نتیجه مطلوبه در آن عالم بر آنها مترتّب شود و قسمی دیگر که مؤدّی به نتیجهٔ بدی باشد یا غیر از همین عالَم زائل عالَم دیگری نیست و چنانچه عالَم دیگری هم باشد در این عالَم نمی توانیم تحصیل امری نمائیم که مفید برای آن نَشْأه باشد و

قراردادن هادی کامل فائده‌اش این است که بواسطهٔ مخاطباتش هرشخصی را بر حسب درجه فهم و مقتضای حال آن شخص بشواهد و بینات و حاصل شدن اطمینان کامل به انذارات و بشارات و اظهاراتش عامهٔ مردم را قطع بتحقق عالَم دیگر و امکان تحصیل امور مفیده درآن عالَم حاصل می شود و این قطع و یقین موجب است یکسرور دائم و حصول راحت از غم و اندوه نداشتن بعضی از مشتَهَیات فانیه و صبر بر فقر و فاقه را و حریص نبودن در فراهم کردن اموال کثیره را به امساک مفرط و زحمات فوق العاده و مرتکب نشدن ظلم و تعدّی به مردمان را در تحصیل مشتَهَیات فانیه و ارتکاب عفو و اغماض را در مواقع صالحه به ملاحظهٔ عاقبتهای نیک آن و بجای آوردن اموری که در عالَم باقی و بقاء ابدی با ثمر و مفید است .

پنجم . آنکه احکام و قوانینی که تأسیس آنها برای صحّت زندگانی افراد و انتظام اجتماعات لازم است مؤسّس و مقنّن آن باید شخصی باشد که مقتضیات نوعیه و شخصیه هرکس را درهر عصر و زمان و خواص نافعه یا ضارّه و مصالح یا مفاسد مترتبه برهر موجودی را چنانچه سزاوار است بداند و بر طبق آن واقعیات احکام محکمه وضع نمایدوگرنه بدیهی است احکامی که وضع آنها از راه یک علم کامل به این امور نباشد چنان است‌که شخص جاهل به قوانین علاج معالجه مرضی نماید و یقیناً با جهل به طریق علاج باعث هلاکت جمع کثیری از آنها خواهد بود و برقرار داشتن یک هادی کامل الهی فائده اش این است که احکام موضوعه از میزان عدل حقیقی را براستی‌و صحت اِعلام به عموم نماید تا مردمان بتوانندبطوریکه صلاح و سزاوار است زندگانی و رفتار نمایند .

وصل : بعداز ثبوت لزوم بعث هادی مکمّل در حکمت بالغه الهیه به وجدان عقل مستقیم و تأمّل در فوائد مترتبهٔ برآن بدیهی است که آن حکم عقلی و ترتب فوائد مذکوره اختصاص به زمان خاصّ و عصر معینی ندارد بلکه بر قرار داشتن هادی کامل در هر عصر و زمانی ازحکمت

کامله لازم و واجب است . بلی چنانچه مقتضیات اعصاری متشابه باشند فقط در اصل تاسیس قوانین کلیهٔ نوعیهٔ آن اعصار ممکن است که‌درحکمت الهیه به یک نفر مؤسّس و هادی کامل اصلی اکتفا شود لکن به جهت، قیام به تکمیل استعدادات مختلفه و هدایت به مقتضیات و مناسبات شخصیه در ازمنهٔ متعدده بطورَ حتم و لزوم باید در هر عصری یک نفر یا اشخاص متعددهٔمبعوث از ناحیهٔ حکمت بالغهٔ الهیه باشد که اگرچه در مقام اصل تاسیس احکام کلیه برنیاید لکن از عهدهٔ بیان و شرح احکام و قوانین مؤسسه چنانچه سزاوار است و دادن دستوراتی که نسبت به اشخاص نوع و خصوصیات جزئیه باید مقرر شود برآمده و بحکم هر حادثه مشکلی بتعلیم الهی شخصا هدایت نماید چنانچه تمییزهر مرض مخصوص و دستوری‌که‌باید در اوقات خاصه برحسب اختلاف احوال و عوارض مریض معین و مرضش و مشاهدهٔ آنها داده شود محتاج به معاینه طبیب حاذقی است وتنهاقواعد مجملهٔ مدوّنه طبّیه در این مقام کفایت نمی کند بلکه اکتفاء به اِعمال آن قواعد بدون مراجعه بطبیب حاذق معاین در موارد عدیده و خصوصاً در امراض مهمّه موجب هلاکت خواهد بود .

وصل : پس از تفطنِ عقل به بیانات مرقومهٔ در اصل لزوم بعث هادی مکمّل و اینکه خالق حکیم غنیّ بالذات نسبتش با آثار و افعال خود جز نسبت اِفاضت و رحمت و تفضل نیست که هر مخلوقی را به اَحسن وجه و نظام خلق نموده و کمالات در خور آنرا به عدل و حکمت شامله چنانچه صلاح و سزاوار است عنایت فرموده به بداهت قاطع و حاکم است که مُحال است خداوند حکیم شخصی را اختصاص دهد به عُلیا مرتبهٔ‌ازعلم‌وکیاست و فراست و بیّنات و معجزاتی خارج از مجرای عادت و طاقت واسباب‌وافکار خلقیه بدرجه و حدّی که عقل مستقیم حاکم باشد به امتناع وجدان‌وصدور این امور جز به عنایت کامله و توجه خاص از ناحیهٔ حضرت خداوندی و پس از این اختصاصات آن کامل با معجزات را ممتایل نماید که خلق‌را

دعوت به امور باطله و اغراء به جهالت نموده و امور فاسده غیر حقّه را بطور صحّت نزد آنها جلوه دهد چه این امر و صنیعه غیر از فساد و تضییع حقوق و استعدادات و مراتب و مقاماتی که آن حکیم مطلق به موجودات داده نتیجهٔ دیگر ندارد و فائدهٔ برآن مترتب نشود و منافات ظاهره با نظام اَحسَن و حکمت بالغه دارد و بعداز حکم قطعی عقل به امتناع وقوع و ظهور چنین امر باطل و زشتی از مقام مقدس حکیم علی الاطلاق چنانچه دعوت کنندهٔ کامل و هادی تامّی ظاهر شد و بیّنات و شواهد و معجزات قاطع عذری اظهار داشت که بحکم قطعی عقل خارج بودن صدورآن معجزات از آن کامل داعی از مجاری عادیه خلقیه و انحصارش به صرف قوه باطنیهٔ الهیه دانسته شد اگرچه به اسباب ظاهریه هم وقوع مانند آن میسّر باشد چون تحریک اجسام عظیمه که ممکن است وقوعش به هریک از مجرای اِعجاز و خرق عادت و یا تسبیب اسباب طبیعیه وقوت بشریت عقل حاکم است به لزوم اطاعت و انقیادآن مکمّل داعی و وجوب پیروی دستورش بر تمامت افرادی که مبعوث برآنها گردیده که به طور یقین آنها را به راههای صواب هدایت می نماید و از گمراهیها و بدی ها و خطرها بر حذر داشته واز مهالک نجاتشان می دهد.

و دیگر نفس عقد قلبی بر اطاعت آن مکمّل و تصدیق صحّت و راستی و حُبّش یک قسم اتّصال و قرب معنوی به آن است و چون آن هادی مکمّل اَکمل افراد و اَقرب آنها برحمت خداوندی است اتصال و قرب به آن موجب قرب به الطاف حضرت متعال و استقاضات و ترقّیات معنویه برحسب مراتب حبّ و ایمان خواهد بود چنانچه اِنکار و بغضش موجب دوری ازرحمت رحیمیه و پستی اَبدی به تفاوت درجات بغض و کفران است.

وصل: هادی کامل و مکمل و داعی و نبی این زمان و مؤسّس اصلی که به توفیق الهی تصدیق به حقّیت و درستی و راستی کلیهٔ اظهارات قولی و فعلی آن نموده ایم و چون ایمان به آن آوردیم و ما را به

انبیاء گذشته تفصیلا اعلام فرموده به اشخاص آنها نیز به تفصیل تصدیق کردیم حضرت خاتم پیغمبران محمّدبن عبداللّه صلّی اللّه علیه وآله وسلّم است وآنچه خداوندعزیز حکیم از شواهد دالّه بر صدقش مقرّر فرموداگرچه اشیاء بسیاری بوده که بیان نمودن هریک منافی با وضع این رساله است و تواتر اجمالی یا معنوی آنها را شخص با تتبّع بخوبی می داند یعنی هر کس درمقام تفحّص اخبار مدوّنه در کتب تواریخ اسلامی برآید از زیادتی اخبار وارده در معجزات آن‌حضرت عالی مقدار به طریق های صحیحه قطع حاصل می نماید که یا بعضی از آن معجزات به طور خصوص و یا معجزاتی‌از آن حضرت صادر شده لکن چون آن وجود محترم در هزاروسیصدو چهل و هشت سال قبل مبعوث گردیده و آخر پیغمبران بوده و دین قویم و احکام متقَنه اش را ناسخ و مبدِّل و مغیِّری از ناحیهٔ حضرت خداوند عزیزنخواهد بود چنانچه این مطلب گذشته از تمسّک در اثباتش به تواتر لفظی یامعنوی حدیث **لانَبِیَّ بَعْدی** و شبه آن از ضروریات دین آن حضرت و در مرتبهٔ ثبوت دین آن‌حضرت است و از کتاب آسمانی هم آیاتی دلالت بر این دارد چون آیه شریفه ۴۰/۳۳

ما کانَ مُحَمَّدٌ اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللّهِ وَخاتَمَ النَبِیّینَ

وآیهٔ کریمه **وَ ما اَرْسَلْناکَ اِلاّ کافَّةً لِلنّاسِ** ۲۸/۳۴

و آیهٔ **وَ اِنَّهُ لَکِتابٌ عَزیزٌ لا یَأتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ** ۴۱/۴۱

و آیهٔ **وَ قَدْ آتَیْناکَ مِنْ لَدُنّا ذِکْراً مَنْ اَعْرَضَ عَنْهُ فَاِنَّهُ یَحْمِلُ یَومَ الْقِیمَةِ وِزْراً** ۱۰۰/۲۰

و آیهٔ شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَالَّذی اَوْحَیْنا اِلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ اِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی اَنْ اَقیمُوا الدینَ وَلاتَتَفَرَّقُوا فیه. ۱۳/۴۲

و آیهٔ وَاُوحِیَ اِلَیَّ هذَا الْقُرآنُ لِاُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ ۱۹/۶

و آیهٔ وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لامُبَدِّلَ لِکَلِماته ۱۱۵/۶

و آيهٔ وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَسُولَ مِن بَعْدِ ماتَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ ماتَوَلّىٰ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سائَتْ مَصيراً . ١١٥/٤

و آيهٔ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتابِ وَ اَقامُوا الصَلٰوةَ اِنّا لانُضيعُ اَجْرَ الْمُصْلِحِين . ١٧٠/٧

و آيهٔ اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَسُولَ النَبِيَّ الأُمِّيَ الَّذى يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَوريةِ وَالْاِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهيٰهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِوَيُحِلُّ لَهُمُ الطَيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَالْاَغْلالَ الَّتى كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُورَ الَذى اُنْزِلَ مَعَهُ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون قُلْ يا اَيُّهَا النّاسُ اِنّى رَسُولُ اللّهِ اِلَيْكُمْ جَميعاً ١٧٠/٧

و آيهٔ وَ مَنْ اَحْسَنُ ديناً مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعْ مِلَّةَ اِبْراهيمَ حَنيفاً ١٢٥/٤

و ساير از آيات كريمه كه ذكر آنها موجب تطويل است .

با اينكه هر متأمّلى را پيداست كه دين الهى تعدّد ندارد و تمام پيغمبران به يک دين و ملّت دعوت نموده اند كه دين اسلام باشد يعنى رسلم بودن و بگردن گرفتن حقّ و عناد نكردن با آنچه رسولان مبعوث از ناحيهٔ حكمت كاملهٔ الهيه بآن مى خوانند و عقل مستقيم صحّت آنرا تميز مى دهد و معلوم است كه اَحَقّ از هر حقّى ذات حقّ متعال عزّاسمُه و كمالات ذاتيه آن و استناد افعال و آثار و نعم و مواهب است به حضرت حقّ تعالى و تصديق احكام مقرّره در شويعت الهى است و از ملاحظهٔ بيانات انبياء سابقين در كتب موجوده از آنها و آيات كريمهٔ قرآنيه يكى بودن دين الهى و اتفاق همهٔ پيغمبران در دعوت به ملت واحدهٔ اسلاميه ظاهر و مكشوف مى گردد و از جملهٔ آن آيات كريمه اين آيات است :

اِنَّ الدينَ عِنْدَ اللّه الْاِسْلام ١٩/٣

وَ قُلْ لِلَّذِينَ اُوتُوا الْكِتابَ وَالْاُمِّيينَ ءَاَسْلَمْتُمْ فَاِنْ اَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوا ٢٠/٣

وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَالاِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ في الآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرين. ۸۵/۳

اِنّا اَوحَيْنا اِلَيْکَ کَما اَوْحَيْنا اِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيّينَ مِنْ بَعْدِهِ. ۱۶۳/۴

بلی مسلم است که چنانچه تصدیق به بودن رسول باطن نعمت عظمی عقل و سایر مواهب از حقتعالی بحکم عقل لازم است همچنان تصدیق رسولان ظاهر و پیغمبران که موهبت بزرگی از حقتعالی هستند بعد از شناختن راستی و صحت آنها حتم و واجب است و پس از ثبوت نبوت آنچه راهم که اِخبار فرمایند اِذعان و اعتقاد به صحت آنها واجب است و اگرچه عقل نتواند چنانچه باید و شاید حقیقت آنها را از راه دلیل و برهان کشف و ادراک نماید بلکه پس از ثبوت نبوت یک نفر مدّعی نبوت در نزد عاقل قطعاً تصدیق آن شخص و آنچه اعلام به آن کرده می نماید و تصدیق نبوتش انفکاک از تصدیق اقوال و اظهاراتش ندارد و جملهٔ انبیاء عمده برای هدایت خلق به اسلام و اجتماع بر دین واحد حنیف آمدند نهایت برحسب اختلاف استعدادات و مقتضیات آنها اختلافی در احکام مؤسّسه شده نه در اصل دیانت اختلافی باشد پس چون بعداز رحلت خاتم انبیاء شریعت و احکامی را که باقی گذاشت ناسخی نخواهد بود خداوند متعالش معجزهٔ باقیه عنایت فرمود که هرکس در این عالم قدم گذارد و قابل باشد بتواند آنرا مشاهده نموده و چنانچه در صدد پی بردن بمعجزه بودنش باشد بتواند اطلاع به آن حاصل نماید و اگرچه به سئوال از کسانی باشد که اهل فهم اعجاز آن باشند و آن معجزه پاینده و حجّت قاطعهٔ ثابته قرآن مجید منزل برآنحضرت است که مستغنی از توصیف وتمجیداست.

وصل : از جمله چیزهایی که معجزه بودن قرآن را به خوبی ظاهر می سازد این است که گذشته از زیادت عناد کفار و عَبَدِهِ اَصنام با حضرت خاتم (ص) از جهت اینکه اظهار بطلان تمام طرق آنهارا فرمود و برای آن خودسرها یک قیود و حدود شرعیه قرار داد که منافی با رفتار

به مقتضای صرف شهوت و جهالت درهمه امور بود و سرایت داد احکـــام مؤسّسه و حدود مقرّره را درجان و مال و عیال آنها و خصوصا متعصبین از یهود و نصاری و رؤسای آنها که نهایت سعی را در ذلّت و پستی رتبت و قتل آن حضرت داشتند و چه مقدار اذیت ها و مجادلات و محاربات با او نمودند چنانچه بر حسب تواریخ معتبره و نصوص قرآنیه که قرائتش متداول بین عموم مسلمین و معاصرین آن حضرت و مطلعین از این خصوصیات بوده نهایت عداوت ومخاصمت وحرکات وحشیانهٔ اهل کتاب و کفار با آن حضرت و اتباعش مسلّم است و محل شبهه نیست این امر بدیهی است و هرکس که متعقل باشد بوضوح دریابد که چنانچه کسی در بلدی که اهل آن بلد قبائل متعدده باشند و هر قبیلهٔ عقیدهٔ راسخه چندین ساله به مذهبی و رؤساء مذهبی داشته باشند اظهار بطلان تمامت آن مذاهب و حقّیت مذهبی که مخالف و منافی جمله آن مذاهب هست بنماید و از مجرای عالم باطن خود راداعی به آن مذهب خود جلوه دهد و دلیل بر صحت اظهارات خود امری را اظهار دارد که سنخ آن امر متداول درآن بلد باشد و بتمامت آنها علنـــاً اعلام و پیشنهاد نماید که چنانچه مثل این امر یا جزئی از آن را آوردید کلیهٔ اظهارات آن افترا و کذب و باطل است و آن امر هم از سنخ نوشتنی باشد که چنانچه از عهدهٔ انشاء مثل آن امر برآیند بطور شب نامه وبدون مخارج و مصارف معتنیٰ به هم بتوانند اِشاعه و انتشار دهند و رؤســــاء مذاهب آن بلدهم مشاهده نمایند که تابعین آنها در مقام گرویــدن به آن شخص جدیدالاظهار برآمده و رفته رفته عدّه وشوکت آن زائد و قوی می شود و رشتهٔ آنهـــا از هم گسیخته و از میان خواهد رفت بلکه ممکن است در مقام خطرهای عظیمه باشند و بصدمات شدیده مبتلا شوند قطعاً و یقینــاً با کمال جدّیت در مقام دفع و رفع آن شخص تازه دعوت و مذهبش بر آمده و مقالات متعدده در مقابل مقالاتش ترتیب داده و پس از احضارش درمجلس عمومی وعرض مقالاتشان را برآن به مجازات کامل و عذاب دردناکی معذبش

می نمودند مگر آنکه عاجزانه توسل به آنها جسته و اظهار ندامت‌وپشیمانی از افعال و اظهارات خود نموده و اطمینان کامل دهد که دیگر عود به آنها نکند و از تقصیراتش عفو و اغماض نمایند بلکه هریک از اهل آن بلد که رسوخی در عادات و طریقهٔ خود دارند در مقام انتشار مثل مقالاتش برآمده و اثبات بطلان آنرا بخوبی می نمودند .

پس اینکه ابداً در این مقام کسی بر نیامد و نه کتابها و نه کتابی و نه جزئی و سورهٔ بمثل قرآن محکم حکیم و سوره های آن آوردند به جز اینکه از راه نهایت عجز اظهاراتی می نمودند که رسوائی آن بیش از عدم اظهار بوده از قبیل :

أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً ۵/۲۵

یا **إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ** ۱۰۳/۱۶

یا **لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا** ۳۱/۸

یا **شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ** ۳۰/۵۲

و امثال اینها که دلالتش بر فصاحت و عجزشان‌در نهایت ظهور است با اینکه همگی از اهل لسان قرآن و جملگی از فصحاء و بلغاء عرب بودند دلیل محکم و برهان قاطع ظاهری است بر اینکه علوّ رتبت ومقام فصاحت کلمات و بلاغت آیات قرآنیه و صحّت اسلوب و سبک کتاب منزل‌بر نبیّ (ص) تهامی نه بدرجهٔ و حدّی است که افکار بشریه و قوای محدودهٔ خلقیه بتواند در مقابل آن اظهار توانائی و قدرت نماید .

و امر دیگر ، در ظاهر کردن اعجاز قرآن مجید این است شکّی نیست در اینکه شیوه و عادت جملهٔ مصنّفین و مؤلّفین کتابهای موضوعه به لسان عربی بلکه رسم بعضی از عجم هم این است که نهایت کوشش وسعی خودرا در این صرف می نمایند تا در دیباچهٔ کتاب خود عبارات شامخه‌و کلمات فصیحه و اقوال بلیغه و مضامین بدیعهٔ بکر ذکر نمایند و کمال مواظبت را دارند که از هر جهت در نهایت حسن لفظی‌ومعنوی‌باشدوآنچه

بتوانند اختراعاً و اقتراحاً در دیباچه ها بکار می برند و دور نیست که نهایت حدّ هریک از آنها تلفیق کلمات فصیحه و عبارات بلیغه همان باشد که در دیباچه ذکر نموده اند و با این همه سعی‌ها و فکرتها کجاست نسبت کلمات آنها با آیات قرآنیه و از همین جهت چنانچه یک آیه از آیات کریمه را در ضمن عبائر خود بگنجانند مشاهده می شود که چگونه ممتاز و درخشان بین آن عبارات است و هم چنین است حال کتابهایی که اصل وضع آنها بلحاظ ذکر عبارات مسجّعه و کلمات مرتّبهٔ بدیعه هست چون «مقامات حریری» و غیر آن و پس از اینکه شخص خبیر ملاحظهٔ نوع این کتب و عبارات مذکوره نماید و تأمّل کند که این مقدار از دانایان و ادیبان با نهایت سعی و اهتمام نتوانستند یک سطر عبارتی ترتیب بدهند که برابری با یک سوره مختصری از سوره های قرآنی نماید بلکه هر قدر کلماتشان فصیحه و بدیعه باشد و اقوال بلیغه ذکر کرده باشند چنانچه تطبیق با آیه از آیات قرآنیه نماید به وجدان خود حاکم است که آن آیهٔ کریمه یک سبک و روش و کیفیت و اثر خاصّی دارد که انحصار بهمان آیات قرآنیه دارد و به قسمی کلماتش متناسب است که اگر بجای یکی از آنها کلمهٔ دیگر گذاشته شود خصوصیت کلمهٔ اصل را ندارد چنانچه جماعت کفار عرب هم انکار آن کیفیت و اثر را نمی توانستند نهایت می گفتند این حلاوت آیات در نفوس تأثیر سحری است «إِنْ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ» ۷۴/۲۴ و با ملاحظهٔ بنظر دقت و تأمّل از روی انصاف خواهد یافت که این قرآن مجید خارج از کلام بشری است و آوردن مثل آن در عهده و قدرت خلقیه نیست.

سئوال ــ بعضی از عبارات عربیه موروثهٔ از فصحاء و بلغاء و سابقین ولاحقین شاید از جهت فصاحت و بلاغت بدرجهٔ آیات قرآنیه رسیده باشد لکن تمیز دادن این امر بر ما مشکل باشد وهم چنین برعربهایی که از بلغاء و فصحاء و اهل لغت قرآنی هستند از بابت زیادی علوّ مقام کلامها این تمیز دشوار است.

جواب ـ هرکس لسان عرب را بداند و اگرچه از غیر عرب باشد به وجدان خود یک مناسبت تامّه و خصوصیت خاصّه میان سورهٔ از قرآن و سورهٔ دیگر از آن و آیه و آیه دیگر از جهت فصاحت و بلاغت و نظم و اسلوب و اثر خواهد یافت که آن مناسبت و خصوصیت را میان آن سوره و آیه و سایر عبارات از غیر قرآن نخواهد یافت و اگر چه برای فصاحت و بلاغت شاید میزانی بدست آورده اند که حدّ جامع هریک باشد لکن علماء معانی و بیان خودهاشان تصریح می کنند که تمیز دادن هر کلمهٔ بر حسب مراتب ممکنه از جهت فصاحت و بلاغت و تناسب و مواقع آنها بقدری مشکل و دشوار است که غیر از جهت الهیه و الهام ربّانیه وفاء به تمام کلام بطوریکه هیچ مرتبهٔ در موقع خود فروگذار نشده باشد ممکن نیست و گذشته از جهت فصاحت و بلاغت صاحب وجدان صحیح در اسلوب و روش کلام قرآنی چنانچه سبق ذکر یافت اثر و کیفیتی مشاهده می نماید که در غیرآن نیست و چنانچه کسی انکار این معنی نماید وجدانش تکذیب لسانش خواهد نمود.

و دیگر از اموری که خواصّ از مردم تصدیق به آن می کنند و مؤیّد قویّ در اثبات حقّیت قرآن است این است که با مسلّم بودن کاملیّت آنحضرت در رتبت عقلیه نزد عموم، حتی نزد مردم اروپا و دانایان آنها و دارا بودن آن وجود محترم یک مقام شرافت و امانت را نزد عامّهٔ آن مردمانی که در بلد او بودند تا اینکه ملقّب به محمد امینش کرده بودند چنانچه آن حضرت اطمینان کامل و قطع ثابت نمی داشت که عموم مردم عاجز از اتیان به مثل تمام یا بعض از قرآنند (گذشته از اینکه ملاحظهٔ مناسبت هر آیه یا سورهٔ با مورد خاصی که برحسب خصوصیت تامّهٔ آن مورد و دستور احکام منحصره درآن نزول یافته گاهی در مکه و گاه درمدینه و گاه در حروب و اسفار ظاهر می سازد بطلان قول بتلفیق دفعی و قبلی را) و اگر این کتاب از مجرای الهی نمی بود بلکه ترتیب دادهٔ شخصی از بشر یا

اشخاصی بوده که مثل آن جمع و ترتیب را عدّهٔ دیگری هم از عهده بر می آیند یا احتمال ضعیفی به این معنی می داد هرگز صحت نبوت خود را معلّق بر نیاوردن به مثل قرآن نمی فرمود و آن مردم را به خطاب:

فَاِنْ کُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلٰى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدائَكُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِي وَقُودُها النّاسُ وَالْحِجارَةِ اُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ ۲۳/۲

وَ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰى اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَاالْقُرآنِ لايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوكانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ۸۸/۷

مخاطب نمی ساخت و با این جدّیت تامّه و اطمینان خاطر دامن همّت برای مجادلهٔ با تمام فرق مختلفه به کمر استقامت و رشادت نمی زد و اظهار بطلان کلیهٔ ادیان را نمی نمود چگونه شخص عاقل با شرف محترمی که اطمینان به صحّت امری ندارد شرافت و عِرض و جان ومال خود و عشیره و فامیل خودرا موقوف برآن امر می نماید و علاوه امری راهم که عبارت است از ابطال کلیه مذاهب غیر مذهب خود مرتکب می شود که جملهٔ اهل ملل عالم را بَعث بر اظهار بطلان آن امری که دلیل صحت دعوی خود قرار داده نماید و دائماً برهمهٔ آنها طعن عجز زند و اظهار و اِعلام ناتوانی ابدی آنها نماید.

پس با اینکه علم به عجز آنها داشته و یا قاطع و جازم بوده که حضرت حقتعالی همه وقت آنها را منصرف از آوردن به مثل آن می نمایدو در هریک از دو صورت حقّیت نبوت آن حضرت و صحتش ثابت می شود اگرچه مستفاد از آیهٔ

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنّ ۸۸/۷ این است که حقیقتاً افکاروقوای خلقیه عاجز از این امر است نه اینکه انصراف و اِعراض قهری دارند وتأمّل در سبک و روش کلامهاشان و کلام الهی و ملاحظهٔ وقوع کلمات در مواقع لائقه و مناسبات آنها شاهد براین امر است.

وصـــــل : از جمله اموری که دلالت بر حقّیت و صدق اظهارات آن وجود مقدّس و صحت نبوّت آن دارد اخلاق فاضله و ملکات حسنــــهٔ آنحضرت و نهایت حسن معاشرتش باآن اَعراب و جهّال و کفّار و مشرکین از اهل کتاب و غیر آنها با آن اخلاق ردیّه و عادات و آداب سیّئه آنهااست و اینکه در مدت بیستَ و سه سال که تمام زمان دعوتش بوده چه اندازهٔ آن مردمان بد اخلاق را تعلیم و تربیت فرموده و چه‌مقدار معارف متعلقــه به مبدء و معاد و حال اولیهٔ عالم و تواریخ انبیاء سابقین و امم سالفـــه را بدرستی و صحت بیان فرموده که هیچ یک از مورّخین و علماء اهـــل کتاب نتوانستند مورد طعن و ملامتش قرار دهند و چه اندازه تأسیس احکام متقَنه نموده که حِکَم و مصالح و فوائد کوچکتر آنهارا از جهت تاکید شرعی از قبیل مستحبّات و مکروهات بیانات کثیره و عقول دقیقه قاصر از بیان و عاجز از وصول به آنها است و در هر حکمی مصالح کثیره مشهود حکما و اطبّـــاء و مشرّحین سابقین ولاحقین شده و چه میزان در مقام تدبیر حروب و سوق عساکر و فتح بلاد برآمده و چه اندازه مواظبت بر عبادات کثیره از صلـوةّ و صوم و افعال حجّ و تعلیم جزئیات آنها و عبادات شاقّه مختصّه به خـــود داشته و چه دستورهای صحیحه در سیاست مُدُن و ترتیب معاشرات واعمال و افعال کلیه و جزئیه و بیانات وافیه کافیه در مواعظ حسنه و ترغیـــب به کارهای شایسته و جزاء و آثار اعمال حسنه و سیّئه مقرر داشته و انتشارداده که ملاحظهٔ کتاب آسمانی و احادیث مرویّه از آن حضرت (ص) و تواریـــخ اسلامی بخوبی درستی و راستی این مطالب را می رساند و با آن همه‌اعداء کثیره و دشمنان پر کینه هیچگونه خوفی از مکر و صدمات آنها نداشتـــه و نهایت استقامت و جدّیت را در طریقه و شریعت الهیه معمول داشته و با کمال اطمینان خاطر و قوّت قلب برتری و غالبیت بیانات حَقّه و براهیـــن تامّهٔ واضحهٔ خودرا بر تمام ادیان و اظهارات آنها و نصرت بر مجادلین و مخاصمین را به مرّات عدیده اظهار فرموده گاهی به لسان (**فَيَنْسَخُ اللّهُ ما**

۵۱/۴۰ ۵۲/۲۲
يُلْقِي الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللّهُ آياتِه) و گاهی به عبارت (اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا)
و زمانی به تعبیر (واللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ) ۶۷/۵ با اینکه ابداً در مقام درس خواندن بر نیامده و کتابی قرائت ننموده بود و در همان کتاب آسمانی که متداول در دست اهل بلد و زمانه و معاصرینش بوده این امر را درج فرموده و علناً اظهار کرده (وَما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَلاتَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ) ۴۸/۲۹

و یقین است که چنانچه در مقام تعلّم برآمده بود معاندینش بطلان این دعوی را بدرجهٔ وضوح می رسانیدند بلکه اگر می توانستند به بعضی رشوتها بدهند تا اینکه دعوی درس خواندن آن حضرت را نزد خود نمایند ، البته اقدام می نمودند و اینکه چنین اِقدامی ننمودند از باب مسلّم بودن این مطلب درآن زمان و قابل نبودن کسی برای دعوای این مقام بوده با اینکه چنانچه تدرّسی کرده بود باید درهمان بلد خود کرده باشد از باب اینکه جز زمان دو مسافرت مختصره برای تجارت همه اشرا در یک بلد بوده و آیه (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ اَفَلا تَعْقِلُونَ) ۱۶/۱۰ شاهد بر این مقال است و دیگر مژده به وجود مقدسش و اِعلام به رسالتش در کتب سابقهٔ از انبیاء ماضین و شهادت اهل کتاب به آن چنانچه کتاب آسمانی در مواقع عدیده ناطق به آن است چون آیه :

۱۹۷/۲۶
(اَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً اَنْ يَعْلَمَهُ عُلَماءُ بَنِي اِسْرائِيلَ)(وَشَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي اِسْرائِيلَ) ۱۰/۴۶ (وَاِذا سَمِعُوا ما اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُولِ تَرى اَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ) ۸۳/۵ (يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ اَبْناءَهُمْ) ۱۴۶/۲ (وَالَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ) ۵۲/۲۸ (وَاِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ قالُوا آمَنّا بِهِ اِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا) ۵۳/۲۸
و سایر آیات کریمه که در این مورد وارد است و تأمل در این امور به جهت خواصّ مردم و دانشمندان بخوبی و وضوح صحّت و الهیت و درستی ثبوت و مقامات معنویه آن وجود محترم را ظاهر می سازد .

سئوال – می بینیم ارباب مذاهب مخترعه مختلفه را که مردمان را دعوت به خود یا روساء خود می نمایند و جمعی به آنها گرویده اند و اهل

بلد که با آنها در مذهب مخالفند تعرّض به آنها ندارند و در مقام دفع آنها بر نمی آیند.

جواب ــ بعداز ثبوت نبوت و حقّیت و خاتمیت حضرت خاتم انبیاء (ص) ببراهین قطعیه و انحصار دین الهی وطریقهٔ حقّه در شریعت و ملّت اسلامیه بصریح آیات قرآنیه و نصوص اخبار متواتره و ضرورت اسلامیه بطلان این اظهارات را حاجت به بیان نیست و متدیّنین بدیانت حقّه چون قاطع بظهور و وضوح فساد آنها هستند وقت خودرا اشرف از این دانسته که صرف در این مذاکرات باطله وتوضیح واضحات نمایند.

و ثانیاً علماء اعلام واحداً بعد واحد از باب تذکار و تاکید بطلان این مذاهب جدیدهٔ مختلفه و خیالات واهیه را به بیانات شفاهیه غیر محصوره وکتابهای مشهوره متعدده در نهایت وضوح و ظهور تشریح فرموده‌اند و مکرّر هم از طرف دولت اسلامیه دفع عدّهٔ از این دُعات کذّابین را نموده اند بطوریکه مدتهای مدیده بالکلیه از این اظهارات اسم و رسمی نبوده.

بلی در این اوقات چون وجودات مقدسه بزرگان اسلام در میان مردم قلیل و کمیاب است آن اقوام مضلّه غلّاش فرصتی غنیمت شمرده و دائماً در گوشه و کنار دامهای فریب و حیلهٔ شیطانی را گسترده و جهال از هر فریق را بدام‌های مکر و تدلیس گرفتار نموده و دعوت به‌خود یا رؤسای خود می‌نمایند یا به اظهار خداپرستی و زهد ریائی و استناد به اَخبار و احادیث مجعوله و روایات مکذوبه در اثبات بدعتهای جدیده و یا بضمیمه اوراق مجعوله و بی اعتبار از سابقینشان که حال آن سابقین نیز در بطلان و نداشتن حجّت و برهان حال لاحقین است و یا به اعتراضات عوامانه و تأویلات ناشیه از خیالات شیطانیه و اَغراض شخصیّه و تأسیس اَحکام جدیده مخالفهٔ با ضروریّات عقلیه و کلیهٔ شرایع الهیه که هیچ ملاحظهٔ مفاسد آنهارا ننموده و فهم حسن و قبح را نداشته و همچو توهّم

نموده اند نعوذ بالله احکام الهیه اموراتی است که انبیاء سابقین برحسب دلخواه خود وضع نموده و یا حضرت ربّ العزه بطور جزاف مقرر فرموده و غرض صرف وضع احکامی بوده که مردم به آن عمل نمایند نه آنکه در آنچه امر یا نهی فرموده یک جهت واقعیه باشد با اینکه ضرورت عقل حاکم ببطلان این است و چگونه خالق عالم عدل حکیم بدون لحاظ ترتّب فائده و نفع و مصلحتی بطور جدیت امر بچیزی و یا بدون ترتّب ضرر و مفسده نهی از چیزی خواهد فرمود و آیا این کار عبث و لغو را که هیچ عاقلی تصویب نمی نماید سزاوار است که نسبت به حکیم علی الاطلاق داده و با این حال دعوی تدیّن و خداپرستی نمایند (وَ اِذا فَعَلوا فاحِشَةً قالوا وَجَدْنا عَلَیْهِ آبائَنا وَاللّهُ اَمَرَنا بِها قُلْ اِنَّ اللّهَ لایَأمُرُ بِالْفَحْشاءِ اَتَقولونَ عَلَی اللّهِ ما لا تَعْلَمونَ قُلْ اَمَرَ رَبّی بِالْقِسْطِ ۲۸/۷)(وَاللّهُ یَقولُ الْحَقَّ ۴/۳۳)(خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ ۱۹۹/۷)(وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً یَهْدونَ بِاَمْرِنا وَ اَوحَیْنا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ ۷۳/۲۱)(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللّهِ الَّتی اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ ۳۲/۷)(قُلْ اِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْاِثْمَ وَالْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ) ۳۳/۷

پس زمانی در احکام محکمهٔ الهیه تغییر و تبدیل می دهند و بخیال باطل حکمی جعل می نمایند و گاهی تجویز هر حکمی درهر موردی از موارد کرده و رفع کلیهٔ احکام می نمایند و جهال احمق هم که به آنها گرویده اند هیچ تامل ندارند که چگونه می شود خداوندی که در هر فردی عقل حاکم بخوب و بد قرار داده و حسن و قبح اموری را وجدانی عقول نموده و منافع و مضار آنها را مشهود انسانی فرموده و به جهت هدایت مردمان و تکمیل ادراکات پیغمبران فرستاده و از جهت انتظام معاش ومعاد و رسیدن بخوبیها و دوری از بدیها احکام و دستوراتی مقرر فرموده گرامی ترین مخلوقات خودرا امر بکارهای زشت با ضرر و نهی از چیزهای خوب با منافع نماید آیا کارهای زشت و با ضرر برای بندگان فوائدی دارد و آیا آنها را نزدیک برحمت و افاضات خداوند عزیز می نماید آیا جز قرب به

حبائل شیطانی نتیجهٔ دیگر خواهد داشت .

بلی بدیهی است که هرکس بخلاف حق رفت باید در طریقه و زی شیطان در آید و هر آنکه با حضرت خاتم (ص) مخالفت ورزید بایستی رشتهٔ ابوجهل را بدست آورد .

(وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَايَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ اَعْيُنٌ لَايُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَايَسْمَعُونَ بِهَا اُولَئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ۱۷۹/۷)(اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَ بِمَا اَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوفَ يَعْلَمُونَ اِذِالْاَغْلَالُ فِي اَعْنَاقِهِمْ وَ السَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ۷۱/۴۰)(يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَلَايَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً اِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ اَصْحَابِ السَّعِيرِ) ۵/۳۵

و پیداست که فرقه‌ها و طریق های اقوام ضاله مضله چون شعبه ها و فرعهای جهل وشقوق راههای خارجه از طریق هدایت و صواب وتوجهات به تعینات باطله و خیالات زائله می باشد به این جهت متعدد و بسیار است چنانچه در احادیث و اخبار عدیده وارد شده که در امت حضرت خاتم (ص) غیر از یک جماعت و مردمانی که بر طریقهٔ قرآنیه و شیوه و روش اهلبیت عصمت و طهارت ثابت بمانند هفتاد و دو فرقه باطله خواهندبود که از اصل دین و اسلامیت مختلف شوند با اینکه ظاهر این احادیث‌واخبار ناظر بکسانی است که دوام شریعت محمدیه را مسلم داشته باشند واختلاف در سایر اصول مثل صفات صانع یا خصوصیات معادیه نمایند نه اشخاصیکه بکلی خارج از اسلامیت شده و در مقام انکار نبوت مطلقه ابدیهٔ حضرت خاتم الانبیاء محمدبن‌عبدالله (ص) برآمده وانحراف از دین حنیف را اختیار نمایند لیکن آنچه شیوهٔ امروزهٔ مجموع فرقه های مضله است چه اشخاصی که از ربقهٔ اسلام مرتد شده باشند و چه کسانی که متشبث اند به اسلام و منکر بعضی ضروریاتند خارج نیست از آنچه ذکر نمودیم و یا از اینکه

متمسک شوند به اظهار کلماتی چند که از مسفورات حکماءراسخین ومرقومات عرفاء شامخین بدست آورده و فقط آن الفاظ منقوله را بدون فهم معانی و مقاصد ضبط نموده و در مکتوبات ضالهٔ مضلّه خود بنحو تشتّت مندرج کرده و تأویلات مجعوله و مهملات غیرمرتبطه اختراعیه و اکتسابیه‌از هم مسلکهای خودرا که فساد آنها نزد اَصاغر از دانشمندان پیدا و غنیّ از بیان است در ذیل آن کلمات درج نموده و بذکر لفظ گل و بلبل و نغمه و شاخسار در مقام صحّت آن مندرجات مکذوبه برآمده و زنان بی عصمت معلوم الحال معروف الاعمال را مبلّغ و لسان مُبیِن خود قرار داده و جهّال شهوت پرست ابله را به تطمیع مال و مقامات دنیویه و سایر اموراتی که متداول و معمول دارند در دام تزویر گرفتار نموده و دعوت به راه ضلالت و مقصد باطل و عادت زشت کرده و همچو توهّم نموده اند که به این حِیَل و مکرها میتوان معارف ثابته و امور حقهٔ واقعیه را تغییر و تبدیلی داده و یا در انوار حقیقیه الهیه ضعف و نقصانی وارد سازند و هر عاقلی به‌بداهت می داند که هر قدر غواسِق ظلمانیه و نفوس شریره شقیّه در مقام اجتماع موقتی و اتصال صوری برآمده و از اختلاط به انوار معنویه دور ومتمیزگردند جنبهٔ صرافت و خلوص و شدت آن انوار الهیه محکم و مستحکم و اضافه‌و اشراقات آنها بهتر و بیشتر شود و آناً فآناً جلوهٔ آنها متزاید و ظهور کمالاتشان تمامتر گردد و یا للعجب این اقوام بدکیش که عقیدت به هیچ ملّت و مذهبی ندارند بواسطهٔ زیادت ارتکاب قبائح و فرورفتگی در جهل و حماقت قوهٔ انفعال از آنها مسلوب گشته و پرده حیا را از اصل دریده و بکناری افکنده و اخبار مذکوره در کتب مشهوره را صریحاً تغییراتی که مناسب باخیال خودباشد داده و به این محرّفات استشهاد بر صحت مقاصد خود نموده یا بعضی از فقرات و مفردات اخبار را بدون ذکر مقدّم و مؤخّر آن نقل نموده و بواسطه اشتباه بر عوام بآن مجمل استدلال بر صدق اظهارات خود نمایند ای مردمان جهّال که می گوئید ما نمی توانیم تمیز

بین صحیح و فاسد بدهیم و عجز از تتبّع اخبار و احادیث داریم اگرچه بخوبی می توانید از اهلش استفسار کنید و نمی کنیدو برای مثل امامت ائمهٔ طاهرین علیهم السلام هزاران دلیل و برهان و اخبار متواتره و معجزات از کتب اهل سنت نقل می شود و مشاهده می کنید بازهم شک می آورید چه باعث شده است که بدون مشاهدهٔ آیتی و یا خرق عادتی یا اطلاع براقامهٔ دلیل وحجّتی به این اقوام بی دانش نادان و دعوت‌کنندگان به اعمال سیّئه و اخلاق فاسده توجه تام نموده و این قسم از القائات باطله را به سهولت و سرعت قبول می نمائید **فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِين**

از جمله آن اخباری که تمسک به آنها نموده اند خبری است که‌در کتاب غیبت نعمانی ص ۲۹۹ از اَبان بن تَغلِب منقول است که

قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِاللّٰهِ (ع) يَقُولُ اِذَا ظَهَرَتْ رٰايَةُ الْحَقِّ لَعَنَهٰا اَهْلُ الشَرْقِ وَالْغَرْبِ اَتَدْرِي لِمَ ذٰلِكَ قُلْتُ لٰاقَالَ (ع) لِلَّذِي يَلْقَى النٰاسُ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ (ع) قَبْلَ خُرُوجِهِ. (صفحه ۲۹۹)

و آن مغالط آخر این خبر را که دلالت بر اختصاص و آیه حق به حضرت قائم آل محمد (ع) دارد نقل ننموده و بجزء اول آن متمسّک شده اظهار می دارد که چون مسلمانان از اصحاب ما بیزاری می جویند پس مابر حقیم .

و آیه شریفه (**يَوْمَ يَدْعُ الدّٰاعِ اِلٰى شَيْءٍ نُكُر**) ۶/۵۴ را مصدِّق و مثبت مقصود خود قرار داده در صورتیکه هرکس فی الجمله شعوری داردوملاحظه قبل و بعد آیه را نماید می یابد که آیهٔ شریفه صریح در امر قیامت کبری و بعث اموات و دعوت مردم برای حساب است و اینکه در موقع خواندن داعی الهی مردمان را متمکّن از مخالفت‌نیستند و با نهایت شتاب به‌سوی او می روند نه آنکه اظهار تنفّر نموده و لعن و سبّش نمایند و آن آیه هشتم از آیات سورهٔ اقتربت الساعة است (**فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدّٰاعِ اِلٰى شَيْءٍ**

نُكُر خُشَّعاً اَبْصارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْداثِ كَاَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِر مُهْطِعينَ اِلَى الدّاعِ يَقُولُ الْكافِرُونَ هٰذا يَوْمٌ عَسِر) ۸/۵۴

و قریب به این آیه آیات دیگر بسیار است.

و دیگر بعضی از فقرات دعاء ندبه است که آن مغالط ذکر نموده و استشهاد کرده و آن این است (اَيْنَ الْمُدَّخَرُ لِتَجْديدِ الْفَرائِضِ وَ السُّنَن وَاَيْنَ الْمُتَخَيَّرُ لِاِعادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّريعَة) با اینکه کلمات بعد این فقرات فقراتی است که نصّ صریح در قائم آل محمد (ص) حضرت امام دوازدهم (ع) است و هیچ موقع توجیه و احتمال تاویل ندارد با اینکه همین قطعه را هم که خودش نقل نموده صریح در دعوت آنحضرت (ع) بدین اسلام و احکام حضرت محمدبن عبدالله (ص) است چه بدیهی است که تجدید فرائض و سنن و اعاده ملت و شریعت تازه کردن قوانین و احکام و آدابی است که از میان رفته و عود دادن ملت و شریعت است که مندرس شده و مردم از آن دست برداشته اند و آن فقرات بمقداری صراحت در امام غایب علیه السلام دارد که مورد احتمال غیر آن نباشد و آن فقرات مقدمه و مؤخره این است. (اَيْنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ اَيْنَ الْمُنْتَظَرُ لِاِقامَةِ الْاَمْتِ وَالْعِوَج اَيْنَ الْمُرْتَجىٰ لِاِزالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوانِ اَيْنَ الْمُدَّخَرُ لِتَجْديدِ الْفَرائِضِ وَالسُّنَنِ اَيْنَ الْمُتَخَيَّرُ لِاِعادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّريعَةِ اَيْنَ الْمُؤَمَّلُ لِاِحْياءِ الْكِتابِ وَ حُدُودِه اَيْنَ مُحْيِي مَعالِمِ الدّينِ وَاَهْلِه) و سایر فقرات دیگر از مقدّمات و مؤخرات این دعا صراحتش بر امام غائب و بیان نسب مبارک آنحضرت محتاج به بیان نیست گذشته از اینکه ادعیه و اخباریکه بیان علائم و نسب آنحضرت را می نماید یکی و دو و صد و هزار نیست بلکه کتابهائی که تمام تألیف آنها فقط بجهت جمع این اخبار است یکی و دو تا نیست چون غیبت نعمانی و ابن عقده و سیزدهم بحار و غیر آنها بلکه اخباری که اهل سنت در این باب ذکر نموده و نسب و اسم مبارک آن حضرت را (ع) بیان نموده بیش از حدّ و حصر است و محلّ شبهه برای هیچ ذی‌شعوری نیست.

و یکی دیگر از آن اخبار این است در سیرهٔ قائم (ع) در غیبت نعمانی ص ۲۳۲

عَنْ عَبْدِاللّهِ بنِ عَطا قالَ سَئَلْتُ اَبا جَعْفَرِ الْباقِرِ (ع) فَقُلْتُ اِذا قامَ الْقائِمُ (ع) بِاَیِّ سیرَةٍ یَسیرُ فِی النّاسِ فَقالَ (ع) یَهْدِمُ ما قَبْلَهُ کَما صَنَعَ رَسُولُ اللّهِ (ص) وَ یَسْتَأنِفُ الْاِسْلامَ جَدیداً

و نیز در سیرهٔ قائم (ع) در غیبت نعمانی ص ۲۳۰

قالَ حَدَّثَنا عَبْدُالْواحِدِ اِلی اَنْ قالَ سَئَلْتُهُ یَعْنِی اَبا عَبْدِاللّه (ع) عَنْ سیرَةِ الْمَهْدی کَیْفَ سیرَتُهُ فَقالَ (ع) یَصْنَعُ کَما صَنَعَ رَسُولُ اللّه (ص) یَهْدِمُ ما کانَ قَبْلَهُ کَما هَدَمَ رَسُولُ اللّه (ص) اَمْرَ الْجاهِلِیَّةِ وَیَسْتَأنِفُ الْاِسْلامَ جَدیداً

و این روایت در این قسم از کتب غیبت مکرّر است

و آن خادع جزء آخر از خبر را که (وَ یَسْتَأنِفُ الْاِسْلامَ جَدیداً) باشد و صریح است در اینکه حضرت قائم (ع) همین دین اسلام راکه مردم دست برداشته و متارکه نموده اند تازه می فرماید و تقویت می نماید و احکام و قوانین آن را رواج می دهد نقل ننموده و اکتفاء به همان جزء اول کرده و می گوید «با وجود امثال این روایات چه استدلالها بر عدم تغییر احکام می نمایند» با اینکه عدم تغییر احکام شریعت حضرت محمّد بن عبدالله (ص) ابدالدهر گذشته از اینکه مدلول آیات قرآنیه سابقه و صریح اخبار متواتره است ضروری تمام فرق مسلمین از شیعه و اهل تسنّن می باشد و چنانچه سابقاً ذکر نمودیم خاتمیّت و بقاء احکام و قوانین و شریعت آن حضرت (ص) با نبوتش در یک مرتبه است یعنی هرکس نبوت آن حضرت را شنیده و یا تصدیق نموده نبوت مقید بخاتمیتش را شنیده و یا تسلیم نموده اگر از اهالی اروپاهم بپرسند که حضرت محمدبن عبدالله (ص) بن عبدالمطلب بن هاشم چه دعوی داشته می‌گویند دعوی نبوت ختمیه نمود و خودرا پیغمبر آخرالزمان می دانست نهایت آنها می گویند ما آنرا پیغمبر

نمیدانیم و هیچ کس جز این طائفه تفکیک بین نبوت و خاتمیت نکرده بلکه مرتبهٔ خاتمیّت آن حضرت بقدری ظاهر است که این اقوام ضاله هم نتوانستند انکار آن نمایند لکن بواسطهٔ بعضی حرفها که از بعضی ها آموخته اند می گویند صحیح است که همه پیغمبر ها خاتم بوده اند و این هم صحیح است که همه اول بوده اند با اینکه اولاً ضروری اسلام است که خاتمیت منحصر بحضرت محمد بن عبدالله (ص) بوده و هیچ یک از انبیاء خاتم نبوده اند و ثانیاً مغایرت مراتب موجودات امکانیه و تمیز اشخاص وجودات و تخالف احکام تعینات مختلفه گذشته از اینکه مؤدّای برهان است وجدانی هر صاحب وجدانی است .

بلی تمامت انبیاء و اولیاء مغترف از سرچشمهٔ محمّدی (ص) ودر تحت لوای آن حضرتند نه اینکه با آن وجود مقدس عینیت داشته یا هم مرتبه با آن باشند و یا تجلّی هُوِیّت خاتمیه مکرر شده باشدو چون تفوّق بر مراتب دیگران دارد از حقیقت خود تعبیر باَوّلُ ما خَلَقَ اللّه رُوحی یانُوری فرموده و دیگران چون حضرت عیسی علیه السلام از روح القدس تعبیر به پدر یعنی مربّی نموده اند و این رشته از سخن بهیچ وجه ارتباطی باافهام قاصرهٔ این جماعت ضالّه ندارد .

و از اخبار، وارده در دعوت حضرت قائم مردم را به شریعت و قرآن و اسلامیت این اخبار است در بحار در باب سیره و اخلاق و عدد اصحاب و خصائص آنحضرت (ع) (بحار ۵۲/۳۳۹ - ۳۴۰)

رُوِیَ جابِرعَنْ اَبیجَعْفَر (ع) اَنّهقالَ (ع) اِذاقامَ قائِمُ آلِ محمّد (ص) ضَرَبَ فَساطیطَ لِمَنْ یُعَلِّمُ النّاسَ الْقُرآنَ عَلی ما اَنْزَلَ اللّه جَلّ جَلالُه فاَصْعَبُ ما یَکُونُ عَلی مَنْ حَفَظَهُ الْیَومَ لِاَنَّهُ یُخالِفُ فیه التّألیف ، اوازرفاعة بن موسیٰ قالَ سَمِعْتُ اَبا عَبْدِاللّه (ع) یَقُول تعالیٰ: وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَالْاَرْضِ طوعاً وَ کَرْهاً قالَ عَلَیْهِ السَّلام إذا قامَ الْقائِمُ لایَبْقیٰ اَرْضٌ اِلّا نُودِیَ فیها شَهادَةُ اَنْ لا اِلهَ اِلّا اللّهُ و اَنَّ مُحَمّداً رَسُولُ اللّه (ص)

واز مفضّل بن عمر (قال سَمِعْتُ أباعبداللّه (ع) يَقُولُ: إذا أذِنَ اللّهُ عزّوجلّ لِلْقائِم فِي الْخُرُوجِ صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ دَعا النّاسَ إلىٰ نَفْسِه وَ ناشَدَهُمْ بِاللّهِ وَ دَعاهُمْ إلىٰ حَقِّهِ وَ أنْ يَسِيرَ فِيهِمْ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللّهِ (ص) وَ يَعْمَلُ فِيهِمْ بِعَمَلِهِ الخبر) (بحار ۳۳۷/۵۲)

در بحار الانوار در باب اخلاق و عدد اصحاب وخصائص آن حضرت (ع) در ضمن روايت مفصّله از عبد الأعلىٰ از حضرت باقر (ع) (ثُمَّ يَنْطَلِقُ يَدعُو النّاسَ إلىٰ كِتابِ اللّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (ص) وَ الْوِلايَةِ لِعَلِيِّ بنِ أبيطالِب وَالْبَرائَةِ مِنْ عَدُوِّه) (بحار ۳۴۲/۵۲)

و از مفضّل از حضرت صادق (ع) در ضمن روايتی که در امورواقعه در زمان ظهور وارد است (بحار ۴/۵۳)

(فَوَاللّهِ يا مُفَضّل لَيَرْفَعُ عَنِ الْمِلَلِ وَالْأدْيانِ الْاخْتِلافُ وَ يَكُونُ الدِينُ كُلُّهُ لِلّهِ كَما قالَ جَلَّ ذِكْرُهُ إنَّ الدينَ عِنْدَ اللّهِ الْإسْلامُ وَ قالَ اللّهُ: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرين)

و اين قبيل از اخبار صريحه در دعوت آن حضرت به قرآن و شريعت محمّدبن عبداللّه و اسلام بسيار است.

و از جمله اخباری که تحريف نموده خبر لوح حضرت فاطمه (ع) است که در آن خبر انساب ائمه اثناعشر (ع) مفصّلاً بيان شده ودر حواشی همين رساله آن خبر را ايراد نموده ايم[۱] و آن ملعون اقتصار بذکر چند کلمه از آن نموده و بجای لفظ (تستذلّ أولِيائي في زَمانه) (يذلّ أولياؤُهُ فِي زَمانِه) گذاشته که از ذلّت جمعيت خودش استدلال بر حقّيتشان نمايد با اينکه صريح اخبار کثيره مشهوره است که عزّت اولياء امام زمان (ع) و تمامت ائمه اثناعشر (ع) موقع ظهور امام زمان عليه السلام است به چشم بصيرت ملاحظه نمائيد اين خبری که درنهايت شرح و تفصيل است و در کتب متعدّده بهمين قسم که نقل نموده ايم وارد است و صراحتش در امام دوازدهم (ع) فوق بيان است آن گمراه کننده چگونه تغيير داده و تاويل می نمايد.

۱ــ به غيبت نعمانی ص ۶۲ مراجعه شود.

ص۱۷۷
و از جمله، خبر زَوراء است که در روضهٔ کافی از معاویة بن وهب نقل فرموده (قٰالَ تَمَثَّلَ اَبُوعَبْدِاللّٰه عَلَيْهِ السَّلاٰمُ بِشِعْرِ لِابْنِ اَبی عقبة (وَ يُنْحَرُ بِالزَّوْراٰءِ مِنْهُمْ لَدَى الضُّحٰی ثَمٰانُونَ اَلْفاً مِثْلُ مٰا تنحرُ البُدْنُ) وَ رَوٰی غَيْرُهُ "اَلبَذل" ثُمَّ قٰالَ (ع) لِی: تَعْرِفُ الزَّوْراٰء قٰالَ قُلتُ: جُعِلْتُ فِداٰکَ يَقُولُونَ اِنَّهٰا بَغْدٰاد قٰالَ (ع): لاٰ قٰالَ (ع): دَخَلْتَ الرَّیَّ قُلتُ: نَعَمْ قٰالَ (ع): اَتَيْتَ سُوقَ الدَّوٰابِّ قُلْتُ: نَعَمْ قٰالَ (ع): رَأَيْتَ الْجَبَلَ الْاَسْوَدَ عَنْ يَمينِ الطَّريقِ؟ تِلْکَ الزَّوْراٰءِ وَ يُقْتَلُ فيهٰا ثَمٰانُونَ اَلْفاً مِنْ وُلْدِ فُلاٰنٍ كُلُّهُمْ يَصْلَحُ لِلْخِلاٰفَةِ قُلْتُ: مَنْ يَقْتُلُهُمْ جُعِلْتُ فِداٰکَ؟ قٰالَ (ع): يَقْتُلُهُمْ اَوْلاٰدُ الْعَجَم)

ص۲۷۳
و در مجمع البحرین میفرماید (والزَّوْراٰء فی شِعْرِ ابنِ اَبی عقبة، (و تُنْحرُ بِالزَّوْراٰءِ مِنْهُمْ لَدَى الضُّحٰی ثَمٰانُونَ اَلْفاً مِثْلَ مٰا تُنْحَرُ البُدْن) هُوَ جَبَلٌ بِالرَّیِّ يُقْتَلُ فيهِ ثَمٰانُونَ اَلْفاً مِنْ وُلْدِ فُلاٰنٍ كُلُّهُمْ يَصْلَحُ لِلْخِلاٰفَةِ يَقْتُلُهُمْ اَوْلاٰدُ الْعَجَمْ) كَذٰا مَروِیٌّ عَنِ الصّادِقِ (ع) وَ رُبَّمٰا كٰانَ ذٰلِکَ فی دَوْلَةِ الْقٰائِم

و آن جعّال از همان روضه کافی این خبر را نقل نموده و به جای (ثمانون الفاً) (ثمانون رجلاً) نوشته و می گوید این روایت منطبق است با یک عده از خودهاشان که در چندی قبل از طرف سلطان عجم اسلام آنها را به قتل رسانیدند با اینکه اولاً آن اشخاص از طوائف مختلفه بوده اند نه اینکه همگی از یک طائفه باشند و اولاد یک نفر باشند و چنانچه خودش هم نقل نموده امام (ع) فرموده (كُلُّهُمْ مِنْ وُلْدِ فُلاٰن) و ثانیاً در خبر می فرماید در زوراء می کشند پس باید یا درهمان کوه کشته شوند و یا در محلیکه نزدیک به آن کوه باشد و آن اشخاص را در مواضع مختلفه به قتل رسانیدند نه قریب آن کوه و نه در یک موقع گذشته از اینکه عده ای را هم که امام (ع) فرموده هشتاد هزار نفر است نه هشتاد نفر چنانچه ذکرنمودیم باآنکه آن عده هم که بقتل رسیده اند بهیچ طریقی معلوم نشد که هشتاد نفر بوده اند.

ص۱۶۴
و از جملهٔ آن اَخبار این خبر است که در بحار و درغیبت نعمانی

ذکر شده (عَنِ الباقِرِ (ع) یَقُولُ فِی صاحِبِ هذا الاَمْرِ شبهٌ مِنْ اَرْبَعَةِ اَنْبیاء شبهٌ مِنْ مُوسی (ع) وَ شِبْهٌ مِنْ عیسی (ع) وَ شبهٌ مِنْ یُوسف (ع) وَ شبهٌ مِنْ محمّدٍ (ص) فَقُلْتُ ماشبهُ موسی (ع) قال (ع): خائِفاً یَتَرَقَّبُ قُلْتُ وَما شبهُ عیسی قال (ع): یُقالُ فیه ما قیلَ فِی عیسی (ع) قُلْتُ وَما شبهُ یُوسُفَ قال (ع) السِّجْنُ والغیبَةُ قُلْتُ وَما شبهُ محمّدٍ (ص) قال (ع): اِذا قامَ سارَ بِسیرةِ رَسُولِ اللّهِ (ص) الا اَنّهُ (ع) یُبَیِّنُ آثارَ محمّد (ص) وَ یَضَعُ السَّیْفَ ثَمانِیَةَ اَشْهُر هَرجاً مَرجاً حَتّی رَضِیَ اللّهُ قُلْتُ فَکَیْفَ یعلَمُ رِضاءَ اللّهِ قالَ (ع) یُلْقِی اللّهُ فِی قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ

و آن محرّف بجای لفظ (و الغیبة) (التقیّه) گذاشته و بجای (الا اَنّهُ یُبَیِّنُ آثارَ محمّدٍ (ص)) (یُظْهِرُ بِآثارٍ مِثْلِ الْقُرآنِ) نوشته که "تقیه" منطبق بر خوف اصحابش از اظهار مقاصد باطله نزد عقلاء و متدیّنین باشد و «آثار مثل القرآن» هم منطبق بر کتابهای مضلّهٔ باطله آنها باشد.

و باز کلمات دیگری هم از بعضی از کتب نقل نموده که با اینکه تغییرات کثیره در آنها داده می خواهد بخرج بدهد که اینها مضمون روایات است با اینکه اصل و صحیح آنهارا که نقل ننموده از روایات نیست بلکه کلمات بعضی از سابقین مثل محیی الدین است و چنانچه رجوع به اربعین مرحوم شیخ بهائی و غیر آن بشود جعلیاتش منکشف خواهد شد خوب توجه نمائید که تا چه مقدار التفات به قبائح اَعمال و افعال خود ندارند و چه قِسم مردمان بی خبر را از جادّهٔ اسلامی منحرف می سازند لکن مسلّم است که اینگونه از تحریفات گذشته از اینکه مخفی نمی ماند بجهت اشخاصی که فی الجمله در مقام تعقّل برآیند اَقوی دلیل و روشن تر شاهدی است بر بطلان مقاصد و مرام این جماعت (وَاِنَّ اللّهَ لایُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِین)

و چون رشتهٔ کلام به این مقام کشیده شد چند روایتی در علائم قائم آل محمّد (ص) امام دوازدهم صلّی اللّه علیه وآله و عجّل اللّه فی فرجه و ظهور آنحضرت ذکر می نمائیم در مجلّد سیزدهم بحارالانوار

(باب ما فيه (ع) من سنن الانبياء) (بحار ۵۱/ ۲۱۷)

عَن سَعیدبنِ جُبَیْر قالَ سَمِعتُ سیِّدَ العابدین علیَّ بنَ الحُسَین ع یقُول: فِی القائِم (ع) مِنّا سُنَنٌ مِنْ سُنَنِ الأَنْبیاء (ع) سُنّةٌ مِن آدم وَ سُنّةٌ مِنْ آدمَ و سُنّةٌ مِن نوح وَ سُنّةٌ مِن إبراهیم وَ سُنّةٌ مِن موسی وَ سُنّةٌ مِن عیسی (ع) و سُنّةٌ مِن أیّوب (ع) وَ سُنّةٌ مِن محمّد (ص) فأمّا مِن آدم (ع) و مِن نوح فَطُولُ الْعُمْر وَ أمّا مِن إبراهیم (ع) فَخِفاءُ المَولِد (الولادة) وَ اعْتِزالُ النّاس وَ أمّا مِن موسی فَالْخَوفُ وَالْغیبَةُ و أمّا مِن عیسی (ع) فَاخْتِلافُ النّاس فیه وَأمّا مِن أیّوب فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوی وَ أمّا مِن محمّد (ص) فَالْخُرُوجُ بِالسَّیْفِ.

درباب یوم خروجه (ع) از هروی (بحار ۵۲/ ۲۸۵)

قال قُلتُ للرضا علیه السلام ما عَلامَةُ القائِم مِنْکُم إذا خَرج قـال (ع): عَلامَتُهُ أنْ یَکُونَ شَیْخَ السِنِّ شابَّ الْمَنْظر حَتّی أنَّ النّاظِرَ إلَیْهِ لَیَحسَبُهُ ابنَ أربَعینَ سَنَةً أو دُونَها وَ أنَّ مِنْ عَلامَتِهِ أنْ لا یَهرم بِمُرُورِ الْأیّام وَاللّیالی حَتّی یَأتِی أجلُه

و از ثمالی قالَ قُلتُ لِابی عَبدِاللّه (ع) إنّ أبا جَعْفر عَلیْهِالسَلام کانَ یَقُولُ: خُرُوجُ السُّفْیانی مِنَ الْمَحْتُوم وَ النِداءُ مِنَ الْمَحْتُوم وَطُلُوعُ الشَّمس مِنَ الْمَغْرِب مِنَ الْمَحْتُوم وَاشْیاء کانَ (ع) یَقُولُها مِنَ الْمَحْتُوم فَقـالَ أبُوعَبْدِاللّه (ع) وَ اخْتِلافُ بَنی فُلانٍ مِنَ الْمَحْتُوم قُلْتُ وَ کَیْفَ یَکُونُ النِداءُ قالَ (ع) یُنادی مُنادٍ مِنَ السَّماء أوّلَ النَّهارِ یَسْمَعُهُ کُلُّ قَوم بِألْسِنَتِهِمْ ألا إنَّ الْحَقَّ فِی عَلیٍّ (ع) وَ شیعَتِهِ ثُمَّ یُنادی إبْلیسُ فی آخر النَّهارِ مِنَ الْأرْضِ ألا انَّ الحَقَّ فی عُثْمان وَ شیعَتِه فَعِنْدَ ذلِکَ یَرتابُ الْمُبْطِلُون. (بحار ۵۲/ ۲۸۹)

و از عبداللّه بن سَنان قالَ کُنتُ عِندَ أبی عَبداللّه (ع) فَسَمِعتُ رَجُلاً مِنَ هَمدان فَیقُول إنّ هؤلاءِ الْعامّةَ یُعَیّرُونا وَ یَقُولُون إنّکُمْ تَزْعَمُونَ أنّ مُنادِیاً یُنادی مِنَ السَماء بِاسْم صاحِب هذَا الْأمْر و کانَ (ع) مُتّکِئاً فَغضِبَ وَ جلَسَ (ع) ثُمَّ قالَ (ع) لاتَرْوُوهُ عَنّی وَارْوُوهُ عَنْ أبی وَلا حَرَجَ عَلیکُم فِی ذلِکَ أشهَدُ أنّی سَمِعتُ أبی (ع) یَقُول وَاللّهِ انّ ذلِکَ فی کتابِ اللّه عَزَّ وَجلَّ

لَبَيِّنَ حَيثُ يَقولُ إِنْ نَشَاءْ نُنَزِّل عَلَيْهِم مِنَ السَّماءِ آيةً فَظَلَّتْ أعناقُهُم لَها خاضِعِين فَلا يَبقىٰ فِي الأرضِ يَومئذٍ أحَدٌ إلّا خَضَعَ و ذَلَّتْ رقبتُهُ لَها فَيُؤمِنُ أهلُ الأرضِ إذا سَمِعُوا الصَّوتَ مِنَ السَّماءِ: ألا إنّ الحَقّ في عليّ بن أبيطالب (ع) و شيعَتِه فإذا كانَ الغَد صَعدَ ابليسُ فِي الهَواءِ حَتّى يَتوارى عَن أهلِ الأرضِ ثمَّ يُنادِي: ألا إنّ الحَقَّ فِي عُثمان بن عفّان و شيعَتِه فإنّه قُتِلَ مَظلُوماً فَاطلُبُوا بِدَمِه قال (ع) فَيُثَبِّتُ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا بِالقَولِ الثّابِتِ عَلَى الحَقِّ وَ هُوَ النِّداءُ الأَوَّلُ وَ يَرتابُ يَومَئِذٍ الذينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَض وَالمرضُ وَ اللّهِ عِداوَتُنا الخبر) (بحار ۲۹۲/۵۲)

و اين خبر طرقش متعدد است

و از ابی‌جارود از حضرت باقر (ع) (إنّ القائمَ يَملِك ثَلثمأة وتسع سنينَ كَما لَبِثَ أهلُ الكهفِ فِي كَهفِهم يَملأُ الأرضَ قِسطاً وَعَدلاً كَما مُلِئَت ظُلماً وَ جَوراً وَ يَفتَح اللّه له شَرقَ الأرضِ و غَربَها وَ يَقتُلُ النّاسَ حَتّى لايَبقى إلّا دينُ محمّد يَسير بِسيرةِ سُليمانِ بنِ داود (ع) تمام الخبر (بحار ۲۹۱/۵۲)

و از ميمون اللبّان عن أبيعبدِاللّه الصّادق (ع) قال: خَمسٌ قَبلَ قِيامِ القائم (ع) اليَمانِي وَالسُّفيانِي وَ المُنادِي يُنادِي فِي السَّماءِ وَ خَسفٌ بِالبَيداء وَ قَتلُ النَّفسِ الزَّكيّة (بحار ۲۰۳/۵۲)

و از سليمان بن خالد سمعت أباعبدالله (ع) يقول: قُدّامَ القائِم مَوتان: مَوتٌ أحمَر وَ مَوتٌ أبيَض حتّى يَذهَبَ مِن كُلِّ سَبعَةٍ خَمسَةٌ المَوتُ الاحمَر وَ مَوتَ ابيَض حتىَ يذهَبَ منَ كل سَبعه خمسه المَوتُ الأحمَر السَيف وَالمَوتُ الأبيَض الطّاعُون. (بحار ۲۰۷/۵۲)

و از ميمون اللبّان قال كُنتُ عِندَ أبي جعفر فِي فُسطاطِه فَرَفَعَ جانِبَ الفُسطاطِ فَقالَ (ع) إنّ أمرَنا لَو قَد كانَ لَكانَ أبيَنَ مِن هذا الشَّمسِ ثمَّ قالَ يُنادِي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ إنّ فلانَ بنَ فُلان هو الإمامُ بِاسْمِه وَ يُنادِي إبلِيسُ مِنَ الأرضِ كَما نادى بِرَسولِ اللّه (ص) يَومَ العَقَبَة (بحار ۲۰۵/۵۲)

و از غيبت نعمانی از ابی‌جارود از ابی جعفر محمدبن علی

علیهما السلام (إنّه قالَ إذا خَرَجَ القائم (ع) مِنْ مَكّةَ يُنادِی مُنادٍ ألالا يَحْمِلَنّ أحدٌ طعاماً وَلاشَراباً وَ يَحْمِل مَعَهُ حَجَرَ موسیٰ بن عِمران (ع) و هو وقر بَعير فَلايَنْزِلُ مَنزلاً إلاّ انْبَعَثَ مِنْهُ عُيُون فَمَنْ كانَ جائعاً شَبِعَ وَ مَنْ كانَ ظماءً رُوِی وَدَوابّهم حَتّیٰ يَنْزِلُونَ النَجَف مِنْ ظَهْرِ الكُوفة (بحار ۵۲/۳۳۴)

و أيضاً إنّ قائِمَنا إذا قامَ مدّ اللّه عزّوجلّ لِشِيعَتِنا فی أسْماعِهِم و أبْصارِهم حَتّیٰ لايَكونُ بَيْنَهُم وَ بَيْنَ القائِم (ع) بَريد يُكَلّمُهُم فَيَسْمَعُونَ وَ يَنظُرونَ إلَيْهِ وَ هُوَ فِی مَكانِه (بحار ۵۲/۳۳۶)

در روضه کافی در آخر روایت مفصله از حضرت صادق علیه‌السلام (كَفاكُمْ بِالسُّفْيانی عَلامَة) (کافی ۸/۲۶۴)

و در خبر دیگر (إذا بَلَغَكَ أنّ السُّفْيانی قَد خَرَجَ فارْحِلْ إلَيْنا وَلَو عَلیٰ رِجْلِك) (بحار ۵۲/۳۰۳) و کافی ۸/۲۶۵

و درخبر دیگرازفضل کاتب از حضرت صادق علیه السلام (لاتَبْرَحُ الأرْضُ يافضل حَتّیٰ يَخْرُجَ السُّفْيانی فَإذا خَرَجَ السُّفْيانی فأجيبُوا إلَيْنا (يَقُولُها ثلاثاً) وَ هُوَ مِنَ المَحْتُوم) (کافی ۸/۲۷۴)

و چون وضع این رساله بر اختصار است بهمین قدراکتفامی‌نمائیم (وانّ فی ذلِكَ لَذِكْریٰ لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ أو ألْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهيد)

و اعجب از تحریفات ظاهره که آن قوم گمراه در اخبار نموده اند این است که پارهٔ از اصطلاحات عرفانیهٔ مشهوره را که جملهٔ کتب متداوله معقولیه و ذوقیه از آنها مشحون و مطروح در مسارح أنظار عامه و خاصه می باشد بدون وصول به عقیده و مرام از آن کلمات در نوشتجات باطلهٔ خود درج نموده و همچو بخرج جهال داده اند که این مندرجات از عالم غیب نازل برقلوب پلیدهٔ آنها گردیده و اول ظهورش در السنهٔ مقطوعهٔ آنها بوده چون یک لفظ ظهور و ظاهر و مظهر تام و مرآت تمامی شنیده و ضبط نموده اند و هیچ بهره و حظّی از معارف حقّه ندارند در مقام انکار فضیلت و شرافت کلیهٔ علوم حقیقیه برآمده و دانش و معرفت را منحصر

بذکر این الفاظ مفرده کرده و تکرار آنها را دلیل بر افضلیت‌خوداز تمامت موجودات پنداشته و قیامت کبری که ظهور قهاریت تامهٔ مطلقهٔ الهیه و انطماس و اضمحلال کلیهٔ تعیّنات خلقیه و رسوم کونیه است بتعین پست و هویت ناقصهٔ خود توجیه کرده و جملهٔ اموری را که عقول مستقیمه‌به‌طور وضوح صحت و واقعیت آنهارا یافته و دانسته و تمامت پیغمبران اعلام‌بآن فرموده و اهل هر مذهب و ملتی ضروری مذاهب خود می دانند بی اصل و باطل قلمداد نموده.

و دلیل بر صحت این اظهارات شنیعه عباراتی را قرار داده که ملفّق است از یکدسته‌کلمات متفرقات، مأخوذه از قرآن مجید و مفردات الفاظ عرفاء شامخین و دستهٔ دیگر از مجعولات و بافتگیهای خودشان که چشمها بسته و دهان باز نموده و هرچه را شیطان وهم و خیال فاسد تصویر داده من حیث لایَشْعُرُون بعالم لفظ و صورت کتابت در آورده و به‌هیچوجه ارتباط معانی الفاظ‌را در صحّت ترکیب کلامی معتبر ندانسته که هرکس مقداری مواظبت بقرائت قرآن آسمانی یا بهره از ادبیات دارد یک یک از کلمات قرآنیه را که‌جزء عبارات خود نموده بخوبی تمیز می دهد و رکاکت‌و وهن مجعولات آنهارا اَظهَرُ مِنَ الشَمْس مشاهده می کند.

و چون پستی اصل و رذالت طینت و تاریخ حال اولیه و اعمال زشت و افعال ناشایستشان نزد همه کس مسلّم و مکشوف است از باب اینکه امر را بر جهّال و عوام مشتبه نمایند و مورد ملامت و تنفّر آنها نشوند انوار کاملهٔ الهیه و اصول مقدسهٔ کُمّلین را که جز از اصلاب شامخه نزول نکرده و در غیر از ارحام و منازل مطهّره پرورش نیافته بحصول از مجاری‌و موارد خبیثه و ارتکاب امور شنیعه و اختلاط بظلمت تمرّد و معصیت نسبت داده و مظهریّت تامّه و تحقّق بولایت کلّیهٔ الهیه را از اتّصاف به هر امر پست‌وسهلی اَدْوَن و اَسْهل دانسته ولااقل به این امر وجدانی که اوائل افهام را ضروری و در کتب عرفانی مشروح و مفصل است بر نخورده ومتنبّه

نشده‌اند که مرتبهٔ ولایت غیر از صرف مظهریّت وجودیه و ظهور مجـــازی ماهیت غسقیه‌است و چنانچه وجود ظِلّی زمانی که سکونت در هاویهٔ‌اعدام و نقایص نماید اوصاف و کمالات وجودیه از آن منتفی گردد و اَحکام و آثار نوریت مختفی و لوازم ظلمت ظاهر و غالب شود چنانچه اسم و رسم وجود از آن برداشته و شیئیت و فعلیتش صرف لاشیئیت گردد همچنین ولایـت که قرب معنوی بمبدء قیّوم و ولیّ حمید اَقرب از حبل ورید است در مقام کثرت نزول حکمش برداشته و اسمش اطلاق نگردد پس بر غواسق مظلمــه و کفار و فجره اطلاق اولیاء حق نشود.

بلی اگر موجودی از فرورفتگی در چاه ظلمت خارج شود و به نور معرفت و ایمان منوّر گردد و مشمول رحمت رحیمیه شود احکام نوریت بروز نموده و برحسب اختلاف ظهورات مراتب ایمانی درجات ولایت تفــاوت نماید تا اینکه در مقام شدت از عالم ملکوت و موطِن ملائکه برتری جسته و به مقام روح اعظم که رتبت عیسی بن مریم است نائل گشته (**کَلِمَتُهُ اَلْقیٰها اِلیٰ مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنهُ**) ۴/۱۷۱ و خاتم‌ولایت عامه گردد

و باز از این رتبت ترقی نموده تا بفناء در تجلّیات الـهیه و مقام قاب قوسین او اَدنی فائز شود و باقی به بقاء ابدی گردد پس‌نهایت‌شدتش نبوّت مطلقه در تعریف و تشریع باشد و صاحبش خاتم انبیاء و منحصـــر به واحد بود و اگر اندکی متنزّل باشد تشریع مخفی شود و تعریف‌باقی‌ماند و بخلافت مطلقهٔ محمدیه (ص) متحقق باشد و از مظاهر و شئونات خاتــم الانبیاء (ص) بود چنانچه عیسی بن مریم از حسنات او باشد و جـــز در سلالت طینیه و عرقیه آنحضرت یافت نگردد و چون مقام جمعیتش کامـــل شود سلطان العالمین گردد (**وَ یَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسطاً وَ عَدلاً بعدَ ما مُلِئَـــتْ ظُلماً و جَوراً**) پس مظهر تام حضرت احدیت و متّصف بصفات لاهوتیـت و و متجاوز از مقام روح اعظم و صاحب ولایت شمسیه و خاتم ولایت مطلقــه محمدیه (ص) آن است که از تمامت شرک‌های خفیه منزه و در کلیهٔ کمالات

اطلاقیه مظهریت تامه داشته باشد و هرچه را اراده کند به اذن حق وقوت رحمانی به فعلیت رساند نه مظهریت تام و تمام فقط باظهارات لفظیه و تلفیق کلمات مسروقه و مجعوله ای است که هر جاهل ابلهی متمکن از آن باشد و به این وسیله فریاد هَلْ مِنْ مُبارِزٍ یُبارِزُنی فی مَیدانِ الضَلالَةِ وَ الْجَهالَة برآورده و به اکاذیب بهم بافته افتخار نماید تا مردمانی که هیچ بهره و نصیبی از سیر دیار حقایق مرسله و معارف حقه ندارند و طینت سجینیه‌آنها یکسره درلجهٔ طبیعت فرو رفته و بالکلیه در حضیض ظلمت غواسق مقید گشته گرد این مظاهر ابلیس و جهلهای مجسم انجمن نموده و به این اصنام باطله‌خضوع و تذلّل نمایند و زمانی در مقام تأمّل و تفکّر برنیایند که آیا بچه حجّت و آیتی در این طریق پر خطر سالک شده ایم و کدام خارق عادت و برهانی مشاهده نموده ایم فقط به یک بیانات سخیفه که هیچ اصل و فرع آنرا نمی دانند و صحّت و سقم آنرا تمیز نداده چون قرب به آن اَقوام مضلّه را وسیلهٔ انغمار در هر امر زشت و رفع تکلیفی دیده اند تمسّک نموده.

و با اینکه بضرورت می دانند که مقام خاتَمیّت حضرت خاتم الانبیاء (ص) و فریاد رسای آن وجود مقدس که

قُلْ اِنَّنی هَدانی رَبّی اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیم دیناً قیماً مِلَّةَ ابراهیمَ حَنیفاً وَ ماکانَ مِنَ الْمُشْرِکین .(۶ ر۱۶۱)

وَ هٰذِه سَبیلی اَدْعُوا اِلیَ اللّهِ عَلیٰ بَصیرَةٍ اَنا وَ مَنِ اتَّبَعَنی وَسُبْحانَ اللّهِ وَ ما اَنا مِنَ الْمُشْرِکین(۱۲ر۱۰۸)

وَ انَّ هٰذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِه ذٰلِکُمْ وَصّیکُمْ بِه لَعَلَّکُمْ تَتَّقُون (۶ر۱۵۳)

وَ هٰذا بَلاغٌ لِلنّاسِ وَلِیُنْذِرُوا بِه وَلِیَعْلَمُوا اَنَّما هُوَ اِلٰهٌ واحِدٌوَلِیَذَّکَّرَ اُولُوالاَلْباب (۱۴ر۵۲)

وَ هٰذا بَیانٌ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ مَوعِظَةٌ لِلْمُتَّقینَ وَلَقَدْ جاءَکَ الْحَقُّ مِنْ

رَبِّکَ فَلاتَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِین(۲/۱۳۸) و (۹۴/۱۰)
وَ قُلْ یا اَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدی فَاِنَّما یَهْتَدی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّما یضِلُّ عَلَیْها (۱۰۸/۱۰)
وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیءٍ وَ هُدیً و رحمةً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمین. (۸۹/۱۶)
(۱/۱۸)
وَالْحَمْدُلِلّهِ الَّذی اَنْزَلَ عَلی عَبْدِهِ الْکِتابَ وَلَمْ یَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً
وَ ماذا بَعْدَ الْحَقِّ اِلّا الضَّلال فَأَنّی تُصْرَفُون(۳۲/۱۰)

مبطل و مکذب تمام این اظهارات است بهیچ وجه متنبّه‌نمی‌شوند و دست از پیروی این اهواء متشتّته و مردمان گمراه کننده برنمی‌دارندبلکه در مقام تحسین و تمجید از آن رؤسای ضلالت برآمده و هم سنخ های‌خود را بطریقهٔ باطله خویش دعوت می نمایند و این هیاکل شیطنت نیز چون این‌جهّال‌را مروّج مهملات و مستمع خرافات خود دیده دائماً مکائدابلیسیه و القائات شیطانی را بَسط‌و انتشار داده و جعلیّات را افزونی می‌دهند.

ای مردمان عوام بی دانش و ای جهّال بی خرد دست از عبادت این اَصنام باطله و تبعیت این اقوام گمراه کننده بردارید و چنانچه کلمهٔ مضلّه شنیده و در شبهه واقع شده اید به علماء اعلام و دانشمندان فخام رجوع نمائید تا حلّ شبهات شیطانیه را به اندک بیانی کافی وافی بنمایند و قلوب شمارا بنور براهین حقّه منوّر کنند و به شمشیر حجّت واضح اصل و شاخ این مهملات باطله را ریزریز نمایند نه فقط بر اهل این ملت بلکه بر اهل هر ملت و مذهبی لازم است که آنچــه می توانند سعی و جدّیت در کندن اصل و ریشهٔ این مردم گمراه کننده بنمایند و این موادّ فاسده‌راقطع و زایل بنمایند و این مواد فاسده را قطع و زایل بنمایند که این قوم ضالّ مضلّ با هر ملّت و مذهبی عداوت تامّه دارند و جز لامذهبی صرف مسلک و مقصدی ندارند و از اظهارات ابتدائی جز فریب دادن و در دام ضلالت کشیدن غرضی ندارند.

ای جماعت مسلمین که بواسطه توجه یک ضرر یسیری یا رفتن منافع قلیلی اجتماعات کثیرهٔ می نمائید و فریاد واشریعتاه بر می آورید و مقالات متعدده در روزنامه ها و شبنامه ها درج می نمائید و برای وصول به مقامات دنیویه مصارف و مخارج فوق العاده می کنید چنانچه عقیدهٔ به حقّیت دین مبین و تدیّن بطریقهٔ مستقیمه و به ملّت اسلامیه دارید چه باعث است که در مقام ترویج شعائر حقّه و معارف حقیقیه و طرد و منع این اقوام ضالّهٔ مضلّه بر نمی‌آئید و برای حلّ شبهات فاسده رجوع بدانشمندان عظام و فقهاء اثنا عشریه نمی نمائید و هیچ وقت در مقام استحکام اصول دینیهٔ خود نمی باشید و هرکس دعوی مقامی نموده و از جادهٔ شریعت دور افتد بگرد او فراهم شده و به تمام قوای بدنیه و مالیه با آن مساعدت می نمائید تا اینکه در مقام ترویج راه باطل خود و بعث مبلّغین و دعوت کنندگان بطریق مُعوَج در هر شهر و دیار برایند و خلق خدای را در وادی گمراهی و عذاب ابدی مخلّد نمایند مگر کتاب آسمانی و تابعین ائمه اطهار که بیانات حقّهٔ آنها همان بیان امام زمان و حجت عصر (ع) است درمیان شما نمی‌باشد مگر نفرمود:

یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتی ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلّوا اَبَداً

آیا ائمّهٔ هدی و کتاب مجید شمارا امر به سئوال از فقهاء اعلام و رجوع به اهل احکام و قرآن ننموده که ؛

وَ اَمّا الْحَوادِثُ الْواقِعَةُ فَارْجِعُوا اِلَی رُواةِ حَدیثِنا (وسائل ۱۸/۱۰۱)

وَ اِلَی مَنْ نَظَرَ فی حَلالِنا وَ حَرامِنا (وسائل ۱۸/ ۹۹)

وَفاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ (۱۶/۴۳ و ۲۱/۷)

آیا این رؤساء ضلال بجز یک کتاب مشتمل بر کلمات مغلوطه که ضمیمه به بعضی عبارات صوفیه نموده اند و همیشه از ترس رسوائی‌وافتضاح در محضر خاصّ و عامّ پنهانش دارند و هر وقت که در دست یک‌نفرازاتراب

اهل علم افتاده و فضایح آنرا ظاهر نموده فوراً آنرا منسوخ و مجعول دیگری رواج داده اند بر صحّت اظهارات آنها حجّت و برهانی مشاهده نموده اید آیا شخص عاقل به یک صورت کلماتی که معانی آنرا نداند و می تواند بواسطهٔ تفحّص و سئوال از اهل خبره صحّت و سقم آنرا تمیز دهد بدون تأمل و استفسار معتقد بهر اظهاری شده و به یک دسته الفاظ مهمله و حرف های یاوه دست از مبداء و معاد و مال و عرض و ناموس خود بر می دارد و از بیانات حقّه تمامت پیغمبران و رسل الهیه که مقرون به معجزات ظاهره و براهین قاطعه و مصدّق عقل مستقیم است اعراض می نماید و دیانت را امر بازیچه و تابع هوای هر جاهل مفسدی پنداشته و هیچ تأمل در عاقبت امر خود و گرفتاری بعذابهای ناگهانی و عقوبتهای شدید الهی نمی نماید
(اَفَاَمِنُوا مَکْرَاللّهِ فَلَایَأمَنُ مَکْرَاللّهِ اِلاّ الْقَومُ الْخَاسِرُون)

چه شده که اگر یک نفر از شما بنای یک تجارت مختصری یا مسافرت بمسافت قصیره داشته باشد که احتمال ضرر قلیلی یا سلوک طریق مخطور یا منحرف ودوری بدهد با نهایت سعی و جدّیت در مقام پرسش و استفسار از اهل آن معامله و بلد بآن راه برمی آید و تا اطمینان کامل برشتهٔ نافع وامنیت و قرب طریق حاصل ننماید اقدام در تجارت ومسافرت نمی نماید لکن در امر دیانت که چنانچه ضرر و خسارتی روی دهد عذاب ابدی و گرفتاری همیشگی است ابداً در مقام تفحّص و استفسار از حال و خصوصیات راه آن برنیامده و بیباکانه بهر راهی سلوک نموده و به فریاد هر گوسالهٔ پیروی می نمایید با اینکه شاید اجمالاً معلوم تمامت شما باشد که طریق حقّ همین است که جملهٔ عقلاء کاملین و علماء عاملین و نوّاب عامّ ائمّه طاهرین (ع) سلوک نموده اند و هرکس از رشتهٔ آنها کناره نموده و مخالفت ورزیده بهر اسم و رسم بوده جز اغراض شخصیه و جلب قلوب جهّال از باب اشتیاق بامتعه دنیویه و حبّ ریاست ظاهریه مقصودی نداشته

آیا این مقدار بسیار وافراد کثیره و جمعیتهای غیرمحصوره ازبزرگان

و دانشمندان و علماء اعلام و حکماء فخام و عرفاء عظام و فقهاء شریعت حضرت خیرالاَنام که چه‌مقدار مجاهدات نموده و به مراتب عالیه از علم و عمل فائز شده و شب و روز همتهای آنها مصروف پیروی راه حق و ترویج شعائر الهیه و جمع اخبار و آثار و تواریخ اسلامیه و تأسیس کتب برهانیه و عرفانیه و تدوین تفاسیر مأثوره و قیام به وظایف شرعیه و اشتغال بعبادات و اعمال حسنه و انفاق در طریق حقّ و مساعدت باضعفاء و مظلومین و هدایت‌مردمان براه حق و طریق صواب بوده و چه بسیار مجاهدات و مجادلات و مباحثات با مذاهب مختلفه و در مواقع عدیده و مجامع عظیمه داشته و همیشه با اصحاب و اَتباع خود نیز در مقام مباحثات علمیه‌اصولیه و فروعیه نهایت حدّیت را در اِحقاق حقّ و ظاهر کردن امر صواب و ابطال باطل بکار برده و همگی متّفق بر صحت این طریق واضح اسلامی و شاهراه هدایت‌الهی شدند تمامت اینها نعوذ بالله بر خطاء و باطل رفته اند اما یک جاهل احمقی که هنوز فهم کلمات اوائل طلاب را ندارد و بمحض اینکه خارج از طریق مستقیم اسلامی شده و کتاب مجعولی ترتیب داده یا مخالف اصل دیانت و یا مخالف احکام دیانتی که تمامت علماء اعلام متّفق در صحت آن احکامند بدون تأمل و تفحّص از حالش ومقام علم و عملش و استفسار از اهل خبره و علماء و بزرگان بگردآن داعی فراهم آمده و بازار شیطان و گمراهی را رواج می دهید و از جادّهٔ واضحه فقهاء اثناعشریه براههای تاریک داخل می شوید و با نبیّ خاتم (ص) و ائمهٔ اطهار (ع) مخالفت می ورزید و از انتقام سیف قاطع الهی و حجّت عصر قائم (ع) اندیشه و خوفی نمی نمائید و از مکرهای شیطان ایمن می باشید پس اگر با اینحال باقی باشید بد بر عاقبت اعمال و کردار زشت‌شماوچقدر پست و رذل است طبیعت و مقام شما

در تو هست آداب آن پیشینیان　　چون‌نمی ترسی که باشی تو همان

بلی بهانه و عذری که می آورید و مغالطاتی که بواسطهٔ القائات

آن شیاطین مکار اظهار می نمائید این است که چه باعث است بعضی از علماءاعمال آنها مخالف با اظهار آنها است و می بینیم افعال شنیعه دارند و طرفداری از ظالمین می نمایند و در احکام رشوت اخذ می کنند .

اما غافل از این معنی هستید که

اولاً هزار یک از آنچه نسبت به آنها می دهید علم و یقین به آن ندارید وبه صِرف اظهار یک فاسقی اعتماد به قول آن نموده و درمقام اتّهام هر مسلمان و عالمی بر می آئید .

و ثانیاً اشخاصی که خودرا بصورت زیّ علماء جلوهٔ داده و در اعمال وافعال مخالفت با شرع الهی دارند رسیدن آنها به مقام حکم دادن و مداخله در امور کلیه نمودن از باب گرویدن جهّال به آنها می باشد چون جماعتی از فسّاق مشاهده نموده اند که مردمان حق با مقاصد فاسدهٔ آنها مساعدت نمی نمایند و از طریق حق خارج نمی شوند برای انجام مقاصد خود گرد اشخاصی که هیچ بهرهٔ از علم و عمل ندارند بر آمده و آنهارا مصدر امور شرعیه و دخیل در احکام نبویّه و مهمّات حادثه نموده اند و به مساعدت جهّال عوام آنها نیز خودرا به ریاست اسلامی نسبت می دهندو در عداد مروّجین شریعت محسوب می دارند و بدیهی است که بواسطهٔ بودن چند نفر اشخاص معدودهٔ خارج از طریقهٔ مستقیمه در شریعت الهیه تغییری واقع نمی‌شود و امر حق همیشه در مقام بلندی و رتبهٔ ارجمندخود با کمال ثبات و قرار درخشان و نوربخش به تمام عالم خواهد بود .

بلی چنانچه ظلمت و کفر و طغیان عالم را فرا گیرد و نوّاب عامه نَستَجیرُ بِالله از عالم ظاهر غروب نمایند و حجاب عظیم در اطراف نور شریعت حائل شود کتاب ناطق و حجّت بالغه قیام نمایند وپرده های‌تاریک را یکسره زائل نموده و شریعت و احکام الهیه وکتاب آسمانی یعنی قرآن نازل برقلب سیّدالمرسلین (ص) را که درانظار جهّال و فجّار کهنه و قدیمی و متروک و مهجور گردیده به حالت طراوت اَولیّه در آورده و همان تلاوت‌با

تاثیر وجود مقدّس نبوی را تجدید نماید و تمامت صفحهٴ ارض را بنور اسلام و عدل منور فرماید.

وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِکْرِ اَنَّ الْاَرضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ اِنَّ فِی هٰذا لَبَلاغاً لِقَومٍ عابِدِین (۲۱/۱۰۵)

پس صرف دعوی رتبت و مقام یا ظهور کرامتی از مثل مردان خدا که مقرون به دعوی مقامی نباشد دلیل بر نبوت و رسالت نخواهد بود و مخالف با عدل و حکمت بالغه نباشد و بر حضرت حکیم عزّ اسمه لازم نیست که دفع اظهار هر باطل بی حجّت ظاهر الفسادی را بنماید بلکه آنچه در عدل و حکمت کامله لازمست این است که بکذّابین و مفسدین معجزات و امور خارجه از طوق نوع بشر یا غیر آنها عنایت نفرماید و با اینکه قوّه عاقله و ممیّزه در مردمان قرار داده و علماء مروّجین آثار شریعت حضرت خیر الانام (ص) را که بیانات آنها بیان آن وجود مقدس و اوصیاء گرامش هست در میان آنها گذاشته تا اثبات بطلان این مذاهب را در غایت وضوح و ببراهین ظاهره قاطعه شرح دهند.

با اینحال چنانچه کسی بسوء اختیار خود حق را ترک نموده و جهت هوا و حیوانیت را برجهت عقلیت ترجیح داده و اموری را که نه خودش صحت آن را یافته و نه عاقل کاملی اعلام به درستیش نموده بلکه جملهٴ دانشمندان نهی و تحذیرش نمودند پیروی نماید از حکمت کامله نیست که به عُنف و جَبْر همچو شخصی را به طریق مستقیم شریعت بکشاند و هیچ دلیلی قائم بر این مطلب نشده بلکه براهین قاطعه بر بطلان جبر، چنانچه در رسالهٴ "قصد السبیل" جمله‌ای بیان نمودیم حاکم بخلاف این امر است.

من آنچه شرط بلاغ است باتو می گویم و با نهایت اطمینان خاطر و قوّت قلب کامل این کلام فاصل تامّ را درج می نمایم که :

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا
شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا
النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا
لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾

اصل چهارم

در اثبات امامت: پس از استقلال عقل به لزوم وجود یک نفر هادی کامل مکمّل که مردمان را اِعانت و هدایت نموده و فوائد سابقه براو مترتّب گردد، و اختصاص نداشتن این امر به زمانی دون زمانی، و مسلّم بودن بقاء شریعت مطهّره اسلامیّه و احکام مؤسّسه تا یوم معاد، ورحلت شخص خاتم انبیاء (ص) از این نشأه، و ممکن نبودن استنباط تفاصیل احکام از ظاهر قرآن مجید، همان عقل مستقل، حاکم است که در اعصار بعداز عصر نبوی (ص) هم هادی کاملی که منصب نیابت از نبیّ داشته باشد لازم است که چنانچه آن وجود مقدّس مردمان آن عصر را هدایت فرموده و تعلیم احکام و حِکَم می فرمود نُوّاب او هم به مثل آن امور قیام نمایند و اعصار متأخّره را تکمیل کنند، و در شرع گذشته از نصوص اخبار متواتره آیات زیاد در کتاب آسمانی هست که به وضوح دلالت بر این مطلب دارد کهاز جمله آنها آیهء:

وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلّاٰ خَلاٰفیهٰا نَذیر ۲۴/۳۵

واَوَلَمْ نُعَمِّرْکُمْ مٰا یَتَذَکَّرُ فیهِ مَنْ تَذَکَّرَ ۳۷/۳۵

وَ جٰائَکُمُ النَذیر ۳۷/۳۵

وکُلَّمٰا اُلْقِیَ فیهٰا فَوجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهٰا اَلَمْ یَأْتِکُمْ نَذیرٌ قٰالُوا بَلٰی قَدْ جٰائَنٰا نَذیر ۸/۶۷

و یَومَ نَدْعُو کُلَّ اُنٰاسٍ بِاِمٰامِهِم ۷۱/۱۷

واِنّا هَدَیْنٰاهُ السَبیل ۳/۷۶

و اِنَّ عَلَیْنٰا لَلْهُدیٰ ۱۲/۹۲

و یَومَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ شَهیداً عَلَیهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنٰا بِکَ شَهیداً عَلیٰ هٰؤُلاٰءِ (۸۹/۱۶)

و صراحت دارند در اینکه برای هر جماعت و هر اهل عصری از نوع آنها در میان آنها کسی هست که آنها را به خوبیها هدایت نماید واز مهالک دنیا و آخرت اِنذار نماید و تمامیت حجّت الهیه را در روز معاد گواهی دهد و بدیهی است که هادی کلّ باید خود مُهتَدی باشد.

اَفَمَنْ یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لایَهِدّی اِلاّ اَنْ یُهْدی ۱۰/۳۵

و نذیر باید خود مبرّای از ارتکاب معاصی باشد وگرنه اِنذارش لغو و بی اثر گردد و مردمانش سرزنش و ملامت نمایند که

اَتَأمُرُونَ النّاسَ بِالبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ اَنْفُسَکُمْ ۲/۴۴

و گویند ابتداء اصلاح حال خودنما تا بعد در مقام اصلاح حال غیر برآئی و اطمینان به اِنذارو اِعلام همچو شخصی نخواهدبود.

و شهید باید در عصر مشهود علیهم باشد که (وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیداً مادُمْتُ فیهِم) ۵/۱۱۷

و در رسالهٔ "تذکره الغافلین" به مقداری از تفصیل دلالت این‌قبیل آیات را بیان نموده ایم

و آیهٔ خاصه به اُمّت مرحومه این آیهٔ کریمه است که (وَالَّذی اَوحَیْنا اِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ اِنَّ اللّهَ بِعِبادِهِ لَخَبیرٌ بَصیرٌ ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِاِذْنِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبیرُ) ۳۵/۳۲

وپیداست که‌مراد از "کتاب" مطلق مذکور در قرآن و خصوصاً باقرینهٔ اتّصال این آیه به آیه سابق، همین کتاب آسمانی منزّل بر حضرت‌خاتم (ص) است و اگر مطلق هر کتاب آسمانی هم باشد باز برهان بر اثبات خلافت تمام است و همینطور ضمیر (فمنهم) راجع است (به عباد) قریب به آن و در معنی تعلیل برای ایراث کتاب است به یک دسته معین، و اختیار یک عدّه ای است از تمام عباد و تعیین آن عدّه است چنانچه درآیه (وَ کُنْتُمْ

۷/۵۶
اَزْواجاً ثَلٰثَةً) که ذکر انحصار (عباد) است در همین اصناف سه گانه، پس یک عده از اشخاصی که لیاقت مقام خلافت دارند بر حسب لطف وفضل بزرگ حقتعالی برآنها و جمله امت، کتاب آسمانی را (یعنی فهم حقایق و بطون آن و تفصیل آن و تفصیل معارف و احکام و سایر اموری که در مورد دیگر فرموده (فیهِ تَفْصیلُ کُلِّشَیٍٔ) و آنچه راجع به شریعت و طریقهٔ الهیه است و بحضرت خاتم (ص) داده شده بود) به آن دسته عنایت فرموده تا به اذن حق سبقت در تمام خیرات گرفته و چون سابق بر تمام مردمند در تمام خوبیها و کمالات سایر مردم باید اقتداء به آنها نموده و به نور آنها هدایت شوند چه "الخیرات" جمع مُحَلّیٰ باللام و مفید عموم است و بدیهی است که سبقت در تمام خیرات و اتصاف به کمالات بعد از دانستن تمام طرق و شرایط آنها است از روی علم که (وَ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ اِتَّبَعَ هَوٰیهُ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلاٰهُدیً مِنَ اللّٰهِ) و لفظ* "باذن الله" و "ذلک هو الفضل الکبیر" بخوبی دلالت بر این مطلب دارد. پس این عده کاملین دارای علم کتاب وعارف بحقایق آن و متصف بتمام صفات کمالیه و برهدایت الهی هستند و بر مردمی که غیر آنها می باشند لازم است که متابعت آن جماعت را نموده و بنور آنها هدایت شوند چه بدیهی است که تکلیف غیر عالم رجوع به عالمین است که (فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاٰتعْلَمُونَ) ۴۳/۱۶ و (فَمَنْ تَبِعَ هُدٰایَ فَلاٰخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاٰهُمْ یَحْزَنُونَ) ۳۸/۲

و برفرض که ضمیر "فمنهم" راجع به موصول باشد بازهم دلالت بر مقصود تمام است چه معنای آیهٔ کریمه این خواهد شد برای علم کتاب نازل شدهٔ بر حضرت خاتم (ص) و آنچه از امور حقه بر او وحی نمودیم پس از نزول برآن وجود محترم غیر از آن وجود مقدس از تمامت مردم یکدسته را که در میان آنها لائق‌تراز همه بودند انتخاب نمودیم و خود آن عده‌هم پس از اشتراک در عدم ظلم بر غیر، سه طائفه بودند عدهٔ که ظلم بر نفس خود نموده و حسنات کثیرهٔ را از خود تفویت کرده، و طائفه دیگر که تفویت

حسنات کثیره ننموده اند لکن بتمام خیرات و کمالات نرسیده اند.

و طائفه سیم که در تمام کمالات و خیرات بر تمامت افراد سبقت گرفته اند و افضل و اشرف از کلّیهٔ افراد نوعند و این طایفه عالم به تمام طرق خیرات و متّصف بتمام کمالاتند و بر غیر آنها است که پیروی آنهـــا نموده و به نور آنها استضائه نمایند.

دلیل دیگر : در اصل امامت اینکه پس از ثبوت بقاء شریعت نبویّه و دوام آن و وجوب عبادت و متابعت کتاب و تدیّن به احکام که

(وَ مٰا خَلَقْتُ الجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلّا لِیَعبُدُوْن ۵۶/۵۱

وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّیٰ یأتِیَکَ الْیَقِین ۹۹/۱۵

وَ أیَحْسَبُ الْاِنْسٰانُ اَنْ یُتْرَکَ سُدیٰ ۳۶/۷۵

وَ هٰذٰا کِتٰابٌ اَنْزَلْنٰاهُ مُبٰارَکٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُون ۶/۱۵۵

وَ مَنْ یَتَعَدّ حُدُودَ اللّهِ فَاُولٰئِکَ هُمُ الظّالِمُون) ۲/۲۲۹

با حرمت متابعت غیر علم و وجوب تحصیل قطع و یقین که

(وَلاٰتَقْفُ مٰالَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْم ۳۶/۱۷

وَلاٰتَتَّبِعٰانِّ سَبِیلَ الذِینَ لاٰیَعْلَمُون ۸۹/۱۰

وَاِنَّ الظَّنَّ لاٰیُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیئاً ۳۶/۱۰

وَلاٰتَقُولُوا لِمٰا تَصِفُ اَلْسِنَتُکُمُ الْکَذِبَ هٰذٰا حَلاٰلٌ وَ هٰذٰا حَرٰامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ اِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ لاٰیُفْلِحُون) ۱۶/۱۱۶

و سایر آیات وارده در این معانی و تمامیت حجّت خدای متعال بر خلق که (فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبٰالِغَة) ۶/۱۴۹

پس لازم است که یک شخص عالم بتمام احکام بر وجه قطع ویقین در هر عصری باشد که مردمان متابعت آن نمایند و پیروی آن پیروی ازعلم باشد و این نشود مگر آنکه آن کس گذشته از علمش به جمیع احکام و طرق خیرات و بدیها و حسنات و سیئات از هر معصیت و خطاء و سهو و نسیانی مبرّیٰ و منزه باشد وگرنه در متابعت آن یقین به وقوع در عین واقع حاصل

نشود چه ممکن است به اَغراض شخصیه یا خطاءً و سهواً تغییراتی در احکام بدهد اما پس از علم بجمیع احکام و عصمت از هر معصیت و سهو و نسیان متابعت او متابعت علم و یقین است.

وصل: عدهء که علم کتاب نزد آنها است و عارف بتمام طرق و ائمهء حقّه و خلفاء حضرت خاتم (ص) و منصوبین به امر حق تعالی و برگزیده از تمامت خلق هستند و این منصب الهی از آنها تا روز معاد تعدّی بغیر آنها نخواهد نمود **ائمه اثناعشرند (ع) که اول آنها حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و دوم پسرش حضرت امام حسن مجتبی و سیم برادر حضرت حسن حضرت امام حسین مظلوم (ع) و شهید در کربلا وچهارم حضرت علی بن‌الحسین سیّد سجّاد (ع) پنجم پسرش حضرت امام محمد باقر العلوم (ع) ششم پسرش حضرت امام جعفر صادق (ع) هفتم پسرش حضرت امام موسی کاظم (ع) هشتم پسرش امام علی رضا (ع) نهم پسرش حضرت امام محمد جواد (ع) دهم پسرش حضرت امام علی‌نقی (ع) یازدهم پسرش حضرت امام حسن عسکری (ع) دوازدهم پسرش حضرت حجّة عصر (ع) امام غائب موجود صلی الله علیهم اجمعین و عَجِّل اللهم فی فرجهم.**

دلیل: پس از اینکه ثابت شد لزوم وجود امام عالِم به جمیع احکام شریعت و معارف حقهء واقعیه و معصوم از هر معصیت و خطا و سهو و نسیان که افضل از تمامت خلق و برگزیدهء حقتعالی باشد شکّی نیست که تعیین همچو امامی از غیر ناحیهء خداوند عزیز صورت نپذیرد.

اولاً به بداهت پیداست علم واقعی به تمام معارف و احکام جز به تعلیم الهی نباشد و هیچکس به این مقام و مقام عصمت جز به اِعلام حقتعالی بنصّ نبیّ و یا ظهور معجزات پی نبرد.

و ثانیاً از راه ارشاد به این مطلب در قرآن مجید فرموده:

(وَ طائِفَةٌ قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ یَظُنُّونَ بِاللّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِیَّة

یَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الْاَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُل اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهُ لِلّٰه ۳/۱۵۴
وَاللّٰهُ يَجْتَبِي اِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي اِلَيْهِ مَنْ يُنيب ۴۲/۱۳
و اللّٰهُ اَعْلَمُ حَيثُ يَجْعَل رِسالَته
و قالُوا لَولا نُزِّلَ هذا الْقرآنُ عَلى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظيم اَهُم يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُم مَعِيشَتَهُم فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوقَ بَعْضٍ دَرَجات ۴۳/۳۱
و اَمْ لَهُم نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَاِذاً لايُؤتُونَ النّاسَ نَقِيراً ۴/۵۳
اَمْ يَحْسُدونَ النّاسَ عَلى ما آتيٰهم اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ اِبراهيمَ الْكِتابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبوّةَ وَ آتَيْناهُم مُلكاً عَظِيماً ۴/۵۴
و جَعَلْنا هُم اَئِمّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنا ۲۱/۷۳
اَمْ عِنْدَهُم خَزائِنُ رَبِّكَ اَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُون ۵۲/۳۷
اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُون ۶۸/۴۷
وَ قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُم اِنْ نَحْنُ اِلّابَشَرٌ مِثْلُكُم وَلٰكِنَّ اللّهَ يَمُنُّ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِه ۱۴/۱۱
وَ ذلكَ فَضْلُ اللّهِ يُؤتيه مَنْ يَشاء ۵۷/۲۱
وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مايَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللّهِ وَ تَعالى عَمّا يُشْرِكُون) ۲۸/۶۸

پس برمردمان واجب است که در تعیین امام وقوف بر یکی‌ازدوامر نمایند یا به معجزات ظاهره که مقرون به دعوی امامت باشد و یا به نصّ از حضرت خاتم (ص)

اما معجزات گذشته از تواتر آنها در نزد علماء امامیه و ضبط کثیری از آنها را عدّه کثیره از اکابر علماء عامّه و متتبّعین و مفسّرین و متعصّبین آنها چنانچه از ملاحظهٔ کلمات قوشچی که از بزرگان علماء متعصّبین آنها است در شرح تجرید مرحوم افضل المتأخّرین خواجه طوسی (ره) و غیر آن بخوبی معلوم می‌شود (وَالْفَضْلُ ما شَهِدَ بِهِ الْاَعْداء) هیچ

کس را شکی نیست که احادیث و اخباری که در فضائل و مناقب و کرامات و معجزات ائمه اطهار (ع) وارد است در حق هیچکس غیر آنها به این مقدار وارد نشده.

و اگر فرضاً برای ائمه اطهار (ع) ثابت نشود قطعاً و یقیناً برای غیر آنها ثابت نمی‌شود.

پس گوئیم که برهان قاطع برای ما دراین باب یعنی در دانستن و شناختن امام حق منصوب از ناحیهٔ الهیه که مورث قطع و یقین است وبه هیچ گونه عذری در إعراض از آن حجّت قاطعه نتوانیم معتذر شد این است بعداز علم ما برحسب حکم قطعی عقل و ارشاد شرع به وجود امام منصوب از طرف خداوند متعال در هر زمان و فرض حاصل نشدن یقین به حصول معجزات هم از مدّعی امامت لازم و واجب است که در این مقام تفحّص از نصوص نبویه (ص) نمائیم و برهرکس از حضرت ختمی مرتبت (ص) دلیل لفظی صریح و نصّ به امامتش یافتیم پیروی آن را کرده وقوف بر مقدار دلالت آن نصوص نمائیم.

و بدیهی است که در تحصیل آن نصوص باید رجوع و تتبّع در کتب مسلمانان کنیم

و مسلمین یا طائفه هستند که قائل به امامت امام عالِم منصوب معصوم منصوص اند و یا برخلاف آنها هستند طائفهٔ اول را امامیه وثانی‌را عامّه گویند و عامّه را فِرَق مختلفه باشد و امامیه هم اکثر آنها دوازده‌امامی هستند که معتقد به امامت ائمه سابق الذکر می باشند و قلیلی هم غیرآنها هستند که مذاهب مختلفه اند و جملهٔ آن مذاهب خارج از این دو قسم نیستند که یا اکتفا ببعضی از دوازده امام (ع) نموده اند و یا به امامت بعضی از آنها و بعضی دیگر از غیر آنها قائل شده اند.

اما طائفهٔ اثناعشریه یعنی دوازده امامیها پس همگی نصوص‌وارده بر امامت ائمه (ع) دوازده گانه را که در کتب خود درج نموده اند متواتر

می دانند لکن ممکن است که چون خود آنها مدّعی امامت دوازده امام علیهم السلام هستند بواسطهٔ احتمال بکار بردن تعصبی و غرضی اطمینان کامل از نقل آنها حاصل نشود با اینکه این احتمال مادامی است که تفصیلاً رجوع به کتب آنها نشده باشد و چنانچه به دقّت ملاحظه شود معلوم خواهد شد که عمدهٔ آن نصوص را از کتب اکابر و مشهورین عامّه نقل نموده اند .

و اما سایر از فرقه‌های امامیه چون عدهٔ آنها به مراتب عدیده کمتر از طایفه اثناعشریه است و همه آن عده نیز اتفاق بر یک عقیدت در امامت ندارند بلکه هر جمعی مشرب مخصوصی را اختیار نموده و طوائف متعدده شده‌اند چون کیسانیه وهاشمیه وبیانیه و ناووسیه و سمطیه و افطحیه و غیر آنها و خود آنها نیز مدّعی امامت جمعی که به آنها گرویده اند هستند پس با اینکه از اخبار اثناعشریه با اکثریت عدّه جماعت علماء و دانشمندان و بزرگان و متتبعین آنها و اجتماع همگی آنها را بر طریقهٔ واحدهٔ اطمینان تامّی فرضاً حاصل نشود قطعاً و یقیناً از این عده های قلیله مختلفه ابداً اطمینانی حاصل نخواهد شد .

پس چنانچه در تحصیل نصوص وارده صرف نظر از رجوع به کتب اثنی‌عشریه شود طریق محکم و منحصر رجوع به کتب عامّه و اخبار آنها می باشد که قطعاً و یقیناً اِعمال غرضی در ذکر این نصوص نسبت به آنها متصور نیست و چون رجوع بکتب اَعاظم و اکابر آنها نمودیم نصوص کثیرهٔ از حضرت خاتم انبیاء (ص) بر ائمه (ع) اثنا عشر یافتیم .

و این نصوص سه قسمند ؛

قسمی که به وجه اجمال و بدون تعیین اسماء بیان وجود امام می کند مثل (**مَنْ مٰاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ اِمٰامَ زَمٰانِه مٰاتَ میتَةً الْجٰاهِلِیَّة**)

و قسمی که تعیین عدد و نسبت امام می نماید مثل (**یَکُونُ بَعْدی اِثْنٰاعَشَر اَمیراً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْش**)

و قسمی که به وجه تفصیل اسماء و انساب و القاب و اموردیگرراجع

به آنها را بیان می نماید

و بعداز متواتر بودن این نصوص در نزد اثنا عشریه و موافقت عامّه که غرضی دراین مقام ندارند باآنها و اجماع امّت بر معصوم نبودن پیشوایان عامّه و قلّت عدد سایر فرقه های امامیه و اختلاف آنها و احتمال اغـــراض فاسده بحکم عقل واجب است که به امامت تمامت ائمه اثنا عشر معتقدشده و اکتفاء به بعض از آنها یا تعدی از آنها ننمائیم . والسَّلامُ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ.

و چون بنای این رساله بر اختصار است و نصوص وارده ٔ در شأن ائمه ٔ اثنا عشر را از حضرت خاتم انبیاء (ص) بمقدار کافی از کتب اکابـــر و اعاظم عامه در رساله "تذکره الغافلین" و خاتمه ٔ آن مشروحا ذکر نموده‌ایم و عده از آن کتابهای عامه در همین بلد موجود است و ملاحظه آن سهـــل است این رساله را بذکر نمودن آن نصوص طولانی نکردیم مگر معدودی را که در حواشی[۱] ایراد کردیم اگرچه بنای عده ٔ از جهّال این عصر براین‌است بجز رجوع بکلمات غیر مفیده و افسانه های مجعوله توجّه به غیـــــر آن ننمایند و عمر گرانمایه را در امور غیر مهمّه بمصرف رسانند و چون رجوع‌به معارف دینیه‌ندارند بشنیدن چند کلمه گمراه کننده از مفسدین بی عقیدت در وادیهای ضلالت افتاده و حیران می مانند (**قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً الذينَ ضَلَّ سَعْيُهُم فِي الْحَيٰوةِ الدُّنيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ انَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً**) ۱۸/۱۰۳

وصـــل در رجعت است: پس از ثبوت وجود امام در هر عصـــر و زمان و انحصار ائمه (ع) در دوازده عدد سابق الذکر و نبودن نصّی ازنبیّ بر غیر اینها و نبودن نصّ متواتر از خود آنها نیز بر غیر این عدّه و تواتر نصوص برهمین عدد و تواتر اخبار از اثناعشریه و غیر آنها بر وجودحضرت عسکری (ع) و رحلتش و به وجود آمدن پسرش که آخر ائمه است شکی‌نیست در اینکه امام این عصر امام دوازدهم است و موجود است و برای دفـــع

استبعاد عامه که اظهار اسلام می نمایند در بقاء آن حضرت این مدت مدیده که از زمان حضرت عسکری (ع) تا این عصر است ذکر می شود که چنانچه مسلم نزد ارباب عرفان و بصیرت می باشد که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام با اینکه (کانَ یَأْکُلُ وَ یَمْشی فِی الاَسْواق) چون واسطه در تعیّنش روح قدسی کلّی شدید القوی و منزل و پرورشگاهش مرآة و مشکوة مقدّس حضرت مریم مهین دخت جناب عمران بوده که منزّه و پاکیزه بود از اوساخ پلیدیها و معصیت و مطهّر بود از غلبهٔ احکام عنصریت وطبیعت از بابت طهارت محمول و حامل ومناسبت باطن و ظاهر صاحب جسدی بود لطیف و روحانی و غیر محکوم بحکم تضادّ عنصری و تنافی منجر بهانعکاس و تفانی فکان برزخاً بین الطبیعة الصرفة والمثال المحض یعنی **کانَ آخرَ الأوّل وَاوّلَ الآخَر وَ حاوِیاً لَهُما بِما هُوَ شَأْنُ الجامع المُفَصَّل (تکونُ الروحُ فی ذاتٍ مُطَهَّرة) (مِنَ الطَبیعَةِ تَدعوها بِسجّین) (لأجْلِ ذلِکَ قَدْ طالَتْ إقامَتُه) (فیها فَزادَ عَلی ألْفٍ بِتَعْیین)**

و از زمان ولادتش تا مولد حضرت خاتم صلی الله علیه وآلهوسلم متجاوز از پانصد سال و تاکنون نیز برحسب نص آیهٔ شریفه **(وَ إنْ مِنْ أهْلِ الکتابِ إلاّ لَیُؤمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوتِه)** ۱۵۹/۴ و اَخبار متظافره در عالم سماوی باقیاست.

همچنین وجود مقدس حضرت خاتم صلی الله علیه وآله وسلم و وجودات مبارکه ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک المتعال که انوار قویّه و ارواح علیّهٔ آنها اشرف انوار و اعزّ ارواح و ابدان آنها نیز برحسب لزوم مناسبت با ارواح طیّبه از جهت تفرّع و ظِلّیّت و امتناع ارتباط تعلّقی و معاضدتی با تحقق مجانبت و مباینت اَشرف و اَلطف ابدان بوده **(وَ کانَ یریٰ مِنْ خَلْفِهِ کَما یریٰ مِنْ اُمامِه)** استبعاد در بقاء ابدان مطهّره و مظاهر اختصاصیهٔ آنها در نشأه ناسوت و عالم ارض بی موقع و دور از طریقهٔ عقل و شیوهٔ خردمندان است و روایت «ما مِنّا إلاّ مَسْمُومٌ أو مَقْتُول» در کتب اخبار و نزد عموم اهل علم مشهور و معروف است و در شهادت تمامت ائمهٔ

اظهار شبهه ندارند چنانچه حضرت خاتم (ص) را نیز یهود به‌ذراع مسموم بدرجهٔ شهادت رسانیدند اگرچه برحسب ظاهر یعنی همچو گمان برده اند که بدون سبب خارج وفات و رحلت فرموده و اخبار از طرق اثنا عشریهٔ متواتره و از غیر آنها نیز بسیار است که آنحضرت (ع) ظهور می نماید و گذشته از سلطنت کلیهٔ معنویه که هر امامی را هست دارای سلطنت کلیهٔ ظاهریه نیز می‌شود و همهٔ صفحه زمین را پراز عدل و داد می‌نماید و معجزات انبیاء و سابقین را اظهار میفرماید و عدهٔ از مردگان زنده می شوند و حضرت عیسی نازل شده و متابعتش می‌نماید و از قرآن کریم هم آیاتی دلالت بر این امر دارند که تقریر بعض آنها را چون آیهٔ کریمهٔ (وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً) ۸۳،۲۷ و آیهٔ شریفهٔ (وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) ۱۰۵،۲۱ در رساله «تذکره» بیان کرده ایم .

و ظاهر است که وجود مقدّس امام عصر (ع) و عجّل الله تعالی فرجه چنانچه ظاهر می ماند یا قیام بسیف می نمود پس این عده از مؤمنین که تا امروز از نسل غیر اینها به وجود آمده اند بظهور نمی‌رسیدند و یا مثل آباء گرامش سلوک می نمود قطعاً اقدام به قتلش می کردند چنانچه دو مرتبه که ظاهر بود در همین مقام برآمدند و بدیهی است که عموم از مردم در مقام تبعیت حقّ نیستند و با اهل حقّ عداوت شدیده دارند .

اَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ اَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ ۲/۸۷

و رفته رفته در مقام اظهار عداوت و اعمال لوازم آن بر می آیند چنانچه نبود یک نفر از ائمه معصومین (ع) مگر آنکه اقدام به قتل آنها و اسباب رحلت آنها را فراهم نمودند .

و سابقا در وصل پنجم از اصل سیم معلوم شد که آنچه در حکمت الهیه لازم است این است که در هر عصری یک‌هادی‌کاملی برای هدایت و معالجهٔ نفوس جاهله و تکمیل و اعانت ناقصین باید باشد که با کمال

حذاقت معالجهٔ این مرضی و امراض مهلکه آنها را بنماید و چنانچه مریضها بسوء اختیار خودشان رجوع به آن طبیب کامل نکردند و علاوه اجتماع بر هلاکتش نمودند پس مقتضای حکمت کامله این نیست که آنها را مجبور بر استعلاج نماید و تفضّل الهی اقتضاء نمود که شخص آن حضرت از مردم مستور باشد تا نتوانند در هلاکتش بکوشند و وجودش باقی باشد که فائده‌های ممکنه از وجود مستورش برآن مترتب شود و یکی از آن فوائداین است که در باطن وساطت می نماید میانهٔ حقتعالی و موجودات نوریه که مؤیّد انبیاء و اولیاء اند و علماء عاملین و فقهاء متّقین در افاضات علوم و معارف حقّه و از این جهت بیانات حقّه از علماء همان بیان آن وجود مقدس است و در اموری که لازم است دفع فسادی نماید یا امر پوشیده را اظهار دارد قیام به آن کند و اگرچه به ورود در مجامع و اظهارات لازمه باشد بطوریکه او را نشناسند ولکن کلمات او را به واسطه تمامیت و تأثیرآن قبول کنند و این هم مسلّم است چنانکه مرئوسین و رعایا بدانند رئیس و سلطان آنها شخصاً بلباس مبدّل و طوریکه نشناسندش در مقام رسیدگی به امورات است اهتمام و مواظبت آنها درآنچه به آن مأمورند بهتر و بیشتر خواهد بود و رفع این استبعاد که چگونه در میان مردم می باشد و کسی آن را نشناسد بتأمل د رحال حضرت یوسف (ع) و برادرانش که مدتی اورا دیدند و با او مکالماتی نمودند و تا زمانیکه خداوند متعال آن حضرت را به آنها نشناساند نشناختند خواهد شد.

و اما بتحدید و تعیین زمان ظهور چنانچه در بعضی عبارات و رموزات است بهیچوجه اطمینان و اعتباری نیست بلکه گذشته از اخبار واردهٔ بر بطلان تحدید، اخبار متواتره بر مطلوبیت انتظار فرج در هرزمان و دعاء بتعجیل درآن منافی با معیّن نمودن زمان ظهور است، و برخی از نکات پنهان داشتن علم قیامت که (اِنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ اَکادُ اُخفِیها) [۲۰/۱۵] و آن

بودن مردمان است در مقام توبه و انابه و اشتغال به اعمال شایسته‌واحتراز از بدیها در هر زمان واداء حقوق خلقیه و الهیه و کناره نمودن از تعویق حقوق و دیون و غیر این امور در مخفی بودن این امر است بااینکه‌علائمی هم که در اَخبار برای وجود مقدّس حضرت امام عصر عجّل الله تعالی‌فرجه متواتر است که از جمله آنها نازل شدن حضرت عیسی (ع) و زنده شدن جماعتی از مردگان و اظهار کردن آنحضرت (ع) معجزات خاصّهٔ انبیاء سابقین است بقسمی ظاهرکننده امامت و ولایت کلیّهٔ الهیه است که پس از ظهور و بروز آن علامات سزاوار نیست که عاقل شکّ درآن نماید و غیر آن حضرت (ع) شخص دیگری دارای این دلائل نخواهد بود تامورداشتباه شود و حقیقتاً پس از ثبوت امامت ائمّه اثناعشر کلام در اخبار متواتره‌ازآن معصومین در این امور و غیر آن بجز در مقام استفهام از دانایان یا تنبیه آنانکه تنبیهشان لازم است خارج از طریقهٔ عقل است.

اصل پنجـم در برزخ و معاد است

دلیـل: در اصل دوم معلوم شد که هر چیز علم بخود وغیر دارد مقدار و امتداد ندارد پس گوئیم هرچیز که مقدار و امتداد ندارد و از موادّ و اجزاء اجسام فراهم نیامده حلولی هم که مستلزم انطباق حالّ با محـلّ باشد در اجسام نخواهد داشت، چه ظاهر است که هرچیزمقدارندارد منطبق برصاحب مقدار و مقداری نخواهد شد پس هر موجودی که به مقام تعقـّـل رسیده از موادّ حسیّه فراهم نشده و حلول سریانی درآنها ندارد، و چون‌هر موجودی که بمقام تعقّل و تدبیر بدن رسیده آنچه از آن شاعر و مدبّر است امر عَرَضی که قوام وجودش به بدن باشد نخواهد بودبرای آنکه تدبیروبقاء بدن به آن امر می باشد، پس نمی‌شود که بقاء آن مدبّرهم به بدن باشد، و مَثَلش با بدن مَثَل دو خشتی که هریک تکیه به دیگری داردنیست‌تاازجهت تدافع دوثقل بحالت ساقین مثلث باشند، از این جهت و جهات دیگـر که ذکرش باوضع رساله منافی است حلول طریانی هم که قوام وجود حالّ‌بتبع محلّ باشد چون وجود خطوط و نقطه ها بتبع وجود اجسام نخواهد داشت، و هر چیزی که از موادّ جسمیّه فراهم نباشد و حلول هم در آنها نداشتـــه باشد به فساد آنها فاسد نمی شود، پس هر موجودی که به مقام تعقّل‌وتدبیر بدن رسیده آنچه از آن صاحب تعقّل و تدبیر بدنست به فساد بدن فاســد نخواهد شد.

و دیگر آنکه اجزاء بدنیه پس از تحقّق نفس شاعر مدبّر برای بدن تا آخر عمر در تغیّر و تبدّل و زیاده و نقصان است، و هرکسی وجداناً میداند نفس و جانش همان است که تا یاد دارد همان بوده، و چنانچه اعضاءوآلات بدنیّه کسی را از دست و پا و غیرآنها از بدنش جدا نمایند یا به عارضهٔ فاسد شود و یا به مرض فلج ساری مبتلا شود یا خواب و یا ضعف مفــــرط از جهت مرضی یا اِغماء یا حالت سهو یا جنونی عارض شود که بــــه‌آلات ظاهره ادراکی ننماید یا تصوّرات یا حافظه اش اختلال یابد بعداز افاقه و

رفع این عوارض مادامی که روح در بدن باقی است به بداهت و وجدان می داند که از نفس و جان شاعر مدبّرش و کمالات ذاتیه آن چیزی کم وکسر نگردیده بلکه چنانچه تأمّل درحال نباتات شود که هرچه از آنها قطع نمایند واگرچه از موقعیکه نهایت قرب به اصل و ریشهء آنها دارد مادامی که ریشه و اصلی باقی است که قابل علاقهء نفس نباتی و جذب آن باشد آن نبات باقی است و شاخها می روید و چنانچه مقداری فوق آن ریشه را مدتی متصل بخاک و آبی نمایند که از آنجا ریشه بزند چنانچه ریشهء اول راهم قطع نمایند آن نبات باقی می ماند و این باقی ماندن بریشهء دوم می رساند که خصوصیتی در مقدار متصل به ریشهء اول یا این ریشه نبوده، بلکه عمده بودن یکجزء لائقی است که قابل اول علاقهء قوه و نفس نباتی باشد ملاحظه این امور بخوبی ظاهر می سازد که بقاء بدن درتدبیرنفس مدبرآن بدن و به آن نفس تا مدتی است که جزء قابل علاقه آن نفس در بدن باشد نه آنکه بقاء نفس موقوف به بقاء اجزاء محسوسه از بدن است پس بعد از ثبوت غیر مقداری بودن نفس و وجدان ادراکاتش به تمام اعضاء قابله و عدم تغیّر و تبدّلش به تغیّر و تبدّل اعضاء و سریان قوتش به بسط و قبض در آلات و اعضاء ظاهر است که نفس مدبّره شاعره یک جوهری است غیر از اجسام و جسمانیات که تصرفاتش در بدن ناسوتی بواسطهء علاقه به یک مادّهء صالحه می باشد و به فساد اجزاء محسوسه از بدن فسادی برای آن نخواهد بود و هرکس ایمان به خدا و رسول آورده و کتاب آسمانی راقرائت نموده یا معنای آنرا دانسته و متواتراً شنیده علم قطعی دارد که خداوند تعالی غیر از این عالم ظاهر به دو عالم دیگر اعلام فرموده

اول این دو عالم برزخ و قیامت صغری است که فرموده (وَمِن وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلیٰ یَوْمِ یُبعثُون) [۲۳/۱۰۰] و ارواح در آن عالم با ابدانی هستند که غیر از مقدار باقی از این ابدان در قبر است یا لطیفهء از این بدن است چنانچه جمعی را عقیده بر این است و یا قالب خارجی که در آن عالم

قبول علاقهٔ نفس دارد و ارواح شاعره برحسب اختلاف عقاید و ملکات و اعمال به آن ابدان متنعّم و معذّب می‌شوند چنانچه مفاد اخبارومستفاد از آنها همین است.

و دوم قیامت کبری و معاد است که جملهٔ ملائکه و جنّ وانس و وحوش در آن نشأه محشورند و این ابدان خاک شده نیز محشور می شوند و زمین و آسمانها طور دیگر می شوند و اجمالاً برحسب اختلاف عقایدو ملکات و اعمال مردمان اختلافاتی با این عالم دارند. ۹۷/۱۷

(وَ نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ عَلیٰ وُجُوهِهِمْ عُمْیاً وَ بُکْماً وَ صُمّاً)(وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اَعْمیٰ قٰالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنی اَعْمیٰ وَ قَدْ کُنْتُ بَصیراً قٰالَ کَذٰلِکَ اَتَتْکَ آیٰاتُنٰا فَنَسیتَهٰا وَ کَذٰلِکَ الْیَوْمَ تُنْسیٰ ۱۲۴/۲۰)(وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقاً ۱۰۲/۲۰)

و اخباری که در بعضی تفاصیل و جزئیات آن عالم وارد است هر کس از تتبّع آن احادیث و اخبار یا از دلیل قطعی علم به خصوصیتی‌ازآن تفاصیل حاصل نماید لامحاله معتقد به آن خواهد شد، لکن بر عموم مردم تحصیل‌عقیده بتفاصیل عقلاً و شرعاً وجوبی ندارد بلکه‌بسیاری از مردمانی که لیاقت فهم آنها را ندارند و شرایط براهین عقلیهٔ تامّه را نمی دانند یا متهوّرانه و بی‌باکانه سیر در معارف می نمایند و مراعات شرایط نمی‌کنند عقلاً واجب است که درمقام فهم تفاصیل برنیایند که خطا در این امور عذاب دائم الیم دارد، و آنچه برحسب نصّ آیه شریفه در چگونگی‌و کیفیّت حشر ثابت است(و شکّ درآن به اینکه ممکن است مراد از آیهٔ‌کریمه‌برخلاف صریح آن آیه باشد و بتأویلاتی ببعضی از بیانات تمسّک شود موجب رفع اعتماد از هر نصّ و صریح خواهد بود حتی از صریح کلام آن مشکّک، و عاقل احتراز از مثل این امور می نماید) مبیّن و مقرّر در حکایت جوابی است که در سؤال حضرت ابراهیم (ع) از کیفیت حشر وارد گشته حضرت‌ابراهیم عرض نمود: (رَبِّ اَرِنی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتیٰ ۲۶۰/۲) و بدیهی است که آنچه عمده در این سؤالات است نمایش چگونگی حشر اجساد خورد شده و اجسام

متجزّیه و علاقهٔ کامله نفوس مفارقت کرده از ابدان خود به آنها است، حضرت ربّ العزّة در جواب فرمود: (اَوَلَمْ تُؤمن قَالَ بَلیٰ وَلٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّیرِ فَصُرْهُنَّ اِلَیکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلیٰ کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً وَ اعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ ۲/۲۶۰) در حشر جسم معیّن به بداهت عقل، بقاء مادّه و عینیت مادهِ صورت جسمیهٔ زائله با حادثه لازم است، و الاّ حادث بکلی مغایر با زائل است، بلی اگر ماده معدوم شده باشد فردی از صورت موجود شود سنخ همان فرد موجود لکن به ضرورت عقل با اینکه امر باقی در ضمن صورتین نباشد نمی توان گفت این حادث همان سابق است. و مصرّح در آیات و اخبار حشر همین اجسام است بطوری که بتوان گفت این حادث همان سابق است، و این سخن منافی با اینکه شیئیت هر چیز بصورت آن است نخواهد بود، پس برحسب آیهٔ کریمه همین اجساد و اجسام مندرسه هم در قیامت کبری محشور و مبعوث خواهند شد، بلی ممکن است که چون اجساد در نشاه دیگرمیروند و عالم متبدّل می‌شود بتبعِ تبدّل نشاه تبدّلاتی که از لوازم تبدّل عالَم است واقع شود و کیفیت آن راهم خدا می داند و آن کس که به عنایت خاص خداوندی هدایت به آن یافته است.

این بود مجملی ازمعارف دیانتی که به توفیق پروردگار
حکیم علیم جهت آگاهی و بینائی
مردمان منصِف در این اوراق
درج شد تا چنانچه سابقین
کِشتند ما بهره بردیم ما
نیز بکاریم تا دیگران
بهره مند شوند.
وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلیٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیم

۱۴
رسالهٔ:

این رساله یک بار با ترجمه و مقدّمه (منظور از مقدّمه همان رسالهٔ آداب الدعا است) و سه بار بی مقدّمه و ترجمه به اَشکال گوناگون چاپ شده است و تاآنجا که ما اطّلاع داریم این چاپ پنجم آن است که به صورت پنجم انجام می‌شود.

هدیه احمدیه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

حمد و ستایش مختصّ بخداوند یگانه است که عالِم به حوائج محتاجین و اجابت کننده ٔ دعاء بندگان است بر وِفق صلاح ، و درود بر روان پاك خاتَم پیغمبران صلی اللّه علیه و آله و آل اطهارش .

و بعد احمد آشتیانی در این اوراق چند دعاء مختصر بر حسب خواسته بعضی از دوستان درج مینماید و غالب این ادعیه را با اَسنادش در کتاب «طرائِف الحِکَم» ذکر نمودیم و امید است انشاء اللّه تعالی بدعای خیر مرا یاد فرمایند .

۱ ــ جهت آمرزش گناهان

بخواند دعائی را که برحسب روایت وارده حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بجناب سلمان رضی اللّه عنه تعلیم فرمود و آن چنین است : در موقع صبح سه مرتبه بگو : اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبّی لا شَریكَ لَكَ ، (و بروایتی «لا اُشْرِكُ بِكَ») اَصْبَحْنا وَ اَصْبَحَ الْمُلْكُ لِلّٰه . و در اوّل شب سه مرتبه بگو : اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبّی لا شَریكَ لَكَ ، (و بروایتی «لا اُشْرِكُ بِكَ») اَمْسَیْنا وَ اَمْسَی الْمُلْكُ

لِلّٰهِ ·

۲ــ و نیز بعد از هر نماز واجب یومیه مواظبت نماید برخواندن آیة الکرسی تا " هُمْ فیهٰا خٰالِدُونَ " تا از جملهٔ عُبّاد و صِدّیقین محسوب شود ·

۳ــ جهت محفوظ ماندن بنا

از خراب شدن بسبب زلزله و غیر آن بخواند این آیهٔ شریفه را :

اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ اَنْ تَزُوْلا وَلَئِنْ زٰالَتٰا اِنْ اَمْسَکَهُمٰا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ اِنَّهُ کٰانَ حَلیماً غَفُوْراً · که برحسب حدیث وارد از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله خواندن آن موجب حفظ بنا از خراب شدن است انشاء اللّه تعالی ·

۴ــ جهت وسعت رزق

بخواند بعد از هرنماز واجب یومیّه دعاء توسّل بحضرت امام محمّد تقیّ جواد علیه السلام را و آن دعا این است :

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِحَقِّ وَلِیِّكَ مُحَمَّدِ بنِ علیٍّ التَّقِی الْجَوٰادِ عَلَیْهِ السَّلٰامُ اِلّٰا جُدْتَ بِهِ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِكَ وَ تَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَیَّ مِنْ وُسْعِكَ وَ وَسَّعْتَ بِهِ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِكَ وَاَغْنَیْتَنی بِحَلٰالِكَ عَنْ حَرٰامِكَ وَ بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوٰاكَ وَ جَعَلْتَ حٰاجَتی اِلَیْكَ وَ قَضٰاءَهٰا عَلَیْكَ اِنَّكَ لِمٰا تَشٰاءُ قَدیرٌ ·

۵ــ و نیز بجهت وسعت رزق صد مرتبه در هر روز بگوید : لٰا اِلٰهَ

اِلاَّ اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ ۰

۶ــ و نیز د ر هر روز سی مرتبه بگوید :

سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهِ ، سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ ۰

زیرا گفتن آن بر حسب روایت وارده موجب وسعت رزق وراه یافتن ببهشت است ۰

۷ــ و نیز خواندن سورهٔ مبارکهٔ : "إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ" بعد از نماز عشا موجب وسعت رزق است ۰

۸ــ جهت رفع مرض

د رحال ابتلاء بمرض بسیار سجده کند و د ر سجود این دعارا بخواند انشاء الله آن مرض برطرف میشود :

اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلٰى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلاً فَيَامَنْ يَمْلِكُ كَشْفَ الضُّرِّ عَنَّا وَ تَحْوِيلَهُ اكْشِفْ مَا بِي ۰

۹ــ جهت محفوظ ماندن از شر دشمن

بخواند دعائی را که از حضرت علی بن الحسین علیه الصلوة و السلام روایت شده وآن اینست :

بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ مِنَ اللّٰهِ وَاِلَى اللّٰهِ وَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ عَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ ، اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ اَسْلَمْتُ نَفْسِي وَ اِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي وَ اِلَيْكَ فَوَّضْتُ اَمْرِي وَ اِلَيْكَ اَلْجَأْتُ ظَهْرِي ، فَاحْفَظْنِي

بِحِفْظِ الْایمانِ مِنْ بَینِ یَدَیَّ وَ مِنْ خَلْفی وَ عَنْ یَمینی وَ عَنْ شِمالی وَ مِنْ فَوقی وَ مِنْ تَحْتی وَ مِنْ قِبَلی . وَ ادْفَعْ عَنّی بِحَولِكَ وَ قُوَّتِكَ فَاِنَّهُ لاحَولَ وَ لاقُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیم .

۱۰ــ جهت دفع بلایا

این دعا را بخواند : اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ الْاَمْنَ و الْایمانَ بِكَ وَ التَصْدیقَ بِنَبِیِّكَ وَ الْعافِیَةَ مِنْ جَمیعِ الْبَلاءِ وَ الشُّكْرَ عَلَی الْعافِیَةِ وَ الْغِنی عن شِرارِ النّاس .

۱۱ــ جهت محفوظ ماندن از شرّ انس و جنّ و حیوان و شرّ دزد

بعد ازنماز عشاء بخواند دعائی راکه ازحضرت امام محمّد باقرعلیه السلام روایت شده و آن چنین است :

اَعُوذُ بِعِزَّةِ اللّهِ وَ اَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللّهِ ، وَ اَعُوذُ بِمَغْفِرَةِ اللّهِ ، وَ اَعُوذُ بِرَحْمَةِ اللّهِ ، وَ اَعُوذُ بِسُلْطانِ اللّهِ ، اِنَّ اللّهَ عَلی كُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ ، وَ اَعُوذُ بِكَرَمِ اللّهِ وَ اَعُوذُ بِجَمْعِ اللّهِ مِنْ شَرِّ كُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَ كُلِّ شَیْطانٍ مَریدٍ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ مُغْتالٍ وَ سارِقٍ وَ عارِضٍ وَمِنْ شَرِّ السّامَّةِ وَ الْهامَّةِ وَ الْعامَّةِ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دابَّةٍ صَغیرَةٍ اَو كَبیرَةٍ . بِلَیلٍ اَو نَهارٍ ، وَ مِنْ شَرِّ فُسّاقِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَم وَفُجّارِهِم وَ مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الْانْسِ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دابَّةٍ رَبّی آخِذٌ بِناصِیَتِها اِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیم .

۱۲ــ و نیز بجهت دفع شر شخص یا جماعتی که بر آنها وارد

می شود چه آن شرّ ضرر مالی یا بدنی یاغیر آن باشد ، شش مرتبه سورهٔ " قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَد " را به شش سَمتِ خود بخواند.

۱۳ــ و نیز بجهت دفع هر دشمن این دعا را بخواند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَدْرَءُ بِكَ فی نَحْرِهِ ، وَ اَسْتَعِینُ بِكَ عَلَیْهِ فَاکْفِنی شَرَّهُ .

۱۴ــ جهت عاقبت بخیر شدن و با دین کامل از دنیا رفتن این کلمات را بعد از هر نماز یومیّه بخواند :

رَضیتُ بِاللّهِ رَبّاً وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نَبِیّاً وَ بِالْاِسْلامِ دیناً ، وَ بِالْقُرآنِ کِتاباً وَ بِالْکَعْبَةِ قِبْلَةً وَ بِعَلِیٍّ عَلَیْهِ ــ السَّلامُ وَلِیّاً وَ اِماماً ، وَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ عَلِیِّ بنِ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِیِّ بْنِ مُوسٰی وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوٰاتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ اَئِمَّةً ، اَللّٰهُمَّ اِنّی رَضیتُ بِهِمْ اَئِمَّةً فَارْضَنی لَهُمْ اِنَّكَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ .

۱۵ــ جهت دفع شر و گرفتاریها و سختیها

بخواند این دعارا که در صحیفه ثانیه علویّه است :

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْكَ بِنَبِیِّكَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ الَّذینَ اخْتَرْتَهُمْ عَلٰی عِلْمٍ عَلَی الْعالَمینَ اَللّٰهُمَّ ذَلِّلْ لی صُعُوبَتَها وَ حُزُونَتَها وَ اکْفِنی شَرَّها فَاِنَّكَ اَنْتَ الْکافِی الْمُعافی وَ الْغالِبُ الْقاهِرُ الْقادِرُ .

۱۶ــ و آیه مبارکهٔ " آمَنَ الرَّسُولُ " را تا " فَانْصُرْنا عَلَی الْقَومِ

الکافرین" بعد از نماز عشاء بخواند چنانچه در تفسیر مجمع البیان است ثواب عبادت تا صبح را بخوانندهٔ این آیه شریفه میدهند و آن آیه مبارکه این است :

آمَنَ الرَّسُولُ بِمٰا اُنْزِلَ اِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلٰائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لٰا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ ، وَقٰالُوا سَمِعْنٰا وَ اَطَعْنٰا غُفْرٰانَکَ رَبَّنٰا وَ اِلَیْکَ الْمَصِیرُ ، لٰا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً اِلّٰا وُسْعَهٰا ، لَهٰا مٰا کَسَبَتْ وَ عَلَیْهٰا مٰا اکْتَسَبَتْ ، رَبَّنٰا لٰا تُؤٰاخِذْنٰا اِنْ نَسِینٰا اَو اَخْطَأْنٰا ، رَبَّنٰا وَ لٰا تَحْمِلْ عَلَیْنٰا اِصْراً کَمٰا حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنٰا ، رَبَّنٰا وَ لٰا تُحَمِّلْنٰا مٰا لٰا طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ وَ اعْفُ عَنّٰا وَ اغْفِرْ لَنٰا ، وَ ارْحَمْنٰا ، اَنْتَ مَوْلٰینٰا ، فَانْصُرْنٰا عَلَی الْقَوْمِ الْکٰافِرِینَ .

۱۷ــ دعای نــور

که حضرت فاطمه سلام اللّه علیها بجناب سلمان رضی اللّه عنه تعلیم فرمودند که هر روز آنرا بخوانند تا مبتلا بعارضه تب نشوند :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بِسْمِ اللّٰهِ النُّورِ ، بِسْمِ اللّٰهِ النُّورِ النُّورِ ، بِسْمِ اللّٰهِ نُورٌ عَلٰی نُورٍ ، بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِی هُوَ مُدَبِّرُ الْاُمُورِ ، بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِی خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ وَ اَنْزَلَ النُّورَ عَلَی الطُّورِ فِی کِتٰابٍ مَسْطُورٍ فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ بِقَدَرٍ مَقْدُورٍ عَلٰی نَبِیٍّ مَحْبُورٍ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی هُوَ بِالْعِزِّ مَذْکُورٌ وَ بِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ وَ عَلَی السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ مَشْکُورٌ ، وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرِینَ ٠

۱۸ــ و بجهت اداء قرض و وسعت رزق و بهبودی ازامراض

کلمات مبارکه ذیل را در شب و روز مکرّر بخواند : لٰا حَوْلَ وَلٰا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذی لٰا یَمُوتُ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ صٰاحِبَةً وَلٰا وَلَداً ، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبِیراً ٠

پس سه مرتبه بگوید : اَللّٰهُ اَکْبَر ، و بخواند : اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْبُؤْسِ وَ الْفَقْرِ وَ مِنْ غَلَبَةِ الدَّیْنِ وَ السُّقْمِ وَاَسْئَلُکَ اَنْ تُعِینَنی عَلٰی اَدٰاءِ حَقِّکَ اِلَیْکَ وَ اَدٰاءِ حَقِّ النّٰاسِ اِلَی النّٰاسِ ٠

۱۹ــ در موقع گرفتاریهای سخت ، زیر آسمان دستها را بلند کند و سه مرتبه بگوید :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم

وَلٰا حَوْلَ وَلٰا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ ، اَللّٰهُمَّ اِیّٰاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّٰاکَ نَسْتَعِینُ ، قَدْ تَرٰی مٰا اَنٰا فِیهِ فَفَرِّجْ عَنّی یٰا کَرِیمُ ٠

۲۰ــ دعای مستجاب برای رفع هَمّ و غَمّ

در جلد دوم "طرائف الحِکَم" چاپ اول صــ۲۱ــ از حضرت امیر المؤمنین علیّ بن أبیطالب علیه السلام روایت شده که حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله هر موقع که غم و اندوهی بر

آنحضرت روی میداد این دعا را میخواند :

یٰا حَیُّ یٰا قَیُّومُ ، یٰا حَیّاً لاٰ یَمُوتُ ، یٰا حَیُّ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ ، کٰاشِفُ الْهَمِّ ، مُجِیبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّینَ ، اَسْئَلُكَ بِاَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ ، اَلْمَنّٰانُ ، بَدِیعُ السَّمٰوٰاتِ وَالاَرْضِ ، ذُوالْجَلاٰلِ وَ الْاِکْرٰامِ رَحْمٰانُ الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَةِ وَ رَحِیمُهُمٰا ، رَبِّ ارْحَمْنِی رَحْمَةً تُغْنِیَنِی بِهٰا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوٰاكَ یٰا اَرْحَمَ الرّٰاحِمِینَ .

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود هیچکس از مسلمین این دعا را سه بار نخوانده مگر آنکه درخواست خود را بدست آورده جز درخواستی که در بارهٔ گناهی یا قطع رحم باشد .

۲۱ــ جهت رفع هر غمّی و مرضی و ترس از پیش آمد بدی

این دعارا همراه خود داشته باشد :

بسم اللّه الرّحمٰن الرّحیم

یٰا هُوَ یٰا مَنْ هُوَ [هُوَ] یٰا مَنْ لَیْسَ هُوَ اِلاّٰ هُوَ ، صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ لِحٰامِلِ کِتٰابِی هٰذٰا مِنْ کُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ وَ اَلَمٍ وَمَرَضٍ وَ خَوفٍ فَرَجاً وَ مَخْرَجاً ، مُحَمَّدٌ عَلِیٌّ فٰاطِمَةُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ عَلِیٌّ مُحَمَّدٌ جَعْفَرٌ مُوسٰی عَلِیٌّ مُحَمَّدٌ عَلِیٌّ الْحَسَنُ م ح م د عَلَیْهِمُ الصَّلاٰةُ وَ السَّلاٰمُ .

۲۲ــ بجهت اداء دین بعد از نمازهای واجب

این آیه شریفه را بخواند : قُلِ اللّٰهُمَّ مٰالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشٰاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشٰاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشٰاءُ وَ تُذِلُّ

مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

بعد از تمام شدن آیهٔ مبارکه بگوید : يٰا دٰائِماً لَمْ يَزَل ، يٰا حَيُّ يٰا قَيُّومُ ، يٰا اِلٰهِي وَ اِلٰهَ آبٰائِي ، يٰا رَحْمٰانَ الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمٰا ، تُعْطِي مِنْهُمٰا مَنْ تَشٰاءُ ، وَ تَمْنَعُ مِنْهُمٰا مَنْ تَشٰاءُ ، صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْضِ عَنِّي دَيْنِي .

۲۳ــ دعای منسوب بحضرت امام حسین علیه السلام به جهت گشایش کارها

بعد از نمازهای یومیه بخواند : اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِكَلِمٰاتِكَ وَمَعٰاقِدِ عَرْشِكَ وَ سُكّٰانِ سَمٰاوٰاتِكَ وَ اَرْضِكَ وَ اَنْبِيٰائِكَ وَ رُسُلِكَ ، اَنْ تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهِقَنِي مِنْ اَمْرِي عُسْرٌ فَأَسْأَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ اَمْرِي يُسْراً (عُسْرٰى)

۲۴ــ زیارت وارث

برحسب روایت مرحوم شیخ طوسی در مصباح از صَفْوان از حضرت صادق علیه السلام ، پس برو بدر روضه مقدسه ومحاذی بالای سر بایست و بگو :

اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا وٰارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللّٰهِ اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا وٰارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللّٰهِ اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا وٰارِثَ اِبْرٰاهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا وٰارِثَ مُوسىٰ كَلِيمِ اللّٰهِ اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا وٰارِثَ عِيسىٰ رُوحِ اللّٰهِ اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا وٰارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللّٰهِ اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا وٰارِثَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيِّ اللّٰهِ اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰابْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفىٰ

اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضى اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ خَدِيجَةِ الْكُبْرى اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا ثارَاللّهِ وَابْنَ ثارِهِ وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ وَ آتَيْتَ الزَّكوةَ وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اَطَعْتَ اللّهَ وَرَسُولَهُ حَتّى اَتيكَ الْيَقينَ فَلَعَنَ اللّهُ اُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللّهُ اُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَ لَعَنَ اللّهُ اُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ ، يا مَوْلايَ يا اَبا عَبْدِ اللّهِ اَشْهَدُ اَنَّكَ كُنْتَ نُوراً فِي الْاَصْلابِ الشّامِخَةِ وَ الْاَرْحامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجاهِلِيَّةُ بِاَنْجاسِها وَ لَمْ تُلْبِسْكَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِيابِها وَ اَشْهَدُ اَنَّكَ مِنْ دَعائِمِ الدِّينِ وَ اَرْكانِ الْمُؤْمِنينَ وَ اَشْهَدُ اَنَّكَ الْاِمامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ الْهادِي الْمَهْدِيّ وَ اَشْهَدُ اَنَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوى وَاَعْلامُ الْهُدى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقى وَ الْحُجَّةُ عَلى اَهْلِ الدُّنْيا ، وَ اُشْهِدُ اللّهَ وَ مَلائِكَتَهُ وَ اَنْبِيائَهُ وَ رُسُلَهُ اَنّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِاِيابِكُمْ مُوقِنٌ بِشَرايِعِ دِيني وَ خَواتِيمِ عَمَلي وَ قَلْبي لِقَلْبِكُمْ سِلْمٌ وَ اَمْري لِاَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ عَلى اَرْواحِكُمْ وَ عَلى اَجْسادِكُمْ وَعَلى اَجْسامِكُمْ وَ عَلى شاهِدِكُمْ وَ عَلى غائِبِكُمْ وَ عَلى ظاهِرِكُمْ وَ عَلى باطِنِكُمْ ،

پس خود را بضریح بچسبان و ضریح را ببوس و بگو:

بِاَبي اَنْتَ وَ اُمّي يَابْنَ رَسُولِ اللّهِ بِاَبي اَنْتَ وَ اُمّي يا اَبا عَبْدِ اللّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتِ الْمُصيبَةُ بِكَ عَلَيْنا وَ عَلى جَميعِ اَهْلِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ فَلَعَنَ اللّهُ اُمَّةً اَسْرَجَتْ وَ اَلْجَمَتْ وَتَنَقَّبَتْ

وَ تَهَیَّأْتُ لِقِتالِكَ یا مَوْلایَ یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ قَصَدْتُ حَرَمَكَ وَ اَتَیْتُ اِلىٰ مَشْهَدِكَ اَسْئَلُ اللّٰهَ بِالشَّأْنِ الَّذى لَكَ عِنْدَهُ وَ بِالْمَحَلِّ الَّذى لَكَ لَدَیْهِ اَنْ یُصَلِّیَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ یَجْعَلَنى مَعَكُمْ فِى الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ ٠

پس برخیز و دو رکعت نماز در بالای سر آنحضرت بکن و در این دو رکعت هر سوره که خواهی بخوان و چون فارغ شدی بگو : اَللّٰهُمَّ اِنّى صَلَّیْتُ وَ رَكَعْتُ وَ سَجَدْتُ لَكَ وَحْدَكَ لا شَریكَ لَكَ لِاَنَّ الصَّلوٰةَ وَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ لا تَكُونُ اِلّا لَكَ لِاَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَبْلِغْهُمْ عَنّى اَفْضَلَ السَّلامِ وَ التَّحِیَّةِ وَ ارْدُدْ عَلَیَّ مِنْهُمُ السَّلامَ اَللّٰهُمَّ فَهاتانِ الرَّكْعَتانِ هَدِیَّةٌ مِنّى اِلىٰ مَوْلایَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلامُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ عَلَیْهِ وَ تَقَبَّلْهُما مِنّى وَ اْجُرْنى عَلىٰ ذٰلِكَ بِاَفْضَلِ اَمَلى وَ رَجائى فیكَ وَ فى وَلِیِّكَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنینَ ٠(۱)

---

(۱) در یکی از چاپهای این رساله تتمهٔ زیارت وارث هم نقل شده است . ولی در سه چاپ دیگر نقل نشده است ، ما نیز بجهت اختصار از آوردن آن صرف نظر کردیم .

۱۰۰ تومان

منتشر می‌شود



بخش دوم این مجموعه:

هفت رسالهٔ دیگر از همین مؤلف شامل:

عرفان، فلسفه، حدیث و غیره



سایر آثار چاپ شدهٔ مؤلف



۱ ـ نامهٔ رهبران	اصول عقائد (فارسی)
۲ ـ مقالات احمدیه	اخلاق (فارسی)
۳ ـ طرائف الحکم	احادیث منتخبه در دو جلد (عربی و فارسی)
۴ ـ تذکرة المتقین	اصول عقائد (فارسی)
۵ ـ لوامع الحقائق	اصول عقائد (عربی)



قیمت [illegible] ریال